



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

جیلاد سوم

سید محمدرضا ای

استاد فنی

شوریل و شاپور
سید علی اکبر حسینی نیشابوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسله سخنرانی های استاد رفیعی

نویسنده:

ناصر رفیعی محمدی

ناشر چاپی:

دارالمبلغین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۴	سلسله سخنرانی های استاد رفیعی جلد ۳
۲۴	مشخصات کتاب
۲۴	اشاره
۲۸	فهرست موضوعات
۵۰	فرصت های طلایی در ماه رمضان
۵۰	اشاره
۵۰	مقدمه
۵۲	رمضان و فرصت های طلایی
۵۲	اشاره
۵۳	۱. فرصت تقویت اراده و تصمیم گیری
۵۳	اشاره
۵۴	داستان
۵۴	تصمیم سعادت بخش
۵۵	امید به وعده ی خدا
۵۶	۲. فرصت آشتی با خدا
۵۶	اشاره
۵۶	داستان
۵۶	سه نوع عبادت
۵۷	جوان گنه کار
۵۹	۳. فرصت برنامه ریزی و نظم
۶۰	۴. فرصت رفع کدورت
۶۱	۵. فرصت صبر
۶۱	۶. فرصت قناعت

۶۱ فرصت پیوند با ولایت
۶۲ دعای پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در آغاز ماه مبارک رمضان
۶۲ اشاره
۶۲ مقدمه
۶۳ دعای پیامبر صلی اله علیه و اله وسلم شامل هفت حاجت
۶۳ اشاره
۶۴ ۱. امنیت
۶۵ ۲. ایمان
۶۵ اشاره
۶۶ داستان
۶۷ ۳. سلامت
۶۸ ۴. اسلام
۶۸ اشاره
۶۹ داستان زنی هوشمند
۷۰ ۵. عافیت
۷۰ ۶. دور کردن بیماری
۷۱ ۷. یاری جستن از خدا در اقامه ی نماز و روزه و تلاوت قرآن
۷۲ حياء (۱)
۷۲ اشاره
۷۲ مقدمه
۷۴ معرفی شش درد توسط پیامبر
۷۶ حياء منشاء تمام ارزش ها
۷۸ اقسام حياء از دیدگاه امام صادق علیه السلام
۷۸ اشاره
۷۹ ۱. حياء از گناه
۷۹ اشاره

- ۷۹ یاد خدا مانع گناه
- ۷۹ ۲. حیاء از کوتاهی
- ۸۱ ۳. حیاء کرامت
- ۸۱ ۴. حیاء محبت
- ۸۱ ۵. حیاء هیبت
- ۸۴ حیاء (۲)
- ۸۴ اشاره
- ۸۴ مقدمه
- ۸۶ حیاء کجا ظاهر می شود؟
- ۸۶ اشاره
- ۸۶ ۱. حیاء در چشم
- ۸۶ اشاره
- ۹۰ جوان شهوت پرست
- ۹۱ نگاه حرام
- ۹۳ ۲. حیاء در گفتار
- ۹۴ ۳. حیاء در رفتار
- ۹۶ حیاء (۳)
- ۹۶ اشاره
- ۹۶ مقدمه
- ۹۷ حیاء حرّ بن یزید
- ۹۸ حیاء فضیل بن عیاض
- ۹۹ آسیب های حیاء
- ۹۹ اشاره
- ۱۰۰ ۱. فقر
- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۱ علی علیه السلام به دنبال کار

- داستان امام صادق علیه السلام و کاسب ورشکسته ۱۰۲
- ساده زیستی علی علیه السلام ۱۰۲
- تذکر به صاحبان ثروت ۱۰۴
۲. اصرار بر گناه ۱۰۴
۳. کثرت کلام ۱۰۵
۴. جهل و نادانی ۱۰۶
- حیاء (۴) ۱۰۹
- اشاره ۱۰۹
- مقدمه ۱۰۹
- آفات علماء ۱۱۰
- اقسام حیای منفی ۱۱۴
- اشاره ۱۱۴
۱. حیاء در مقابل رسم های غلط ۱۱۴
- اشاره ۱۱۴
- داستان ۱۱۵
- زید بن حارثه و پدر مشرک ۱۱۵
- برخورد قرآن با سنتی غلط ۱۱۶
۲. حیاء در احترام و تحویل گرفتن ۱۲۰
۳. حیاء در طلب حق ۱۲۲
۴. حیاء در کسب علم ۱۲۲
۵. حیاء در اظهار نادانی ۱۲۲
۶. حیاء در حاجت خواستن از خدا ۱۲۲
- حسن ظن و سوء ظن (۱) ۱۲۳
- اشاره ۱۲۳
- مقدمه ۱۲۳
- حسن ظن و سوء ظن به خداوند ۱۲۴

۱۲۶	دلایل بدگمانی
۱۲۶	اشاره
۱۲۷	۱. امتحان و ابتلاء
۱۳۰	۲. عدم اجابت دعا
۱۳۱	۳. رزق و روزی کم
۱۳۳	۴. ترس و خوف
۱۳۴	۵. حسادت
۱۳۴	۶. ریا
۱۳۵	حسن ظن و سوء ظن (۲)
۱۳۵	اشاره
۱۳۵	مقدمه
۱۳۸	عوامل بدبینی
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	۱. ظاهربینی
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	داستان
۱۳۸	بدگمانی
۱۳۹	سوء ظن به بهترین بنده ی خدا
۱۴۱	۲. پر توقعی
۱۴۲	۳. حسادت
۱۴۳	۴. نشست و برخاست با انسان های بد
۱۴۳	اشاره
۱۴۳	سوء ظن های ممدوح
۱۴۵	۵. خبث باطن
۱۴۵	اشاره
۱۴۶	خوردی بدگمانی

۱۴۷	آزار و اذیت (۱)
۱۴۷	اشاره
۱۴۷	مقدمه
۱۴۹	آیات قرآن در مورد اذیت و آزار
۱۵۴	اقسام اذیت و آزار
۱۵۴	اشاره
۱۵۴	۱. نگاه آزاری
۱۵۴	۲. زبان آزاری
۱۵۴	اشاره
۱۵۴	داستان
۱۵۶	۳. رفتار آزاری
۱۵۶	اشاره
۱۵۶	داستان
۱۵۷	۴. همسایه آزاری
۱۵۷	اشاره
۱۵۷	داستان
۱۵۹	۵. حیوان آزاری
۱۵۹	اشاره
۱۵۹	داستان
۱۶۱	آزار و اذیت (۲)
۱۶۱	اشاره
۱۶۱	مقدمه
۱۶۳	اعمال آزار دهنده ی اهل بیت علیهم السلام
۱۶۳	اشاره
۱۶۳	۱. تحقیر مردم و مؤمنین
۱۶۳	اشاره

- داستان ۱۶۳
۲. غلو کردن ۱۶۵
- اشاره ۱۶۵
- داستان ۱۶۶
۳. تفریط ۱۶۸
- اشاره ۱۶۸
- داستان ۱۶۸
۴. زیارت های نادرست ۱۶۹
- اشاره ۱۶۹
- آداب زیارت ۱۷۰
- فرهنگ تخاطب و گفت وگو (۱) ۱۷۴
- اشاره ۱۷۴
- مقدمه ۱۷۴
- اقسام فرهنگ تخاطب و گفت وگو ۱۷۵
۱. در عصبانیت ۱۷۵
- اشاره ۱۷۵
- ۱-۲. در مزاح ۱۷۵
- ۱-۳. در تقاضا کردن ۱۷۶
- اشاره ۱۷۶
- اقسام گفت وگویی خداوند در قرآن ۱۷۷
- اشاره ۱۷۷
- ۱-۲. گفت وگویی خدا با فرشته ها ۱۷۷
- ۲-۲. گفت وگویی خدا با آدم ابوالبشر ۱۷۸
- ۲-۳. گفت وگویی خدا با پیامبر در مورد منافق ۱۷۸
- ۲-۴. گفت وگویی خدا با پیامبر در مورد یهود و نصارا ۱۷۹
- اشاره ۱۷۹

۱۷۹ دستور قرآن بر منع سوژه در گفت و گو
۱۸۳ ۴-۱. با پیامبر صلی الله علیه واله وسلم و ائمه علیهم السلام
۱۸۵ ۵-۱. با استاد و معلم
۱۸۶ ۶-۱. با فرزند
۱۸۸ فرهنگ تخاطب و گفت و گو (۲)
۱۸۸ اشاره
۱۸۸ مقدمه
۱۸۹ ویژگی های سخن از منظر قرآن
۱۸۹ ۱. علم و آگاهی
۱۹۰ ۲. اعتقاد
۱۹۰ اشاره
۱۹۰ داستان
۱۹۲ ۳. ادب
۱۹۲ اشاره
۱۹۲ داستان
۱۹۳ سفارش خداوند به حضرت موسی درباره فقراء
۱۹۴ خاطره ای از امام رضوان الله تعالی علیه
۱۹۵ خاطره ای از استاد شهید مطهری
۱۹۶ رسیدگی مقام معظم رهبری به فقراء
۱۹۶ سفارش امام رضا علیه السلام به فرزندش
۱۹۷ ۴. مستدل و پشتوانه دار
۱۹۷ فرهنگ تخاطب و گفت و گو
۱۹۷ اشاره
۱۹۷ ۱. با پدر و مادر
۱۹۸ ۲. با بدهکار
۱۹۸ ۳. با گناهکار

- ۱۹۸ ۴. با سفیه و نادان
- ۱۹۸ ۵. با منافق
- ۱۹۸ ۶. با مؤمنان
- ۱۹۹ ۷. در برخورد با جنازه
- ۲۰۰ شماتت و سرزنش
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۰ مقدمه
- ۲۰۱ بدترین مردم در کلام امیرمؤمنان علیه السلام
- ۲۰۲ عاقبت شماتت و سرزنش
- ۲۰۳ خاطره ای جالب
- ۲۰۳ خاطره ای خواندنی
- ۲۰۴ ویژگی های حضرت ایوب
- ۲۰۵ سرزنش حضرت ایوب بدترین مصیبت
- ۲۰۵ دلیل شماتت، حسادت
- ۲۰۶ خاطره ای خواندنی
- ۲۰۶ جواب اباذر در مقابل شماتت
- ۲۰۶ جواب حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام در مقابل شماتت
- ۲۰۸ آیا کافر و منافق را می توان لعن کرد؟
- ۲۱۰ هفت گروه مورد لعن
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۱ ۱. مُخرف قرآن
- ۲۱۱ ۲. منکر قضا و قدر
- ۲۱۱ ۳. مخالف با سنت پیامبر
- ۲۱۲ ۴. بی احترامی به اهل بیت علیهم السلام
- ۲۱۲ ۵. حلال خدا را حرام کردن
- ۲۱۲ ۶. استفاده ی شخصی از بیت المال

- ۲۱۲ ۷. تحقیر بندگان خدا
- ۲۱۴ ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۲۱۴ اشاره
- ۲۱۴ مقدمه
- ۲۱۵ پیامبر به امام حسن علیه السلام فرمود: «پسرم»
- ۲۱۶ سعی دشمنان اسلام برای از بین بردن تعبیر «ابن رسول الله»
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۶ داستان
- ۲۲۳ تعلیم و تعلم در کلام امام حسن علیه السلام
- ۲۲۵ امام حسن علیه السلام و احترام به خانواده
- ۲۲۶ امام حسن علیه السلام و احترام به جامعه
- ۲۲۸ رفق و مدارا
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۸ مقدمه
- ۲۳۰ کمیابی چهار چیز
- ۲۳۳ مسائل تربیتی
- ۲۳۳ اصول رفق و مدارا
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۳ ۱. برخورد دولت با مردم
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۴ داستان
- ۲۳۴ مدارا با مردم
- ۲۳۶ خدمت به دیگران
- ۲۳۷ ۲. برخوردهای مالی
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۷ محمدین ابی عمیر با بدهکار

- ۲۳۸ ۳. برخورد با منکر
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۸ برخورد پیامبر با گنه کار
- ۲۴۰ مروت و جوانمردی
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۰ مقدمه
- ۲۴۱ نشانه های انسان های بامروت
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۱ ۱. بنده ی خوب خداوند
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۲ وزیری که بنده ی خدا بود
- ۲۴۳ ۲. فراموش نکردن دوستی های گذشته
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۳ داستان
- ۲۴۳ رسول خدا و یاد خدیجه کبری علیها السلام
- ۲۴۴ رسول خدا و یاد مطعم بن عدی
- ۲۴۵ آل برامکه
- ۲۴۷ ۳. در اوج قدرت عفو کردن
- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۷ جنگ ذات الرقاع
- ۲۴۸ جنگ جمل
- ۲۴۸ علی علیه السلام در اوج فتوت
- ۲۴۸ امام حسین علیه السلام در میدان نبرد
- ۲۴۹ ۴. بد چشمی نکردن
- ۲۴۹ اقسام مروت از دیدگاه امام صادق علیه السلام
- ۲۴۹ اشاره

۱. قرائت قرآن ----- ۲۴۹
۲. حضور در مساجد ----- ۲۴۹
۳. همنشینی با آدم های خوب ----- ۲۵۰
۴. یاد گرفتن مسائل دینی ----- ۲۵۰
۵. کمک به دیگران ----- ۲۵۰
۶. شوخی کردن ----- ۲۵۰
۷. زیاد مخالفت نکردن ----- ۲۵۰
۸. غیبت نکردن ----- ۲۵۰
- خانواده (۱) ----- ۲۵۲
- اشاره ----- ۲۵۲
- مقدمه ----- ۲۵۲
- دستور قرآن راجع به خانواده ----- ۲۵۳
- ابراز محبت به همسر ----- ۲۵۳
- حقوق مشترک خانواده ----- ۲۵۶
- اشاره ----- ۲۵۶
۱. تکریم و احترام ----- ۲۵۶
- اشاره ----- ۲۵۶
- نشانه های مرد سعادت‌مند ----- ۲۵۷
- بدترین صفات مرد، بهترین صفات زن ----- ۲۵۷
- دادخواهی امام ----- ۲۵۸
- تکریم همسر ----- ۲۵۹
۲. عذر پذیری و خطاپوشی ----- ۲۶۱
۳. عفاف و حجاب ----- ۲۶۱
- خانواده (۲) ----- ۲۶۳
- اشاره ----- ۲۶۳
- مقدمه ----- ۲۶۳

- ۲۶۴ عفاف و حجاب در خانواده
- ۲۶۵ عفاف حضرت یوسف
- ۲۶۵ عفاف حضرت مریم
- ۲۶۶ دستور قرآن نسبت به عفاف و حجاب
- ۲۶۷ خانمی که امام زمان "عجل الله تعالی فرجه الشرف" به دیدن او آمد
- ۲۶۸ عفاف حضرت موسی
- ۲۶۸ گسترش فساد عامل شکست آندلس
- ۲۶۹ شهوترانی عامل شکست لشکر موسی
- ۲۶۹ حواء عطاره
- ۲۷۱ توجه به همسر
- ۲۷۴ خانواده (۳)
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۴ مقدمه
- ۲۷۵ اجتناب های لازم در زندگی
- ۲۷۵ مهم ترین اجتناب بهانه جویی
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۶ ۱. سختگیری بی مورد
- ۲۷۶ ۲. خیر نرساندن
- ۲۷۶ ۳. بهانه جویی
- ۲۷۶ ۴. دروغ
- ۲۷۶ ۵. حسادت
- ۲۷۷ بهانه جویی قوم حضرت موسی
- ۲۷۷ بهانه جویی در زمان پیامبر
- ۲۷۷ اشاره
- ۲۷۸ داستان
- ۲۷۸ طلاق به خاطر بهانه جویی

۲۷۹	بهبانہ جویی عامل ذلیل شدن
۲۸۱	اقسام بہانہ جویی
۲۸۱	اشارہ
۲۸۱	۱. غیرت های ناپسند
۲۸۵	خانوادہ (۴)
۲۸۵	اشارہ
۲۸۵	مقدمہ
۲۸۷	عیب جویی عامل اختلاف در خانوادہ ہا
۲۸۸	فرق انتقاد با عیب جویی
۲۸۹	شبانہ روز در چہار بخش
۲۹۰	داستان
۲۹۱	نکتہ ای دربارہ جوان ہا
۲۹۲	عمرین عبدالعزیز
۲۹۶	دستور امام صادق علیہ السلام دربارہ ی خانوادہ
۲۹۹	داستان
۲۹۹	راہکارہای تعامل با فرزندان
۲۹۹	اشارہ
۳۰۰	۱. تمرین و عادت بہ صفات نیکو
۳۰۰	اشارہ
۳۰۰	عادت های غلط
۳۰۰	۱-۲. چہار شنبہ سوری
۳۰۰	۲-۲. صلاۃ تراویح
۳۰۱	۳-۲. الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ
۳۰۲	عادت های نیکو
۳۰۲	اشارہ
۳۰۲	۱-۳. سلام کردن

- ۳-۲. گوش کردن موارد نیکو ۳۰۲
- ۳-۳. سخاوت ۳۰۲
- ۳-۴. ذکر و استغفار ۳۰۲
- اشاره ۳۰۲
- داستان ۳۰۴
- بدترین مردها ۳۰۵
- اشاره ۳۰۵
- داستان ۳۰۵
- ۱-۲. تکریم شخصیت فرزندان ۳۰۷
- اشاره ۳۰۷
- امام حسین علیه السلام و فرزندش ۳۰۹
- پیامبر صلی الله علیه واله وسلم و امام حسن علیه السلام ۳۰۹
- امام صادق علیه السلام و فرزندش ۳۱۰
- متوکل و فرزندش منتصر ۳۱۰
- تکریم ادیسون ۳۱۱
- وداع با ماه مبارک رمضان ۳۱۲
- اشاره ۳۱۲
- مقدمه ۳۱۲
- دستور پیامبر به جابر ۳۱۲
- برخورد امام سجاد علیه السلام با خدمتکارانش ۳۱۳
- ندای فرشته در شب عید فطر ۳۱۴
- دعای آخرین روز ماه رمضان ۳۱۵
- رحمت واسعه ی خداوند ۳۱۵
- داستان ۳۱۵
- آیات رحمت ۳۱۶
- چه کنیم رحمت واسعه شامل ما بشود؟ ۳۱۸

۳۱۸ اشاره
۳۱۹ ۱. استغفار
۳۱۹ اشاره
۳۱۹ داستان
۳۲۱ ۲. عبرت
۳۲۱ ۳. دفاع از حق
۳۲۳ ۴. توسل به اهل بیت علیهم السلام
۳۲۴ امیرمؤمنان (۱)
۳۲۴ اشاره
۳۲۴ مقدمه
۳۲۵ انتظارات امیرمؤمنان از شیعیان و محبانش
۳۲۶ داستان
۳۲۶ اشاره
۳۲۷ ۱. بذل و بخشش در راه ولایت
۳۲۷ اشاره
۳۲۸ داستان
۳۳۰ ۲. رفاقت به خاطر ولایت
۳۳۰ ۳. احیاء اوامر اهل بیت علیهم السلام
۳۳۰ اشاره
۳۳۱ داستان
۳۳۱ آیت الله سید محمد باقر صدر
۳۳۳ ۴. در عصیانیت ظلم نکردن
۳۳۳ اشاره
۳۳۳ داستان
۳۳۶ ۵. اسراف نکردن در حال خشنودی
۳۳۶ ۶. همسایه داری

- ۳۳۶ ۷. اخلاق نیکو با رفقا
- ۳۳۶ اشاره
- ۳۳۷ ادعای شیعه بودن در محضر امام رضا علیه السلام
- ۳۳۸ امیرمؤمنان (۲)
- ۳۳۸ اشاره
- ۳۳۸ مقدمه
- ۳۴۰ یک ضرب المثل اشتباه
- ۳۴۱ اتاترک در ترکیه
- ۳۴۲ محمدبن ابی بکر
- ۳۴۲ شیوه های تربیتی در کلام امیرمؤمنان علیه السلام
- ۳۴۲ اشاره
- ۳۴۳ ۱. اصل تسهیل
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۶ داستان
- ۳۴۶ زهد علی علیه السلام
- ۳۴۷ توبه بهتر از اعتراف گناه
- ۳۴۸ فراموش نکردن گذشته ی دیگران
- ۳۴۹ شمه ای از اخلاق علی علیه السلام
- ۳۴۹ ۲. اصل اعتدال
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۵۱ داستان
- ۳۵۱ حد انفاق
- ۳۵۱ راه درست در کلام مولا
- ۳۵۲ ۳. اصل تشویق
- ۳۵۲ اشاره
- ۳۵۲ داستان

۳۵۲	بخشش گنه کار به خاطر فضائلش
۳۵۲	تکریم و تشویق فرزند
۳۵۵	امیرمؤمنان (۳)
۳۵۵	اشاره
۳۵۵	مقدمه
۳۵۶	اخلاص اختیاری
۳۵۷	اخلاص اضطراری
۳۵۷	اخلاص حضرت موسی
۳۵۸	امیرمؤمنان علیه السلام از محبوب ترین بنده ی خدا
۳۵۹	دفاع از امیرمؤمنان علیه السلام در دربار معاویه
۳۶۰	عدی بن حاتم مدافع امیرمؤمنان علیه السلام
۳۶۱	فضائل امیرمؤمنان علیه السلام از زبان ابودرداء
۳۶۲	نشانه های اخلاص
۳۶۲	اشاره
۳۶۲	۱. انتظار نداشتن مدح از سوی دیگران
۳۶۲	اشاره
۳۶۳	اخلاص امیرمؤمنان علیه السلام
۳۶۳	اخلاص امام سجاد علیه السلام
۳۶۴	اخلاص آیه الله بروجردی رحمته الله
۳۶۴	اخلاص حضرت امام رحمته الله
۳۶۵	۲. یاد خداوند در مواقع حساس
۳۶۶	۳. سلامت قلب
۳۶۶	۴. سلامت اعضا
۳۶۷	۵. خیر رساندن
۳۶۷	۶. شر نرساندن
۳۶۸	امیرمؤمنان (۴)

- ۳۶۸ اشاره
- ۳۶۸ مقدمه
- ۳۷۰ دکتر عبدالمنعم حسن
- ۳۷۱ یاسین بدرانی
- ۳۷۱ ابوشریف مصری
- ۳۷۱ دکتر حسن شحاطه
- ۳۷۴ امیرمؤمنان علیه السلام چه نوع جامعه ای می خواست که پیدا نکرد؟
- ۳۷۶ ویژگی های افراد جامعه ی آرمانی امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۷۶ ۱. دنیا در نظرشان کوچک
- ۳۷۶ اشاره
- ۳۷۶ داستان
- ۳۷۶ سخاوت علی علیه السلام
- ۳۷۷ علی علیه السلام و بیت المال
- ۳۷۷ قنبر فدایی ولایت
- ۳۷۹ ۲. دوری از هوی و هوس
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۷۹ داستان
- ۳۷۹ علی علیه السلام و رسیدگی به فقراء
- ۳۸۰ رفیق آگاه
- ۳۸۱ هدیه ای رشوه نما
- ۳۸۳ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی نیشابوری، سید علی اکبر، 1362

عنوان و نام پدیدآور : سلسله سخنرانی های استاد رفیعی ، سید علی اکبر حسینی نیشابوری

مشخصات نشر : قم : دار المبلغین. 97

مشخصات ظاهری : 13 جلد

شابک : 240000 ریال : 7-7-94791-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یاد داشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

یادداشت : کتاب حاضر مجموعه سخنرانی های آقای دکتر ناصر رفیعی محمدی می باشد.

رفیعی محمدی، ناصر، 1344-وعظ.

موضوع : وعظ

موضوع : اسلام - مسائل متفرقه

موضوع : اسلام - تبلیغات

رده بندی کنگره : 1393، 81 س 7 / BP 10/5

رده بندی دیویی : 297/08

شماره کتابشناسی ملی : 91893431

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص : 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سلسله سخنرانی های استاد رفیعی

فرصت های طلایی در ماه مبارک رمضان

حیاء

حسن ظن و سوء ظن

اذیت و آزار

فرهنگ تخاطب و گفت و گو

شماتت و سرزنش

رفق و مدارا

مروت و جوانمردی

خانواده

برخورد والدین با فرزندان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام

تدوین و تحقیق سید علی اکبر حسینی نیشابوری

ص: 4

فرصت های طلایی در ماه رمضان ... 13

مقدمه ... 13

رمضان و فرصت های طلایی ... 15

1. فرصت تقویت اراده و تصمیم گیری ... 16

داستان ... 17

تصمیم سعادت بخش ... 17

امید به وعده ی خدا ... 18

2. فرصت آشتی با خدا ... 19

داستان ... 19

سه نوع عبادت ... 19

جوان گنه کار ... 20

3. فرصت برنامه ریزی و نظم ... 22

4. فرصت رفع کدورت ... 23

5. فرصت صبر ... 24

6. فرصت قناعت ... 24

7. فرصت پیوند با ولایت ... 24

دعای پیامبر در آغاز ماه مبارک رمضان ... 25

مقدمه ... 25

دعای پیامبران صلی الله علیه و اله وسلم شامل هفت حاجت ... 26

1. امنیت ... 27

2.ایمان...28

داستان...29

3.سلامت...30

4.اسلام...31

داستان زنی هوشمند...32

5.عافیت...33

6.دوری کردن بیمار...33

7.یاری جستن از خدا در اقامه ی نماز و روزه و تلاوت قران...34

حیاء(1)...35

مقدمه...35

معرفی شش درد توسط پیامبر...37

حیاء منشاء تمام ارزش ها...39

اقسام احیاء از دیدگاه امام صادق علیه السلام...41

1. حیاء از گناه...42

یاد خدا مانع گناه...42

2. حیاء از کوتاهی...42

3. حیاء کرامت...44

4. حیاء محبت...44

5. حیاء هیبت...44

ص: 5

حیاء (2)...47

مقدمه...47

حیاء کجا ظاهر می شود؟ ... 49

1. حیاء در چشم...49

جوان شهوت پرست...53

نگاه حرام...54

2. حیاء در گفتار...56

3. حیاء در رفتار...57

حیاء (3)...59

مقدمه...59

حیاء حرّ بن یزید...60

حیاء فضیل بن عیاض...61

آسیب های حیاء...62

1. فقر...63

علی علیه السلام به دنبال کار ... 64

داستان امام صادق علیه السلام و کاسب ورشکسته... 65

ساده زیستی علی علیه السلام...65

تذکر به صاحبان ثروت...67

2. اصرار بر گناه...67

3. کثرت کلام...68

4. جهل و نادانی...69

حیاء (4)...72

مقدمه...72

آفات علماء...73

اقسام حیای منفی...77

1. حیاء در مقابل رسم های غلط ... 77

داستان...78

زیدین حارثه و پدر مشترک...78

برخورد قرانی با سنتی غلط...79

2. حیاء در احترام و تحویل گرفتن...83

3. حیاء در طلب حق...85

4. حیاء در کسب علم...85

5. حیاء در اظهار نادانی...85

6. حیاء در حاجت خواستن از خدا...85

حسن ظن و سوءظن(1)...86

مقدمه...86

حسن ظن و سوء ظن به خداوند...87

دلایل بدگمانی...89

1. امتحان و ابتلاء...90

2. عدم اجابت دعا...93

3. رزق و روزی کم...94

4. ترس و خوف...96

5. حسادت...97

6. ریا...97

حسن ظن و سوء ظن(2)...98

مقدمه...98

عوامل بد بینی...101

1. ظاهر بینی...101

داستان...101

بدگمانی...101

سوء ظن به بهترین بندهی خدا...102

2. پر توقعی...104

ص:6

3. حسادت ... 105
4. نشست و برخاست با انسانهای بد...106
- سوء ظن های ممدوح...106
5. خبث باطن ... 108
- خوره ی بدگمانی...109
- آزار و اذیت (1) ...110
- مقدمه... 110
- آیات قرآن در مورد اذیت و آزار...112
- اقسام اذیت و آزار...117
1. نگاه آزاری... 117
2. زبان آزاری...117
- داستان... 117
3. رفتار آزاری...119
- داستان... 119
4. همسایه آزاری...120
- داستان... 120
5. حیوان آزاری...122
- داستان... 122
- آزار و اذیت (2)...124
- مقدمه... 124
- اعمال آزار دهنده ی اهل بیت علیهم السلام...126

1. تحقیر مردم و مومنین...126

داستان...126

2. غلو کردن...128

داستان...129

3. تفریط...131

داستان...131

4. زیارت های نادرست...132

اداب زیارت...133

فرهنگ تخاطب و گفت گو (1)...137

مقدمه...137

اقسام فرهنگ تخاطب و گفت گو...138 1

1. در عصابیت...138

1-2. در مزاح...138

1-3. در تقاضا کردن...139

اقسام گفت و گوی خداوند در قرآن...140

1-2. گفت و گوی خدا با فرشته ها...140

2-2. گفت و گوی خداوند با ادم ابوالبشر...141

2-3. گفت و گوی خدا با پیامبر در مورد منافق...141

2-4. گفت و گوی خدا با پیامبر در مورد یهود و نصارا...142

دستور قرآن بر منع سوژه در گفت و گو...142

1-4. با پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم و ائمه علیهم السلام...146

5-1. با استاد و معلم ... 148

6-1 با فرزند ... 149

فرهنگ تخاطب و گفت و گو (2) ... 151

مقدمه ... 151

ویژگی های سخن از منظر قرآن ... 152

1. علم و آگاهی ... 152

2. اعتقاد ... 153

داستان ... 153

3. ادب ... 155

داستان ... 155

ص: 7

سفارش خداوند به حضرت موسی درباره فقراء...156

خاطره ای از امام (ره)... 157

خاطره ای از استاد شهید مطهری... 158

رسیدگی مقام معظم رهبری به فقراء... 159

سفارش امام رضا علیه السلام به فرزندش... 159

4. مستدل و پشتوانه دار... 160

فرهنگ تخاطب و گفت و گو... 160

1. با پدر و مادر... 160

2. با بدهکار... 161

3. با گناهکار... 161

4. با سفیه و نادان... 161

5. با منافق... 161

6. با مؤمنان... 161

7. در برخورد با جنازه... 162

شماتت و سرزنش... 163

بدترین مردم در کلام امیرمؤمنان علیه السلام... 164

عاقبت شماتت و سرزنش... 165

خاطره ای جالب... 166

خاطره ای خواندنی... 166

ویژگی های حضرت ایوب... 167

سرزنش حضرت ایوب بدترین مصیبت... 168

دلیل شماتت ، حسادت... 168

خاطره ای خواندنی... 169

جواب اباذر در مقابل شماتت... 169

جواب حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام در مقابل شماتت... 169

آیا کافر و منافق را می توان لعن کرد؟... 171

هفت گروه مورد لعن ... 173

1. مُحَرَّفِ قرآن ... 174

2. منکر قضا و قدر... 174

3. مخالف با سنت پیامبر... 174

4. بی احترامی به اهل بیت علیهم السلام ... 175

5. حلال خدا را حرام کردن ... 175

6. استفاده ی شخصی از بیت المال ... 175

7. تحقیر بندگان خدا ... 175

ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام... 177

مقدمه ... 177

پیامبر به امام حسن علیه السلام فرمود: «پسرم»... 178

سعی دشمنان اسلام برای از بین بردن تعبیر ابن رسول الله» ... 179

داستان ... 179

تعلیم و تعلم در کلام امام حسن علیه السلام ... 186

امام حسن علیه السلام و احترام به خانواده ... 188

امام حسن علیه السلام و احترام به جامعه... 189

رفق و مدارا... 191

مقدمه ... 191

کمیابی چهار چیز... 193

مسائل تربیتی ... 196

اصول رفق و مدارا ... 196

1. برخورد دولت با مردم ... 196

داستان ... 197

مدارا با مردم... 197

خدمت به دیگران... 199

ص: 8

2. برخورد های مالی ... 200

محمد بن ابی عمیر با بدهکار ... 200

3. برخورد با منکر ... 201

برخورد پیامبر با گنه کار ... 201

مروت و جوانمردی ... 203

مقدمه ... 203

نشانه های انسان های بامروت ... 204

1. بندهی خوب خداوند ... 204

وزیری که بندهی خدا بود ... 205

2. فراموش نکردن دوستی های گذشته ... 206

داستان ... 206

رسول خدا و یاد خدیجه کبری علیها السلام ... 206

رسول خدا و یاد مطعم بن عدی ... 207

آل برامکه ... 208

3. در اوج قدرت عفو کردن ... 210

جنگ ذات الرقاع ... 210

جنگ جمل ... 211

علی علیه السلام در اوج فتوت ... 211

امام حسین علیه السلام در میدان نبرد ... 211

4. بد چشمی نکردن ... 212

اقسام مروت از دیدگاه امام صادق علیه السلام ... 212

1. قرائت قرآن ... 212

2. حضور در مساجد ... 213

3. همنشینی با آدم های خوب ... 213

4. یاد گرفتن مسائل دینی ... 213

5. کمک به دیگران ... 213

6. شوخی کردن ... 213

7. زیاد مخالفت نکردن ... 213

8. غیبت نکردن ... 213

خانواده (1) ... 215

مقدمه ... 215

دستور قرآن راجع به خانواده ... 216

ابراز محبت به همسر ... 216

حقوق مشترک خانواده ... 219

1. تکریم و احترام ... 219

نشانه های مرد سعادت‌مند ... 220

بدترین صفات مرد، بهترین صفات زن ... 220

دادخواهی امام ... 221

تکریم همسر ... 222

2. عذر پذیری و خطاپوشی ... 224

3. عفاف و حجاب ... 224

خانواده (2) ... 226

عفاف و حجاب در خانواده... 227

عفاف حضرت یوسف... 228

عفاف حضرت مریم... 228

دستور قرآن نسبت به عفاف و حجاب... 229

خانمی که امام زمان "عجل الله تعالی فرجه الشریف" به دیدن او آمد... 230

عفاف حضرت موسی... 231

گسترش فساد عامل شکست آندلس... 231

شهوترانی عامل شکست لشکر موسی... 232

حولاء عطاره... 232

توجه به همسر... 234

خانواده (3)... 237

مقدمه ... 237

اجتناب های لازم در زندگی ... 238

مهم ترین اجتناب بهانه جویی... 238

1. سخت گیری بی مورد ... 239

2. خیر نرساندن ... 239

3. بهانه جویی... 239

4. دروغ ... 239

5. حسادت ... 239

6. ظلم کردن ... 239

بهانه جویی قوم حضرت موسی ... 240

بهانه جویی در زمان پیامبر ... 240

داستان ... 241

طلاق به خاطر بهانه جویی ... 241

بهانه جویی عامل ذلیل شدن ... 242

اقسام بهانه جویی ... 244

1. غیرت های ناپسند ... 244

خانواده (4)... 248

مقدمه ... 248

عیب جویی عامل اختلاف در خانواده ها ... 250

251 ... فرق انتقاد با عیب جویی

252 ... شبانه روز در چهار بخش

253 ... داستان

254 ... نکته ای درباره جوان ها

255 ... عمر بن عبدالعزیز

259 ... دستور امام صادق علیه السلام درباره ی خانواده

261 ... برخورد والدین با فرزندان

261 ... مقدمه

262 ... داستان

262 ... راهکارهای تعامل با فرزندان

1. تمرین و عادت به صفات نیکو ... 263

263 ... عادت های غلط

1-2. چهارشنبه سوری ... 263

2-2. صلاة تراویح ... 263

2-3. الصلاة خیر من النوم ... 264

265 ... عادت های نیکو

1-3. سلام کردن ... 265

2-3. گوش کردن موارد نیکو ... 265

3-3. سخاوت ... 265

4-3. ذکر و استغفار ... 265

266 ... داستان

بدترین مردها... 267

داستان... 267

2-1. تکریم شخصیت فرزندان ... 269

امام حسین علیه السلام و فرزندش ... 271

پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم و امام حسن علیه السلام ... 271

امام صادق علیه السلام و فرزندش ... 272

متوکل و فرزندش منتصر ... 272

تکریم ادیسون... 273

وداع با ماه مبارک رمضان ... 274

مقدمه ... 274

دستور پیامبر به جابر ... 274

برخورد امام سجاد علیه السلام با خدمتکارانش... 275

ص: 10

ندای فرشته در شب عید فطر ... 276

دعای آخرین روز ماه رمضان ... 277

رحمت واسعدی خداوند ... 277

داستان ... 277

آیات رحمت ... 278

چه کنیم رحمت واسعه شامل ما بشود؟ ... 280

1. استغفار ... 281

داستان ... 281

2. عبرت ... 283

3. دفاع از حق ... 283

4. توسل به اهل بیت علیهم السلام ... 285

امیر مؤمنان (1) ... 286

مقدمه ... 286

انتظارات امیر مؤمنان از شیعیان و محبانانش ... 287

داستان ... 288

1. بذل و بخشش در راه ولایت ... 289

داستان ... 290

2. رفاقت به خاطر ولایت ... 292

3. احیاء اوامر اهل بیت ... 292

داستان ... 293

آیت الله سید محمد باقر صدر ... 293

4. در عصبانیت ظلم نکردن ... 295

داستان ... 295

5. اسراف نکردن در حال خشنودی ... 298

6. همسایه داری ... 298

7. اخلاق نیکو با رفقا ... 298

ادعای شیعه بودن در محضر امام رضا علیه السلام ... 299

امیر مؤمنان (2) ... 300

مقدمه ... 300

یک ضرب المثل اشتباه ... 302

اتاترک در ترکیه ... 303

محمد بن ابی بکر ... 304

شیوه های تربیتی در کلام امیر مؤمنان ... 304

1. اصل تسهیل ... 305

داستان ... 308

زهد علی ... 308

توبه بهتر از اعتراف گناه ... 309

فراموش نکردن گذشته ی دیگران ... 310

شمه ای از اخلاق علی علیه السلام ... 311

2. اصل اعتدال ... 311

داستان ... 313

حد انفاق ... 313

راه درست در کلام مولا ... 313

3. اصل تشویق ... 314

داستان ... 314

بخشش گنه کار به خاطر فضائش ... 314

تکریم و تشویق فرزند ... 314

امیر مؤمنان (3) ... 317

مقدمه ... 317

اخلاص اختیاری ... 318

اخلاص اضطراری ... 319

ص: 11

اخلاص حضرت موسی ... 319

امیر مؤمنان علیه السلام محبوب ترین بنده ی خدا ... 320

دفاع از امیر مؤمنان علیه السلام در دربار معاویه ... 321

عدی بن حاتم مدافع امیر مؤمنان علیه السلام ... 322

فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از زبان ابودرداء ... 323

نشانه های اخلاص ... 324

1. انتظار نداشتن مدح از سوی دیگران ... 324

اخلاص امیر مؤمنان علیه السلام ... 325

اخلاص امام سجاد علیه السلام ... 325

اخلاص آیه الله بروجردی ... 326

اخلاص حضرت امام ... 326

2. یاد خداوند در مواقع حساس ... 327

3. سلامت قلب ... 328

4. سلامت اعضا ... 328

5. خیر رساندن ... 329

6. شر نرساندن ... 329

امیر مؤمنان (4) ... 330

مقدمه ... 330

دکتر عبدالمنعم حسن ... 332

یاسین بدرانی ... 333

ابوشریف مصری ... 333

دکتر حسن شحاطه ... 333

امیر مؤمنان علیه السلام چه نوع جامعه ای می خواست که پیدا نکرد؟ ... 336

ویژگی های جامعه آرمانی امیرالمؤمنین ... 338

1. دنیا در نظرشان کوچک ... 338

داستان ... 338

سخاوت علی علیه السلام ... 338

علی علیه السلام و بیت المال ... 339

قنبر فدایی ولایت ... 339

2. دوری از هوی و هوس ... 341

داستان ... 341

علی علیه السلام و رسیدگی به فقراء ... 341

رفیق آگاه ... 342

هدیه ای رشوه نما ... 343

ص: 12

فرصت های طلایی در ماه رمضان

اشاره

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَشْكُرُهُ وَنَتَوَسَّلُ إِلَيْهِ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَنُصَلِّي وَنُسَلِّمُ عَلَى خَيْرَتِهِ فِي خَلْقِهِ حَافِظِ سِرِّهِ وَ مُبَلِّغِ رِسَالَاتِهِ سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدَ (صلى الله عليه و اله و سلم) وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُتَجَبِّينَ سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ رُوحِي وَ أَرْوَاحِ الْعَالَمِينَ لَهُ الْفِدَا.

قال الله تبارك و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، (1)

مقدمه

خدا را شاکریم که به ما سلامت، امنیت، عمر و فرصت داد که آغاز یک ماه رمضان دیگر را زنده باشیم و پای مجالس معارف و احکام و مسائل دینی بنشینیم.

شناخت و فضیلت ماه رمضان مهم تر از شناخت زمان و مسائل جنبی و در واقع صوری آن است. همان گونه که یکی از دعاهاى امام سجاد علیه السلام این است: «اللَّهُمَّنا مَعْرِفَةً فَصِّدْ لَهُ وَاجْلالَ حُرْمَتِهِ»؛ (2) خدایا اول به ما توفیق معرفت نسبت به فضیلت و حرمت ماه رمضان و سپس تکریم و تجلیل از این ماه الهی را عنایت فرما. شناخت آغاز و پایان و احکام ماه رمضان مهم است؛ چرا که رمضان بر این احکام استوار است. اما شناخت فضیلت و حرمت این ماه شاید کمتر از شناخت اصل آداب و احکام این ماه نباشد.

ص: 13

1- بقره: 183

2- دعای 44 صحیفه سجادیه، ص 186؛ مصباح کفهمی، ص 610

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «هُوَ شَهْرٌ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَأَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ، وَآخِرُهُ إِجَابَةٌ وَالْعِتْقُ مِنَ النَّارِ.»؛ (1) ماه رمضان، ماهی است که آغازش رحمت، وسطش مغفرت و پایانش آزادی و برانت از آتش است.

ماه‌های که بیش از 50 نام دارد. ماه عتق، ماه مغفرت، ماه فوز، ماه فضیلت، ماه مبارک، ماه مواسات، ماه آزادی، ماه برکت، ماه صبر؛ «شَهْرٌ مُبَارَكٌ، شَهْرُ الصَّبْرِ، شَهْرُ الصِّيَامِ، شَهْرُ الْمَغْفِرَةِ، شَهْرُ الْبَرَكَاتِ، شَهْرُ الْمُوَاسَاةِ، شَهْرُ الْعِتْقِ». این عظمتی است که خداوند آن را در مقابل ما قرار می دهد، «هُوَ شَهْرٌ دُعِيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ»، (2)

سفره‌ی الهی گسترده است، سفره‌های ما وقتی غذایش خورده می شود تمام می شود، وقتی انسان سیر می شود، تازه آغاز زحمت است. «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» سفره‌های ما فناپذیر است، غذا که خورده می شود تازه مکافات جمع کردن آشغال‌هایش شروع می شود، اما سفره‌های الهی «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ (3) هیچ وقت فناپذیر نیست. سفره‌ی الهی سفره‌ی کرامت، مهربانی و عترت است. صاحب‌خانه نگفته که چه کسی بر سر این سفره بنشیند، همه دعوتند؛ «دُعِيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ».

خیلی ضعف است که سفره‌ای به این بزرگی باشد اما جایی برای من و امثال شما نباشد. سفره‌ای با این عظمت اما انسان نتواند چیزی از آن بردارد. گاهی یک سفره مال افراد خاصی است؛ می گویند رؤسا دعوت دارند، یا مسئولین دعوت دارند، و یا مثلاً اینجا فامیل‌هایشان را دعوت کرده اند، غذا به اندازه‌ی همه نیست. اما یک سفره‌ای که همه حق دارند سر آن بنشینند و همه چیز هم در آن هست و ماندگار هم است، اگر کسی سر این سفره بنشیند و جای خودش را باز نکند خود او مقصر است. اگر کسی نتواند از مانده‌ها و غذاها‌ی این سفره استفاده کند، خسارت دیده و ضرر کرده است. رمضان ماه نشستن سر سفره‌ی الهی است، ماه نشستن سر سفره‌ی عزت و کرامت و مهربانی است. اگر می‌خواهی ببینی در این سفره چیست به دعای جوشن نگاه کن؛

ص: 14

-
- 1- بحار الانوار، ج 93، ص 342؛ مستدرک، ج 7، ص 437؛ دعائم الاسلام، ج 1، ص 268
 - 2- وسائل الشیعه، ج 10، ص 313؛ بحار الانوار، ج 93، ص 356؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 295
 - 3- نحل: 96

سفره ی رحمت و سفره ی کرامت. اما هر کس نمی تواند سر این سفره بنشیند «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْأَمَقِّدَسِ طَوَى»، (1) باید پاکیزه و باادب نشست. باید اجازه ی ورود به این سفره را گرفت و نشست. ماه رمضان ماه چنین عظمت و ضیافتی است. قبل از این که من بحث امسال را شروع کنم می خواهم راجع به ماه رمضان یک نکته را عرض کنم و منبر امروز را با همین نکته تمام کنم. عزیزان به نظر من در ماه رمضان هفت فرصت استثنایی است که این ها را برایتان می شمارم.

رمضان و فرصت های طلایی

اشاره

ماه رمضان آغاز سال (2) عبادی است. سیدبن طاووس رحمه الله در این باره می نویسد: محرم آغاز سال تاریخی و قمری است - نزد ما فروردین آغاز سال شمسی است در بعضی جاها میلاد حضرت مسیح آغاز سال میلادی است - ایشان می فرماید: این ها برای سال های تاریخی بشر است، اما سال عبادی اول رمضان است. لذا مرحوم میرزا جواد آقای ملکی رحمه الله وقتی ماه رمضان شروع میشد توصیه میکردند نماز شکر بخوانید. در توصیه های کتاب «المراقبات» دارند که شب اول ماه رمضان سوره ی فتح را بخوانید. در مفاتیح و جاهای دیگر آمده است که شب اول ماه رمضان غسل کنید و دعای مخصوصی را که پیامبر می خواند، بخوانید. لذا خوب است که انسان برنامه های عبادیش را با این سال تعیین کند؛ مثل خمس، زکات و برنامه ریزی هایی که برای زندگی اش دارد. مثلا اگر تنظیمی در کارهای عبادیش دارد از رمضان شروع کند چون ماه رمضان سال عبادی بشر است این مطالبی را که عرض میکنم نه روایت است و نه حدیث؛ این ها را خودم این گونه دسته بندی کرده ام؛ در ماه رمضان ماهفت فرصت استثنایی داریم البته نه این که در دیگر ماه های سال این فرصت ها را نداریم اما در ماه رمضان بیشتر است.

ص: 15

1- طه : 12

2- بحارالانوار، ج 95، ص 334

اشاره

یکی از مشکلاتی که الآن ما در جامعه داریم ضعف اراده است. خیلی ها می گویند: من میدانم بد اخلاق هستم اما نمی توانم بر بد اخلاقی ام غلبه کنم، و یا مثلا- نباید اعتیاد داشته باشم، و یا ناسزا بگویم، و یا در نماز کاهلی کنم، اما نمیتوانم. امروزه افراد مبتلا به گرفتاری های مختلف، اظهار ضعف اراده میکنند.

ماه رمضان ماه تقویت اراده هاست. چگونه شما تا وقتی اعلام نشده که ماه رمضان است نیت روزهای ماه رمضان نمی کنید، همچنین تا اعلام عید فطر نشده از روزه بیرون نمی آید چگونه الآن که شما روزه اید هر چند به سیگار معتاد باشید، سیگار نمیکشید اگر چه خیلی به غذا علاقمند هستید اما غذا نمی خورید؛ لذا کسی که در روز ماه رمضان با اراده ی خودش غذا نمی خورد و یا با حلالش رابطه برقرار نمی کند، در غیر ماه رمضان هم می تواند از حرام اجتناب کند. نگوئید نمی شود. اگر نمی شود پس چرا چهارده، پانزده ساعت غذا نمیخورید؟! چرا آب نمی آشامید؟ چرا یک ماه ورود و خروج منظم است؟ این ماه، ماه تقویت اراده است. این اولین فرصت طلایی و زمینه ای است که در اختیار ماست، به شرط این که آدم خودش را بشناسد. در کتابی به نام «تست خودشناسی» نوشته ای را دیدم خیلی جالب بود. . الآن تست ها و آزمون های مختلفی برگزار می شود؛ برای کنکور آزمون می گیرند، برای مدارس استعدادهای درخشان تست می گیرند، برای کارمندا تست می گیرند . ایشان یک تستی به نام تست خودشناسی درست کرده بود و حدود 70-80 سؤال جلوی هر فردی گذاشته بود. چه خوب است ما این تست خودشناسی را برداریم و به این سؤالات جواب دهیم: نقاط ضعفم چیست؟ نقاط مثبتم چیست؟ استعدادم چگونه است؟ اگر امسال آخر عمر من باشد آیا آمرزیده شده ام؟ اگر این ماه رمضان آخر عمر من باشد، آیا عبادتم درست است؟ آیا مالم پاک شده است؟ آیا اخلاقم خوب است؟ آیا حسادت ندارم؟ چقدر شاعر زیبا سروده است:

قیمت هر کاله می دانی که چیست *** قیمت خود را ندانی احمقی است

«کاله» یعنی کالا، الآن می گویند قیمت فلان جنس این قدر است، قیمت فلان جنس پایین آمده؛ مثلا الآن میدانی قیمت سیب زمینی و پیاز چند است، قیمت

همه ی کالاهارا می دانی اما اگر قیمت خود را ندانی این احمقی است. امیرالمؤمنین علیه السلام چقدر زیبا فرموده است: «الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»، (1) عالم کسی است که قدر و حد خویش را بداند. ما الآن در جامعه دو تا مشکل داریم؛ یکی این که بعضی ها قدر خودشان را نمی دانند، و دوم این که بعضی ها حد خودشان را نمیدانند. قدر خودمان را بدانیم خودمان را کوچک و ذلیل نکنیم. حد خودمان را بدانیم. بعضی ها قدر خودشان را نمیدانند لذا به میدان نمی آیند. بعضی ها حد خودشان را نمیدانند، یعنی به میدان می آیند اما جایی می آیند که کار را خراب می کنند. گفته شد هفت فرصت طلایی در ماه رمضان داریم؛ 1- تقویت اراده، اراده را می شود تقویت کرد.

داستان

تصمیم سعادت بخشی

نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه واله وسلم با اصحابشان از بیابانی عبور می کردند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم به اصحاب خود فرمودند: توقف کنید، الآن کسی به ما می رسد که سه روز است شیطان بر او نفوذ نکرده و بر او مسلط نبوده است - خیلی مهم است بعضی ها یک دقیقه هم شیطان از آن ها جدا نیست - این چه کسی است که پیغمبر می فرماید سه روز است که شیطان بر او راه نیافته است. همه به بیابان چشم دوخته بودند، دیدند یک عرب لاغر اندام که چشم هایش به گودی افتاده با شتر نحیفی در حال آمدن است. - «مَنْ رَسُولُ اللَّهِ؟» پیغمبر کیست؟

گفتند: ایشان

عرض کرد: یا رسول الله! سه روز است که تصمیم گرفته ام مسلمان شوم و بت پرستی را کنار بگذارم، اکنون به مدینه آمده ام و شما را در این بیابان پیدا کرده ام. بعد از اینکه شهادتین را گفتم، عرض کرد: حالا باید چه کنم؟ پیامبر فرمود: نماز بخوان، در ماه رمضان روزه بگیر، در عمرت اگر مستطیع شدی حج بیت الله را به جای آور، زکات و خمس مالت را بپرداز - در این روایت تعبیر «زکات» دارد - زکات اموالت را بده، مالت را

ص: 17

1- قال علی علیه السلام الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ- وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ (نهج البلاغه، خطبه 103)

پاک نگه دار، این ها اعمال و وظایفی است که بر گردن توست. عرض کرد: یا رسول الله! فقط همین ها مرا بس است. بعد خدا حافظی کرد و رفت. بعد از ساعتی پیغمبر متوقف شد و فرمود: برگردید، این شخص از دنیا رفت. عرض کردند: برای چه یا رسول الله! فرمود: شترش به چاله ای برخورد کرد و از روی شتر سقوط کرد و همان جا جان داد. عرض کردند: یا رسول الله! این مرد به هیچ کدام از این اعمالی که شما فرمودید عمل نکرد؛ نه نماز خواند و نه روزه گرفت و نه حج به جای آورد و نه زکات داد. نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم اصحاب را کنار بدن این شخص آوردند، خیمه زدند و فرمودند: کسی وارد نشود. بدن را به خیمه آوردند، غسل دادند و کفن کردند. آن شخص می گوید: وقتی پیغمبر آمد، دیدیم جبین آن حضرت عرق کرده، پرسیدیم: یا رسول الله! چه شده؟ فرمودند: فرشته های زیادی به استقبال او آمده بودند، تا به او سلام و درود بگویند، با یک دنیا سلام و تحیت وارد بهشت برزخی شد. عزیزان! این انسان تصمیم گرفت. در ماه رمضان اراده تقویت می شود.

امید به وعده ی خدا

شخصی به نام احمد بن محمد ابی نصر بزنطی خدمت امام رضا علیه السلام آمد و عرض کرد: یابن رسول الله! چند سال است که دعایی می خوانم و دعایم مستجاب نمی شود، اخیرا ناامید و به خدا بدبین شده ام. امام علیه السلام فرمود: اگر کسی به این نقطه رسید، سقوط کرده است و بعد بلافاصله فرمود: احمد بن محمد! شیطان دنبال چنین فرصت هایی است تا از اینجا نفوذ کند. جدم امام باقر علیه السلام فرمود: گاهی خدا دعایی را مستجاب میکند اما سال ها آن را به تأخیر می اندازد؛ مثلا اگر فرزند می خواهی 10 سال به تأخیر می اندازد. - بنده افرادی را میشناسم که بعد از 27 سال صاحب فرزند شده اند یا بعد از گذشت 17 سال از ازدواجشان بچه دار شده اند. یا مثلا حدود 10، 15 سال بچه نداشته اند، بعد بچه ای را به فرزند قبول کرده اند و آن وقت صاحب فرزند شده اند - امام رضا علیه السلام فرمود جدم امام باقر علیه السلام فرموده است که گاهی خدا بنده ای را دوست دارد، دعایش را مستجاب می کند اما سال ها آن را به تأخیر می اندازد تا ارتباط او با خدا قطع نشود؛ وقتی به یاد حاجتش می افتد گریه می کند و با خدا حرف می زند. بعد امام

رضاعلیه السلام فرمود: اگر من به تو وعده ای بدهم آیا به من اعتماد میکنی؟ گفت: بله، به شما اعتماد دارم چون شما امام و حجت خدایید. امام علیه السلام فرمود: ای بنده ی خدا! خدا! خدای من به تو وعده داده است « اُدْعُونِي اَسَدَّ تَجِبُ لَكُمْ »، (1) تو چگونه به من اعتماد میکنی و به خدا اعتماد نمی کنی؟! به همین دلیل است که می گویم در ماه رمضان هفت فرصت طلایی داریم.

1- تقویت اراده؛ نگویند نمی شود، نگویند نمی توانم. چگونه اراده ی شما حلال را کنار می گذارد؟ پس حرام را هم می تواند کنار بگذارد.

2. فرصت آشتی با خدا

اشاره

خدا چقدر زمینه و فرصت آشتی با خودش را فراهم کرده است؛ هر کس که ماشین وجودش کند شده و هر کس که با خدا قهر بوده است، خدا سراسیمگی و زمینه برایش گذاشته است.

داستان

سه نوع عبادت

عیسی بن مریم (علی نبینا و آله و علیه السلام) از جایی عبور می کرد، در آن جا به سه گروه برخورد کرد؛ گروه اول را دید که دارند گریه میکنند و عبادت میکنند. فرمود: گریه ی شما از چیست؟ گفتند: «الْخَوْفُ مِنَ النَّارِ»؛ ما از آتش جهنم می ترسیم. فرمود: بدانید کسی که این گونه از خوف خدا اشک بریزد خدا او را از آتش می رها کند. امید داشته باشید که آتش جهنم به بدن شما برخورد نمی کند. گروه دوم را دید که دارند ناله می کنند. پرسید شما چرا تضرع میکنید؟ گفتند: «السُّوقُ إِلَى الْجَنَّةِ»؛ از عشق بهشت، جایی که در آن لغو نیست، گناه نیست، دروغ و کلک و خلاف نیست. جایی که در آن فرشته ها و انبیاء هستند. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: امید داشته باشید که خدا به شما بهشت را می دهد. به گروه سوم رسید پرسید: شما چرا اشک می ریزید؟ شما چرا

ص: 19

عبادت می کنید؟ گفتند: «حُبَّ اللَّهِ»؛ ما خدا را دوست داریم. فرمود: «أَنْتُمْ الْمُقَرَّبُونَ»⁽¹⁾ شما مقربید؛ آن دو گروه هم خوب بودند ولی، شما بالاترید و این نتیجه ی دوست داشتن خداست.

امیرالمؤمنین، شهید ماه رمضان در این باره فرمود: دوازده نکته در تورات وجود دارد که من آن ها را به عربی ترجمه کرده ام و روزی سه بار به آن ها نگاه می کنم. - این کلام امیرالمؤمنین نشان دهنده ی اهمیت این دوازده عبارت است - من یک مورد را بیان می کنم؛ یکی از آن ها سفارشات خداست، «يَا بَنَ آدَمَ، احْبُبْكَ فَأَنْتَ أَحِبِّي»؛ انسان من تو را دوست دارم چون تو بنده ی من هستی، پس تو نیز مرا دوست داشته باش.

عزیزان، این حداقل کاری است که ما می توانیم انجام دهیم. ماه رمضان، ماه آشتی و ماه کنار گذاشتن قهر با خداست. ماه رمضان، ماه برقراری رابطه با خداوند است. این هم دومین فرصت در ماه رمضان است؛ فرصت طلایی آشتی با خدا، آشتی با ذات اقدس الهی که این همه در روایات بر آن تأکید شده است.

پیغمبر گرامی اسلام، حضرت محمدصلی الله علیه و اله وسلم در مسجد رو به اصحابش کرد و فرمود: کدام نشانه ی مؤمن مهم تر است؟ - مؤمن علامت های زیادی دارد. در سوره مؤمنون حدود هفت، هشت علامت برای مؤمن گفته شده، در روایات و همچنین در کافی شریف ده ها علامت گفته شده است. پیامبر فرمودند کدام نشانه ی مؤمن از همه بالاتر است؟ یکی گفت: یا رسول الله! نماز. فرمودند: نه. یکی گفت: روزه. فرمودند: نه. یکی گفت زکات، دیگری گفت جهاد. پیغمبر فرمودند: همه ی این هایی که گفتید فضیلت و ارزش مؤمن است اما بالاترین مستمسک ایمان و عروة الوثقی مؤمن، خب خداست. بالاترین نشانه ی مؤمن این است که هم دوستی هایش و هم بغض هایش برای خدا باشد.⁽²⁾

جوان گنه کار

داستانی از یکی از اولیاء الهی برای شما نقل می کنم که آن در کتاب های مربوط به

ص: 20

1- شرح نهج البلاغه، ج 10، ص 156؛ مجموعة ورام، ج 1، ص 224

2- الکافی، ج 2، ص 25

حالات اولیاء نوشته شده است. نمیدانم این داستان چقدر پشتوانه دارد اما داستان زیبایی است. یکی از اولیاء می گوید در مصر بودم از جایی عبور می کردم، دیدم عقربی با سرعت در حال آمدن است. مسیر خشکی را طی کرد و به کنار برکه ای رسید. لاک پستی از آب عبور می کرد سوار بر لاکپشت شد. علاقه مند شدم ببینم این عقرب چه مأموریتی دارد که این گونه با سرعت در حال رفتن است. خودم را به آن طرف آب رساندم. دیدم جوانی زیر درختی خوابیده، ماری از بالای درخت آمده تا جوان را نیش بزند. در آستانه ی نیش زدن مار، عقرب خودش را به جوان رساند و مار را نیش زد و نگذاشت جوان را نیش بزند. وقتی که عقرب رفت و مار هم به زمین افتاد با خودم گفتم این جوان کیست که خدا این قدر دوستش دارد، عقرب را مأمور کرده تا بیاید و مار را نیش بزند که این جوان زنده بماند؟ بالای سرش رفتم و او را تکان دادم. متوجه شدم دهانش بوی مشروب میدهد. تعجب کردم که او خلاف فرمان الهی را انجام داده است.

بیدارش کردم و قصه را برایش تعریف کردم و پرسیدم: جوان تو چه کرده ای؟ تو الآن معصیت خدا را کرده ای، قاعدتا باید از در خانه ی خدا طرد شده باشی. چه کار مثبتی انجام داده ای که این گونه خدا به تو مهر ورزید؟ گفتم: پول برداشتم که بروم شراب بخرم، به آستانه در که رسیدم مادرم مرا صدا زد و گفت یک ظرف آب برایم بیاور تا وضو بگیرم. یک ظرف آب برایش گذاشتم و از خانه بیرون آمدم. همین گونه که در مسیر می آمدم عالمی می خواست سوار مرکبش شود مرا صدا زد و گفت: جوان بیا رکاب این مرکب را بگیر تا من سوار شوم. رکاب مرکب را گرفتم تا او سوار شود. آمدم مغازه ی شراب فروشی، شراب خریدم. اضافه ی پولی که در دستم بود، فقیری عبور می کرد گفتم به من کمک کن، به فقیر کمک کردم. هر چه فکر میکنم میبینم این چند کار را قبل از انجام گناه انجام داده ام.

خداوند! «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»، (1) با اینکه شراب خورده و مغضوب الهی هست، اما چون کار مثبتی انجام داده، اول خداوند چهره ی مثبتش را به او نشان می دهد. از این موارد بسیار داریم به همین دلیل گاهی به پدر و مادرها می گویم

ص: 21

همیشه فقط به نقاط ضعف جوان هایتان نگاه نکنید. اگر جوانی نقطه ضعف دارد اما نماز می خواند، به پدرش احترام می گذارد، مؤدب است و بالاخره یک ویژگی مثبت دارد، خداوند این ویژگی مثبت را برجسته می کند. همان گونه که در دعا داریم: «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ». شراب خوری تو را پوشاند اما خدمت به مادرت را ارج نهاد. «يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ»؛ (1) زود مواخذه ات نمی کند. در دعای کمیل هم می گویی:

«كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ وَ كَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَقَلَّتُهُ وَ كَمْ مِنْ عَثَارٍ وَقَيْتُهُ»؛ خدایا! چه لغزشهای بسیاری که از آن نگاهم داشتی، چه زشتی های بسیاری که از من پوشاندی و چه خوبی های کمی که خودم آن را چیزی نمیدیدم اما تو آن ها را بزرگ کردی. اندکی خوبی بود اما تو آن را پخش کردی تا مردم این ها را ببینند. اگر قرار بود خدا أظهر القبیح باشد بیچاره بودیم، خدا أظهر الجمیل است. خدایی که این قدر مهربان است با وجودی که آن جوان خلاف امرش را انجام داده و شراب خورده، اما به خاطر کار مثبت او رحمتش را اظهار می کند. چرا با این خدا باید قهر کنیم؟! چرا رابطه ی ما با چنین خدایی کم باشد؟

3. فرصت برنامه ریزی و نظم

یکی از مشکلاتی که در زندگی همه ی ما وجود دارد ضعف برنامه ریزی و نظم است. ماه رمضان دو ورود و خروج منظم دارد که همه ی ما آن را رعایت می کنیم: 1- ورود به ماه و خروج از ماه؛ الآن مغازه های ساندویچی باز هستند، چرا؟ چون هنوز شروع ماه رمضان اعلام نشده است. اما به محض این که شروع ماه اعلام شود، این مغازه ها بسته میشوند. 2- ورود و خروج روزانه؛ مثلاً در حال خوردن غذا هستی که با گفتن اذان غذا خوردنت تمام می شود. و یا از گرسنگی به خودت می پیچی اما چیزی نمیخوری، می گویی باید اذان گفته شود. چرا نظم را به این زیبایی رعایت می کنی؟ سحر از خوردن دست میکشی و افطار شروع به خوردن میکنی. اول ماه روزه داری را آغاز میکنی و در عید فطر افطار میکنی. بهتر است بقیه ی زندگی ما همین گونه باشد؛ در نماز اول وقتمان هم نظم باشد در برنامه ریزی خانوادگی مان هم نظم باشد.

ص: 22

کدورت ها را کنار بگذاریم و رفت و آمدها را زیاد کنیم. امام صادق علیه السلام فرمود: سه گروه هستند که نمازشان یک وجب هم بالا نمی رود و نمازشان مردود است. این سه گروه چه افرادی هستند؟ حضرت فرمود: «رَجُلٌ أُمَّ قَوْمًا وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ»؛ اول: کسی که در جایی ریاست بکند که مردم او را نمی خواهند. بلد نیست و به زور بر مردم ریاست میکند. «رَجُلٌ أُمَّ قَوْمًا» مثل حجاج ها، معاویه ها و متوکل ها که بر مردم حکومت می کردند در حالی که مردم آن ها را نمی خواستند. گروه دوم چه کسانی هستند؟ فرمود: «وَأَمْرَأَةٌ بَاتَتْ»؛ زنی که بخوابد در حالی که همسرش از او ناراضی است. (1) منظور من در اینجا از این جمله دو انسانی است که با هم قهرند و کدورت دارند، نه فقط زن و شوهر. پس یکی از عللی که باعث بالا نرفتن نماز می شود قهر و کدورت است. پیغمبر خدا فرمود: فرشته ها (میکائیل، جبرائیل، اسرافیل و...) در اول ماه رمضان هر کدام یک پرچم نصب می کنند. پرچمی که جبرئیل نصب می کند روی آن نوشته شده: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ طُوبَى لِمَنْ طُوبَى لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ يُنَادُونَ بِالْأَسْحَارِ بِالْبُكَاءِ وَالتَّضَرُّعِ»، (2) خوشا به حال امتی که سحرهایشان همراه با گریه و تضرع است. اما در یکی از نقل ها چنین آمده: خوشا به حال امتی که ارتباطشان با هم صمیمی باشد. چقدر تأکید شده که افطاری بدهید. اگر اندکی سفره ها کم خرج تر و ساده تر شود، همین سفره ی افطار زمینه ی رفع کدورت می شود. همین رفت و آمدها، شب ها با هم به مسجد آمدن ها و

ص: 23

1- «قال الصادق عليه السلام: ثَلَاثَةٌ لَا تُقْبَلُ لَهُمْ صَلَاةٌ عَبْدٌ أَبَقَ مِنْ مَوَالِيهِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ فَيَضَعُ يَدَهُ فِي أَيْدِيهِمْ، وَرَجُلٌ أُمَّ قَوْمًا وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ وَامْرَأَةٌ بَاتَتْ وَرَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ» (وسائل الشيعه، ج 8، ص 350؛ امالی شیخ طوسی، ص 193؛ بحار الأنوار، ج 8، ص 319)

2- «قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم إذا كان أول ليلة من شهر رمضان، أمر الله تبارك وتعالى سبعة من الملائكة جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و كوكبايل و شمشائيل و إسماعيل و دزدائيل مع كل ملك منهم لواء من نور و سبعون ألفاً من الملائكة مع جبرئيل لواء من نور يضرب في السماء السابعة مكتوب على ذلك اللواء لا إله إلا الله محمد رسول الله طوبى لأمة محمد صلى الله عليه وآله يُنَادُونَ بِالْأَسْحَارِ بِالْبُكَاءِ وَالتَّضَرُّعِ أُولَئِكَ هُمُ الْآمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (مستدرک، ج 7، ص 420، بحار الأنوار، ج 93، ص 343)

کنار هم نشستن ها فرصتی برای رفع کدورت است.

5. فرصت صبر

انسان در ماه رمضان صبور است، تا اذان گفته نشده نمی خورد و نمی آشامد و تحمل دارد. این صبر را در سایر ایام هم می شود تعمیم داد.

6. فرصت قناعت

در ماه رمضان انسان با مناعت طبع و قناعت رفتار می کند.

7. فرصت پیوند با ولایت

ماه رمضان شب های قدر و شب های احیا دارد. انسان در شب های احیا اسامی ائمه علیه السلام را بر زبان جاری می کند. در مجالس روضه می نشیند، روضه می شنود و اشک می ریزد.

پس هفت فرصت طلائی در ماه رمضان در مقابل ماست - که اگر بخواهم درباره ی این هفت فرصت مطلب را باز کنم باید هفت منبر بروم و طولانی می شود لذا آن را به طور خلاصه بیان کردم - فرصت تقویت اراده، فرصت آشتی با خدا، فرصت رفع کدورت ها، فرصت قناعت، فرصت صبر و فرصت پیوند با ولایت و محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام از خدا مرحوم شهید مطهری اعلی الله مقامه الشریف را رحمت کند! به او گفته شد چرا شما این قدر به علامه طباطبایی ارادت دارید؟

- بسیاری از بزرگان در آن زمان بودند اما ارادت مرحوم شهید مطهری به علامه طباطبایی ویژه بود. ایشان فرموده بود: در علامه طباطبایی عظمت هایی دیدم. یکی از آن ها این بود که علامه هر افطار می آمد ضریح حضرت معصومه علیها السلام را می بوسید و بعد افطار می کرد. در تمام روزهای ماه رمضان دیدم علامه طباطبایی روزه اش را با بوسیدن ضریح حضرت معصومه علیها السلام باز می کند. این همان فرصت پیوند با ولایت است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

دعای پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در آغاز ماه مبارک رمضان

اشاره

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، (1)

مقدمه

نخستین جمعه ی ماه مبارک رمضان است، ماه رحمت، ماه مغفرت، ماه فوز و فضیلت، ماه صبر و طاعت، ماه خیر و برکت، ماه مبارک و مواسات، ماه حریت و آزادی، ماه تقویت اراده و ماه رشد. به نقل از سیدبن طاووس ماهی که وقتی آغاز میشد رنگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم تغییر می کرد؛ «إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ»، (2) اشک چشمانش جاری می شد و نماز و دعای پیامبر افزایش پیدا می کرد. ماهی که پیامبر گرامی اسلام قبل از فرا رسیدن آن به اصحاب فرمودند: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَا ذَا تَسْتَقْبِلُونَ»؛ مردم! میدانید به استقبال چه می روید؟ میدانید چه اتفاقی در حال وقوع است؟ بعضی که متوجه نبودند گفتند: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَا ذَا تَسْتَقْبِلُونَ» قرار است دشمن حمله کند و به جهاد برویم، یا قرار است وحی نازل شود که ما آماده ی شنیدن شویم؟ فرمودند: نه! هیچ کدام از این ها نیست، ماه رمضان دارد می آید. روایت عجیبی است که می گوید: در این ماه، همه ی اهل قبله آمرزیده می شوند. (3) همچنین روایت شده که سه گروه بدبخت محسوب میشوند: اول: کسی که عاق والدین باشد و پدر و مادر او

ص: 25

1- بقره: 183

2- الاقبال، ص 20، سنن النبی (ص)، (با ترجمه)، ج 1، ص 300

3- عن أنس بن مالك قال لما حصد ر شهر رمضان قال النبي صلى الله عليه وآله ما ذا تستقبلون وما ذا يستقبلكم قالها ثلاث مرات فقال عمر وحي نزل أو عدو حصد ر قال لا ولكن الله تعالى يغفر في أول رمضان لكل أهل هذه القبلة (مستدرک، ج 7، ص 425، بحار الانوار، ج 93، ص 347)

ناراضی باشند. دوم: کسی که از این ماه بهره نبرد. - اگر همه جا رحمت باشد و کسی از آن استفاده نکند، خود او مقصر است؛ اگر باران بیارد و کسی زیر سقف برود مسلماً باران به او برخورد نمی کند؛ اگر یک دریا آب باشد ولی در شیشه ای را ببندی و در آب بیاندازی، آب درونش نمی رود. سوم: کسی است که نام مرا بشنود و بر نام من صلوات و درود نفرستد. (1)

ماه رمضان ماه تقویت اراده، تقویت باور، تقویت روح، تقویت نظم، تقویت تدبیر و تقویت تصمیم گیری است. ماه رمضان، ماه به خود رسیدن است. شخصی به اباذر نوشت: اباذر مرا نصیحت کن. اباذر نوشت: نصیحت من برای تو این است: به عزیزترین دوست خود جفا نکن، به عزیزترین دوست خود خیانت نکن و عزیزترین دوست خود را آزار نده. آن بنده ی خدا معنی سخن اباذر را نفهمید. با خود گفت من که دوستانم را اذیت نمی کنم، من که کاری به کسی ندارم. پیش اباذر آمد و گفت: من نصیحت تو را نفهمیدم. تو نوشتی به عزیزترین دوستت جفا نکن من که به کسی جفا نمی کنم. اباذر به او نوشت آیا متوجه نشدی عزیزترین کسی انسان خود اوست؟ اگر جایی آتش بگیرد اول انسان خودش فرار می کند، حتی زن و بچه اش را هم فراموش میکند. انسان قبل از هر کسی به خودش فکر می کند. دقت کنید وقتی خطری پیش می آید انسان چقدر تلاش میکند که جانش به خطر نیفتد. پس به عزیزین کس خود یعنی خودت جفا نکن و این دست و پا و این اعضا را به آتش مینداز. اگر من نوشتم به عزیزترین کس خود جفا نکن منظورم این بود که به خودت جفا نکن، چرا که عزیزترین دوست انسان، خود او و توانمندی های اوست. (2)

دعای پیامبر صلی اله علیه و اله وسلم شامل هفت حاجت

اشاره

در اینجا یکی از دعاهای پیغمبر اکرم صلی اله علیه و اله وسلم را می خوانم و با مقدمه ای که عرض شد

ص: 26

1- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ ذَكَرَنِي فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ فَقَدْ شَقِيَ وَمَنْ أَدْرَكَ رَمَضَانَ فَلَمْ يُصِبْهُ الرَّحْمَةُ فَقَدْ شَقِيَ وَمَنْ أَدْرَكَ أَبَوَاهُ أَوْ أَحَدَهُمَا فَلَمْ يَبِرَّ فَقَدْ شَقِيَ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً لَا يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَعْصِيَةِ ذَرَّةٌ.

(بحار الانوار، ج 91، ص 63 جامع الاخبار، ص 59)

2- داستان راستان، داستان 42

آن را برای شما معنا میکنم.

رسول خدا وقتی هلال ماه رمضان را میدید یک دعای کوتاه می خواند. -البته دعاهای مفصل هم می خواند ولی این دعا کوتاه است -در این دعای کوتاه هفت چیز را از خدا میخواست. بهتر است حاجت و نیاز ما چه باشد؟ پیغمبر در این زمینه ما را راهنمایی کرده است. این دعا در مفاتیح، در اول اعمال ماه رمضان است. وقتی پیغمبر هلال ماه را میدید می فرمود: «اللَّهُمَّ أَهْلُهُ عَلَيْنَا»؛ خدایا این ماه نو شد، این ماه جدید را با این هفت حاجت برای ما قرار بده.

1. امنیت

«بِالْأَمْنِ»؛ امنیت اولین دعای پیغمبر موقع رؤیت هلال ماه رمضان بود. اگر امنیت نباشد انسان بیچاره است، اگر امنیت نباشد انسان ایمان هم نمی تواند داشته باشد، نماز و عبادتش خدشه دار می شود. به همین علت است که در روایت داریم: «بِالْأَمْنِ»، (1) واقعا در زندگی انسان هیچ نعمتی بالاتر از امنیت نیست. برای اقوام گذشته گاهی بادهای عذاب آور، گاهی سیل، گاهی طوفان و گاهی صیحه ی آسمانی آمده است و گاهی زمین دهان باز کرده و آن ها در زمین فرورفته اند. قرآن کریم در مورد قوم موسی می فرماید به انواع بلاها امتحان شده اند؛ به بأسا، ضراء، سراء، سختی ها و گرفتاری ها. واقعا اگر در جامعه امنیت نباشد، زلزله، سیل، طوفان یا هر عذابی نازل شود، و یا آدم کشی و ترور باشد، آیا میشود به این سادگی نماز جمعه برگزار کرد؟ لذا اولین حاجت پیامبر امنیت است.

اگر به آیات 67 و 68 سوره ی اسراء دقت کنید می بینید خدا در آنجا از گناهکاران گله کرده و می فرماید بعضی ها وقتی در دریا دچار طوفان میشوند خدا را می خوانند اما وقتی وارد خشکی میشوند خدا را فراموش می کنند. شما فکر کرده اید آیا آن خطری که در دریاست در خشکی نیست؟ هست! در خشکی نیز ممکن است زلزله رخ دهد، ممکن است زمین دهان باز کند و شما به زمین فروروید. «أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ

ص: 27

بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ»، (1) آید در خشکی احساس امنیت می کنید؟ فکر کرده اید آیا نمی شود در خشکی خوف رخ بدهد و زمین بشکافتد؟ آیا غرق شدن مخصوص دریاست؟ خیر! روی زمین هم ممکن است انسان غرق شود روی زمین هم ممکن است انسان فرورود. پیام آیه ی «أَأَمُّمَ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ لَجَانِبَ الْبَرِّ» در واقع این است که انسان ها هیچ وقت نباید نعمت امنیت را فراموش کنند. پرسشی که مطرح می شود این است: چه کنیم که امنیت داشته باشیم؟ قرآن می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ»؛ (2) اگر اعتقاد مردم قوی شود و ظلم نکنند امنیت فراهم می شود. پس ظلم امنیت را از بین می برد. همان مطلبی که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را فریاد میزد: به علی جفا کردید! منتظر بمانید تا ببینید در آینده چه بر سر شما خواهد آمد. بله، بعد از امیرالمؤمنین کوفه و مدینه چه ناامنی هایی که به خود ندیدند! امیرالمؤمنین در خطبه هایش بارها به مردم عراق و کوفه می فرمود: قدر علی را ندانستید. لذا حجاج ها آمدند، متوکل ها آمدند، ظلم ها و ستم ها آمدند. مادر زیارت جامعه کبیره ائمه را مأمن و کشتی نجات معرفی می کنیم. یازده امام به غیر از امام زمان ارواحنا له الفداء که همچنان در قید حیات و امامت هستند. حدود دویست و پنجاه سال امامت داشتند، اگر مردم در این دویست و پنجاه سال از این فرصت استفاده کرده بودند، چرا باید امام موسی بن جعفر علیه السلام در زندان باشد و هارون حاکم باشد؟ چرا باید امام صادق علیه السلام تحت نظر باشد و منصور حاکم باشد؟ چرا باید جواد الائمه علیه السلام در جوانی شهید شود و

حاکمان ستمگر بر مردم حکومت کنند؟ این نتیجه ی حاکم شدن ظلم و از بین رفتن امنیت است. به همین دلیل است که اولین دعای پیامبر امنیت است. خوب است انسان همیشه و در اول همه ی ماه ها این دعا را بخواند.

2. ایمان

اشاره

«وَ الْإِيمَانِ»؛ خدایا به ما امنیت دادی، پس از آن به ما ایمان و باور دینی عطا فرما.

ص: 28

1- اسراء: 68

2- انعام: 82

رسول خدا از جایی عبور می کرد، جمعیتی را در حال عبادت دید فرمود: «مَنْ الْقَوْمُ؟»؛ شما از چه گروهی هستید؟ - روایت خیلی زیبایی است - «فَقَالُوا مُؤْمِنُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»، گفتند: ما مؤمن هستیم. ادعای مؤمن بودن ادعای مهمی است. قرآن می فرماید بعضی ها ادعای ایمان می کنند «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا»، (1) می گویند ما مؤمنیم ولی دروغ می گویند؛ چرا که ادعای ایمان ادعای ساده ای نیست. رسول خدا فرمود: علامت ایمان شما چیست؟ گفتند: یا رسول الله ما دو ویژگی داریم؛ اول به قضای الهی راضی هستیم و دوم این که تسلیم فرمان الهی هستیم. هر چه خدا فرمان دهد انجام می دهیم. رسول خدا لبخندی زد و فرمود: «حُلَمَاءُ عُلَمَاءُ كَادُوا مِنَ الْفَقْهِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ»؛ شما عالم و حاکم هستید، شما به نبوت نزدیک هستید. بعد فرمودند اگر میگویید مؤمن هستید پس به سه چیز دیگر توجه کنید: 1- «فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ»؛ خانه ای که در آن زندگی نمی کنید (خانه ی اضافه) نسازید به اندازه ای به دنبال دنیا باشید که استفاده می کنید، نه بیشتر، حرص نورزید، این یک علامت ایمان است. 2- «وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ»؛ چیزی را که نمی توانید بخورید انباشته نکنید 3- «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.»؛ تقوای الهی داشته باشید. (2) و بعد از این توصیه ها رسول خدا از کنار این جمع عبور کردند.

بله، ایمان ادعای خیلی مهمی است. دو نفر خدمت امام صادق علیه السلام آمدند و گفتند: یابن رسول الله! بالاترین عمل و بالاترین ارزش در اسلام چیست؟ امام فرمودند: ایمان گفتند: یابن رسول الله، علامت مؤمن و علامت ایمان چیست؟ - روایت بسیار مفصل است اما من مختصر عرض میکنم - امام علی علیه السلام فرمودند: ایمان بین جوارح انسان تقسیم میشود: گوش، چشم، دست و... ایمان دارد؛ «فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ إِيْمَانًا. فَرَضَ اللَّهُ

ص: 29

1- حجرات: 14

2- رُفِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَوْمٌ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَقَالَ مَنْ الْقَوْمُ فَقَالُوا مُؤْمِنُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَا وَ مَا بَلَغَ مِنْ إِيْمَانِكُمْ قَالُوا الصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ الرِّخَاءِ وَ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حُلَمَاءُ عُلَمَاءُ كَادُوا مِنَ الْفَقْهِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ إِنْ كُنْتُمْ كَمَا تَصِفُونَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ وَ لَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (کافی، ج 2، ص 48؛ بحار الانوار، ج 22، ص 144؛ مشکاة الانوار، ص 34)

عَلَى السَّمْعِ إِيْمَانًا» به طور مثال ایمان قلب و ایمان چشم توجه نکردن به حرام است. (1) که این مسأله ی مهمی است، لذا مسأله ی دومی که پیامبر گرامی اسلام در این دعا از خدا می خواهند، ایمان و اعتقاد است. امام باقر فرمود: خدا به مؤمن سه چیز میدهد؛ «إِنَّ اللَّهَ-أَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خِصَالٍ»، 1- «العِزَّةُ فِي الدُّنْيَا وَالدِّينِ»؛ عزت دنیا و آخرت. این که ائمه ی ما این قدر عزیز و محبوب اند و همچنان پس از گذشت قرن ها در دل ها جا دارند به همین دلیل است. 2- «وَالْمَهَابَةُ فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ»؛ ابهت در چشم مردم. دشمن از مؤمن می ترسد. چرا در کربلا دشمن با اینکه چند برابر یاران اندک امام بود جرأت نمی کرد مستقیم جلوی امام بیاید؟ چرا در جنگ جمل و صفین هیچ کس جرأت نمی کرد مستقیم به حضور امیرالمؤمنین بیاید و با حضرت بجنگد؟ 3- «وَالْفُلُجُ فِي الْآخِرَةِ»، (2) رستگاری در آخرت.

3. سلامت

«وَالسَّلَامَةُ»، سلامت نعمت کمی نیست. منظور از سلامت فقط سلامت جسم نیست. سلامت روابط، سلامت عقیده و... است. الآن در روابط ماسلامت نیست؛ گاهی رابطه ها جای ضابطه ها را گرفته است. انسان گاهی به جای ازدواج، رابطه های خیابانی را می بیند. گاهی در گفتار مان سلامت نیست. گاهی در اندیشه مان سلامت نیست، گاهی افکار شیطانی است، و گاهی در نوشته همان سلامت نیست. سلامت نعمت بسیار مهمی است. توجه کنید خداوند در آغاز سوره ی مریم درباره ی حضرت یحیی و حضرت عیسی، دو پیامبر بزرگ الهی می فرماید: این پیامبران سه سلامت داشتند: این سه مورد خیلی جالب است - سلامت ولادت، سلامت مرگ و سلامت حشر. حضرت عیسی می گفت «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ»؛ سلام بر من، «يَوْمَ وُلِدْتُ»؛ سالم متولد شدم. در این جا میگوید انسان باید سالم متولد شود، تولد انسان از لقمه ی حرام، زنا و فحشا نباشد. تولد سالم یک انسان وابسته به پدر و مادر اوست. حضرت عیسی می فرماید: من گرچه پدر ندارم، گرچه به مادرم تهمت زدند و گرچه برای مردم عجیب

ص: 30

1- کافی، ج 2، ص 33 و 38

2- بحار الانوار، ج 64 ص 71؛ مشکاة الانوار، ص 39

بود که چگونه می شود دختری بدون داشتن همسر صاحب فرزند شود، ولی مردم بدانید، «وَالسَّالِمَةُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» تولد من سالم بود، «وَيَوْمَ أَمُوتُ»؛ سالم هم میمیرم. این خیلی مهم است و این یکی دیگر در اختیار خود ماست. سلامت تولد دست هیچ بچه ای نیست خودش به اختیار خودش به دنیا نمی آید. اما سلامت مرگ در اختیار من و شماست. «وَالسَّالِمَةُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»، (1) و سالم نیز محشور میشوم. ممکن است بعضی انسان ها سلامت مرگ داشته باشند اما سلامت حشر نداشته باشند، چرا که این قدر از خود سنت بد به جا گذاشته است که در قبر هم مردم او را نفرین می کنند. این گونه نیست که وقتی انسان می میرد به طور کامل اعمال او قطع شود، بعضی ها وقتی می میرند، درود و یا نفرین بر آن ها قطع نمی شود؛ مثلاً اگر سنت خوبی به جای گذاشته اند یا فرزندان خوبی به جای گذاشته اند یا کتاب خوبی نوشته اند و یا خدمت دیگری کرده اند، مردم همواره آن ها را دعا می کنند و در قبر هم برای آن ها ثواب محاسبه می شود. اما اگر سنت بدی به جای گذاشته یا کتابی با بار منفی نوشته یا فیلم بدی ساخته یا راه و روش بدی را بنیان گذاشته، او را نفرین می کنند. لذا انسان هم نیاز به سلامت دوران جنینی دارد، هم سلامت دوران حیاتی در دنیا و هم سلامت قبر. سلامت، نعمت بسیار با ارزش و مهمی است که پیامبر آن را به عنوان سومین حاجت خود در ماه مبارک از خدا میخواستند.

4. اسلام

اشاره

«وَالْإِسْلَامُ»، اسلام یعنی تسلیم محض خدا بودن و مسلمان بودن. حال مسلمان چه کسی است؟ پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: مسلمان کسی است که «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ»؛ (2) آزارش به مردم نرسد. مسلمان کسی است که امر خدا را اطاعت کند و نهی خدا را ترک کند. گرچه ایمان از اسلام بالاتر است و خیلی ها که مسلمان هستند مؤمن نیستند، اما باید توجه داشت که اسلام قبل از ایمان است. اسلام دو معنی دارد: گاهی به معنای گفتن شهادتین است و گاهی به معنای تسلیم.

ص: 31

1- مریم: 33

2- الفقیه، ج 4، ص 362: وسائل الشیعه، ج 12، ص 278؛ بحار الأنوار، ج 74، ص 53

اسلام به معنای تسلیم از ایمان بالاتر است. مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه می فرماید: اسلام در بعضی از معانی اش بعد از ایمان است. و در بعضی از معانی قبل از ایمان. اگر اسلام به معنای ادای شهادتین باشد قبل از ایمان است و اگر به معنای تسلیم باشد بعد از ایمان است.

داستان زنی هوشمند

بینید دین برای بعضی ها چقدر اهمیت دارد. ابوطلحه انصاری به خواستگاری ام سلیم، مادر انس بن مالک رفت - داستان را در این جا نگه داریم - ام سلیم فرزندی داشت به نام انس بن مالک، روزی که رسول خدا به مدینه مشرف شد هر کسی هدیه ای، کلامی یا شعری تقدیم حضرت میکرد. ام سلیم فقیر بود، دست پسرش، انس بن مالک را که حدود 10 سالش بود گرفت و رفت خدمت پیغمبر، عرض کرد یا رسول الله! ایشان غلام و خدمتکار شماست. انس بن مالک حدود 10 سال در حذر با رسول خدا و در منزل پیامبر بود، گرچه مع الاسف همین شخصیت با این که بارها فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را از رسول خدا شنیده بود. اما در دفاع از امیرالمؤمنین کوتاهی کرد. این بیانگر همان مسأله ی مهم سلامت اعتقاد است. اما آنچه می خواهیم از این داستان بیان کنم این است که ابوطلحه ی انصاری به خواستگاری این خانم آمد.

ابوطلحه ای که مشرک است به خواستگاری این زن آمد به خاطر جنبه های مثبت بسیاری که در او بود. خواستگارهای زیادی هم داشت. ابوطلحه به ام سلیم گفت برای این وصلت هر مهریه و صدیقی که بخواهی می پذیرم. ام سلیم گفت من مهریه ای تعیین میکنم که اگر آن را بپذیری با تو ازدواج میکنم و آن هم اسلام است. او با این که فقیر بود مهریه و کابین عقدش را اسلام آوردن ابوطلحه قرار داد. ابوطلحه نیز شهادتین را گفت و مسلمان شد و این دو شخصیت با هم ازدواج کردند. (1) داستان زندگی این دو نفر هم جالب است اما می خواهیم این را عرض کنم که یک خانم متدین و مؤمن کابین و مهریه و صدیق خودش را اسلام قرار داد. دختران و پسران جوانی که در ازدواج دنبال مال و ظواهر و عناوین هستید، توجه داشته باشید، من نمی گویم نباید

ص: 32

معیارهای دیگری باشد اما ابتدا ببینید اعتقاد و باور طرف مقابل مشکل آفرین نباشد. بسیاری از خانواده هایی که در ازدواج دچار مشکل می شوند یکی از دلایل آن، همین ضعف انتخاب در جنبه های عقیدتی و رفتن به دنبال بعضی از ظواهر و فراموش کردن حقیقت هاست. حال این را مقایسه کنید با ام سلیم که ابوطلحه به خواستگاری اش آمده و او می گوید شرط من برای پذیرفتن این ازدواج این است که مهر من اسلام باشد.

5. عافیت

«وَالْعَافِيَةَ الْمَجَلَّةَ»؛ خدایا به ما عافیت عطا فرما. ممکن است تصور شود عافیت همان سلامت است. خیر، عافیت از سلامت بالاتر است. برای فهم بیشتر موضوع من شما را به دعای بیست و سوم صحیفه سجادیه ارجاع میدهم. ببینید امام چگونه دعا می کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» - عزیزان، به شما توصیه میکنم با صحیفه ی سجادیه این زبور آل رسول و این دعاهای ارزشمند بیشتر آشنا شوید و آن ها را بیشتر بخوانید - می فرماید: «وَأَلِّسْ نَبِيَّ عَافِيَتِكَ، وَجَلِّئِنِي عَافِيَتِكَ، وَحَصِّصْ لِي بِعَافِيَتِكَ، وَأَكْرِمْ نَبِيَّ بِعَافِيَتِكَ» امام چقدر در این دعا روی عافیت تأکید کرده، «هَبْ لِي عَافِيَتِكَ وَ عَافِيَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»، (1) عافیت یکی از نعمت های بزرگ الهی است که اگر نصیب انسان شود موجب می شود خطرات و عوارضی در دین و دنیا و آخرت انسان سراغ او نیاید. لذا پنجمین حاجت پیغمبر و العافیه المجللة است.

6. دور کردن بیماری

«وَدِفَاعِ الْأَسْقَامِ»؛ خدایا سقم و بیماری را از من دور کن، این دعای رسول خداست. ظاهرا تفاوت سقم و مرض در این است که مرض کلمه ای است که هم در بیماری جسمی به کار می رود و هم در بیماری روح. اما سقم بیشتر در مورد بیماری جسمی به کار می رود و سقیم به انسانی می گویند که از نظر جسمی بیمار می شود. لذا پیغمبر اکرم اشاره دارد به این که خدایا جسم مرا در این ماه بیمار نکن.

ص: 33

7. یاری جستن از خدا در اقامه ی نماز و روزه و تلاوت قرآن

هفتمین و آخرین چیزی که پیامبر از خدا می خواهد و بسیار مهم است: «وَالْعَوْنِ عَلَى الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْعَوْنِ عَلَى الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ»؛ (1) خدایا به ما در خواندن نماز، قرائت قرآن و روزه ی حقیقی توفیق بده. اگر توفیق الهی نباشد انسان در هیچ کاری موفق نیست. عون به معنی یاری رساندن و توفیق الهی است.

خلاصه مطلب این است که ماه رمضان ماه تقویت اراده و باور، ماه حریت، ماه نشستن بر سر سفره ی کرامت، مهربانی و عظمت الهی و ماه بهره مندی از همه ی فیوضات و عظمت هاست. پس بیاید سیره ی معصومین و دعاها ی آن ها را بشناسیم، امام هشتم علیه السلام می فرماید: اگر کسی در این ماه که همه ی شرایط آمرزش در آن فراهم است آمرزیده نشود «فَفِي أَيِّ شَهْرٍ يُغْفَرُ لَهُ»، (2) پس در کدام ماه و چه وقت می خواهد آمرزیده شود؟ امام سجاد علیه السلام در آغاز این ماه می فرمودند: «اللَّهُمَّ أَلْهِمْنَا مَعْرِفَةَ فَضْلِهِ وَإِجْلَالَ حُرْمَتِهِ»؛ (3) خدایا به ما توفیق بده این ماه و شب ها و سحرهایش را بشناسیم. برادران و خواهران! حالا که انسان توفیق می یابد وقت سحر بیدار می شود پس به نماز در دل شب اهمیت بدهد. بعضی ها میگویند ما شب غذا می خوریم و سحر بیدار نمی شویم. من روایتی دیدم که فرشته ها برای کسی که سحر بیدار شود ولو یک خرما ی لاغر بخورد دعا می کنند. خود بیدار شدن و بیداری سحر موضوعیت و اهمیت دارد. نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: در اول ماه رمضان جبرئیل پرچمی را نصب می کند که روی آن نوشته شده: «طوبى لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله يُنَادُونَ بِالْأَسْحَارِ»؛ (4) خوشا به حال امتی که سحرها بیدار می شوند و با خدا حرف می زنند. چه خوب است در دل شب قبل از اذان ولو دو رکعت نماز بخوانیم و با این کار فیض بیداری سحر را برای خود ثبت کنیم .

ص: 34

1- مستدرک، ج 7، ص 440

2- مَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَفِي أَيِّ شَهْرٍ يُغْفَرُ لَهُ (بحار الانوار، ج 93، ص 341)

3- دعای 44 صحیفه سجادیه، ص 186

4- مستدرک، ج 7، ص 420؛ بحار الانوار، ج 93، ص 343

حیاء (1)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»، (1)

مقدمه

بنای ما در بحث های ماه مبارک رمضان مباحث سلسله وار است. امسال با توجه به نیازی که احساس می شود و به پیشنهاد بعضی از دوستان و عزیزان، بحث ما تحت عنوان «اخلاق معاشرت» است که مسأله ی مبتلابه و مهمی است. این که چگونه باید با هم برخورد کنیم؟ چگونه باید رفت و آمد کنیم؟ حد روابط زن و مرد چیست؟ حد مهمانی چیست؟ حد عیادت از بیمار چیست؟ حد رابطه ی فرزند با پدر و مادر چیست؟

این ها مباحثی است که تحت عنوان معاشرت مورد بحث ما قرار میگیرد.

عزیزان، بشر در این قرن و در این سال ها در زمینه های مختلفی پیشرفت داشته است، بشر به کرات فرود آمده، به اوج فضا دست یافته، دانشمندان فضا را شکافتند و به انرژی هسته ای دست یافتند، در پزشکی پیشرفت های شگرف و عمیقی صورت گرفت تا آن جا که الآن شبیه سازی صورت می گیرد و می توانند برای بدن انسان شبیه و لوازم یدکی بسازند. بشر در علوم انسانی، تجربی، سیاسی و فضایی پیشرفت های زیادی داشته است. الآن کارخانه هایی است که بدون دخالت دست و فقط با رباط ها از راه دور اداره می شوند، این همه پیشرفت در فضا، اتم، طب، مهندسی، دامداری و کشاورزی صورت گرفته است! الآن میوه ها یا محصولات را که وزنش باید 100 گرم باشد، گاهی به 5 کیلو می رسانند. و افزایش وزن می دهند. بذری که مثلاً باید مقدار

ص: 35

محدودی ثمره داشته باشد با اصلاحات، ثمرش را به چندین برابر می‌رسانند. با همه‌ی این پیشرفت‌ها اما در یک موضع و در یک حوزه پس رفت و تنزل داشت، و آن حوزه‌ی اخلاق اجتماعی است. شما می‌بینید بشری که به کرات راه یافته هنوز نتوانسته مشکل روابط را حل کند، جنایت، قتل، زنا، فحشاء، طلاق، اعتیاد و مواد مخدر در حال پیشرفتند. بشر در این زمینه از یک طرف پیشرفت کرده است؛ انواع مواد مخدر را تولید کرده اما در برخورد با مواد مخدر به جای پیشرفت تنزل پیدا کرده است. هنوز در هزاره‌ی سوم میلادی هستیم در قرن اکتشافات. هنوز آمار طلاق در جامعه و کشورها بیداد می‌کند، آمار فحشاء بیداد می‌کند. چقدر روابط اجتماعی در جوامع درهم ریخته است! چقدر مردم از این ناحیه گرفتارند! شما ببینید یکی از دلایلی که این روزها کاسبی این رمال‌ها و طلسم‌کننده‌ها و جادوگرها و دعانویس‌ها رونق گرفته که همه‌ی این‌ها از نظر اسلام مردود است. یکی از دلایلی همین است. گاهی انسان می‌بیند در این باندهای رمالی، طلسم و جادو و جن‌گیری، انسان‌هایی می‌آیند که باسواد و با فرهنگ هستند. این‌ها به یک پناهگاهی مراجعه می‌کنند که هیچ مبنایی ندارد، چرا؟ چون نیاز دارد. می‌گویند همه جارتم و نتیجه نگرفتم. شاید این رمال یک طلسم بدهد، اختلاف حل شود. شاید این دعانویس، دعایی بدهد، کاری انجام بدهد که مشکلم حل شود. چرا سر این افراد شیاد شلوغ است؟ چرا سر این افراد با این که گاهی مرتکب فحشاء و جنایت می‌شوند شلوغ است؟ دلیلش نیاز است. آن کسی که صنم می‌پرستد دنبال صمد است اشتباهی سراغ صنم می‌رود. بچه‌ای که به او پستانک می‌دهند دنبال شیر است، از حس شیرخواری اش سوء استفاده می‌کنند و پلاستیک در دهانش می‌گذارند. از حس پرستش بشر سوء استفاده می‌کنند بت را مقابلش می‌گذارند. از حس نیاز او سوء استفاده می‌کنند، دلیل آن این است که بشر در این زمینه به بن بست رسیده و نتوانسته است از راه‌های طبیعی مشکلم را حل کند. قرآن کریم در سوره‌ی جن آیه ششم روی این گونه راهکارها خط بطلان کشیده و می‌فرماید: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ»؛ بعضی از انسان‌ها به جن پناه می‌برند و می‌گویند جن استخدام کنیم تا از این طریق مشکلمان را حل کنیم.

«وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ»؛ (1) همه اش باطل است. «رهق» یعنی باطل، یعنی کفرآمیز، قرآن می گوید تمام این راه ها اشتباه است. چرا قرآن را رها کردید؟ «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ»؛ (2) چرا احادیث نورانی اهل بیت را رها کردید و دنبال رمال و شیاد می گردید؟ یکی از مسئولین قضایی چند روز قبل به من میگفت پرونده های بسیاری در دادگاه ها انباشته شده، در گوشه و کنار از این افرادی که از این راه ها افراد را جذب خودشان می کنند و پول می گیرند و مرتکب کارهای نادرست می شوند زیاد هستند. گاهی هم سر از فحشاء و زنا در می آورند. شخصی آمد خدمت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و گفت: یا رسول الله! وقتی ما بیمار می شویم در جزیره ای ساحری است پیش او میرویم. او کارهای عجیب و غریبی انجام میدهد و گاهی هم نتیجه می گیریم و مشکل حل می شود. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «مَنْ مَشَى إِلَى سَاحِرٍ أَوْ كَاهِنٍ أَوْ كَذَابٍ»؛ هر که قدمی بردارد و در خانه ی ساحر و کاهن و صاحب طلسم و این راه های خرافی برود، خدا و قرآن را تکذیب کرده، و فرمود: «(3)».

بعضی ها امام صادق و اهل بیت علیهم السلام و کلمات نورانی و آیات قرآن را رها می کنند و سراغ این شیوه های نادرست و غلط می روند. عزیزان! اگر اخلاق معاشرت در جامعه از بین برود نتیجه اش سقوط است نتیجه اش بدبختی و هلاکت است.

معرفی شش درد توسط پیامبر

من روایت زیبایی از پیامبر اکرم از کتاب «کنز العمال» که از منابع اهل سنت است برایتان می خوانم. بنابر نقل، یکی از اصحاب میگوید رسول خدا در جمع مردم فرمودند: «إِنَّهُ سَيُصِيبُ أُمَّتِي دَاءُ الْأُمَّمِ» روزی می رسد که مردم به درد اجتماعی مبتلا میشوند؛ داء الامم. گاهی درد فردی است و گاهی اجتماعی است. یک وقت کسی سرطان دارد این دردی فردی است. یک وقت کسی بیماری کلیه یا سردرد یا میگرن

ص: 37

1- جن: 6

2- اسراء: 82

3- وسائل الشیعه، ج 17، ص 150؛ بحار الانوار، ج 76، ص 212

دارد این ها درد شخصی است، اما زمانی می رسد که امت من مبتلا به درد اجتماعی می شوند. «قَالُوا وَ مَا دَاءُ الْأُمَمِ؟» کسی بلند شد و پرسید یا رسول الله درد امت دیگر چیست؟ درد اجتماعی چیست؟ حضرت فرمودند: «الْأَشْرُ وَالْبَطْرُ وَ التَّكَاثُرُ وَ التَّنَافُسُ بِالْدُنْيَا، وَ التَّبَاعُدُ وَ التَّحَاسُدُ حَتَّى يَكُونَ الْبَغْيُ، ثُمَّ يَكُونُ الْهَرْجُ»، (1) شش چیز درد امت من است: «أَشْر»؛ یعنی نافرمانی یعنی لغو و بیهودگی، «بَطْر»؛ یعنی ناسپاسی و ترک شکر، «تکاثر»؛ یعنی مسابقه ی ثروت اندوزی، «تنافس»؛ یعنی هم چشمی در به دست آوردن امور دنیا، «تباعُد»؛ یعنی دوری گزیدن از همدیگر یعنی بغض و کینه. «تحاسد»؛ یعنی حسادت ورزیدن به هم. نتیجه ی این شش تا چیست؟ «حتی یكون البغي»؛ یعنی ظلم، یعنی استعمار شدن و حکومت کردن ستمگران. یعنی ملت ها و حکومت ها استعدادهایشان را فراموش کنند. این که علماء و بزرگان ما، مثل مرحوم کلینی، مرحوم صدوق، شیخ حر عاملی و مرحوم مجلسی (ره) همیشه مقید بودند بخشی از کتاب هایشان را تحت عنوان آداب معاشرت بگذارند از این جا ناشی می شود. در کافی یک کتاب العشره داریم. «عشره» یعنی معاشرت. در وسائل الشیعه و بحار بخش مستقلی چاپ شده است. مرحوم صدوق یک کتاب مستقل درباره ی آداب برخورد، آداب رفت و آمد، آداب مصاحبت و گفت و گو دارد. امروزه در جامعه ی ما مرز رابطه ها شکسته، رابطه ی پدر و فرزند به هم ریخته است. رابطه ی زن و شوهر به هم ریخته است. دوستی ها مرز ندارد. ضابطه ها از بین رفته! و رابطه جای آن را گرفته. ازدواج یک ضابطه است که کاهش پیدا کرده. برقراری ارتباط خیابانی یک رابطه است که افزایش پیدا کرده. هرکجا ضابطه پایین آمد رابطه بالا می رود. هر کجا ضابطه کم رنگ شد رابطه پررنگ می شود. به نظر من جا دارد که یک سال به این بحث پرداخته شود. ما از آداب اسلامی معاشرت دور شده ایم. کلمه ی معاشرت، مصاحبت، مراقت در قرآن آمده است: «عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، (2) «صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا»، (3) تمام این واژه ها در قرآن

ص: 38

1- پیام پیامبر، ص 212

2- نساء: 19

3- لقمان: 15

آمده و ما می توانیم از آن ها استفاده کنیم.

با این مقدمه ای که عرض کردم می خواهم بحث را در این زمینه پیگیری کنم که ببینیم ما چگونه باید معاشرت هایمان را منطبق بر قرآن کنیم. آیا واقعا ازدواج های ما، مهریه های ما، رفت و آمدهای ما مطابق با ملاک های قرآنی و حدیثی است؟ ما در این زمینه روایت و حدیث کم نداریم. من یکی از عزیزان را دیدم که کتابی با عنوان «ألف حدیث فی المؤمن» نوشته بود ورقی زدم، دیدم هزار حدیث درباره ی مؤمن آورده است. ایشان چگونگی راه رفتن مؤمن، نشستن مؤمن، خوابیدن مؤمن، غذا خوردن مؤمن، را در احادیث بررسی کرده است. عزیزان، غربی ها این ها را ندارند. ادیان دیگر این ها را ندارند. تازه این نویسنده ی محترم نتوانسته همه را جمع کند. عنوان های کتاب این هاست: راه رفتن مؤمن، نشستن مؤمن، غذا خوردن مؤمن، گفت وگویی مؤمن، نگاه کردن مؤمن، وضو گرفتن مؤمن، این ها خیلی مهم است. تمام آداب و خصوصیات مؤمن در روایات و آیات و کلمات نورانی رسول خدا حضرت محمدصلی الله علیه واله وسلم و ائمه ی معصومین علیهم السلام مورد دقت قرار گرفته که باید به آن توجه شود. من می خواهم ابتدا بحث را از زیربنا شروع کنم. بحث ما اخلاق معاشرت است. اما اخلاق معاشرت زیربنایی دارد که مربوط به همه جاست. روابط پدر با فرزند، همسر با همسر، دوست با دوست، ارباب با کارمند، رئیس با مرئوس، من می خواهم درباره ی این زیربناها صحبت کنم.

حیاء منشاء تمام ارزش ها

یکی از زیربناهای مهم اخلاق معاشرت که اگر فرصتم اقتضا می کرد بیشتر درباره اش صحبت می کردم، بحث حیاء است. حیاء به عنوان یک ارزش مطرح است. حدیث داریم «الإِسْلَامُ عُرْيَانٌ»؛ اسلام عریان است «الإِسْلَامُ عُرْيَانٌ»⁽¹⁾ پوشش اسلام

ص: 39

1- قال رسول الله صلي الله عليه وآله: الإسلام عريانٌ، فلباسه الحياء وزينته الوقار ومروءته العمل الصالح وعماده الورع. ولكل شيء أساس، وأساس الإسلام حُبنا أهل البيت (كافي، ج 2، ص 46؛ وسائل الشيعه، ج 15، ص 184؛ بحار الانوار، ج 65، ص 281)

حیاست. در حدیث آمده: «الْحَيَاءُ سَبَبٌ إِلَى كُلِّ جَمِيلٍ»،⁽¹⁾ منشاء تمام نیکی ها، تمام خوبی ها و تمام ارزش ها حیاست. امروزه حیاء در جامعه ی ما کم شده است. این را عرض کنم که حیاء غیر از خجالت است، حیاء غیر از تقواست، حیاء غیر از خوف است، حیاء غیر از شرم است. ما گاهی به اشتباه حیاء را خجالت معنی می کنیم. در حالی که خجالت یک حالت اضطراری است. مثلاً من وارد جایی می شوم نمی توانم حرف بزنم خجالت میکشم، این حیاء نیست، حیاء یک حالت اختیاری است. خوف به خاطر عذاب است اما به طور مثال حیاء به خاطر عذاب نیست، حیاء از ناظر است. تقوا از حرام است اما حیاء فقط از حرام نیست. حیاء صفت ارزشمندی است که مهم تر از تقوا و خوف و یقین و بلکه پایه و اساس همه ی این هاست. لذا حدیث داریم اگر کسی بخواهد مجسمه ی حیاء را بسازد، «لَوْ كَانَ الْحَيَاءُ رَجُلًا لَكَانَ صَالِحًا»،⁽²⁾ می شود یک شخصیت صالح. یک حدیث دیگر هم داریم که اگر بخواهی حیاء را نقاشی را کنی چه کسی می شود؛ «لَوْ كَانَ الْحَيَاءُ صُورَةً لَكَانَ الْحُسَيْنَ»،⁽³⁾ می شود امام حسین علیه السلام حیایی که مجسمه اش می شود رجل صالح حیایی که سبب همه ی کارهای جمیل است. حیایی که پوشش و لباس اسلام است. من نکته ای را عرض کنم بعد بحث را ادامه میدهم.

حیاء غیر از شرع است؛ شاید در جاهایی شرع اجازه دهد ولی حیاء اجازه ندهد. مثلاً کسی در یک اتاق عریان باشد آیا این شرعاً حرام است؟ خودش هست و تنهایی خودش، عریان خوابیدن شرعاً حرام نیست اما حیاء می گوید جایز نیست، این عمل بی حیایی است. در خوابگاه دختران، همه دانشجویند هیچ مردی هم نیست همه دخترند، اجازه دارند در مقابل هم به هر شکلی هم راه بروند، ولی حیاء می گوید خانم محترم! با شلوارک کوتاه، با تاب و با لباس کوتاه در خوابگاه دختران هم نچرخید. چرا؟ چون بی حیایی است ولو شرعاً حرام نیست. برای مرد چقدر پوشش لازم است؟ به اندازه ای که بپوشد. حالا یک مرد با لباس زیر و شلوار کوتاه به خیابان بیاید آیا شرعاً حرام است؟ او که پوشش اسلامی دارد به اندازه ی طبیعی خودش را پوشانده اما این

ص: 40

1- مستدرک، ج 8، ص 466، تحف العقول، ص 82، بحار الانوار، ج 74، ص 212 قال علي عليه السلام

2- کنز العمال، 5781. (قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم)

3- منة منقبة، ص 135

پوشش بی حیایی است. لذا حیاء مهم از حرام شرعی است. حیاء برتر از پوشش است. یک دختر جوان می تواند صورتش باز باشد. اما اگر همین دختر جوان در کلاس یا در مصاحبه ای صورتش باز باشد آیا این شرعا جایز است؟ نامحرم ها به او نگاه می کنند و از صورتش بهره برداری می کنند. شرعا جایز است که صورت باز باشد اما حیاء می گوید صورتش را بپوشاند. می گوید اگرچه شرع اجازه داده اما شما خودت را بپوشان همچنین حیاء برتر از موضوع خجالت است. حیاء را در فارسی به قول شهید مطهری نمی توان معنا کرد. به قول مرحوم مطهری بعضی واژه ها را در فارسی نمی توان معنی کرد. در مورد «بسم الله الرحمن الرحيم» نمی توانی در فارسی برایش معادل پیدا کنی.

رحمن که بخشنده و مهربان نیست، یک قسمتی از معنایش است. برای «اللَّهُ الصَّمَدُ»، در فارسی نمی توان واژه ای پیدا کرد. در زبان عربی گاهی در یک واژه آن قدر معنانهفته هست که اگر بخواهی آنرا به فارسی ترجمه کنی باید حدود دو سطر ترجمه اش کنی. لذا بنده بیشتر کتاب های اخلاقی و روان شناسی را گشتم تا ببینم حیاء را چگونه معنا کرده اند، یکی می گوید شرم، شرم که حیاء نیست، شرم یک حالت اضطراری است و حیاء یک صفت اختیاری است. یکی می گوید تقوی، تقوی از حرام است، ولی حیاء گاهی در عرف است ولی حرام نیست. یکی می گوید خوف، حیاء که خوف نیست یک عظمت و ابهت است. لذا درباره ی بحث شرم و حیاء باید دقت کرد، گاهی به مردم میگویم حجاب داشته باشید، حجاب فعل است ولی حیاء صفت است. تا شما حیاء را جانیندازید نمی توانید به دختر جوان بگویید حجاب داشته باش. ما برای حل مشکلی که در بحث حجاب یا در روابط داریم، سراغ فعل می رویم و می گویم خانم مویت را بپوشان، چادرت را سرت کن. اما اگر حیاء را برایش جا انداختی خودش چادر سر می کند. اگر در روابط پدر و فرزند وارد شد خودش احترام پدر را رعایت می کند. اگر حیاء در روابط زن و شوهر وارد شد خود مادر رعایت اولاد را می کند. و لذا ما اول باید زیربناهای معاشرت را درست کنیم و یکی از زیربناهای مهم معاشرت حیا است.

اقسام حیاء از دیدگاه امام صادق علیه السلام

اشاره

روایتی را از صادق آل محمد صلی الله علیه و اله وسلم ، پیشوای ششم خدمت شما می خوانم که در بعضی از منابع مثل «مصباح الشریعه» آمده است. نمی خواهم بگویم مصباح الشریعه

کتابی است که همه اش مربوط به امام صادق علیه السلام و درست است، بلکه جای بحث علمی دارد، اما این روایت در بعضی از منابع شیعی دیگر نیز آمده است. اگر به این حدیث خوب دقت کنید، این که گفته شد حیاء از تقوی، خوف، پوشش، حجاب و رعایت محرمات بالاتر است، روشن می شود. امام صادق علیه السلام فرمود: حیاء پنج قسم است: «حِیَاءُ ذَنْبٍ وَ حِیَاءُ تَقْصِیرٍ وَ حِیَاءُ کَرَامَةِ وَ حِیَاءُ حُبِّ وَ حِیَاءُ هَبِیَّةٍ»، (1)

1. حیاء از گناه

اشاره

«حِیَاءُ ذَنْبٍ»؛ حیاء از گناه، یعنی این که انسان از گناه حیاء کند و گناه را مرتکب نشود.

یاد خدا مانع گناه

عبدالله بن عمر می گوید در سفر بودیم، به یک گله ی گوسفند رسیدیم، تشنه و گرسنه بودیم. به چوپان گفتم می شود یکی از این گوسفندها را سر ببری تا ما کباب کنیم و بخوریم. گفت من مالک این ها نیستم، این ها متعلق به ارباب من است. من فقط چوپانم، این ها را آورده ام بچرانم. گفتم میدانم، پولش را به تو میدهم جایگزین کن گفت اجازه ی فروش ندارم. گفتم اربابت تعداد این ها را می داند؟ گفت خیر، او به من اعتماد دارد، زاد و ولد و جمع و جور کردن و آوردن و بردن این گوسفندها با من است. گفتم اگر این چنین است او که متوجه نمی شود یک گوسفند را سر ببر تا ما استفاده کنیم و در این بیابان گرسنه نمایم، به اربابت هم لازم نیست خبر بدهی. می گوید ناگهان رنگ چوپان تغییر کرد و گفت: «فأین الله» پس خدا را چه کنم؟ اگر ارباب نفهمد و تعدادشان را نشمارد خدا را چه کنم؟ این همان حیاء ذنب است. حیاء یعنی انسان موقع ارتکاب گناه خدا را ناظر بداند. این حیاء از گناه است.

2. حیاء از کوتاهی

«حِیَاءُ تَقْصِیرٍ»؛ گاهی انسان از گناه حیاء می کند ولی گاهی با این که معصیت نکرده اما احساس تقصیر و کوتاهی می کند. مثلاً من بیشتر می توانستم در ماه رمضان قرآن

ص: 42

بخوانم و نخواندم. من بیشتر می توانستم به نماز توجه کنم و نکردم. من بهتر می توانستم بندگی کنم اما بندگی نکردم. حیای تقصیر به این میگویند، یعنی معصیتی در کار نیست و شاید وظیفه هم نباشد. این حیاء بالاتر از آن حیای قبلی است. شخصی می گوید آمدم خدمت امام مجتبی علیه السلام دیدم سفره پهن است و امام در حال غذا خوردن هستند و مقابل ایشان هم سگی زانو زده و به صورت امام نگاه می کند. و امام هر لقمه ای که خودش میل میکند لقمه ی دوم را جلوی این حیوان می گذارد. گفتم: یابن رسول الله! غذا کم است خودتان هم با این غذا سیر نمیشوید چرا غذا را تقسیم میکنید؟ فرمود: «إِنِّي لِأَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ»؛ از خدا شرم می کنم که یک موجود زنده به صورت من نگاه کند و من تنهایی غذا بخورم. (1) این حیاء بالاتر از حیای قبلی است و درباره ی عملی است که گناه نیست. اگر امام خودش غذا را می خورد و سفره را جمع می کرد و به این حیوان هم چیزی نمیداد معصیت نبود. امام علیه اسلام فرمود: من حیاء میکنم وقتی حیوانی به صورت من نگاه کند، این مکتب اسلام است. در حالی که در این دنیای توحش در مقابل اطفال بمب گذاری می کنند، در مقابل جوان ها و نوجوانان آن ها را به آتش و خون می کشند. وقتی امام می فرماید من حیاء میکنم در حالی که یک ذی روح به صورت و چهره ی من نگاه می کند، این حیای تقصیر است.

در روایت دیدم که وقتی پیغمبر خدا به خانه فاطمه زهرا می آمد از فضائل امیرالمؤمنین می گفت، و زهرا(س) هم از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت. نقل مجلس نبی اکرم و زهرای مرضیه فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بود. مرحوم علامه امینی نقل می کند که یک بار پیامبر اکرم نقل فضائل نکردند و فرمودند وضو ندارم می خواهم فضائل علی را با وضو نقل کنم. این حیاء را ببینید، اما متأسفانه گاهی ذاکر و مداح ما چشم و ابرو و عشق و علاقه ی اهل بیت را آنچنان می ستایند که انسان خجالت میکشد. چرا در اشعارمان حیارا در مقابل اهل بیت رعایت نمی کنیم؟ چه معنا دارد که ما در شعرمان به توصیف مو و زبان و چشم و ابروی زهرای مرضیه و اینگونه الفاظ پردازیم. شما کدام روایت را پیدا می کنید که ائمه این گونه به توصیف یکدیگر پرداخته باشند؟

ص: 43

3. حیاء کرامت

«حَيَاءُ كَرَامَةٍ»، حیاء سوم، حیاء کرامت است، نه گناهی در کار است، نه خجالت، نه معصیت و نه قبح اجتماعی؛ اما این حیاء نشانه‌ی کرامت است، مثال بزنم امیرالمؤمنین به بازار آمد و دو پیراهن خرید، یکی پنج درهم و یکی سه درهم. سه درهمی را آقا خودش و پنج درهمی را به قنبر داد. قنبر می‌گوید: گفتم آقا جان، شما خلیفه‌ی مسلمانانید، حضرت فرمودند: از خدا حیاء میکنم چیزی را که بهتر است خودم بردارم و چیزی را که پست تر است به غلام و نوکر و فدایی ام بدهم. به این حیا، حیاء کرامت می‌گویند، اینکه انسان غذای خوب را به کسی بدهد و غذای بد را خودش بخورد، کفش نورا بدهد و کفش کهنه را خودش بپوشد، سه شب نانش را در راه خدا بدهد و خودش گرسنه بخوابد، این وظیفه نیست اگر انجام ندهی حرام نیست و محاکمه نمی‌شوی، این حیاء کرامت است.

4. حیاء محبت

«حَيَاءُ حُبِّ»؛ یک پله بالاتر آمد. می‌گوید حیاء محبت، حیاء دوستی. یعنی اصلاً بحث خجالت و گناه و معصیت نیست بلکه از شدت دوستی خجالت می‌کشد. امام سجاد علیه السلام در حال طواف است، و عبدالملک مروان وارد مسجدالحرام می‌شود. یک نفر کنار امام سجاد علیه السلام رفت و در گوشش گفت: یابن رسول الله! خلیفه وارد مسجدالحرام شد فرصت خوبی است که به خلیفه بگویند فرماندار مدینه خانه‌ی شما را غصب کرده است و حقتان را بگیرد. امام سجاد علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: من اینجا از خدا خجالت میکشم دنیا را بخواهم. شرم می‌کنم که در حال طواف حاجت دنیایی بخواهم. تو می‌گویی در مسجدالحرام از عبدالملک مروان آزادی خانه و باغم را بگیریم؟ ابد! به این حیاء حُبِّ می‌گویند.

5. حیاء هیبت

«حَيَاءُ هَيْبَةٍ»؛ یعنی عظمت الهی آن چنان در انسان نافذ بشود که وقتی نام خدا برده می‌شود دلش بلرزد، وقتی اذان گفته می‌شود هر کاری که دارد رها کند و نماز را اقامه کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: حیاء پنج قسم است: حیاء تقصیر، حیاء ذنب، حیاء کرامت، حیاء حب و حیاء هیبت. بحث شرم و حیاء خیلی مهم است و خیلی هم جای بحث دارد؛ عوامل، ریشه ها، نشانه ها، موانع و اقسام آن، که هر کدام جای بحث مفصل دارد اما من آن را به طور خلاصه بیان می کنم. چرا این بحث ارزشمند و این مسأله ی مهم در جامعه ی ما کمرنگ شده؟ چگونه می شود آن را افزایش داد؟ راهش چیست؟ رسول خدا فرمود: «وقتی بنده ای دستش را بالا می آورد و دعا می کند، خدا میگوید «نَّيْ لَأَسْتَحْيِي»؛ من حیاء میکنم حاجتش را برگردانم چون دستهایش را بالا آورد. (1) در یک روایت خواندم بنده ای را به صحرای محشر می آورند که نامش نام رسول الله حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم خدا به او می فرماید نام تو نام رسول ما بود آیا خجالت نکشیدی گناه کردی؟ من خجالت میکشم به خاطر اسمت تو را به جهنم ببرم. من حیاء میکنم چون نام تو نام رسول الله است. خانم! نام تو نام فاطمه ی زهراست. آقا نام تو نام امام حسین و اهل بیت علیهم السلام است. مواظب باشید! روایت داریم خدا می گوید: «لاستحیی»؛ من شرم میکنم تو را به خاطر هم اسم بودن با پیغمبر به جهنم بفرستم، آن وقت تو شرم نکردی؟! حیاء نکردی؟! روایت داریم وقتی محاسن کسی سفید می شود خدا می فرماید: محاسن سفید شده، استخوان های سست شده، موهای رو به سفیدی نهاده، توانست سست شده، من از موی سفید تو حیاء میکنم که عذابت کنم. اما تو از موی سفیدت خجالت نمی کنی که گناه و مخالفت مرا کنی؟ (2) حیاء صفت خداست.

پیامبر می فرماید: روز قیامت آخرین کسی را که به طرف جهنم می برند او دائم برمی گردد و پشت سرش را نگاه می کند. نگهش میدارند و می پرسند چرا برمیگردی؟ می گوید: من آدم بدی بودم گناه کار بودم اما «مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ»؛ فکر نمی کردم خدا با من چنین معامله ای بکند، گمان نیک به خدا داشتم. خطاب می شود فرشته ها رهایش کنید، من شرم میکنم، خجالت میکشم، حیاء میکنم بنده ای را که به من حسن ظن

ص: 45

1- وسائل الشیعة، ج 5، ص 95؛ بحار الانوار، ج 90، ص 321

2- ینابیع الحکمه، ص 793

داشت عذاب کنم، به خاطر حسن ظنش او را برگردانید. (1) خدایی که به خاطر نام پیامبر، به واسطه ی محاسن سفید، به واسطه ی بالا بردن دست هنگام دعا و به واسطه ی حسن ظن به خدا این گونه می گوید که من حیاء میکنم بنده ام را عذاب کنم، چرا ما در روابطمان در گفت و گوهایمان و در نگاه هایمان حیاء نمی کنیم؟ ان شاء الله خواهیم گفت: جای حیاء کجاست؟ حیاء دست چیست؟ حیاء پا چیست؟ ریشه ی حیاء چیست؟ همین قدر بدانیم زیربنای حجاب، پوشش، امر به معروف، نهی از منکر، تقوی و ایمان همین صفتی است که ما امروز روی آن دست گذاشته ایم و در یک کلام، امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ»، (2) اگر در جامعه حیاء کم شد، ایمان و اعتقاد و باور نیز کم می شود. خدایا به همه ی ما این صفت ارزشمند را، صفتی که در رأس صفات همه ی انبیاست عنایت بفرما.

ص: 46

1- تفسیر نمونه، ج 2، ص 245؛ ینابیع الحکمة، ص 811

2- کافی، ج 2، ص 106؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 166، بحار الانوار، ج 68 ص 331

حیاء (2)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»، (1)

مقدمه

بحث ما در این مجلس نورانی در رابطه با «حیاء» به عنوان یکی از زیربناهای آداب معاشرت بود. قبلا- گفته شد حیاء صفت بسیار ارزشمندی است که به یک معنا از تقوی، خوف و ورع، عام تر و بالاترست. حیاء صفتی است که به دنبال آن تقوی، ورع و خوف نیز می آید، امام علی علیه السلام فرمود: «الْحَيَاءُ سَبَبٌ إِلَى كُلِّ جَمِيلٍ»، (2) حیاء تمام نیکی ها را به دنبال خود می کشد. اگر انسان ها باحیاء تربیت شوند دیگر لازم نیست ما برای حجاب، روابط، احترام و غیره چانه بزیم. حیاء خودبه خود پوشش می آورد، حیاء نیکی می آورد، حیاء عفت کلام و گفتار و چشم می آورد. این قضیه طرف دیگری هم دارد، اتفاقا حدیثی داریم از پیغمبر اکرم که خیلی زیباست. فرمود: تمام حرف های انبیاء در یک جمله جمع شده است. اهمیت این حدیث در این است که رسول خدا فرمود اگر بخواهیم تمام سخنان انبیاء و 124 هزار پیغمبر را جمع کنیم یک جمله می شود. آن یک جمله چیست که نبی اکرم می فرماید تمام سفارشات و فرمایشات انبیاء در آن جمع شده؟ جمله این است «إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»، (3) کسی که حیاء ندارد هر کاری که بخواهد انجام می دهد از او توقعی نیست. لذا پیغمبر فرمودند: «مَنْ حَرَّمَ

ص: 47

1- نحل، 97

2- بحار الانوار، ج 74، ص 212؛ مستدرک، ج 8، ص 466؛ تحف العقول، ص 82

3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 56، بحار الانوار، ج 68 ص 333؛ شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 214

الْحَيَاءُ فَهُوَ شَرُّ كُلِّهِ» (1) هر که از حیاء محروم شود همه اش شرم می‌گردد. حال یکی ده درجه شر دارد، یکی پنجاه درجه شر دارد. اما شرم عام، شرمی است که فراگیر است. فرمود: «مَنْ حَرَّمَ الْحَيَاءَ فَهُوَ شَرُّ كُلِّهِ وَإِنْ تَعَبَّدَ وَتَوَرَّعَ»؛ اگرچه نماز بخواند، ورع داشته باشد و عبادت کند؛ ولی اگر حیاء در کردارش نباشد همه ی شرم، همین انسان است. این گونه روایات و تعابیری که از ائمه ی معصومین علیهم السلام رسیده عجیب است. میدانید که چقدر در قرآن از منافق بد گفته شده! حتی خدا به پیغمبر می‌فرماید: برای منافق طلب آمرزش نکن که طلب آمرزش به وسیله ی نفاق او پذیرفته نیست. قرآن کریم بارها در آیات متعدد به این مسأله اشاره کرده، شاید بیش از ده - دوازده سوره ی قرآن به بحث نفاق اختصاص یافته است. در قرآن سوره ی منافقین داریم؛ اما حدیث داریم که پیامبر فرمود: همین منافق اگر حیاء داشته باشد، من پیامبر امید دارم که اصلاح شود. «أَرْجُو لِلْمَنَافِقِ»؛ من امید دارم منافق درست شود «مَادَامَ يَسْتَحْيِي» مادامی که حیاء داشته باشد. بالاخره حیای او نفاقش را از بین می‌برد؛ حیای او گناهش را از بین می‌برد.

امیرالمؤمنین علیه السلام مالک اشتر را به مصر میفرستد - یار فدایی امیرالمؤمنین که مع الاسف پای ایشان به مصر نرسید و به شهادت رسید - حضرت یک نامه ی تاریخی به مالک نوشته که این نامه هنوز در دنیا طراوت دارد و نواست، با این که حقوقدانان دنیا اعلامیه ی حقوق بشر را نوشته اند اما اصلاً با این نامه قابل مقایسه نیست. نامه ی 53 نهج البلاغه آن نامه ی حضرت به مالک اشتر است، یکی از مطالبی که حضرت در همان نامه به مالک اشتر نوشته است می‌فرماید: مالک! دو چیز را در افرادی که می‌خواهی استخدام کنی امتحان کن اگر قبول شدند استخدامشان کن. «وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَالْحَيَاءِ» (2) یکی این که تجربه داشته باشند و صفر کیلومتر نباشند اگر می‌خواهند استخدام تو شوند و در دستگاه تو کار یاد بگیرند، ابتدا یک جایی تجربه کسب کرده باشند بعد به آن‌ها کار بده، دوم این که حیاء داشته باشند. ببینید در میان همه ی

ص: 48

1- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 463، بحار الانوار، ج 68 ص 336؛ مصباح الشریعه، ص 189

2- نهج البلاغه، نامه 53

صفتی که برای کارگزار است، شرح صدر، تقوی، ایمان، صبر، تعهد و علم، امیرالمؤمنین علیه السلام روی مسأله‌ی تجربه و حیاء دست گذاشته است. بحثی که ما به آن می پردازیم خیلی دامنه دار است، عوامل حیا، موانع حیا، ریشه های حیا، بعضی از عزیزان می گفتند این بحث را مقداری کاربردی کنیم. مقداری وارد جنبه های کاربردی آن شویم یعنی اهمیت این موضوع از روایات روشن است، اما چگونه می شود این را در جامعه اجرا کرد؟ این مهم است.

حیاء کجا ظاهر می شود؟

اشاره

با مقدمه ای که عرض شد می خواهیم به بحث ظهور و بروز حیاء بپردازیم. یعنی حیاء کجا ظاهر می شود؟ درباره ی عوامل، موانع و اقسام آن در آینده صحبت خواهیم کرد اما در این جا درباره ی این صحبت می کنیم حیاء که یک صفت است چگونه در وجود انسان ظاهر می شود؟ من این موضوع را در چهار بخش برای شما عرض میکنم. ببینیم ظهور و بروز حیاء از کجاست؟ آدم با حیاء را نمی توان آزمایش کرد. مثل قند نیست که با آزمایش خودش را نشان بدهد. حیاء یک صفت است و بروز دارد، بروز حیاء کجاست؟ ما از کجا بفهمیم این آقا باحیاست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام که به مالک نوشتند حیای افراد را تجربه کن بعد به آن ها کار بده، مالک چگونه باید حیاء افراد را تجربه کند؟ چگونه می شود حیاء افراد را سنجید؟ این مهم است، دقت کنید بروز حیاء کجاست؟

1. حیاء در چشم

اشاره

اولین و مهم ترین و اساسی ترین نقطه ی بروز حیاء، چشم است، حدیث داریم: «مَوْضِعُ الْحَيَاءِ الْعَيْنَانِ». حضرت سلیمان با حضرت داوود گفت وگویی داشته، نکته ای که بیان می کنم مربوط به همین گفت وگوست. حضرت سلیمان پسر حضرت داوود است. وقتی داوود می خواست علم نبوت را به سلیمان واگذار کند خدا به داوود وحی کرد. میدانید داوود پیغمبر خداست، سلیمان هم پیغمبر خداست. داوود پدر است و سلیمان پسر است. داوود شخصیت مهمی است و سلیمان هم شخصیت مهمی است

که قرآن می فرماید: «لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا»، (1) هم داوود عالم بود و هم سلیمان. فکر نکنید سلیمان چون پسر داوود بود پیغمبر شد، خیر، در نبوت وراثت نیست کما این که در امامت هم وراثت نیست. اگر فرزند امام، امام می شود به این دلیل است که لیاقتش را دارد نه اینکه چون پسر امام است. اگر فرزند پیغمبر، پیغمبر میشود به این دلیل است که لیاقت دارد. «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»، (2) سلیمان وارث داوود بود نه به خاطر اینکه پدرش داوود او را پیغمبر قرار دهد. اصلاً دست داوود نیست، دست خداست. خدا در قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا»؛ هر دو عالم بودند وگرنه وقتی حضرت ابراهیم از خدا تقاضا کرد که نبوت در نسلش قرار بگیرد، خدا به صورت مطلق نپذیرفت، فرمود: ابراهیم، ما نبوت را به کسی می دهیم که ظلم، گناه و عصیان در زندگی اش نباشد، «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا»، (3) لذا به این مطلب دقت داشته باشید که نبوت و امامت وراثتی نیست، نبوت و امامت لیاقتی است، منتهی این لیاقت گاهی در فرزند امام است و گاهی در برادر امام، مثل امام حسین علیه السلام گاهی در افراد دیگری است که در نبوت اتفاق افتاده؛ فرزند نبی، نبی نبوده است.

داوود پیامبر می خواهد علم نبوت را به سلیمان بدهد. «إِنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ دَاوُدَ»؛ خدا به داوود وحی کرد: داوود! چهارده سؤال از سلیمان بپرس، اگر درست جواب داد معلوم است علمش کامل است، آن وقت نبوت را به او واگذار کن. در اینجا نمی خواهم چهارده سؤال را بگویم. سؤال ها را خدا تعیین کرد، جواب ها را سلیمان باید بدهد و خدا نیز تصحیح می کند. یک سؤالش این بود: قصه را برای این گفتم -داوود پرسید: سلیمان! «أَيْنَ مَوْضِعِ الْحَيَاءِ؟ أَيْنَ مَوْضِعِ الْبَاطِلِ؟ أَيْنَ بَابِ الْكُسْبِ»؛ جای حیاء کجاست؟ جای باطل کجاست؟ جای کاسبی کجاست؟ سلیمان یکی یکی جواب داد. صدا زد پدر جان! «مَوْضِعُ الْحَيَاءِ الْعَيْنَانِ»، (4) منظورم اینجا بود. موضع و محل حیاء دو

ص: 50

1- نمل: 15

2- نمل: 16

3- بقره: 124

4- «إِنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ دَاوُدَ أَنْ يَسْأَلَ سُلَيْمَانَ عَنْ أَرْبَعِ عَشْرَةَ كَلِمَةً فَإِنْ أَجَابَ وَرَثَهُ الْعِلْمَ وَ النَّبُوَّةَ قَالَ أَخْبِرْنِي يَا بُنَيَّ أَيْنَ مَوْضِعُ الْعَقْلِ مِنْكَ قَالَ الدِّمَاغُ قَالَ أَيْنَ مَوْضِعُ الْحَيَاءِ مِنْكَ قَالَ الْعَيْنَانِ قَالَ أَيْنَ مَوْضِعُ الْبَاطِلِ مِنْكَ قَالَ الْأَذُنَانِ قَالَ أَيْنَ بَابُ الْخَطِيئَةِ مِنْكَ قَالَ اللِّسَانُ قَالَ أَيْنَ طَرِيقُ الرِّيحِ مِنْكَ قَالَ الْمَنْخَرَانِ قَالَ أَيْنَ مَوْضِعُ الْأَدَبِ وَالْبَيَانِ مِنْكَ قَالَ الْكُلُوتَانِ قَالَ أَيْنَ بَابُ الْفُظَاظَةِ وَالْغِلْظَةِ مِنْكَ قَالَ الْكَبِدُ قَالَ أَيْنَ بَيْتُ الرِّيحِ مِنْكَ قَالَ الرِّئَةُ قَالَ أَيْنَ بَابُ الْفَرْحِ مِنْكَ قَالَ الطِّحَالُ قَالَ أَيْنَ بَابُ الْكُسْبِ مِنْكَ قَالَ الْيَدَانِ قَالَ أَيْنَ بَابُ التَّصَبُّبِ مِنْكَ قَالَ الرَّجْلَانِ قَالَ أَيْنَ بَابُ الشَّهْوَةِ مِنْكَ قَالَ الْفَرْجُ قَالَ أَيْنَ بَابُ الدُّرِّيَّةِ مِنْكَ قَالَ الصُّلْبُ قَالَ أَيْنَ بَابُ الْعِلْمِ وَالْفَهْمِ وَالْحِكْمَةِ قَالَ الْقَلْبُ إِذَا صَلَحَ الْقَلْبُ صَلَحَ ذَلِكَ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَ الْقَلْبُ فَسَدَ ذَلِكَ كُلُّهُ (بحار الانوار، ج 58، ص 331)

تا چشم است. چون شروع بی حیایی از چشم است. شروع بی حیایی از نگاه است، حال فیلم باشد، سی دی باشد، نامحرم باشد، عکس ها و تصویرهای مستهجن باشد. به این سوره ی قرآن دقت کنید، سوره ی نور که سفارش شده هر خانه ای که هر روز در آن سوره ی نور خوانده شود در آن خانه حیاء می آید. حدیث داریم: «حَصَّنُوا بِهَا نِسَاءَكُمْ»؛ (1) زن هایتان را به خواندن سوره ی نور تشویق کنید.

روایت داریم که فرمود: مال و ناموس تان را با خواندن هر روز سوره ی نور در خانه حفظ کنید. البته معلوم است که منظور قرائت ظاهری نیست، منظور تحقق معنای آن است. سوره ی نور سوره ای است که پیامبر فرمود به زن هایتان یاد بدهید که زیاد بخوانند. عجیب است! به آیه ی 30 و 31 این سوره دقت کنید، ببینید چقدر زیبا می فرماید: «قَالَ لِلْمُؤْمِنِينَ» پیغمبر به مردهای مؤمن بگو: «يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»، (2) بغضوا به معنای چشم بستن نیست، گاهی این آیه را اشتباه معنا می کنند و میگویند: بگو چشم هایشان را ببندند. خیر، «غض» یعنی کاهش، یعنی پیغمبر، به مردها بگو خیره نشوند و خیره نگاه نکنند. مثلاً در یک خیابان صحنه های مختلفی است. اگر نگاهت را روی یک زن نامحرم انداختی این غلط است. اما اگر همه ی خیابان را نگاه کنی، به این میگویند «غض». غض به معنی چشم بستن نیست. اگر انسان چشمش را

ص: 51

1- قال ابو عبدالله عليه السلام: حَصَّ نُوا أَمْوَالَكُمْ وَفُرُوجَكُمْ بِتِلَاوَةِ سُورَةِ النُّورِ وَحَصَّ نُوا بِهَا نِسَاءَكُمْ فَإِنَّ مَنْ أَدَمَّنَ قِرَاءَتَهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ أَوْ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لَمْ يَزِنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَبَدًا حَتَّى يَمُوتَ فَإِذَا هُوَ مَاتَ سَمِعَهُ إِلَى قَبْرِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ كُلُّهُمْ يَدْعُونَ وَيَسْتَدْعُونَ اللَّهَ لَهُ حَتَّى يُدْخَلَ إِلَى قَبْرِهِ (وسائل الشيعة، ج 6، ص 252؛ بحار الانوار، ج 89، ص 286 الدعوات، ص 111)

2- نور: 30

ببندد که به زمین می خورد. جلوی پایش را نمی بیند. استادی که در یک کلاس درس میدهد، غض این است که به دانشجوی خانم خیره نشود و به مجموع کلاس نگاه کند. برای یک سخنران در حال سخنرانی غض بصر این است که همه را با هم ببیند. اگر برای خانم ها درس میدهد یا جلسه ای دارد، روی یک مورد خاص، روی یک موضع خاص، روی یک صورت خاص، روی یک دست خاص، روی یک پای خاص نگاهش را متمرکز نکند. معنای غض این است. «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ». این آیه خیلی عجیب است؛ مؤمنان چشمستان را به نامحرم خیره نکنید. توجه نکنید، استمرار نبخشید به مجموع نگاه کنید نه به یک مورد خاص و نه یک موضع خاص. بعد قرآن می فرماید «وَيَحْفَظُوا أَرْوَاجَهُمْ»؛ بگو قوای جنسی شان را حفظ کنند، زنا نکنند. یکی از مفسرین ذیل این آیه می فرماید که خدا اول می گوید چشم، بعد می گوید زنا. میدانید علتش چیست؟ می گوید علتش این است که دروازه ی زنا و فحشا چشم است. و با نگاه شروع می شود، با نگاه آغاز می شود. عجیب و نکته ی دقیق تر این است که غالباً در قرآن خطاب به مؤمنان می کند و زن ها را جدا نمی کند؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»، (1) شما سوره ی مؤمنون را نگاه کنید، دیگر مؤمنات را جداگانه خطاب نمی کند. اما برای این که تأکید کند، می فرماید: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ». برای این که خانم ها فکر نکنند حیاء مال مرد است، حجاب و نگاه نکردن مربوط به مرد است. به همین دلیل می گوید پیغمبر به زنان بگو: «يَغُضُّ صُنْنَ»؛ (2) آیا میدانید. در بعضی روایات - شهوت زن یعنی تحریک کننده گی زن نود و نه برابر مرد است، اما حیاء او نه برابر است؟ به همین دلیل گاهی خانم ها اعتراض می کنند و میگویند شما همیشه به ما زن ها سفارش میکنید که حجاب داشته باشیم، این را به آقایان هم بگویید. این درست است اما علت سفارش زیاد به این دلیل است که قدرت تحریک کنندگی در زن نود و نه برابر مرد است و این دلیل تأکید زیاد اسلام بر پوشش زن است.

ص: 52

1- مؤمنون: 1

2- نور: 31

چرا آیه ی 30 سوره نازل شد؟ در شهر مدینه جوانی، دختری را دید که راه میرفت . در آن زمان در مدینه مقنعه ها و روسری ها را پشت گوش می انداختند و مثل الآن نبود که مقنعه را روی گوش می اندازند. با آن مقنعه تمام زیر گلو، سینه، چانه و گاهی مقداری از موها پیدا بود، مثل الآن که بعضی از روسری ها و شال ها فقط دکوری و نمایشی است و خود این نوع پوشش ها زیبا کننده است و اصلا نقش پوشش ندارد.

گاهی ده درصد و گاهی هم چهل درصد سر خانم ها را می پوشاند اما از پشت و جلوی سر موها دیده میشود. آن زمان هم بعضی از این روسری ها را تا می زدند و پشت گوش می انداختند، لذا سینه و صورت کاملا پیدا بود. - خلاصه پسر جوان هم نگاهش افتاد، تحریک شد و دنبالش راه افتاد. خانم میرفت این پسر هم دنبالش از این کوچه به آن کوچه میرفت تا این که در یک کوچه ی تنگ و باریک، آن قدر حواس آن به هیکل این زن بود که دیگر دیوار را ندید و یک تکه شیشه که از دیوار بیرون زده بود صورت جوان را زخمی کرد. . دیوارهای قدیمی مانند امروز سنگ گرانیت و غیره نبود، کاه گل می کردند و داخل آن گاهی تکه چوب، استخوان و یا شیشه ای بود. قرآن نیز می گوید زن هایی که یوسف را دیدند خواستند میوه پوست بکنند اما دستشان را بریدند و اصلا متوجه نشدند. آری، شهوت انسان را کور میکند و احساس گناه را از آدم میگیرد. آن جوان با سر و صورت خونین دختر را رها کرد، عاشقی را فراموش کرد و خدمت پیغمبر رفت. در همین جا بود که این آیه نازل شد: (1) «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ»؛ (2) بگو نظر و نگاهتان را غض کنید، یعنی به نامحرم خیره نشوید. در همه جا نگاهتان را کنترل کنید در کوچه، خیابان در مجتمع محل سکونت تان. به همین دلیل است که می گویم آغاز حیا از چشم و نگاه است. الآن مکرر می شنویم و می بینیم که میگویند از هم پاشیدگی خانواده ها به خاطر ازدواج دوم است. گفته میشود ازدواج دوم که شرعا حرام نیست. درست است حرام نیست، اما آیا تمام شرع را رعایت کرده ای و همین یکی

ص: 53

1- وسائل الشیعه، ج 12، ص 139 به نقل از تفسیر نمونه، ج 14، ص 435

2- نور: 30

مانده است؟ من نمی گویم ازدواج دوم حرام است اما باید به این نکته توجه شود که عرف باید در مسائل شرعی رعایت شود. در ازدواج دوم، خانم اول تو عذاب میکشد چون پیش او نمی روی، کانون خانواده از هم می پاشد، عدالت رعایت نمی شود، در تأمین مخارجشان کم می آوری، دعوا و نزاع پیش می آید. بچه ها بدبین می شوند، احساسات و عواطف از بین می رود. شهوت و نتیجه ی شهوت این گونه است. اگر این ازدواج های موقت، این رابطه ها و دوستی ها از سوی مرد های همسر دار و بچه دار در جامعه بروز پیدا کند این گونه نیست که فقط یک نتیجه فردی خاصی داشته باشد. «رُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ»، به این روایت خوب دقت کنید پیغمبر فرمود که یک نگاه شهوت آمیز «أورثت حُرنا طويلاً»؛ (1) گاهی یک عمر حزن و اندوه برای انسان می آورد.

نگاه حرام

صاحب کتاب منتخب التواریخ داستانی نقل می کند که داستان جالبی است.

میخواهم درباره ی نگاه عرض کنم. او می نویسد در زمان معتصم عباسی یکی از وزرایش کاخی ساخت؛ که بلندترین منزل در منطقه ی خودش بود، و این منزل را مشرف به همه ی منازل ساخت، به این هم یک مشکل فرهنگی است که متأسفانه در ساخت و سازها مورد توجه قرار نمی گیرد. گاهی آپارتمان های بلند مقابل خانه های کوتاه، گاهی خانه های مقابل هم، گاهی پنجره های مقابل هم، گاهی اشرف منازل به همدیگر می تواند زمینه ی گناه بشود. - وزیر معتصم از قدرتش استفاده میکرد، میرفت روی کاخ بلند می ایستاد و به درون خانه های مردم چشم چرانی می کرد، به این خانه نگاه کن، به آن خانه نگاه کن، زن آن را ببین، زن این را ببین. - شهوت این است، گاهی انسان را تبدیل به بعد حیوانی می کند، انسانیت انسان را سلب می کند. ببینید گاهی چه جنایت هایی به خاطر همین مسأله این طرف و آن طرف واقع می شود! - همین طور که نگاه می کرد نگاهش به دختر جوانی افتاد دختری که پدرش تاجر بود، پایین آمد و کسی را برای خواستگاری فرستاد. تاجر گفت: تو همسر داری! ما اصلاً

ص: 54

نمی توانیم با تو وصلت کنیم این دختر نامزد کس دیگری است. اما این حرف ها فایده ای نداشت، تاجر هر چه کرد وزیر قبول نکرد. وزیر رفیقی داشت، گفت هزار درهم به من بده کارت را درست می کنم. هزار درهم از وزیر معتصم گرفت و ده تا شاهد دروغین درست کرد، به هر کدام صد درهم داد و به آن ها گفت بیاید جلوی قاضی شهادت بدهید که ما دیدیم خطبه ی عقد بین این وزیر و این دختر خوانده شد، ما شاهد بودیم که مهریه تعیین شد و این پدر به عقد این دختر رضایت داد. - الله اکبر! شهادت دروغ! قرآن کریم در سوره ی معارج می فرماید: یکی از صفات مؤمن این است که شهادت دروغ نمیدهد و چیزی را که ندیده بیان نمی کند. گاهی شهادت دروغ انسان را به ورطه ی نابودی می کشاند. آمدند و شهادت دادند و قاضی هم حکم کرد. وزیر حکم را برداشت آمد در خانه ی پدر که زن مرا تحویل بده. پدر گفت: کدام زن؟ گفت: این حکم قاضی است. قاضی نوشته این خانم زن شرعی من است، مهریه دارد، عقد خوانده شده و تو رضایت دادی. پدر دختر میگوید ما چه کنیم؟ ما که به معتصم دسترسی پیدا نمی کنیم. گرچه حاکم ستمگری بود اما گاهی به این گونه مراجعات جواب میداد. بالاخره پدر با لباس مبدل خودش را به معتصم رساند و خبر را داد. معتصم عباسی گفت این ده شاهد را حاضر کنید. یکی یکی آن ها را خواست؛ گفت مثلا عقد کجا خوانده شد؟ خوب هماهنگ نکرده بودند، اولی گفت مثلا در خانه ی پدر دختر. دومی را خواست و پرسید عقد کجا خوانده شد؟ گفت: در مسجد. سومی را خواست و پرسید عقد کجا خوانده شد؟ گفت: پیش قاضی. مهریه چقدر بود؟ شهادت ها با هم تفاوت می کرد. دستور داد ده چوبه ی اعدام در میدان شهر گذاشتند، ده شاهد را اعدام کرد. در مورد وزیر هم گفت اعدام برای او کم است و با چوبه ی دار فایده ندارد. گفت یک پوست گاو را خالی کنید و او را در پوست گاو آنقدر بزنید تا له شود و گوشت و استخوانش به هم آمیخته شود. یک شهوت رانی و یک نگاه، یازده سر را بالای دار کرد. یازده انسان را به قتل رساند؛ «رُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ». حالا- رسم شده با این موبایل ها در زندگی خصوصی مردم وارد می شوند، عکس ها و تصویرهای استخر، زن های بدحجاب عکس های هنرپیشه ها را برای همدیگر می فرستند. من در مشهد مقدس بالا سر حضرت امام رضا علیه السلام نشسته بودم دیدم یک نفر برای کسی چیزی

می فرستند نگاهم افتاد دیدم عکس های مستهجن است. آن یکی هم برای این می فرستند. آخر در حرم علی بن موسی الرضا علیه السلام از این کار شرم نمی کنید؟ متأسفانه الآن باب شده که فیلم های خصوصی افراد، فیلم عروسی، عکس های خصوصی و سی دی های ناپسند را بین یکدیگر رد و بدل می کنند. عزیزان، این کارها را توجیه نکنیم و نگوییم عیب ندارد من که زن دارم و متأهل هستم. خیر! شهوت چشم، زنای چشم، نگاه کردن به همین محرمات است. این چشم دیگر نمی تواند با قرآن انس بگیرد. این چشم دیگر نمی تواند به حرم حضرت معصومه انس بگیرد، این چشم دیگر نمی تواند حق بین باشد. این چشم دیگر نمی تواند واقع نگر باشد. این چشم دیگر از مجرای طبیعی خودش ساقط می شود. طبق این روایاتی که خواندم و این حدیثی که از حضرت داوود خواندم و کلماتی که از ائمه ی خدا و رسول گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم نقل کردم نخستین موضع حیاء، چشم است.

2. حیاء در گفتار

دومین موضع حیاء گفتار است، انسان در گفتارش باید حیاء داشته باشد. گاهی در طنزها، فکاهی ها، جک ها، و تذکرها، انسان موارد بی حیایی را می بیند. لطیفه است اما شما حق نداری در خانه جلوی دختر و پسر لطیفه ای بگویی که با حیاء منافات دارد. آیا این درست است که برای این شهر و آن شهر طنز ساخته اند و اسامی ناپسند به کار برده اند؟ در گفتار انسان هم باید حیاء باشد. امام سجاد علیه السلام فرمود گفتار نیکو پنج اثر دارد: «الْقَوْلُ الْحَسَنُ» کسی که زبانش را عادت نمی دهد که حرف بی حیاء بزند. حال فرقی نمی کند حرف بی حیاء در لطیفه باشد، در مزاح باشد، در شوخی باشد، در برخورد باشد، در عصبانیت باشد. فرمود: «الْقَوْلُ الْحَسَنُ»؛ زبانی که نیکو سخن می گوید پنج اثر دارد: 1- «يُثْرِي الْمَالَ»؛ ثروت انسان را زیاد میکند. 2- «وَيُسَيِّئُ فِي الْأَجَلِ»؛ مرگ انسان را به تأخیر می اندازد. 3- «وَيُسَيِّئُ فِي الْأَجَلِ»؛ عمر انسان را با برکت می کند. 4- «وَيُسَيِّئُ فِي الْأَجَلِ»، انسان را بهشتی می کند. 5- «وَيُسَيِّئُ فِي الْأَجَلِ»، (1) انسان را پیش زن و بچه اش محبوب میکند و شریک و همسرش او را دوست دارند. حیف نیست قول

ص: 56

1- وسائل الشیعه، ج 12، 186؛ بحار الانوار، ج 68 ص 310؛ امالی شیخ صدوق، ص 1

نیکویی که عمر را زیاد می کند، مال را زیاد می کند، مرگ را به تأخیر می اندازد، انسان را بهشتی می کند و انسان را محبوب می کند، رها کنیم و از الفاظ ناپسند استفاده کنیم؟

چه معنا دارد انسان با زن نامحرم شوخی کند؟ شیطان از همین جا نفوذ می کند. مواظب باش! امام صادق علیه السلام دیدند شخصی سوار بر مرکب شده و در حال عبور است و موسیقی می خواند. فرمودند: ببینید در حالی که مرکب او تسبیح می گوید خود او غنا می خواند. چرا اهل نماز را ضجر میدهی؟ صدای موسیقی را کم کن اصلاً خاموش کن. فرمود: غنا و موسیقی تفاق می آورد. موسیقی فحشا می آورد. غنا انسان را به حرام جذب می کند. بعضی مواقع هم الفاظ غنا تحریک کننده است و هم موسیقی و صدایش. گاهی باعث می شود انسان به فحشاء کشیده شود. چرا در اسلام غنا حرام است؟ صوت خوب حرام نیست، مگر نمی گوید قرآن را با صوت خوب بخوان؟ صدای خوب حرام نیست. صدایی که در آن لهُو نباشد حرام نیست. می گوید به این دلیل غنا در اسلام حرام است که انسان را سست می کند، شهوت را تحریک می کند و به شهوت می کشاند. امام صادق علیه السلام فرمود: غنا مقدمه ی زناست. شما غالب مراکز فساد را ببینید در آن موسیقی نواخته می شود. در غالب مراکز قمار، موسیقی نواخته می شود. چون موسیقی زمینه ساز معاصی دیگر است. پس حیاء در گفتار باید باشد. امر به معروف می کنید با حیاء باشید، عصبانی میشوید با حیاء باشید. می خواهی تذکر بدهی باحیاء تذکر بده، می خواهی داستان بگویی، باحیاء بگو. به قرآن دقت کنید، خدا در 111 آیه داستان یوسف و زلیخا را بیان کرده اما یک جای آن تحریک کننده نیست. هر کس دیگری می خواست این داستان را بگوید دچار انحراف میشد. خدا احکام عادت ماهانه ی خانم ها را بیان کرده، احکام نزدیکی را بیان کرده، احکام رابطه ی زن و مرد را بیان کرده، اما هیچ جا یک لفظ تحریک آمیز و تند و مخالف حیاء بیان نشده است. اگر میخواهی داستان بگویی، اگر میخواهی طنز بگویی، مواظب باش باحیاء منافات نداشته باشد.

3. حیاء در رفتار

حیاء در رفتار کجاست؟ پیغمبر اکرم کارگری را آوردند که برایشان کار کند - کار بنایی - کارگر نیاز به غسل داشت، در فضای باز لباسش را در آورد و مشغول غسل کردن

شد. باید این کار را پشت دیواری و به طور پنهانی انجام میداد. او را صدا زدند و فرمودند این مزد توست نمی خواهیم کار کنی. پرسید: برای چه؟ فرمودند: من کارگر بی حیاء نمی خواهم.

برادر عزیز! درست است که پدر خانه هستی؟ چرا با رکابی، چرا با شلوار کوتاه، چرا با لباس تحریک کننده راه می روی؟ درست است که طرف مقابل برادر توست شوهر توست یا فرزند توست. درست است که در خوابگاه همه دخترند یا همه پسرند، یا در اردو آن منطقه مخصوص رفت و آمد قشر خاصی است، اما حیاء اقتضا می کند لباس انسان محرک نباشد. قرآن به ما خط می دهد دختر شعیب را ببینید وقتی آمد پیش موسی، «تَمْشِي عَلَيَّ اسْتِحْيَاءً»؛ (1) با حیاء راه می رفت. پس می شود در راه رفتن هم بی حیایی باشد. در لباس پوشیدن هم بی حیایی باشد.

حیاء در نگاه، حیاء در بیان، حیاء در گفتار، حیاء در نوشتار و حیاء در کردار، این ها بروز و ظهور حیاست که من اشاره کردم و به همین میزان اکتفا میکنم. انشاء الله بقیه ی بحث موانع و عوامل و راه های پیاده کردن حیاء را در قسمت های بعد عرض خواهم کرد.

در مفاتیح بعد از زیارت امام رضا علیه السلام دعایی است که با این بیان شروع میشود: «رَبِّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ اسْتِغْفَارَ حَيَاءٍ»؛ (2) خدایا ما مغفرت را هم با حیاء از تو می خواهیم استغفار با حیا! خدایا تو را به عظمت می خوانیم که به همه ی ما حیاء و تقوی و ایمان عنایت بفرما.

حیاء صفت ارزشمندی است که در سیره معصومین، اولیاء خدا و انبیاء موج می زند چون خدا حیاء را دوست دارد، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَيَّيَّ الْحَلِيمَ»؛ پیامبر فرمودند: خدا انسان باحیاء را دوست دارد. (3) گاهی حیاء بعضی ها آن قدر بالاست که نه تنها از حرام و مکروه بلکه گاهی از مباح و از چیزی که جایز است نیز اجتناب می کنند.

ص: 58

1- قصص: 25

2- بحار الانوار، ج 99، ص 55

3- کافی، ج 2، ص 112؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 266؛ مجموعه ورام، ج 1، ص 191

حیاء (3)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»، (1)

مقدمه

بحث ما درباره ی اخلاق معاشرت و آداب برخورد بود، به همین مناسبت چند جلسه ای را راجع به حیاء، که یکی از زیربناها و مبانی اخلاق معاشرت است صحبت می کردیم، درباره ی اهمیت حیاء، اقسام حیاء، آثار شرمو حیاء، نکاتی عرض شد و گفتیم حیاء یک صفت ارزشمند الهی است. حیاء یک زینت، پوشش و نوری است که اگر در زندگی کسی باشد خود به خود تابش می کند و خود به خود انعکاس دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «الْحَيَاءُ نُورٌ»؛ (2) حیاء نور است، خصوصیت نور هم این است که کسی نمی تواند جلوی تابش و انعکاس آن را بگیرد. خصوصیت نور این است که روشنگری دارد، شفافیت و ظلمت زدایی دارد. به تعبیر بعضی از روایات حیاء فطری انسان است، همراه عقل است؛ حتی ممکن است شخصی از نظر دینی هم ضعیف باشد ولی حیاء داشته باشد، به همین دلیل در روایت داریم که پیامبر فرمود: «الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ عَنِ الْقَبِيحِ»، (3) حیاء هم انسان بی دین را از کار زشت حفظ می کند و هم انسان متدین را. حیاء تمامش خیر است هم انسان متدین را حفظ می کند و هم انسان بی دین را حفظ می کند «عَنِ الْقَبِيحِ»، لذا کسی که دیندار است و نماز می خواند و بی حیاست، زشت است. اما کسی که کافر و بی دین است و نماز

ص: 59

1- مریم: 96

2- مستدرک، ج 8، ص 463؛ بحار الانوار، ج 68 ص 336؛ مصباح الشریعه، ص 189

3- وسائل الشیعه، ج 12، ص 168

نمی خواند ولی حیاء دارد در این مورد هم حیاء یک ارزش است. حیاء فطری و منطبق با فطرت است. خداوند در سوره ی حجرات می فرماید: خدا ذاتا گناه، کفر، معصیت و زشتی را پیش نفس انسان، مکروه قرار داده؛ یعنی اگر انسان خودش باشد و خودش، ایمان و حیاء پیش او محبوب است؛ «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» (1) لذا هیچ کسی بی حیاء متولد نمی شود، هیچ کسی با محبت عصیان و معصیت به دنیا نمی آید. این پیام قرآن است که می فرماید: ما ایمان را در دل ها زینت دادیم و سه چیز را هم در دل ها منفی جلوه دادیم؛ 1- کفر 2- فسق، 3- معصیت. فسق یعنی خروج از اطاعت، خروج از بندگی، پس حیاء مطابق با فطرت انسان است. اصلا حیاء قبل از اینکه علامت دینداری باشد علامت عاقل و خردمندی است. لذا در روایتی دارد وقتی خدا آدم ابوالبشر را آفرید جبرئیل آمد و سه چیز را به او پیشنهاد کرد که یکی از این سه را انتخاب کن؛ عقل، دین، و حیا. البته این زبان قال نبوده زبان حال است؛ یعنی کنایه از این است که میخواهد بگوید حالا که تو یک موجود مختار هستی، و قدرت تشخیص داری، میان این سه چیز کدام برتر است، کدام برای مهم تر است؟ عقل، دین یا حیا؟ آدم ابوالبشر به جبرئیل فرمود: عقل را انتخاب میکنم. جبرئیل فرمود: دین و حیاء نیز گفتند ما می مانیم چون ما با عقل هستیم و از عقل جدا نمی شویم. (2) بله! حیاء و دین همه جا کنار عقل هستند و دو بال برای عقل هستند. لذا از این روایت که در واقع معصوم خواسته به وسیله ی آن تشبیهی و ترسیمی بکند چنین استفاده میشود که حیاء همراه عقل است، حیاء فطری انسان است، حیاء نورانیت دارد و حیاء بی دین را هم نجات می دهد.

حیاء حرّ بن یزید

به نظر بنده یکی از دلایلی که باعث نجات حر بن یزید ریاحی شد همین حیاء او در مقابل امام حسین علیه السلام بود. وقتی امام می بیند که راه را بر او بسته اند، حر را نفرین می کند: «تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ»؛ حر مادرت به عزایت بنشیند. این جمله ی معروفی در بین

ص: 60

1- حجرات: 7

2- کافی، ج 1، ص 10

اعراب بود. امیرالمؤمنین نیز آن را به کار برده، افراد زیادی نیز آن را به کار برده اند نه این که به کار رفتن آن در کلام امام حسین علیه السلام ایرادی داشته باشد، خیر، مثل این که ما در فارسی می گوئیم: «خدا مرگم بدهد»، یا «بمیرم اگر چنین باشم! در عرب وقتی می خواهند کسی را از کاری باز دارند یا می خواهند کسی را تحریک کنند این اصطلاح را به کار می برند و می گویند: «تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ» این یک اصطلاح معمولی است، نه اینکه بار منفی چندانی داشته باشد. خیر، امام حسین علیه السلام وقتی این جمله را فرمودند حر بلافاصله عرض کرد: آقا! اگر مادر شما فاطمه ی زهرا علیها السلام نبود، من هم این جمله را میگفتم، ولی من حیاء میکنم از نام مادرتان صدیقه ی طاهره. لذا این جمله را به کار نبرد. چرا؟ به احترام حضرت زهرا علیه السلام. امام حسین علیه السلام نماز بر پا کرد و حتی حیاء کرد که یک نماز جماعت دیگر تشکیل بدهد، با این که علی الظاهر دشمن است و خودش جبهه ی مجزایی دارد اما به امام حسین علیه السلام اقتدا کرد. روز عاشورا وقتی مقابل امام حسین می آید سرش را بالا نمی گیرد سرش را پایین می اندازد، نیزه و شمشیر را واژگون میکند. این حیاء او را نجات داد. (1) ولی عمر سعد چوب بی حیایی اش را خورد ما نمونه این حیاء را در تاریخ فراوان داریم. در جنگ بدر پیغمبر گرامی اسلام یکی از مشرکین را به اسم «ابوالبختری» نام برد، فرمود: مسلمانان! اگر در جنگ به این شخص دست یافتید با این که او مشرک است و به جنگ ما آمده اما او را نکشید. چرا؟ چون آدم باحیایی بود، هیچ گاه به پیغمبر ناسزا نگفت، هیچ گاه به حضرت فحش نداد، هیچ گاه حضرت را آزار جسمی و زبانی نداد، و حیاء در رفتار داشت.

حیاء فضیل بن عیاض

فضیل (2) از یک آیه ی قرآن حیاء کرد و نجات پیدا کرد. وقتی این آیه را شنید: «الْم

ص: 61

1- بحار الانوار، ج 44، ص 313؛ الأمالی للصدوق، ص 153

2- فضیل در ابتدای زندگی خود یکی از راهزنان مشهور بود. او مدتی از عمر خود را به این کار گذرانید و در سرقت شهرت یافت. کم کم در قلبش عشق و محبت دختری پیدا شد، شبی خیال داشت خود را به آن دختر برساند، از دیواری که بین او و معشوقش بود بالا رفت، در این هنگام صدای شخصی را شنید که آیه ی مذکور را تلاوت میکرد: هنگام آن نرسیده است که مؤمنان خشوع پیدا کنند و در مقابل ذکر خدا قلب هایشان خاضع شود. فضیل از نیمه ی راه فرود آمد و این آیه چنان در قلب او اثر گذاشت که زندگی اش را دگرگون کرد. با کمال اخلاص و صفای دل گفت: پروردگارا! آری، نزدیک شده و هنگام خشوع رسیده است. فضیل از صمیم قلب به سوی خدا باز گشت. آن شب به خرابه ای پناه برد، در همان خرابه عده ای با هم صحبت می کردند، آن ها مسافرانی بودند که در فکر کوچ کردن و حرکت کردن بودند، به یکدیگر می گفتند: چگونه از شر فضیل خلاص شویم؟ قطعا در این موقع از شب بر سر راه ما کمین کرده تا دستبرد بزنند. او از شنیدن گفت و گوی کاروانیان بیشتر متأثر شد که چقدر من بدبختم، پیوسته خانواده ها را به تشویش انداخته و آن ها را نگران می کنم. آن گاه خود را به کاروانیان معرفی کرده و گفت: آسوده باشید، دیگر کاروانی از دست من ناراحت نخواهد بود. (هزارویک حکایت اخلاقی، ص 285)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»، (1) لذا «الحياءُ نُورٌ»، (2) «الحياءُ زينةُ الإسلامِ»، (3) «الحياءُ خيرٌ، كُله»، (4) اگر ما بتوانیم مقداری در تقویت این صفت در جوان هایمان و سایر افراد جامعه کوشش کنیم خیلی از معضلات و مشکلاتمان حل میشود. خیلی از افعال بر این صفت مترتب میشود مثل حجاب، پوشش، تربیت، برخورد، احترام، بحث روابط خانوادگی و...

آسیب های حياء

اشاره

مطلبی که می خواهیم عرض کنم بسیار مهم است بحث موانع حیاست؛ یعنی چه چیزی حیا را از بین می برد؟ ما اول باید به این بحث پردازیم که چرا امروزه در جامعه با کاهش حیا مواجه هستیم؟ چرا با کاهش ادب در برخوردها، روابط و گفتار مواجه هستیم و چه چیزی حیا را زمین می زند؟ دیگر این که آسیب های حیا چیست؟ من این ها را در روایات دنبال کردم، بیش از بیست مورد ذکر شده که حیا را از بین می برد. البته فرصت نمی شود همه آن ها را بیان کنم اما چند موردش را عرض میکنم. بعضی از

ص: 62

1- حدید: 16

2- مستدرک، ج 8، ص 463، بحارالانوار، ج 68 ص 336؛ مصباح الشریعه، ص 189

3- مستدرک، ج 8، ص 463 (قال رسول الله)

4- بحارالانوار، ج 68 ص 335؛ معانی الاخبار، ص 409

آن‌ها به بعضی شغل‌ها بر می‌گردد، می‌گویند بعضی از شغل‌ها حیاء را از بین می‌برد. نمی‌خواهیم وارد این بحث بشویم. بعضی از آن‌ها به بعضی از برخوردها از دواج‌ها، حضورها بر می‌گردد. به این‌ها هم نمی‌پردازیم. بنده چهار عامل کلیدی را مطرح میکنم. دقت کنید که چگونه می‌شود این صفت فطری، عقلی و دینی، این ارزش الهی و این ویژگی‌ای که مال خدا، انبیا و اولیاست در انسان‌ها کاهش پیدا می‌کند؟

1. فقر

اشاره

سؤال: چه چیزی حیاء را از بین می‌برد؟ 1- فقر، در روایات داریم فقر و نداری گاهی موجب می‌شود انسان حیاء را کنار بگذارد و به دیگران رو بیندازد و دست به جنایت بزند. شما در مورد بعضی از جرم‌هایی که روزنامه‌ها می‌نویسند؛ سرقت‌ها، دزدی‌ها، آدم‌کشی‌ها و تجاوزها، وقتی در گنه قضیه وارد میشوی می‌بینی بخش عمده‌ای از ریشه‌ی آن‌ها به نداری و فقر بر می‌گردد. لذا امیرالمؤمنین فرمود هر که مبتلا به فقر شود چهار مصیبت به زندگی‌اش وارد می‌شود؛ «مَنْ ابْتُلِيَ بِالْفَقْرِ فَقَدْ ابْتُلِيَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ بِالصَّعْفِ فِي يَقِينِهِ» یقینش کم می‌شود، «وَالنُّقْصَانِ فِي عَقْلِهِ»؛ عقل و خردش کاهش پیدا می‌کند، اگر انسان نان نداشته باشد که بخورد چگونه فکر کند؟ «وَالرَّقَّةَ فِي دِينِهِ»؛ دینش هم رقیق می‌شود، و به او می‌گویی نماز بخوان، عبادت کن و دختر و پسرش در خانه بیکار است و شغل ندارد، نان شب ندارد، مریض است در بیمارستان بستری است و پول عمل ندارد با کدام توان نماز بخواند؟ چهارم: «وَقَلَّةَ الْحَيَاءِ»؛ (1) بی‌حیاء هم می‌شود، باید رو بیندازد، التماس بکند، تکدی کند. ممکن است دست به خیانت و سرقت هم بزند.

می‌خواهیم در جامعه حیاء زیاد شود. نمی‌گوییم فقر علت تامه است، از بین رفتن حیاء علت‌های زیادی دارد، گاهی نیز ثروت بی‌حیایی می‌آورد؛

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» (2) ولی به طور صریح حدیث داریم که فقر

ص: 63

1- بحارالانوار، ج 69، ص 47؛ جامع‌الخبار، ص 110

2- علق: آیات 6 و 7

حیاء را می برد اگر میخواهیم این عامل در جامعه ریشه کن شود و حیاء فراوان شود باید با فقر مبارزه شود. در مبارزه با فقر وظیفه ی دولت این است که باید شغل ایجاد کند.

اما بحث دوم که درباره ی فقر میباشد این است که مادر جامعه یک سری مسائل داریم که باعث ایجاد فقر می شود، یکی از آن ها عار داشتن از بعضی از کارهاست. الآن جوان های زیادی داریم که دیپلم، فوق دیپلم، لیسانس یا فوق لیسانس هستند، پدرش مثلا نانوايي دارد، تعویض روغنی دارد، مغازه ی بقالی دارد، سوپر دارد، جوان میگوید من لیسانس دارم من در تعویض روغنی نمی ایستم، من فوق لیسانس دارم در مغازه نانوايي کار نمی کنم. این گونه نباید باشد، یکی از عواملی که باعث می شود فقر در جامعه ریشه کن شود عار نداشتن از کار است.

علی علیه السلام به دنبال کار

امیرالمؤمنین علیه السلام زن و بچه اش گرسنه اند از خانه بیرون آمد و دنبال کار رفت با این که امام و حجت خداست. . ظاهرا زمان پیامبر اکرم هم بوده است، به چند تا از نخلستان های اطراف مدینه سر زد تا ببیند کارگر می خواهند یا نه، کسی کارگر نمی خواست، بازار کار کساد بود. آقا یک فرسنگ از مدینه بیرون آمد، پنج - شش کیلومتر بیرون آمد، دیدند خانمی کنار باغی ایستاده دائم این طرف و آن طرف را نگاه میکند. پرسیدند: خانم دنبال چه میگردی؟ گفت: کارگر می خواهم، دیوار باغ فروریخته، حیوانات و بچه ها می آیند خرماها را می برند. کارگری می خواهم که تا شب این دیوار را درست کند. حضرت فرمودند: من هستم. وارد باغ شدند و تا آخر شب خودشان با سطل از چاه آب کشیدند، گل درست کردند، خشت زدند و دیوار را کشیدند و تعمیر کردند، آخر وقت همان شخص گفت: آقا! با شما طی نکرده بودم ولی خرما هست، هر چقدر می خواهید خرما بردارید. مقداری خرما به حضرت امیر علیه السلام داد، آن حضرت با خوشحالی خرما را به خانه آوردند و با پیغمبر وزن و بچه استفاده کردند. (1) این

ص: 64

امیرالمؤمنین است، با علی علی گفتن که پیرو علی نمیشویم. علی با نام در زندگی ما تجسم پیدا نمی کند. اسم را جستی مسمما را بجوی. این شغل علی علیه السلام است، همه ی انبیا بلا استثنا چوپانی کرده اند. روایت داریم خدا مخصوصا به انبیا چوپانی داد تا صبور شوند. چون چوپان خیلی صبور است. باید چند ساعت در بیابان بنشینند که حیوان آهسته آهسته علف بخورد و از آنجا برود. اصلا چوپانی شغل همه ی انبیا بوده است.

داستان امام صادق علیه السلام و کاسب ورشکسته

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به نام عمر بن مسلم مدتی بود خدمت آن حضرت نرسیده بود. عمر بن مسلم در بازار تاجر بود، او گاهی خدمت امام صادق علیه السلام می آمد و گاهی آن حضرت به مغازه اش می رفت. امام علیه السلام از یکی از اصحابش پرسید: عمر بن مسلم کجاست؟ گفت: آقا، تجارت و کاسبی اش را تعطیل کرده، پولش را نقد کرده و در خانه نشسته و می گوید دیگر بس است، چقدر بدوم؟ تا کی بدوم؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَمَلِ الشَّيْطَانِ ثَلَاثًا»؛ این عمل شیطانی است. (1) و در جای دیگری فرمودند: تعطیل تجارت باعث ضعف عقل است. (2) به تدریج بدخو میشوی حوصله ات سر می رود، بعضی می گویند من که اولاد ندارم، فرزندم رازن داده ام، خودم هستم و خانمم. به خاطر چه سر کار بروم؟ به خاطر ثوابش، به خاطر افزایش عقل و خردت. بنابراین یکی از مسائلی که ما الآن در مورد فقر در جامعه داریم یکی عار داشتن از کار است. دومین مشکلی که الآن جامعه ی ما در مورد فقر دارد، پرهیز از فرهنگ قناعت و ساده زیستی است، بیست سال پیش این گونه نبود، سی سال پیش این گونه نبود، ازدواج ها بیشتر بود، یکی از دلایل آن نداشتن فرهنگ قناعت و ساده زیستن است.

ساده زیستی علی علیه السلام

ابواسحاق می گوید به نماز جمعه ی امیرالمؤمنین رفتم، با پدرم نشسته بودیم، آقا

ص: 65

1- کافی، ج 5، ص 75؛ وسائل الشیعه، ج 17، ص 14

2- وسائل الشیعه، ج 17، ص 17

خطبه میخواند، در حالی که دائم پیراهنش را تکان میداد، من گفتم: بابا مگر هوا گرم است که آقا امیرالمؤمنین دائم پیراهنش را تکان می دهد؟ گفت: نمی دانم. خطبه تمام شد، بعد از نماز جمعه رفتیم خدمت آقا گفتم یابن ابی طالب چرا شما در نماز لباستان را تکان می دادید؟ فرمود: لباسم خیس است، همین یک لباس را بیشتر نداشتم، آن را شستم، دیدم نماز جمعه نیز شروع شد، لباس را پوشیدم و به نماز آمدم. امام مسلمین با یک پیراهن است. نمیگویم امروز باید این گونه باشد ولی حداقل یک مقداری که باید رعایت شود. در بعضی عروسی ها کت و شلوارهای یک میلیونی، هشتصد هزار تومانی ساعت های دویست هزار تومانی خریده می شود. این مخارج هنگفت با قناعت علی علیه السلام مقایسه شود!

من از تاریخ برایتان می گویم تا سخنم بهتر درک شود. شخصی می گوید به مسجد آمدم، دیدم پیرمردی با محاسن سفید در گوشه ی مسجد نشسته ظاهراً ماه رمضان هم بوده، دیدم بعد از نماز کیسه ای را باز کرد و تکه ای نان بیرون آورد، من نیز گرسنه بودم میخواستم روزه ام را باز کنم، دنبال کسی میگشتم که مهمانم کند. آقا فرمودند: بیا با من افطار کن. کمی به آن نان نگاه کردم و گفتم: نه آقا! من گرسنه بمانم بهتر از خوردن این نان است. من این نان را نمی توانم بخورم. بلند شدم و بیرون آمدم، او را نشناختم، آمدم بیرون. دو تا آقازاده ها، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در کوچه های مدینه دیدم، گفتم: آقایان! من گرسنه ام، کسی اینجا افطار نمی دهد؟ گفتند: برویم به منزل ما. مرا به منزل آوردند، دیدم غذای آن ها خوب است، قابل استفاده است، همین طور که مشغول خوردن شدم، گفتم: آقایان پیرمردی در مسجد است من دلم برایش سوخت می شود، مقداری از این غذا را هم بدهید برای او ببرم. دیدم با یک تکه نان خشک دارد افطار می کند. گفتند آقای عزیز! آن پیرمرد پدر ما امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب است، (1) ما حریف او نمی شویم، او نتوانست با ما سر این سفره ی غذا بنشیند، غذای او همین است. من نمی گویم آن زهد را داشته باشید، او خودش هم فرمود که آن زهد را از شما نمی خواهیم. اما ساده زیستی و قناعت یکی از عواملی است که فقر را در

ص: 66

جامعه از بین می برد. فقر حیا را می زداید پس با فقر مبارزه کنیم تا حیا از بین نرود. خیلی از این رابطه های پنهانی گاهی - همه اش نه، ولی بعضی هایش - به همین وعده وعید دادن هابر می گردد. می بیند در خانه ای که پدر فقیر و بداخلاق است، با وعده های که به او می دهند مثلا با تو ازدواج میکنم، یا برایت زندگی فراهم می کنم، بعضی افراد به روابط نادرست و فیلم گرفتن و عکس گرفتن تن می دهند لذا دختر مردم به خاطر اندکی ارتباط و محبت کردن از دست می رود.

تذکره به صاحبان ثروت

صاحبان ثروت هر چقدر می توانند انفاق کنند. اسلام انفاق و احسان را وظیفه ی یک فرد خاص ندانسته برای همه ی صاحبان ثروت باز گذاشته است. اسلام می توانست این امر را دولتی کند ولی انفاق نباید دولتی بشود، کمک به فقرا نباید دولتی بشود، باید عام باشد تا طبیعتا زمینه ی حیا فراهم شود.

2. اصرار بر گناه

دومین عاملی که روایت داریم حیا را از بین می برد اصرار بر گناه است، «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ»، «عصم» یعنی پرده ها، سترها. ستر حیا، پوشش حیا در اثر گناه زیاد و تکرار گناه از بین می رود. گاهی کسی گناهی می کند با یک بار، دو بار، سه بار، پنج بار، بعد استغفار می کند و کنار می گذارد. اما وقتی روی گناه اصرار شود، قبحش میشکند و حیا آن هم از بین می رود، در این مورد نیز روایت داریم، لذا خود خدا هم در قرآن می فرماید ما کسانی را می آمرزیم که اصرار بر گناه صغیره نکنند. صغیره با کبیره تفاوت دارد، ولی اصرار بر صغیره، صغیره را تبدیل به کبیره می کند و تکرار و فراوانی گناه، قبح گناه را می شکند. ما امروز در جامعه با گناهانی مواجه هستیم که قبحش شکسته، مثلا ریش تراشی حرام است، اما آنقدر که تکرار شده متدینین ما هم با تیغ ریش هایشان را می زنند. بعضی از خانم ها که به مسجد می آیند جوراب به پا نمی کنند، فکر می کنند این حرام نیست، در حالی که پیدا بودن روی پا هم حرام است، و گناه هم محسوب می شود. جوان مذهبی ما طلا به دست میکند و می گوید موقع

نماز از دستم خارج می‌کنم، اما طلا چه موقع نماز و چه غیر نماز برای مرد حرام است. یک سری گناهان قبض در جامعه شکسته، آن قدر تکرار شده که دیگر عادی شده مثل ربا، خیلی راحت می‌گوید پول گذاشتم و در سال این قدر سود می‌گیرم، یا در ماه این قدر نزول می‌گیرم. خود دولتمردها هم امروز به سیستم بانکی اعتراض می‌کنند میگویند این سیستم دارد با مسأله‌ی ربا پیش می‌رود، گرچه به عنوان بانکداری بدون ربا تأسیس شد، اما عملاً نتوانست آن هدف اولیه‌اش را پوشش بدهد، نتوانست به آن شکل و قراردادهای اولیه‌اش پیش برود. ربا قبض شکسته، ریش تراشی قبض شکسته، این به دلیل اصرار بر گناه و تکرار گناه است. دیده‌اید شخصی می‌خواهد برای اولین بار جلوی باباش سیگار بکشد، خجالت می‌کشد، دستش را به گونه‌ای کنار می‌گیرد که کسی نبیند، اما بعد از یک بار، دو بار، سه بار، پنج بار، ده بار کم‌کم عادی می‌شود، لذا شما الآن می‌بینید قبض سیگار کشیدن شکسته شده است. قبض رابطه‌ی دختر و پسر شکسته شده است، لذا اصرار بر گناه هم یکی از عواملی است که حیاء را از بین می‌برد و باید به آن توجه کرد. بعضی عزیزان گاهی نامه می‌نویسند که من فلان کار را کرده‌ام، فلان خطا را کرده‌ام، خوب توبه کن در جایی هم تعریف نکن. نقل گناه بد است، اشاعه‌ی گناه بد است، تعریف کردنش بد است و حیاء را از بین می‌برد. و عامل زدایش این صفت ارزشمند است.

3. کثرت کلام

عامل سوم که متأسفانه خیلی به آن مبتلا هستیم کثرت کلام و حرف زدن زیادی است. نمی‌گوییم دروغ گفتن و غیبت کردن، خیر، همین حرف زیادی و به تعبیر یکی از بزرگان، بیهوده‌گویی، حرف‌های لغو و حرف‌های فراوان این حدیث از امیرالمؤمنین است، چقدر زیباست! فرمود: «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ» روایت خیلی کارشناسانه است، هر که زیاد حرف می‌زند، «كَثُرَ خَطَاؤُهُ»؛ زیاد هم اشتباه می‌کند «و مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ»؛ کسی که زیاد خطا می‌کند «قَلَّ حَيَاؤُهُ»، حیاءش کم می‌شود، «قَلَّ حَيَاؤُهُ»؛ هر کس حیاءش کم شود «قَلَّ وَرَعُهُ»؛ تقوایش کم می‌شود «قَلَّ وَرَعُهُ»؛ هر کس تقوایش کم شد قلبش می‌میرد. می‌گوید: آقا، چرا از نماز لذت نمی‌برم؟ چون در

شب نشینی زیاد حرف های بی ربط میزنی، سؤال بی جا می کنی، الفاظ نادرست به کار میبری. من نمی گویم لغوگویی، عصیان و گناه است، خیر، این مربوط به فرهنگ گفتار است. که «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»، (1) دقت کنید آقا امیرالمؤمنین چقدر زیبا بیان کرده، فرمود: کثرت کلام خطا می آورد، کثرت خطا قلت حیا، قلت حياء قلت تقوا، قلت تقوا مرگ قلب، و مرگ قلب «وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ»، (2) آدم را جهنمی میکند، دقت بفرمایید حضرت چقدر ترتیب را زیبا چید. لذا داشته ایم بعضی از بزرگان همه ی حرف هایشان را از صبح تا شب می نوشتند - الآن که کار راحت شده ضبط های کوچک، موبایل و امکانات آمده ولی در گذشته نبود - شب نوشته را جلویشان می گذاشتند و حسابرسی می کردند، انسان یک هفته این کار را بکند، یک ضبط کوچک روشن کند و در جیبش بگذارد که تمام حرف هایش را ضبط کند، بعد ببیند چقدر حرف های لغو و بیهوده می زند. وجود مقدس امام معصوم، به شخصی فرمود: خداوند دو تا سد برای زبانت گذاشته؛ دندان و لب، چرا دو تا سد گذاشته؟ یعنی بسنج، دقت کن و توجه داشته باش. این هم یکی از عواملی که موجب می شود در جامعه حیا از بین برود، چون کثرت کلام و بیهوده گویی آدم را سست می کند، سست که کرد تبع آن شرم و حیا و رابطه خدشه دار می شود. اگر یک پسر و پدر یادو همسر یا یک استاد و شاگرد، خیلی به الفاظ ناپسند بپردازند، خود به خود در رابطه شان به حیا لطمه می خورد.

تا این جا سه عامل را گفتیم: فقر، اصرار بر گناه، بیهوده گویی و لغوگویی.

4. جهل و نادانی

عامل چهارم که در روایات داریم جهل و نادانی است. دقت کنید همه ی گرفتاری های ما از جهل شروع می شود. انسان باید بداند خدا ناظر است، بداند امام معصوم ناظر است، بداند اعمالش ثبت می شود. به امام صادق علیه السلام گفتند: آقا، چرا شما در زندگی ات موفق هستی؟ فرمود: به خاطر چند چیز، 1- میدانستم رزق مرا کس

ص: 69

1- مؤمنون: 3

2- بحار الانوار، ج 68، ص 286

دیگری نمی تواند بخورد، لذا حرص نردم؛ «عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي» 2- میدانستم کاری را که گردن من است کس دیگری انجام نمی دهد، لذا خودم کارم را انجام دادم، 3- میدانستم مرگ حتمی است، پس خودم را آماده می کردم. 4- میدانستم خدا ناظر است پس از او حیاء میکردم. (1) اگر این میدانستم ها و این علم و آگاهی و توجه از بین برود حیاء از بین می رود. انسان باید توجه کند که چه کسی او را می بیند. بعضی از بزرگان و علما و گذشتگان ما در اتناق و منزلشان این آیات را می نوشتند و نصب می کردند: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي»؛ (2) انسان! خدا تو را می بیند. چه خوب است وقتی انسان قرآن می خواند به پیامش توجه کند. شخصی آیات عذاب را می خواند و اشک می ریخت. گفتند: لابد وقتی آیات عذاب قرآن تمام شود و آیات رحمت را بخواند دیگر گریه ی او تمام می شود، صبر کنیم تا آیات عذابش تمام شود، «الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ»، آیات سوره واقعه، سوره الرحمن، خلاصه آیات عذاب تمام شد، گفتند الحمد لله، حتما قرار است از فردا آیات رحمت را بخواند، لبخند می زند و گریه اش تمام می شود، اتفاقا اولین آیه ی رحمتی که شروع کرد آیه ی 21 سوره ی حدید بود، «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ مردم بدوید بهشت بزرگ است. سبقت بگیرید بهشت وسیع است. باز هم شروع کرد به گریه کردن، گفتند: عجب! تو آیه ی عذاب می خوانی گریه میکنی، آیه ی رحمت هم می خوانی گریه می کنی؟ گفت: میدانید گریه ام از چیست؟ گریه ام از این است این بهشت با این بزرگی که «عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»، و با این عظمت یک جای پا برای من پیدا نشود. مهم این است که انسان آیه ی رحمت و آیه ی عذاب را با این نگاه بخواند، لذا من عزیزانی را که اهل مطالعه هستند ارجاع میدهم به بحار، جلد اول، صفحه ی 119 و 120 روایتی دارد که در آن آثار جهل را می شمارد، حدود سی -

چهل

ص: 70

1- سَبِيلَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَىٰ شَيْءٍ بَنَيْتَ عَمَلَكَ قَالَ عَلَىٰ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي فَوَثَّقْتُ بِهِ وَعَلِمْتُ أَنَّ (مستدرک، ج 12، ص 172)

2- علق: 14

اثر بر جهل مترتب است، که جهل با انسان چه می کند یکی از آثارش همین قلت حیاست.

بحث را جمع کنم خلاصه ی عرض من این است عواملی حیا را از بین می برد؛ مثل فقر و پرگویی، و یا در روایات داریم تربیت بد خانوادگی؛ مثل پدری که دروغ می گوید و موازین شرعی را رعایت نمی کند، به نماز اهمیت نمیدهد و بدخلقی می کند، عزیزان این ها حیا را از بین می برد؛ در روایات داریم استفاده ی از ابزار نادرست، این ها حیا را از بین می برد، مثل پرگویی، بیهوده گویی، در روایات داریم که گناهان جنسی، تجاوز جنسی، شراب خواری حیا را کاهش می دهد. از امام معصوم سؤال کردند چرا شراب حرام است؟ فرمود: چون عقل را می گیرد و حیا را کاهش می دهد. مواد مخدر هم همین گونه است این هایی که به این مواد مخدر جدید مبتلا هستند همین وضعیت را دارند. پسری با من تماس گرفت و گفت پدر من با این مواد مخدر جدیدی که به بازار آمده از این رو به آن رو شده، میگفت وقتی این مواد را مصرف می کند یک ربع - بیست دقیقه میگوید و می خندد اما وقتی اثرش تمام میشود 24 ساعت تخیلی می شود، ایک مرتبه فحش میدهد، ناسزا می گوید، اصلا فهم را از او گرفته است، چرا بعضی ها اجازه میدهند این گونه مسائل در خانه هایشان راه پیدا کند، و حیا را از آن ها بگیرد و گاهی منجر به بعضی از جنایات و حوادثی بشود که انسان شرم دارد آن ها را بیان کند. خلاصه این است که حیا نور است، زینت است، لباس است، پوشش است و مطابق عقل و فطرت است. اما حواسمان باشد ان شاء الله این عوامل زایل کننده ی حیا را در جامعه ریشه کن کنیم. این عوامل و چیزهایی که از بین برنده ی حیا است ریشه کن کنیم تا انشاء الله بتوانیم این صفت را بیشتر دارا باشیم. البته بحث حیا هنوز ادامه دارد و من یک جلسه ی دیگر درباره آن صحبت می کنم و این بحث را در این چهار جلسه تمام می کنم. ان شاء الله در بخش بعدی نیز درباره ی حیا منفی و مثبت صحبت خواهیم کرد.

خدایا! به عظمت ائمه ی معصومین، به عظمت و عصمت آن شخصیت هایی که مظهر حیا، وفا، تدبیر و خرد بوده اند تو را قسم میدهم که به زنان ما، مردان ما، جامعه ی ما، جوان های ما و به همه ی ما صفت حیا، تقوا و ایمان عنایت بفرما.

حیاء (4)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، (1)

مقدمه

بحث ما در رابطه با صفت ارزشمند، صفت الهی و خلق و خوی اولیا و انبیای الهی یعنی حیاء بود. حیاء از ارزش هایی است که امام صادق علیه السلام فرمود خداوند انبیا را به ده صفت و ده ویژگی آراسته، یعنی پیامبران این ویژگی های ده گانه را دارند و آن چیزی که در این ده صفت قابل توجه است این است که، «رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ»؛ رأس این ده ویژگی حیاست، و آن ده ویژگی عبارتند از: «صِدْقُ الْبُؤْسِ وَ صِدْقُ اللَّسَانِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقُ الرَّحِمِ وَ إِقْرَاءُ الضَّيْفِ وَ إِطْعَامُ السَّائِلِ وَ الْمُكَافَأَةُ عَلَى الصَّدَقَاتِ وَ التَّذَمُّمُ لِلْجَارِ وَ التَّذَمُّمُ لِلصَّاحِبِ وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ». و آن ده ویژگی: صبر است، پیامبران باید صبور باشند و الآن می توانند با امت هایشان به سر ببرند و یا با مخالفین برخورد کنند. سخاوت است، پیامبران باید دست گشاده داشته باشند. شجاعت است، باید در مقابل دشمن در جنگ ها و مبارزات و در دفاع از حق شجاع باشند. شکر و سپاس است. ورع و قناعت است. گاهی در فقر حساس ترین شرایط را فراهم می کنند نبی باید قناعت و ورع داشته باشد. نبی باید در گفتارش صادق باشد، «صِدْقُ اللَّسَانِ»؛ گفتارش باید درست و صحیح باشد. «أَدَاءُ الْأَمَانَةِ»؛ پیامبران امانت دارند، امین الهی هستند، قرآن هم تأکید دارد، اما آن چیزی که مهم است و در رأس این هاست حیاست، (2) ببینید اهمیت حیاء

ص: 72

1- توبه: 119

2- کافی، ج 2، ص 5، مستدرک، ج 11، ص 190؛ بحار الانوار، ج 66 ص 372

چقدر است که در ویژگی های انبیا در رأس همه ی آن ها واقع شده است. باز در روایت داریم که پیامبر فرمود: فردای قیامت گروهی با سرعت به طرف بهشت می آیند، تعبیر حدیث این است: «فَيَطِيرُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ يَسْرَحُونَ فِيهَا»؛ پرواز می کنند. یعنی آن قدر سریع جلوی بهشت می آیند که اصلاً زمان محشر را درک نمی کنند، جلوی بهشت از این ها سؤال می شود: «هَلْ رَأَيْتُمْ الْحِسَابَ، هَلْ رَأَيْتُمْ جَهَنَّمَ» این که در قرآن می فرماید همه ی انسان ها میزان دارند، حساب دارند، صراط دارند «فَيَقُولُونَ: مَا زَايْنَا»؛ می گویند ما این ها را ندیدیم. مسلم است که دیده اند، مثل کسی که با هواپیما از تهران سوار شود و مشهد پیاده شود، به او بگویند شهرها را در راه دیدید؟ می گوید: خیر، با این که از روی شهرها رد شده اما ندیده، چون آن قدر سرعت زیاد بوده که توجه به بیابان و صحرا نداشته. مسلم است که عبور بهشت از صراط است، منتها کسی که با پرواز مسیری را می رود از همه ی بیابان ها، کوه ها و شهرها عبور می کند اما چون سرعتش آن قدر زیاد است متوجه نمی شود. می گویند شما که هستید که با این سرعت سبقت گرفتید و آمده اید مقابل بهشت. می گویند: ما در دنیا دو ویژگی داشتیم؛ اول این که: «إِذَا خَلَوْنَا نَسْتَحْيِي أَنْ نُعْصِيَهُ»؛ ما حیاء داشتیم حتی در خلوت گناه کنیم، «إِذَا خَلَوْنَا نَسْتَحْيِي أَنْ نُعْصِيَهُ» یعنی خلوت، در تنهایی، وقتی تنها خودمان بودیم و خودمان و هیچ کس نبود، از روی حیاء گناه نکردیم، و دوم: «وَأَرْضِي بِالْيَسِيرِ مِمَّا قَسَمْنَا»؛ ما به تقدیر الهی راضی بودیم و شکوه نکردیم، اگر فقدان بود، اگر سلامت بود، اگر بیماری بود، اگر اندک بود، اگر فزونی بود، «نَرْضَى بِالْيَسِيرِ»، ما به سادگی رضایت داشتیم (1) ببینید چقدر این صفت ارزشمند است که در رأس صفات انبیا قرار می گیرد و عامل طیران و سرعت گرفتن به سوی بهشت می شود و اتفاقاً کاهش آن هم بدترین نقیصه است.

آفات علماء

در روایت داریم امام صادق علیه السلام فرمود: آفت علما هشت چیز است. برای یک عالم دینی یک فقیه دینی و دانشمندی که می خواهد جامعه را اداره کند هشت چیز آفت

ص: 73

است، «أَفَقَّةُ عُلَمَاءِ ثَمَانِيَّةٍ» و بعد شمرد: «الطَّمَعُ وَالبُخْلُ» یکی یکی شمردند، «حُبُّ المَدْحِ». حالا نمی خواهیم وارد روایت بشوم - عالمی که دوست دارد از او تعریف کنند، عالمی که به علمش عمل نکند، عالمی که طمع دارد، شمرد تا اینکه فرمود: «وَقَلَّةُ الحَيَاءِ مِنَ اللّهِ»؛ بی حیایی، کاهش حیا، رعایت نکردن حریم ها در جامعه ی اسلامی (1).

این است که عرض میکنم اهمیت حیا چقدر زیاد است. زمانی اباذر غفاری آن یار صادق و حق گوی پیامبر خدمت حضرت آمد، حضرت نصایحی به او کردند. این نصایح مستقلا چاپ شده است، مرحوم مجلسی یک کتاب مستقل در شرح نصایح پیامبر به اباذر دارد، از جمله ی مطالب که خیلی هم جالب است - نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «يا أَبَاذَرٍّ! أَتُحِبُّ أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟» می خواهی به بهشت بروی؟ - چه کسی از بهشت رفتن بدش می آید؟ کدام عاقل جهنم را دوست دارد؟ کدام عاقل از نعمت گریزان است؟ - اباذر عرض کرد «نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي»؛ پدر و مادرم به قربانت! چه کسی از بهشت بدش می آید؟ - ادب را ببینید پدرم به قربانت! مادرم به فدایت - فرمود: پس سه کار را انجام بده تا من بهشت را برایت تضمین کنم، 1- «فَأَقْصِرْ مِنَ الأَمَلِ»، اباذر! آرزوی طولانی نداشته باش. میسازم، میگیرم، ماشین عوض می کنم، اگر این وام را بگیرم بالای خانه ام را می سازم، اگر آن وام را بگیرم پایین خانه را تعمیر می کنم. هر چه داری استفاده کن و هر چه هم رسید خرج کن؛ اما در زندگی ات امل و آرزوی طولانی نداشته باش، البته اگر آرزو نباشد انسان ضربه می خورد؛ مادر بچه اش را شیر نمی دهد، کشاورز زمین را کشت نمی کند، محصل درس نمی خواند، نفرمود آرزو نباشد انسان بلکه فرمود: «فَأَقْصِرْ»؛ کوتاهش کن، آرزویی که به عمرت بخورد، هشتاد سال است، آرزویی که تو داری صد و شصت سال عمر می خواهد، با این عمرها نمی شود. فیش حقوقی ات معلوم است، حکم کارگزینی ات معلوم است، با این آرزوهایی که تو داری این فیش جواب

ص: 74

1- الإمام الصادق عليه السلام - : الخَشْيَةُ مِيرَاثُ العِلْمِ ، والعِلْمُ شِعَاعُ المَعْرِفَةِ وَقَلْبُ الإِيْمَانِ ، وَمَنْ حُرِمَ الخَشْيَةَ لا يَكُونُ عالِمًا وَإِنْ شَقَّ الشَّعْرَ بِمُتَشَابِهَاتِ العِلْمِ ، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّما يَخْشَى اللّهُ مِنْ عِبَادِهِ العُلَمَاءُ وَ أَفَقَّةُ العُلَمَاءِ ثَمَانِيَةُ أَشْيَاءٍ الطَّمَعُ ، وَالبُخْلُ ، وَالرِّيَاءُ ، وَالعَصِيَّةُ ، وَحُبُّ المَدْحِ ، وَالخَوْضُ فِيمَا لَمْ يَصِلُوا إلى حَقِيقَتِهِ ، وَالتَّكَلُّفُ فِي تَرْيِينِ الكَلَامِ بِزَوَائِدِ الأَلْفاظِ ، وَقَلَّةُ الحَيَاءِ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَالإِفْتِخارُ ، وَتَرْكُ العَمَلِ بِما عِلِمُوا (بحار الانوار، ج 2، ص 52؛ مصباح الشريعة، ص 20)

نمی دهد. در این صورت دائم احساس کمبود می کنی، دائم احساس ضعف و عقب ماندگی میکنی، فرمود سقف آرزوهایت را پایین بیاور، نمیگویم حذفش کن، میگویم کوتاهش کن، 2- «و اجْعَلِ الْمَوْتَ نُصَبَ عَيْنِكَ»، مرگ را پیش رو داشته باش، هر شب به آن فکر کن، که اگر امشب خوابیدم و صبح پا نشدم، اگر این ماه رمضان آخر عمر من باشد، چه میشود؟ اگر امسال، آخرین سال عمر من باشد چه میکنم؟ به یاد مرگ باش. خود پیغمبر فرمود: هر که زیاد یاد مرگ کند، با شهیدان محشور میشود. شخصی آمد و گفت: یا رسول الله، «هل يُحْشَرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ أَحَدٌ؟»؛ ما که جبهه نبودیم با جبهه بودیم و شهید نشدیم آیا میشود با شهیدان محشور شویم؟ «قَالَ نَعَمْ مَنْ يَذْكُرُ الْمَوْتَ بَيْنَ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عَشْرِينَ مَرَّةً»؛ فرمود: بله، اگر کسی زیاد یاد مرگ بنماید با شهیدان محشور می شود. (1) اباذر! آمل و آرزویت را کوتاه کن، اباذر! مرگ را «نُصَبَ عَيْنِكَ» نصب العین خود قرار بده. مورد سوم که مورد بحث بنده است فرمود: «و اسْتَحِ مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ»، (2) از خدا حیا کن. اگر این سه چیز در زندگی تو بود من پیامبر به تو بهشت را وعده میدهم و برایت تضمین می کنم. ببینید روایات ما چقدر نورانی است! «كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَى»، (3) من غیر از روایت و آیه چیزی نمی گویم و بناهم بر این است که روی منبر کمتر حرف بزنم. چرا؟ خود امام صادق علیه السلام فرمود شما لازم نیست از راه های نادرست یا از راه غیر رسمی و معمول، مردم را به سمت ما جذب کنید، راه جذب مردم به ما اهل بیت را خودمان یادتان می دهیم، شما کلام ما را برای مردم نقل کنید مردم به سمت ما جذب می شوند. همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: سخنان ما را نقل کنید، مردم ما را دوست می دارند، ولو غیر مسلمان باشند به سوی ما جذب می شوند، حیا چقدر صفت با ارزشی است! رسول گرامی اسلام درباره ی حضرت موسی بن عمران که پیامبر اولوالعزم الهی است، فرمود: - داستانش در سوره ی کهف آمده و طبق روایات موسی شاگردی خضر را کرد، به این صورت که موسی دنبال جناب

ص: 75

1- مستدرک، ج 2، ص 104؛ مجموعه ورام، ج 1، ص 268

2- وسائل الشیعه، ج 1، ص 304، مستدرک، ج 8، ص 463؛ بحار الانوار، ج 77، ص 182

3- الفقیه، ج 2، ص 615؛ التهذیب، ج 6، ص 99؛ مستدرک، ج 10، ص 423

خضر راه افتاد و قول داد که هر کاری که جناب خضر می کند، اعتراض نکند اما نتوانست. جناب خضر، کشتی را سوراخ کرد گفت: این چه کاری است که می کنی؟ گفت: صبر کن. دیوار را اصلاح کرد، اعتراض کرد. گفت: صبر کن. آن شخص را به قتل رساند. خلاصه سه جریان بین موسی و خضر پیش آمد که در مورد سومی وقتی موسی اعتراض کرد، خضر گفت دیگر نمی شود، به تو گفتم که اگر اعتراض کنی از تو جدا میشوم « هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ »؛ (1) اما برای تو توضیح می دهم آن سه کار را برای چه انجام دادم؛ ولی قبل از این که سومین حادثه پیش بیاید گفتم اگر صبر نکنی کلاس درس را تعطیل می کنم و حضرت موسی هم قبول کرد، (2) - پیغمبر اکرم فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ أَخِي مُوسَى»؛ خدا برادرم موسی را رحمت کند، «اسْتَحْيَا فَقَالَ ذَلِكَ»؛ وقتی مرتبه ی سوم خضر به او گفت اگر اعتراض کنی دیگر درس را تعطیل می کنم حیاء کرد، والای می توانست بگوید یک بار دیگر، دو بار دیگر، چون می دانید که اگر کسی وعده بدهد باید انجام دهد؛ اگر کسی به بچه اش گفت یک چیزی میخرم باید بخرد، تخلف از وعده ممنوع است. اما تخلف وعید، عیب ندارد، اگر به بچه گفتی تو را میزنم ولی او را نزدی این عیب ندارد. اگر خدا گفت کسی را که غیبت کرده عذاب میکنم و زیانش را دراز می کنم، اما روز قیامت گفت از این گذشتم، تخلف وعید عیب ندارد. درست است که خضر وعید داد و گفت اگر بار دیگر اعتراض کنی کلاس درس را تعطیل می کنم ولی اگر موسی می خواست خضر از حرفش برمیگشت، پیغمبر اکرم فرمود: موسی به خاطر حیائش از خضر نخواست و محروم شد، و الای می توانست تقاضا کند و در ادامه پیدا کند. بعد رسول خدا فرمود: «لَوْلَبِثَ مَعَ صَاحِبِهِ لَأَبْصَرَ الْعَجَبَ الْعَاجِيبَ»؛ اگر این کلاس ادامه پیدا کرده بود موسی خیلی چیزهای شگفت و عجیب را یاد گرفته بود، اما «رَحِمَ اللَّهُ أَخِي مُوسَى» خدا برادرم موسی را رحمت کند که فرمود: «اسْتَحْيَا فَقَالَ ذَلِكَ»؛ شرم کرد «فَقَالَ ذَلِكَ»؛ پس این حرف را زد. (3) این اهمیت حیاء در زندگی

ص: 76

1- کهف: 78

2- تفسیر نمونه، ج 12، ص 498

3- بحار الانوار، ج 13، ص 284

ماست که من روایاتش را خواندم، اما این مقدمه بود بحث این است که حیاء یک ارزش است، حیاء خوب است. اما وقتی از حد بگذرد خیر. هر چیزی حدی دارد، عبادت حد دارد، نماز حد دارد، انفاق حد دارد، امام عسگری علیه السلام فرمود: «أَنَّ لِلْحَيَاءِ مِقْدَاراً»؛ بدان حیاء حد و مرز دارد، در بعضی جاها انسان نباید حیاء داشته باشد، در یک جاهایی حیاء به انسان ضربه می زند و انسان را محروم می کند، فرمود: «مِقْدَارًا فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَرْفٌ»؛ (1) حیاء حد دارد از حدش که بگذرد می شود اسراف.

اقسام حیای منفی

اشاره

بحث امروز من درباره ی حیاهای منفی است، سؤال: حیاء در چه جایی بد است؟ من حدود ده، دوازده مورد یادداشت کرده ام ولی چون فرصت اقتضا نمی کند پنج، شش مورد از مهم ترین ها را بیان می کنم. خداوند در قرآن میگوید من حیاء نمیکنم، خودش می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ»، (2) ای مردم، من در قرآن پشه را مثل میزنم. قرآن از فیل سخن گفته، از پشه هم سخن گفته است، از شمس و قمر سخن فرموده از انجیر و زیتون هم سخن فرموده است، می فرماید منی خدا شرم نمی کنم، حیاء ندارم از این که پشه را مثال بزنم. چه اشکالی دارد می خواهم از پشه برای مثال استفاده کنم، مخلوق من است، می خواهد پشه یا شتر یا فیل. لذا در قرآن هم از مورچه سخن گفته، هم از زنبور عسل، و هم از شمس و قمر. لذا خداوند در قرآن می گوید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي»؛ در یک مواردی حیاء بد است، من این ها را برای شما می شمارم.

1. حیاء در مقابل رسم های غلط

اشاره

حیاء از مبارزه با رسم های غلط و عادت های خرافی. گاهی رسم غلط و سنت غلطی در جامعه جا می افتد، آن قدر جا می افتد که مقدس می شود، آن قدر جا می افتد که تبدیل به عبادت می شود و شکستن آن مشکل می شود، آیا اینجا جای حیاست؟ خیر،

ص: 77

1- بحار الانوار، ج 90، ص 372 عدة الداعی، ص 136؛ آیین بندگی و نیایش، ص 233

2- بقره: 26

عمر بن عبدالعزیز در مقابل سب کنندگان علی علیه السلام که حدود شصت سال سب امیرالمؤمنین را می کردند، سنت را شکست. مردم آن قدر به این موضوع عادت کرده بودند که شخصی پنج وعده بالای مأذنه می رفت و بعد از اذان سب امیرالمؤمنین می کرد. در مسیر شام به معاویه گفتند امروز در خطبه های نماز جمعه یادت رفت ست کنی و ناسزا بگویی، گفت همین جا قضایش را انجام میدهم، مسجدی بسازید به نام مسجد سب علی. دستور داد مسجدی به نام سب امیرالمؤمنین بسازند، شصت سال اینگونه بود. حالا گاهی برادران اهل سنت میگویند لعن از کجا راه پیدا کرده است؟ سب از کجا آمده؟ اصلاً بنیانگذار لعن و سب معاویه است. آن ها شروع کردند به سب امیرالمؤمنین علیه السلام این طرف هم (شیعیان و بعضی از بزرگان و اهل بیت) موضع گرفتند. چرا اینقدر از فضائل اهل بیت در روایات صحبت شده؟ در جامعه کبیره، زیارت امین الله، زیارت عاشورا؛ برای این که داشتند اهل بیت را از بین می بردند، بیش از نیم قرن تا سال 99 هجری؛ یعنی یک قرن بعد از رحلت پیغمبر این موضوع سب ادامه داشت. حالا جناب عمر بن عبدالعزیز آمده که این سنت را بردارد، مگر می گذارند! فریاد اعتراض مردم بلند شد، حتی بعضی ها گفتند حاضریم حد بخوریم. گفت: اگر سب کنید حد میزنم، شلاق می زنم. گفتند: حد می خوریم ولی دست از سب برنمیداریم. بعضی ها به او نوشتند جناب عمر بن عبدالعزیز، یک سال دیگر به ما اجازه بده که سب کنیم منتها آن را کم می کنیم از دو خطبه به یک خطبه میرسانیم از پنج نماز به دو نماز میرسانیم، به تدریج آن را کم می کنیم تا سب را ریشه کن کنیم. (1) اینجا حیاء نیاز نیست، اگر سنت غلطی در یک جامعه ای رواج دارد در مبارزه با آن حیاء نکن اگر چه همه ی فامیل و همه افراد مخالفت کنند.

زید بن حارثه و پدر مشرک

پیغمبر گرامی اسلام پسرخوانده ای به نام زید دارد، به این داستان که در سوره ی

ص: 78

احزاب است، دقت کنید. زید بن حارثه غلام حضرت خدیجه است، ایشان خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آمد، خیلی هم رسول خدا را دوست داشت، پدر او هم فکر کرده بود این بچه از بین رفته گم شده یا مرده. اما به پدر زید خبر دادند که بچه ات زنده است و پیش پیغمبر است، او را در مکه و مدینه دیده اند. خدمت رسول خدا آمد و گفت: من می خواهم پسر را ببرم. حضرت فرمود: آزاد است اگر می خواهد بیاید. زید حاضر نشد برود، گفت: پدر تو مشرکی، من پیش پدر مشرک نمی آیم. من رسول الله را رها نمی کنم. پدر زید گفت: اگر نیامدی دیگر بچه ی من نیستی. گفت: اشکالی ندارد. پدر از این بچه قطع ولدیت کرد و رفت. رسول خدا فرمود: غصه نخور، خودم پدرت می شوم. لذا زید پسر خوانده ی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم شد. (1) پسر خوانده، مثل بچه ای است که از بهزیستی می آورند و یا از افراد فامیل می گیرند. پسر خوانده، پسر انسان نیست و زن پسر خوانده هم محرم انسان نیست، به این نکته خیلی باید دقت کرد. الآن گاهی عزیزان بچه هایی را می آورند و محرمیت ایجاد نمی کنند، بچه بزرگ می شود، پسر به مادر، به خانم خانه نامحرم است. دختر به پدر خانه نامحرم است. این بچه نمی تواند در ارث این پدر شریک باشد، اگرچه قانون اسم او در شناسنامه اش است، اگر چه قانون شما او را بچه ی رسمی خودت کردی. قانون اجازه ی ارث به او می دهد، اما شرع اجازه نمیدهد، تمام ارث متعلق به فرزندی است که از شما متولد شده و بچه ی شماست. چون این بچه فرزند شما نیست، مگر این که تا زمانی که در قید حیات هستی به او ببخشی و مقیدش کنی. چنانچه کسی که بچه خوانده می آورد به یک شکلی محرمیت ایجاد نکند، دیگر نمی تواند محرم شود. و همین طور اگر خدا به او فرزندی داد، پسر خوانده در ارث شرعاً شریک نمیشود و زن او هم محرم نمی شود. و اگر محرمیت دیگری نخوانده باشد محرم و عروس او نیست.

بر خورد قرآن با سنتی غلط

عرب ها این طور نمی گفتند، می گفتند هر که پسر خوانده باشد زن او نیز عروس و

ص: 79

محرم انسان است. پیغمبر گرامی اسلام حجت است، دختر پسر عمه اش، زینب را به زید داد. زن و شوهر با هم اختلاف پیدا کردند و با هم نساختند. زید زینب را طلاق داد، این داستان هم در سوره ی احزاب آمده و اتفاقاً اسم زید به خاطر همین جریان در قرآن آمده است، قرآن کریم می فرماید: **فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ**، (1) پیغمبر، تو با این زینب ازدواج کن. زینبی که طلاق گرفته و زن پسر خوانده ی پیغمبر است. بیشتر ازدواج های پیغمبر از روی مصلحت بوده است. والا رسول خدایست و پنج سال با تنها همسرش خدیجه زندگی کرد. با فرض این که خدیجه از او بزرگتر بود و عنفوان جوانی اش بود، از بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی با خدیجه ی کبری زندگی کرد. ازدواج های پیامبر بعد از پنجاه سالگی براساس مصالحی است که یکی از آن ها همین است، خدا این ازدواج را قرار داد. لذا زینب به زن های دیگر پیغمبر میگفت من از شما بالاترم؛ چرا که شماها را پیغمبر عقد کرده و مرا خدا به عقد پیغمبر درآورده است، (2) چون خود خدا در قرآن می گوید:

«زَوَّجْنَاكَهَا»، او را ما به ازدواج تو درآوردیم تا این سنت غلط بشکند. و مردم بدانند زن پسر خوانده عروس و محرم نیست. حالا این سنتی که در بین اعراب کاملاً جا افتاده بود برای شکستن آن این جا جای حیاء نیست. برای پیغمبر حرف در آوردند، در کتاب ها داستان های عجیب و غریب نوشتند و این جریان را تبدیل به یک جریان عشقی کردند. متأسفانه مستشرقین حول این جریان حرف های بی ربط زیاد زده اند، درست است کسی که در آن جو با زن پسر خوانده اش ازدواج می کند، حرف زیادی پشت سرش است؛ ولی اینجا برای شکستن سنت غلط جای حیاء نیست. اعراب می گفتند پسر دختر، پسر انسان نیست. نوه، نوه ی پسر است؛ «بَنُوا أَبْنَائِنَا» این شعری بود در صدر اسلام که بین اعراب معروف بود. می گفتند «بَنُوا أَبْنَائِنَا» یعنی پسر پسر «بَنَائِنَا»؛ پسر ماست، اما پسر دختر، پسر ما نیست. آیه نازل شد، فرمود: «حسن و حسین

ص: 80

1- احزاب: 37

2- تفسیر نمونه، ج 17، ص 322

أَبْنَانًا»؛ (1) پسرهای پیغمبرند. حسن و حسین از نسل زهرای مرضیه هستند. لذا موسی بن جعفر علیه السلام وقتی هارون الرشید اعتراض کرد که چرا به شما می گویند: السلام علیک یا بن رسول الله؟ شما که پسر پیغمبر نیستید، شما پسر ابوطالب هستید، وجود مقدس امام کاظم علیه السلام فرمود: به دلیل آیه ی مباحله، «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ»، (2) در این آیه ی شریفه، قرآن کریم می فرماید: حسن و حسین ابناء پیغمبرند. لذا در جنگ صفین امیرالمؤمنین گاهی محمد حنفیه را بیشتر از حسنین جلو می فرستاد. کسی اعتراض کرد این ها پسرهای شما هستند. فرمود: «محمد حنفیه ابنی و هُما ابنا رسول الله»، این ها پسرهای پیغمبرند، من وظیفه دارم مواظب این ها باشم، من امانت دارم، اما این پسر خودم است. به این تعبیر دقت کنید حسنین هم پسر امیرالمؤمنین هستند. محمد حنفیه هم پسر اوست؛ اما این تعبیر پسر پسر، پسر انسان است، این حرف ها معنی ندارد. من امروز در حالات امام رضوان الله تعالی علیه می خواندم یکی از فرزندان ایشان می گفت: من رفتم خدمت ایشان به امام عرض کردم دعا کنید اولاددار شوم. میگوید امام سه مرتبه فرمود: دعا میکنم دختردار شوی. گفتم: آقا فرق نمی کند. گفت: چرا آقا! دختر اولاد است، دختر اولاد است، سه مرتبه این جمله را امام فرمودند. در خاطراتی که از ایشان چاپ شده این مطلب را ببینید می فرمایند: دختر اولاد است. در جوی که کسی حاضر نبود اصلاً مقامی برای دختر قائل شود، پیامبر دست فاطمه را می بوسید، این حیاء ندارد. پیغمبر پیشانی فاطمه را می بوسید. پیغمبر در حضور یک نفر فرزندش را بوسید، او گفت: یا رسول الله! من هفده فرزند دارم تا حالا یکی از آن ها را نبوسیده ام. پیغمبر گفت: خیلی بی رحمی، «مَنْ لَمْ يَرْحَمْ لَا يَرْحَمْ»، (3) می خواهم این مطلب را عرض کنم که شکستن سنت های غلط و سنت های باطل در جامعه حیاء ندارد و حیاء نمی خواهد. من چند مثال ساده از جامعه ی خودمان بزنم. در جامعه فراوان می بینیم که می گویند تا دختر بزرگ ازدواج نکند، دختر کوچک تر را

ص: 81

1- تفسیر نمونه، ج 2، ص 582

2- آل عمران: 61

3- بحار الانوار، ج 43، ص 282: المناقب، ج 3، ص 384: العمدة، ص 401

شوهر نمی دهم. چرا؟ براساس کدام آیه و کدام حدیث؟ حالا این دختر کوچک تر خواستگار دارد، زمینه اش فراهم است، اما برای خواهر بزرگتر فراهم نیست، دختر کوچکتر را شوهر بده. یا می گویند دو پسر از یک خانه دو خواهر را نمی توانند بگیرند، دو برادر نباید با هم باجناب باشند. چه کسی گفته اشکال دارد؟ یا میگویند اگر ست این مقدار مهریه را بشکنیم بین فامیل رسوا می شویم. مگر رسوایی به شکستن سد مهریه است؟ یا می گویند اگر در تالار عروسی نگیریم انگشت نما می شویم. اگر جهازمان مثل دختر عمویمان نباشد مردم حرف می زنند. عزیز من این ها حیاء ندارد، با خرافات و با سنت غلط، مبارزه کردن حیاء ندارد. یک حدیث نورانی از وجود مقدس امام سجاد برایتان بخوانم، این حدیث بسیار زیبا و کارگشاست، فرمود: «الْمُؤْمِنُ لَا يَفْعَلُ شَيْئًا مِنَ الْحَقِّ رِيَاءً»؛ مؤمن کاری را از روی ریا انجام نمیدهد، «وَلَا يَتْرُكُهُ حِيَاءً»؛⁽¹⁾ و آن را از روی حیاء ترک نمی کند. شخصی که در خانه اهل نماز شب است وقتی به مسافرت می رود، در مسافرت نماز شب نمی خواند، می گوید ریا میشود. می فرماید نه آقا! حیاء نکن، بلند شو نماز شبت را بخوان. یا شخصی متدین و مؤمن است در اتوبوس نشسته و صدای موسیقی ماشین هم بلند است، می گوید اگر بلند شوم بروم زشت است، مردم حرف می زنند. نه عزیزم! مبارزه با موسیقی در اتوبوس حیاء نمی خواهد، بلند شو و در مقابل راننده بایست. یا وقتی راننده ی اتوبوس برای نماز ننگه نداشت، می گوید اگر من بگویم آقا ننگه دار، انگشت نما می شوم. اصلا اگر قطاری نمی ایستد، ترمز دستی اش را بکش، با آن ماشینی که نمی ایستد برخورد کن. بله، اگر وسیله شخصی است نمی توانی کاری کنی، باید پیاده شوی. اما اتوبوس و قطار و وسیله ی عمومی وظیفه دارد که بایستد. این حیاء ندارد. متأسفانه الآن بخشی از ترک امر به معروف و ترک نهی از منکرها و ترک تذکرها به واسطه ی همین مسأله ی حیاء غلط است. عزیز من! مبارزه با موسیقی، مبارزه با سنت های غلط، مبارزه با حرام، حیاء ندارد. مقابل خرافات باید ایستاد. من مکرر در سخنرانی هایم گفته ام. الآن این خرافاتی که انسان در گوشه ی کتاب های حرم می بیند. شخصی خواب دید اگر این کار را انجام بدهید

مثلا چنین و

ص: 82

چنان می شود، اگر ده بار ننویسی خبر بد به تو می رسد، این حرام است، شرعا جایز نیست. می نویسند یکی از آقایون و علما یک شب خواب دید که فردا اولین موجودی که وارد مسجد می شود او را تحویل بگیر و احترامش کن فردایش که به مسجد رفت و اتفاقا سگی وارد شد گفت این خواب چه معنایی دارد؟ چه کسی را تحویل بگیرم؟ سگ که نجس است، نمی شود او را به مسجد راه داد، گوش سگ را گرفت و از مسجد بیرون کرد و گفت در خواب هر چه گفتند، بگویند. شب دوم خواب دید گفتند فلانی مگر ما به تو چه گفتیم؟ گفت اگر صد بار دیگر هم بگویند، خلاف شرع انجام نمی دهم و دوباره این سگ را از مسجد بیرون می اندازم. اگر خود رسول الله هم به خوابم بیاید و بگوید سگ را به مسجد راه بده، راه نمی دهم؛ چون که خواب حجت شرعی نیست، خواب پیام آور تکلیفی نیست، خواب بشارت و پیام دارد اما تکلیف شرعی نمی آورد. یکی از مواردی که الآن باید در جامعه با خرافات و سنت های غلط مبارزه کرد، سنت های نادرستی که در ازدواج و در رفت و آمدها است.

2. حياء در احترام و تحویل گرفتن

مورد دومی که حياء در آن مورد بد است حياء در احترام و تحویل گرفتن بزرگ تر، پدر، مادر، معلم و میهمان است. حدیثی از امیر بیان، علی ابن ابی طالب علیه السلام، شهید رمضان بگویم، آن حضرت فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يُسْتَحْيَى مِنْهُنَّ»؛ مردم! سه جا حياء نکنید و خجالت نکشید. آن سه مورد کجاست؟ «خِدْمَةُ الرَّجُلِ ضَيْفُهُ»؛ 1- تحویل گرفتن مهمان. وقتی مهمان به خانه ات آمد تکریمش کن، اگر چه شما یک پزشک هستی، آیت الله هستی، تیمسار هستی. و اگر چه شما بالاترین شخصیت هستی و مهمان کارگر توست، مهمان سرباز توست، مهمان بیمار توست. امیرالمؤمنین شخصا بلند شد ظرف آب را جلوی مهمان گرفت و فرمود دستت را بشوی. گفت: آقا، شما خلیفه ای، من یک فرد عادی ام. فرمود: من صاحبخانه ام و تو میهمانی. میهمان، میهمان است و صاحبخانه، صاحبخانه است. اگر چه صاحبخانه از نظر نظامی بالاترین درجه باشد، از نظر علمی بالاترین درجه باشد، یا از نظر شغلی عالی ترین درجه باشد. لذا شما فرهنگ اهل بیت را ببینید که چگونه به استقبال میرفتند، چگونه به بدرقه می رفتند و چگونه

با میهمان برخورد داشتند؟ 2- «وَقِيَامُهُ عَنِ مَجْلِسِهِ لِأَبِيهِ وَمُعَلِّمِهِ»، فرمود جلوی پای پدرت بلند شو، خجالت نکش. جلو پای معلمت بلند شو خجالت نکش. به پدر و مادرت احترام کن و خجالت نکش. ابراهیم پیامبر علی نبینا و آله و علیه السلام به دیدن پسرش اسماعیل آمد، همسرش گفت: اسماعیل نیست، به صحرا رفته است، گفت: من کار دارم نمی توانم بایستم، به او سلام برسان، خداحافظی کرد و رفت. اسماعیل از راه رسید، پرسید: پدرم کجاست؟ همسرش گفت: رفت. اسماعیل گفت: کجا نشسته بود؟ گفت: اینجا. خم شد جای نشستن پدرش را بوسید. گفت حالا که پدرم نیست جایی را که پدرم نشسته من می بوسم، این قدر در اسلام تأکید شده است. پیغمبر گرامی اسلام تمام قد مقابل مادر رضاعی اش بلند میشد، عبا زیر پایش پهن می کرد. در حالات بعضی از مراجع بزرگ و بعضی از علما خوانده ام که یک بار جلوی پدر و مادرشان پا دراز نکرده اند، اما اکنون پسر جوان جلوی پدرش سیگار می کشد، سرش فریاد می زند. آقایی گفت: پسر من سیلی زده است، حال این پسر میخواید عاقبت به خیر شود و پیشرفت کند؟! این پسر می خواهد دنیا بر وفق مرادش بچرخد؟! به خاطر این بی احترامی عمرش کوتاه می شود و برکت از زندگی اش سلب می شود. امیرالمؤمنین فرمود: سه جا حیاء نداشته باشید. 1- در اکرام مهمان، 2- بلند شدن در مقابل پدر و معلم. من یک روایت دیدم که باید تابلو شود و در مرکز خانه های ما نصب شود. مگر قرآن نمی گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»، (1) امام صادق علیه السلام فرمود: گرامی ترین شما نزد خدا کسی است که زن و بچه اش را بیشتر تحویل بگیرد، به همسرش احترام بگذارد. همسر شما نوکر و کنیز شما که نیست، او برای خودش کسی بوده، در خانه ای بزرگ شده، پدر دارد، برادر دارد. کنیز که استخدام نکردی! به این حدیث دقت گوش کنید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ أَشَدُّكُمْ إِكْرَامًا لِحَلَائِي- لِهِمْ»، (2) همسر امام می گوید شصت سال با امام زندگی کردم یک بار نفرمود یک لیوان آب به دست من بده، یک بار تا وقتی من سر سفره ننشستم غذا نخورد، فرمود: خانم بیاید بعد غذا می خوریم. همسر شهید مطهری

ص: 84

1- حجرات: 13

2- الفقیه، ج 3، ص 506؛ التهذیب، ج 8، ص 141

میگوید در مسافرت اصفهان بودم، نیمه شب از اصفهان برگشتم، دیدم شهید مطهری جلوی خانه را جارو زده، آب پاشیده، غذا را گرم کرده، سماور را روشن کرده و بیدار نشسته تا من از سفر بیایم، ما چه می کنیم؟ این ها سیره ی بزرگان ماست. خود پیغمبر گرامی اسلام، بارها از خدیجه کبری یاد می کرد، تکریم و تجلیل میکرد. امیرالمؤمنین آن چنان در مرگ زهرای مرضیه میسوخت که می فرمود: کاش مرگ، علی را بگیرد و داغ فاطمه را تحمل نکند. عزیزم، حتی به شوخی این حرف ها را در خانه نزنید، به شوخی نیز به مرگ خانمت راضی نشو، به شوخی از زن دوم حرف نزن، به شوخی از ازدواج موقت حرف نزن، این حرفها محبت و دوستی را می برد. در این زمینه مزاح هم نکن، مزاحش هم خوب نیست. بگذارید زندگی ها گرم بماند، کانون ها حساب شده بماند.

3. حياء در طلب حق

و مورد سوم که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود حياء نکنید طلب حق است، «وَطَلَبُ الْحَقِّ وَإِنْ قَلَّ»، (1) با حياء در حق گویی، اگرچه کلام حق کم و اندک باشد، نباید حياء کرد.

4. حياء در کسب علم

در کسب علم نباید حياء کرد.

5. حياء در اظهار نادانی

در اظهار نادانی نباید حياء کرد.

6. حياء در حاجت خواستن از خدا

در حاجت خواستن از خدا نباید حياء کرد. موارد منع حياء فراوان است اما اجازه بدهید به همین میزان اکتفا کنم. خدایا، به عظمت این ماه قسمت میدهم این صفت الهی، این صفت نبوی و این خلق و خوی انبیا را به همه ی ما عنایت بفرما.

ص: 85

حسن ظن و سوء ظن (1)**اشاره**

قال الله تبارك و تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»، (1)

مقدمه

بحث ما در این مجلس نورانی، در ارتباط با آداب معاشرت و زیربناها و مبانی آداب برخورد با مردم بود. در اسلام به معاشرت و برخورد، به محبت و دوستی، به ارتباط صحیح با هم‌نوع اعم از همسر، پدر، مادر، دوست، فرزند، همسایه، استاد، همکار، همشهری، اهل کتاب، مشرک و کافر، به تمام این نوع برخوردها به نوعی توجه شده است؛ چه معاشرت‌های الزامی که در مورد بعضی معاشرت‌ها انسان مجبور است مثل معاشرت با همسر، فرزند، پدر و مادر، و چه معاشرت‌های ترجیحی مثل معاشرت با علما و دانشمندان که توصیه نیز شده است، و چه معاشرت‌های توبیخی. از طرفی بعضی از معاشرت‌ها نیز مذمت شده، مثل معاشرت با منافق و کافر. تمام این‌ها در دین مبین اسلام و منابع قرآنی و روایی ما مورد توجه قرار گرفته است به این معنا که معاشرت‌های الزامی ما چگونه باید باشد؟ معاشرت‌های ترجیحی ما چگونه باید باشد؟ حد معاشرت‌های توبیخی که مذمت شده چیست؟ لذا امسال ما این بحث را انتخاب کردیم و فعلاً هم درباره‌ی زیربناهایش صحبت می‌کنیم. یکی از زیربناهای آن حیاء بود، که چند جلسه راجع به آن صحبت شد. امروز بحث من درباره‌ی یکی دیگر از زیربناهای معاشرت است و آن بحث حسن ظن و سوء ظن است. یکی از مسائلی که در معاشرت باید خیلی به آن توجه شود، بدگمانی و خوش‌گمانی یا بدبینی و خوش‌بینی

ص: 86

است. کجاها باید سوءظن داشت و کجاها حسن ظن؟ آیا در همه ی معاشرت ها و گفت وگوها، سوءظن مذمت شده یا در بعضی جاها؟ به طور کلی بدگمانی بیشتر در پندار و در عقیده، توصیه شده است. این بحث بسیار مهمی است و به حدی حائز اهمیت است که در روایات ما مسأله ی سوءظن از بزرگترین کبائر شمرده شده، و مسأله ی حسن ظن نیز از بزرگ ترین عبادت ها شمرده شده است. الآن هم در این زمینه کم مشکل نداریم در جامعه افرادی هستند که به همسر بدبین می باشند، به فرزند بدبین هستند، کسانی که با یک برخورد به رفیق، دوست و همسایه بدبین می شوند. گاهی سال ها قهر، کینه، جدایی و اختلاف به خاطر یک سوء ظن پیش می آید. سوءظن از آن معاصی ای است که به دنبالش غیبت می آید، چون وقتی بدگمان شدی مجبور می شوی که اظهار کنی و منجر به غیبت میشود. به دنبالش تجسس می آید، چون می خواهی پیگیری کنی ببینی درست است یا نه، تجسس که انجام دهی، عیب جوئی می آید، چون تجسس که کردی چهار تا عیب جدید هم از طرف مقابل پیدا میکنی. تجسس و سوء ظن، مبنا و ریشه ی غیبت و عیب جوئی و بیهوده گویی می شود. چون وقتی میخواهی سوءظن را اظهار کنی، حرف بی مبنا میزنی، بیهوده گویی می شود، دروغ می آید.

حسن ظن و سوء ظن به خداوند

اول وارد بحث حسن ظن و سوء ظن به خدا می شویم که یک موضوع خیلی مهم است. چون پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ»،⁽¹⁾ این مطلب خیلی به موضوع معاشرت ربط ندارد، ولی به جهت این که به طور کامل به اقسام سوءظن بپردازیم وارد این بحث می شوم. بزرگ ترین کبیره سوءظن است، و حدیث داریم: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ حُسْنُ الظَّنِّ»،⁽²⁾ خوب دقت کنید چون این مسأله، مبتلا به است و به من زیاد مراجعه می کنند و میگویند بعضی ها به خدا العیاذ بالله بدبین هستند. خدا در سوره ی فتح آیه ی ششم می فرماید: این هایی که به خدا بدگمان میشوند منافق و

ص: 87

1- کنز العمال، 5849 به نقل از میزان الحکمه، ج 6 ص 2362

2- غررالحکم، ح 5319

مشرکند، چون بدبینی به خدا نشانه ی نفاق و شرک است؛ می فرماید: «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ» (1) مرحوم علامه ی طباطبایی می فرماید: علت این که در این آیه اول منافق و بعد مشرک را بیان فرموده این است که منافق از مشرک خطرناک تر است، «يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ»، اول منافق را فرموده و بعد مشرکان را. علامه می فرماید خدا به خاطر اهمیت موضوع، منافق زن و مرد را جدا بیان فرموده؛ منافقین، منافقات، مشرکین و مشرکات. اگر فقط میگفت «منافقین» شامل زن ها هم می شد، اما به دلیل اهمیتش آن ها را جدا کرده است. خدا منافقین و منافقات، مشرکین و مشرکات را عذاب میکند، لعنت میکند، غضب می کند. چرا؟ چون سوء ظن به خدا دارند. ذیل این آیه ی شریفه مفسرین نوشته اند زمانی که پیغمبر اکرم برای فتح مکه رفت، منافقان و مشرکان گفتند او دیگر بر نمی گردد و فاتحه ی اسلام خوانده شد. یعنی به رسول خدا و عملکرد خدا سوء ظن پیدا کردند لذا این آیه نازل شد. (2) پس سوء ظن، انسان را به مسیر نفاق و شرک می برد. از آن طرف حدیث داریم که امام رضا علیه السلام فرمود: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا»؛ (3) خدا می گوید من در کنار گمان بنده ی مؤمنم هستم. اگر یک بنده به من گمان بد ببرد همان گونه به سرش می آید و اگر گمان خوب ببرد همان گونه نیز به سرش می آید. اگر بنده ای گفت آن شاء الله خدا می بخشد، ما هم او را می بخشیم. اگر گفت روزیمان می رسد پس روزی او را می رسانیم. اگر گفت بدبختیم، بدبخت هم می ماند. اگر گفت فکر نکنم این دعای ما مستجاب شود، مستجاب هم نمی شود. روایت داریم خدا مطابق سوء ظن و حسن ظن بنده حکم می کند، لذا سفارش شده است که شما نسبت به خدا حسن ظن داشته باشید، وظیفه تان را انجام دهید و نسبت به خدا غرور نداشته باشید؛ «وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»، (4) شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: گروهی در منطقه ی ما

ص: 88

1- فتح: 6

2- تفسیر نمونه، ج 22، ص 34

3- کافی، ج 2، ص 72؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 229؛ بحار الانوار، ج 67 ص 385

4- لقمان: 33

هستند که نماز نمی خوانند، روزه نمی گیرند، عبادت نمی کنند و میگویند ما ولایت داریم، ولایت ما را نجات می دهد، ولایت ما را بهشتی می کند. امام صادق علیه السلام فرمودند: خود ما اهل بیت با نماز و روزه به جایی رسیدیم، چگونه ولایت ما می خواهد این ها را به بهشت برساند. خود ما اهل نماز، روزه و عبادت هستیم. فرمود بروید به آن ها بگویید دروغ می گوید، کسی که ولایت ما را ندارد؛ «مَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا»، اعمالش قبول نیست؛ اما کسی که ولایت ما را داشته باشد و اعمال ما را هم انجام ندهد، مثلاً می گوید من برای امام حسین گریه می کنم، اما نماز نمی خوانم. من برای امام حسین عزاداری می کنم اما مالم را حلال نمیکنم، این می شود غرور به خدا، این بد است، قاطی نشود. حسن ظن با غرور فرق می کند، حسن ظن همان است که حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل می گوید: «مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ»؛ خدایا، تصور ما این نیست که ما را به جهنم ببری، اگر کافر نبود جهنم را نمی آفریدی؛ اما امیرالمؤمنین کسی است که از خوف خدا شب در نخلستان از هوش می رود.⁽¹⁾ کسی است که عبادتش آن گونه است، بندگی اش آنگونه است. لذا نباید مرز این دو مسأله قاطی شود. غرور نسبت به خدا ممنوع است و حسن ظن به خدا توصیه شده است.

دلایل بدگمانی

اشاره

سؤال: چرا انسان ها به خدا بدبین می شوند؟ دلیل سوء ظن چیست؟ من در این جا شش مورد از علت هایش را برایتان می شمارم خوب دقت کنید، چون موضوعی مبتلابه و کاربردی است، شاید بسیاری از شما گرفتارش باشید. میدانید اولین کسی که به خدا سوءظن ورزید شیطان بود، فعل خدا را بد تحلیل کرد، گفت چرا من در مقابل آدم سجده کنم؟ روایت داریم شیطان شش هزار سال در هر آسمان هزار سال عبادت خدا را کرد، اما به خاطر بدگمانی به خدا سقوط کرد، لذا بدگمانی صفت شیطان است. من این موضوع را به عنوان موضوع یک پایان نامه به دانشجویی دادم که برود تحقیق کند. او رفت و مفصل تحقیق کرد و آن را در قالب یک کتاب ارائه کرد. این موضوع واقعا کار یک رساله ی تحقیقی است. ببینیم ریشه های بدگمانی و سوءظن

ص: 89

چیست؟ من در شش قسمت به طور خلاصه می گویم که چرا بعضی ها به خدا بدگمان میشوند.

1. امتحان و ابتلاء

نخستین عاملی که در بدگمانی ممکن است افراد به آن مبتلا شوند، مسأله ی ابتلاء و امتحان الهی است، خدا امتحان میکند «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»، (1) چون بعضی ها نمی توانند تحلیل درستی از امتحان خدا داشته باشند لذا بدگمان می شوند. بنده چند روز قبل به مشهد مشرف شده بودم، جوانی در صحن حرم امام رضا علیه السلام پیش من آمد و گفت من مداح اهل بیت هستم، برای اهل بیت فراوان مداحی کرده ام، روضه و مصیبت خوانده ام. اخیراً کاروانی را به کربلا بردم، حدود چهل نفر با اتوبوس رفتیم، خیلی هم سعی کردم در این سفر حواسم جمع باشد، برای خدا بخوانم و درست بخوانم. زیارتمان در کربلا و نجف تمام شد و موقع برگشت در منطقه ی ایلام تصادف کردیم، تمام مسافرها سالم ماندند و فقط من فلج شدم، حالا از آن روز به بعد به خدا و اهل بیت بدبین شده ام، مگر من چه کرده بودم؟ گفت بین این مسافرها انسان هایی بودند اهل شوخی و بذله، اهل سستی در عبادت و گاهی اهل معصیت، ولی من که از همه ی این ها حواسم بیشتر جمع بود، مداح اهل بیت و روضه خوان آن ها بودم، چرا من یکی باید این طور شوم؟ مگر من چه معصیتی کرده بودم؟

گفتم من همین قدر به تو بگویم که امتحان و مصیبت و بلا سه نوع است: 1- برای گنه کار، وقتی معصیت کار یا کافر یا کسی که خطا می کند امتحان میشود برای او محاکمه است برای این که آدم و درست شود. 2- امتحان برای مؤمن، که برای او درجه است، درجه اش را بالا می برد و برای او رشد و ترقی است. 3- برای اولیا و انبیای الهی آزمون است، آزمون هایی است که باید از آن بیرون بیایند تا به مقامی برسند. گفتم شما چرا این حرف را میزنی؟ میان این همه انبیا، تنها ایوب آن همه به گرفتاری افتاد. همان امام حسینی که به زیارتش رفتی سر از بدنش جدا شد، علی اصغرش شهید شد،

ص: 90

1- عنکبوت: 2

مگر امام حسین العیاذُ بالله جرمی داشت؟ «وَ أَنَا السَّبِيْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلْتُونِي»، این گونه نیست هر کسی که امتحان شد، جرمی داشته است؛

هر که در این باب مقرب تر است *** جام بلا بیشترش می دهند

به این مسأله باید توجه داشت. امسال که تابستان به مکه مشرف شده بودم آن جا خانمی گریه کنان پیش من آمد و گفت فلانی، من پسر جوانی داشتم، پدرش قم بود و پسر من تهران، یک شب زمستان که برف می آمد پدرش زنگ زد که بچه را قم بفرست، گفتم در این برف و این یخبندان و در دل این شب او را نمی فرستم. صبر میکنم اگر صبح هوا خوب و آفتابی شد او را می فرستم خلاصه هر چه پدرش اصرار کرد قبول نکردم. میگفت صبح هوا باز شد، آفتاب شد، بچه را به ترمینال بردم و سوار اتوبوس کردم، و همه ی تمهیدات را اندیشیدم که این بچه سالم برسد، نگذاشتم شب در برف و یخبندان و با سواری برود. اتفاقا اتوبوس در مسیر قم و تهران تصادف کرد و تنها مسافری که از دنیا رفت بچه ی من بود، میگفت دو سال است که بچه ام را از دست داده ام و دارم دیوانه میشوم، میگویم خدایا مگر من چه کرده بودم که تنها پسر من جوان من باید از دست برود. این عوامل باعث میشود گاهی بعضی ها در زندگی بدگمان شوند، می گوید چرا من این طور بشوم؟ چرا این مداح این طور بشود؟ چرا من بیمار بشوم؟ گفتم: خانم! باید توجه کرد گاهی امتحان خداست، او می خواهد بگوید دست شما نیست، شما وظیفه ات را انجام بده. «الْعَقْلُ يُدَبِّرُ»، انسان باید تدبیر کند ولی «وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ»، گاهی تقدیر غیر از تدبیر است، ما وظیفه ی تدبیر را داریم ولی خدا تقدیر می کند. گفت:

از قضا، ترنجبین صفرا فزود *** روغن بادام خشکی می نمود

باید توجه کرد که آزمایش های الهی باعث بدبینی نشود. بدانید خود اولیا هم امتحان شده اند. آن شخص یهودی آمد مسجد پیش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد: آقا، اوصیاء هم امتحان می شوند؟ فرمود: بله که امتحان میشوند. - انبیا، اولیا و اوصیا همه آزمایش دارند، اما موادش فرق دارد، یکی با ثروت آزمایش می شود مثل سلیمان، یکی با فقر امتحان میشود مثل ایوب، یکی با دادن امکانات و وسائل، و یکی با گرفتن امکانات. خداوند به موسی بن جعفر علیه السلام سی و هشت فرزند داد، اما امام رضا علیه السلام چهل و هشت سال داشت حتی یک فرزند نداشت، خدا در

سن 48 سالگی امام جواد علیه السلام را به او داد که تنها فرزندش است. تمام فرزندان اباعبدالله و عزیزانش و شخصیت هایی که در کنارش در کربلا بودند آن گونه به شهادت رسیدند و خدا خواست که امام سجاد علیه السلام بماند. نمیگویم جبر، خیر انسان وظیفه اش را انجام میدهد، با آزمون الهی هم باید کنار بیاید - امیرالمؤمنین به آن یهودی فرمود: من علی بن ابی طالب چهارده بار امتحان شده ام، پرسید: کجا؟ فرمود: هفت بار در زمان پیغمبر و هفت بار هم بعد از رحلت پیغمبر.

این امام است، حجت خداست که می فرماید من هفت بار در زمان پیغمبر امتحان شدم: 1- «یوم الانذار»، آن روزی که پیغمبر همه یخویشاوندانش را جمع کرد و آن ها او را تکذیب کردند، خدا مرا امتحان کرد. نوجوان و بچه سال بودم اما به پاخاستم و شهادتین را گفتم. 2- «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ»، شبی که پیغمبر از مکه رفت و من به جای او خوابیدم، جایی که شمشیرها کشیده شده بود و احتمال کشته شدن آن حضرت بود. 3- در بدر، زمانی که کسی جرئت نمی کرد با شیبیه و عتبه رویاروی شود من روپرو شدم. 4- در جنگ خندق، که عمر بن عبدود در سپاه اسلام ترس انداخته بود، بعضی ها بت های کوچک با خود آورده بودند، حالا اسامی آن ها بماند که اگر یک وقت ورق برگشت بگویند ما بت پرستیم، بعضی ها به جنگ پشت کردند اما من به جنگ مقابل عمر بن عبدود رفتم. 5- در خیبر، تنها کسی که توانست در را بگشاید من بودم، «قَلَعْتُهَا بِأَلْفِ لَيْلَةٍ»، به قوت الهی در خیبر را کندم. 6- سوره ی ابلاغ (سوره ی توبه)، که نازل شد پیغمبر فرمود: علی جان! تو برو این سوره را در مکه اعلام کن. چون این سوره پیامد داشت، هر کسی نمی توانست آن را اعلام کند. سوره ی توبه خط پایان بود. میگفت دیگر مشرکان حق ندارند به مسجدالحرام بیایند، دیگر مهلت مشرکان تمام شد. سوره ی توبه، سوره ی انذار و تهدید بود. 7- در سقیفه، نهروان، صفین و در جمع آوری قرآن. حالا- من نمی خواهم همه ی موارد را توضیح بدهم. پس یکی از مواردی که باعث بدگمانی می شود آزمون های الهی است. داوود پیامبر - علی نبینا و آله و علیه السلام، پیغمبر الهی است. در منابع آمده است که خدا به داوود گفت می خواهی کسی را که در بهشت در درجه ی توست به تو نشان دهم؟ گاهی کسی با پیغمبر هست ولی در درجه ی پیغمبر نیست، همسایه و همراه پیغمبر است. گفت: بله. خطاب شد برو به فلان منطقه، پیش فلان زن، او در بهشت هم درجه ی توست. عجب!

چه کسی است که در بهشت هم مقام و همه درجه ی داوود پیامبر شده، «فَانطَلَقَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهَا»؛ رفت و پیدایش کرد، و از او پرسید آیا می شود اعمال را برای من توضیح دهی؟ توجه میکنی؟ اعمالش را توضیح داد. داوود میگوید که دیدم حتی یک عمل ویژه هم ندارد، یک آدم عادی، مثل همه ی مردم است، واجباتش را انجام میدهد، حتی مستحبات هم ندارد. با خود گفتم چرا این زن در بهشت هم درجه ی من شده؟ از خودش سؤال کردم میدانی خدا تو را در بهشت هم درجه ی من قرار داده؟ گفت: بله، به خودم هم گفته است. گفتم: «از کجا میدانی؟ چرا به این مقام رسیدی؟» گفت: «دلیلش این است که هر وضعیتی در زندگی ام پیش می آید، شکوه نمی کنم، فقر بیاید شکوه نمی کنم، ثروت بیاید هیچگاه طغیان نمی کنم. از هر وضعیتی که پیش آمد اظهار نارضایتی نکردم. (1) این همان است که در حالات رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه واله وسلم وارد شده است که هیچ وقت فرمود ای کاش این نمیشد! فرزند هجده ماهه اش از دنیا رفت، فرمود کاش نمی مرد! بیماری می آمد، حادثه می آمد، اظهار نارضایتی نمی کرد. امام صادق فرمود: «إِنَّا أَهْلَ بَيْتٍ نَجْرَعُ قَبْلَ الْمُصِيبَةِ»؛ ما قبل از واقعه تلاش میکنیم که واقع نشود «فَإِذَا نَزَلَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ اما وقتی واقع می شود «رَضِينَا بِقَضَائِهِ وَ سَلَّمْنَا لِأَمْرِهِ»؛ راضی به رضای خدا هستیم. (2) راه نجات از این بدگمانی این است که بدانید امتحان همیشه برای محاکمه نیست، گاهی می خواهد در جهات بالا برود و گاهی میخواهد نمرهات زیاد شود.

2. عدم اجابت دعا

گاهی علت بدگمانی به خدا، عدم اجابت دعاست، مکرر می گویند چهار، پنج سال است که از خدا چیزی می خواهیم اما دعایم مستجاب نمی شود، مگر خدا ما را دوست ندارد. گاهی عدم استجابت، مصلحت است؛ مثلاً خود انسان وقتی ده سال از حاجتش میگذرد و به آن نمی رسد، می گوید خدایا خوب شد دعایم مستجاب نشد، اگر به حاجتم می رسیدم فلان اشکال را داشت. گاهی شرایط فراهم نیست. در روایت داریم

ص: 93

1- مشکاة الانوار، ص 23؛ بحار الأنوار، ج 68 ص 97

2- الفقیه، ج 1، ص 187؛ وسائل الشیعه، ج 3، ص 276

وقتی مؤمنان در قیامت در بهشت ثواب دعا‌های مردود را می بینند، می گویند کاش حتی یک دعایم هم مستجاب نشده بود. در روایت داریم گاهی دعا اجابت می شود اما به تأخیر می افتد، خدا می فرماید من صوت این داعی را دوست دارم، می خواهم با من حرف بزنم و در خانه ام بیاید.

3. رزق و روزی کم

عامل دیگری که گاهی باعث بدگمانی می شود مسأله ی رزق و روزی است. بعضی ها به واسطه ی این که روزی شان کم است می گویند: خدا بین انسان ها فرق گذاشته؛ مثلاً چرا فلانی به مکه برود و من نروم؟ فلانی به کربلا برود و من نروم، ماشین فلانی چنین باشد و ماشین من مدل پایین باشد. گاهی تفاوت در رزق و روزی، عدم امکانات و فقر باعث بدگمانی می شود. قرآن کریم می فرماید: قوم شعیب کم فروشی می کردند و انحراف اقتصادی داشتند، ربا می خوردند، کلاه سر مردم می گذاشتند. شعیب گفت این کار را نکنید «بَيِّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ (1) این برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید. گاهی بعضی ها براساس همین احساس، پیغمبر را در نماز تنها می گذاشتند؛ پیغمبر وقتی نماز جمعه خواند در آخر فقط دوازده نفر ماندند، خداوند می فرماید: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ»؛ (2) پیغمبر، بگو نماز جمعه برای شما بهتر (3) است. ای کاسبی که صدای اذان بلند است و مغازه را نمی بندی، نماز شروع شده و هنوز تعطیل نمیکنی! زمان پیغمبر کاسبی بود که گاهی به اندازه ی خواندن یک رکعت به نماز دیر می رسید، پیغمبر می فرمود: اگر به اندازه ی کوه آبوبیس در راه خدا انفاق کنی، ثواب این یک رکعت نماز جماعت را به دست نمی آوری. روایت داریم کاسب سه قسم است: منافق، مشرک و مؤمن. بعد فرمود: 1- کاسبی که بگوید روزی مال من است، خودم باید بروم و مغازه را ساعت هشت یا نه باز کنم و یا موقع نماز در مغازه را نبندم اگر ببندم کم می آورم، خودم

ص: 94

1- هود: 86

2- جمعه: 11

3- مجمع البیان، ج 9، ص 287؛ به نقل از تفسیر نمونه، ج 24، ص 125

باید تلاش کنم، در واقع به خدا سوء ظن ورزیده و مشرک است. 2- کاسبی که بگوید روزی دست خودم و خدا است ولی من باید دنبالش بروم، این هم منافق است. 3 کاسبی که بگوید همه کاره خداست و من سبب هستم، از من حرکت و از او برکت، این فرد مؤمن است. مواظب باشیم در کاسبی هامن نفاق و شرک وارد نشود. خداوند مرحوم علامه ی طباطبایی (أعلى الله مقامه الشریف)، و همه ی علما و گذشتگان را رحمت کند من توصیه میکنم گاهی شرح حال این بزرگان را بخوانید، شرح حال مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و کتاب هایی مثل سیمای فرزندگان و گلشن ابرار که در شرح حال این بزرگان نوشته شده است. این بزرگان بی دلیل مطرح نشده اند، اگر گفته اند وقتی عالمی از دنیا می رود همه ی آسمان ها بر او اشک می ریزند، و یا مرگ عالم در جهان هستی اثر می گذارد، علت دارد. آیت الله العظمی بروجردی بی دلیل مطرح نشد، امثال امام و علامه طباطبایی بی دلیل مطرح نشدند. علامه می گوید یک روز در نجف نشسته بودم و سرم روی کتاب بود، حدود دو سه ماه خرجی ام تمام شده بود، چه بسا گاهی از تبریز برایم پول می فرستادند، ولی حدود دو سه ماه بود که نفرستاده بودند. خلاصه مستأصل شده بودم، به گونه ای که گفتم درس را رها می کنم و برمگردم، من که نمی توانم با این وضعیت زندگی کنم. می گوید ناگهان دیدم در خانه را می زنند، رفتم در را باز کردم. دیدم آقای قدلبلند، رشید، که به طرز خاصی دستاری بسته بود، با بیان قوی، گفت: من شاه حسین ولی هستم، خدا می فرماید هجده سال دوران طلبگی ات کی ما تو را رها کردیم که حالا می خواهی درس را رها کنی و برگردی؟ ایشان می گوید در را بستم و برگشتم، یک لحظه شک کردم آیا من بلند شدم رفتم در را باز کردم و یا این که خواب و مکاشفه بود؟ شاه حسین ولی چه کسی بود؟ می فرماید به هر حال این پیام به من امید داد، و همان شب به من پول رسید و خلاصه درس را کنار نگذاشتم و ادامه دادم تا این که به تبریز آمدم به قبرستان عمومی تبریز رفتم همین طور که بین قبرها میگشتم یک مرتبه قبری توجهم را جلب کرد، دیدم روی آن نوشته: قبر شاه حسین ولی، نگاه کردم دیدم مال 300 سال پیش است، تاریخ فوتش سال 1100 است، یاد آن قصه افتادم. این گونه است، گاهی اولیاء خدا در عالم برزخ توجه دارند و خدا این ها را واسطه می کند. به قول حضرت آیت الله جوادی خیلی از افرادی که فکر می کنند خدمت امام زمان می رسند در واقع خدمت یاران و انصار

امام علیه و السلام می رسند؛ یعنی خدمت آن سیصد و سیزده نفر. گاهی خداوند اولیایی از گذشتگان را این گونه، بالای سر افراد می فرستد. خود مرحوم آیت الله العظمی بروجردی حوزه ها را به سختی اداره می کردند، ایشان این مسجد اعظم را به سختی ساخت. من در شرح حالشان خواندم ایشان نامه ها را باز می کرد می فرمود: این ها نامه های اهانت به من است، نوشته اند با این نداری طلاب، چرا این مسجد را میسازی؟ با این وضع بد مردم چرا این پول ها را خرج مسجد میکنی؟ با ایشان خیلی مخالفت کردند اما او تلاش کرد این مسجد را کنار حرم حضرت معصومه بنا کرد. گاهی آخر ماه بود و فردا میخواست شهریه بدهد اما یک درهم و ریالی پول نبود.

مرحوم آیت الله اراکی این آیه ی قرآن را زیاد می خواند: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»، (1) می فرمود خدا روزی را تضمین کرده، تلاش لازم است، اما روزی برای بعضی ها ضیق و برای بعضی ها گسترده است و این گستردگی به نفعشان نیست چون طغیان می کنند. پس گاهی یکی از دلایل بدبینی، مسأله ی تفاوت در رزق است.

4. ترس و خوف

عامل چهارم بدبینی و بدگمانی ترس است. بعضی ها از ازدواج می ترسند بعضی ها از جهاد به خاطر مرگ می ترسند و بعضی ها از انفاق به خاطر بخلی که دارند می ترسند و این ها شرک است. پیغمبر فرمود: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ»، هر که ازدواج را به خاطر ترس از نداری ترک کند «فَقَدْ أَسَاءَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ»، (2) به خدا سوء ظن دارد. مگر شما قرآن را قبول ندارید؟ می فرماید: «يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، (3) لذا پیامبر به جوان های فقیر میگفت زن بگیرید پولدار می شوید، زن بگیرید تا حواستان بیشتر جمع شود، اگر ازدواج کنید به زندگی می رسید و وضعتان خوب می شود. قرآن کریم می فرماید بعضی ها برای جهاد نمی آمدند و می گفتند: «إِنَّ نِيُوتَنَا عَوْرَةً»، (4) خانه هایمان باز است،

ص: 96

1- هود: 6

2- کافی، ج 5، ص 330 وسائل الشیعه، ج 20، ص 42

3- نور: 32

4- احزاب: 13

زن و بچه مان در معرض خطر هستند، اگر ما برای جهاد برویم چه کسی زن و بچه مان را تأمین کند؟ چه کسی مواظب این ها باشد؟ «إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ». قرآن می فرماید این ها دروغ می گویند و بهانه است. خدا می فرماید در «بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» هم باشید عزرائیل سراغ شما می آید «وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»، (1) سه نفر از نوجوان های مدینه به خاطر همین حرف ها، جنگ تبوک رفتند، بعد وقتی پیغمبر به مدینه برگشت فرمود این ها را تحریم کنید. بعضی ها به بهانه ای از جنگ فرار می کردند. بعضی ها در انفاق کم می گذارند و میگویند کم می آوریم و بخل می ورزند. لذا یک دلیل ترس از جهاد، ازدواج و انفاق، بدگمانی به خداست. عزیزان! بدگمانی به خدا بدصفتی است! سوءظن به خدا، انسان را به شرک و نفاق میکشاند. دلایل آن را هم برایتان شمردم، اگر دعا اجابت نشد و اگر روزی کم و زیاد شد انسان نباید خلاف رضای الهی چیزی بگوید که منجر به بدگمانی بشود.

5. حسادت

آدم های حسود به خدا بدگمان هستند.

6. ریا

آدم های ریا کار نیز به خدا بدگمان هستند، چرا؟ چون خدا به او داده و به من نداده، پس حسادت بدگمانی است. ریا؛ یعنی من برای این که شما خوشتان آید کار می کنم نه به خاطر خدا و این بدگمانی است، چون خالق تو اوست. این که کسی ریا و یا حسادت می ورزد، نشانه ی بدگمانی به خداست.

خلاصه ی عرضم این است که در حاجات و در گرفتاری هایمان به خدا حسن ظن داشته باشیم. امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی دعا میکنی «و ظُنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ»؛ (2) فکر کن الآن دعایت به استجابت می رسد. روایت داریم بنده هر گونه به خدا گمان بورزد همان گونه با او معامله می شود. خدایا به همه ی ما حسن ظن، حسن عاقبت و حسن برخورد، عنایت بفرما!

ص: 97

1- نساء: 78

2- کافی، ج 2، ص 473؛ وسائل الشیعه، ج 7، ص 52؛ عدة الداعی، ص 144

حسن ظن و سوء ظن (2)

اشاره

قال الله تبارك و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»، (1)

مقدمه

به مناسبت بحث اخلاق معاشرت، پیش از این درباره ی سوءظن و حسن ظن مطالبی را تقدیم کردیم و سوء ظن و حسن ظن به خدا را مورد بحث قرار دادیم. بحث امروز در ارتباط با بدبینی و سوء ظن به مردم است. منظور از مردم که میگویم شامل خانواده، برادر، دوست، آشنا، همکار، عالم، مسئول و دولت می باشد. در روایت داریم که بدبینی و بدگمانی از معاصی و گناہانی است که عبادت انسان را فاسد می کند، امیرالمؤمنین فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تُسِيءَ الظَّنَّ»؛ از بدگمانی به مردم بپرهیز. «فَإِنَّ سُوءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْعِبَادَةَ وَيُعْظِمُ الْوِزْرَ»، (2) بدگمانی نماز، روزه و عبادت انسان را باطل می کند و همچنین وبال و سنگینی در پرونده ی اعمال انسان می آورد. علتش هم روشن است، غیبت، تجسس، عیب جویی، تهمت و گاهی جنایت به خاطر سوء ظن پیش می آید. افرادی هستند که به خاطر همین بددلی و بدگمانی زن و بچه شان را آزار می دهند.

بنده افرادی را می شناسم که وقتی بیرون می روند در خانه را قفل می کنند چون نسبت به همسر بدگمانند. افرادی را هم می شناسم که خانواده شان درس خوانده و تحصیل کرده اند اما شاکی هستند و می گویند من قابلیت تدریس در آموزش و پرورش و دانشگاه را دارم، اما به واسطه ی بددلی همسر در خانه نشسته ام و مدرکم را بایگانی

ص: 98

1- حجرات: 12

2- غررالحکم، ح 5668

کرده ام و اجازه ی تدریس، تحصیل، و حضور در صحنه های اجتماعی را پیدا نمی کنم. جوان هایی هستند که گاهی به واسطه ی بدگمانی پدر و مادر و افراط آن ها در پیگیری و پی جویی رفت و آمدها و تلفن ها کارشان را رها نکرده اند؛ اما افراط در این قضیه موجبات زدگی دختر و پسر را فراهم کرده است. به همین دلیل است که در حدیث داریم: «مَنْ أَسَاءَ بِأَخِيهِ الظَّنَّ فَقَدْ أَسَاءَ بِرَبِّهِ»؛ سوء ظن و بدگمانی به مردم باعث می شود انسان به خدا بدگمان بشود. البته گاهی ممکن است انسان کسی را ببیند و چیز بدی به ذهنش خطور کند اما این حرام نیست. مرحوم فیض کاشانی در محجة البیضاء، می فرماید: «فَأَمَّا الْخَوَاطِرُ وَ حَدِيثُ النَّفْسِ فَهُوَ مَعْفُودٌ عَنْهُ»، (1) اگر کسی ببیند یکی از دیوار مردم بالا می رود، ناگهان به ذهن او برسد که این دزد است، این حرام نیست؛ چون وقتی یک نفر از دیوار خانه ی کسی بالا می رود، به ذهن انسان می رسد که دزد است اما بعد معلوم میشود مثلاً پسر آن خانه است که کلیدش را گم کرده است.

بنابراین چون فقط به ذهنش میرسد و چیزی به زبان نمی آورد، این عیب ندارد. چون آن چیزی که در تحلیل اولیه به ذهن خطور می کند غیر اختیاری است. مثلاً- جوانی با خانمی در کوچه صحبت میکنند، ممکن است به ذهن انسان برسد که در حال حرف زدن با نامحرم است. این سوءظن، اختیاری نیست. اما سوءظن اختیاری مثل همان سوءظنی است که برادران یوسف داشتند و گفتند: «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ»؛ پدرمان یوسف را بیشتر از ما دوست دارد، لذا هم پدرشان را متهم کردند «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ (2) پدرمان گمراه است، و هم فرزندش را در چاه انداختند. سوء ظنی که منشأ آن برداشت اولیه نباشد، سوءظن واقعی است. بالاخره ممکن است از فعل یک شخص، چیزی به ذهن انسان برسد اما وقتی به این فکر ترتیب اثر داد و توجه کرد و استمرار یافت تبدیل به سوء ظن خواهد شد. در آیه ی 94 سوره ی نساء داستانی نقل می شود که رسول گرامی اسلام بعد از جنگ خیبر افرادی را به فدک می فرستاد که از آن ها مالیات و محصولاتشان را می گرفتند. لذا هیأتی را به

ص: 99

1- بحار الانوار، ج 72، ص 200

2- یوسف: 8

دنبال یهودیان فدک و منطقه ی خیبر فرستاد و فرمود بروید آن ها را به اسلام دعوت کنید، اگر نپذیرفتند از آن ها مالیات و جزیه بگیرید. یکی از اصحاب، فرمانده ی این هیأت را پذیرفت و به طرف منطقه ی فدک رفت. وقتی یکی از رؤسای یهود لشکر اسلام را در حال آمدن دید، زن و بچه اش را به پناهگاه برد و خودش با اسب از کوه پایین آمد تا از آن ها استقبال کند. آن ها فکر کردند که او به قصد جنگ و کشتن آمده است، در صورتی که وی به قصد استقبال آمده بود و می خواست از آن ها سؤال کند.

اما آن ها بدون این که از او پرسند جریان چیست حمله کردند و او را به قتل رساندند. وقتی خبر به رسول خدا رسید، حضرت به شدت ناراحت شد و با آن ها برخورد کرد (1) و در همین زمان آیه ی 94 سوره نساء نازل شد: «إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا»؛ وقتی شما را به دنبال یک مأموریت فرستادند باید بررسی و دقت می کردید، شاید او میخواست مسلمان شود. احتمالات را نادیده نگیرید، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا»، چرا یک بنده ی خدا - ولو یهودی - را به قتل رساندید. او که سر جنگ و نزاع نداشت، بلکه برای استقبال آمده بود. این ضربه ی سوءظن است. چه بسیار خانواده هایی که به خاطر سوءظن با یکدیگر قهر هستند و رابطه شان قطع شده است و به خاطر بدگمانی، غیبت یکدیگر را می کنند و خودشان نیز اذیت می شوند. انسان بدگمان، مضطر است اما «حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ»، (2) این ها روایات ما هستند، دقت کنید که چقدر کارشناسانه است! «خوش گمانی قلب انسان را راحت می گذارد».

گاهی انسان نمی تواند مسأله ای را تحلیل کند، ولی به راحتی پشت سر عالم، مرجع، رهبر، و شخصیت ها و... حرف می زند. علتش این است که قدرت تحلیل ندارد و نمی تواند تحلیل کند. به طور مثال ممکن است عید جابه جا شود یا اول رمضان جابه جا شود، قصد و غرضی که در کار نیست. ممکن است یکی به نتیجه برسد و یکی نرسد. مسأله نه سیاسی است و نه نظامی و نه نفعی برای کسی دارد. اگر بیست و نهم عید بشود یا سیام، اول شوال امروز باشد یا فردا، چه نفعی به این آقا می رسد؟ آیا غیر از این

ص: 100

1- تفسیر نمونه، ج 2، ص 385

2- غررالحکم، ح 5322

است که دارد وظیفه‌ی شرعی‌اش را انجام می‌دهد؟ اما متأسفانه بعضی افراد راحت شروع به غیبت می‌کنند و موجبات گناه را فراهم می‌کنند. روایت می‌فرماید: «حُسْنُ الظَّنِّ وَسَلَامَةُ الدِّينِ»، (1) چه چیزی از این بالاتر است؟ «حسن ظن دین انسان را سالم نگه میدارد».

عوامل بدبینی

اشاره

اما من می‌خواهم دلیل سوء ظن را بگویم. این مهم است، ما باید مقداری بحث را کالبد شکافی کنیم تا بفهمیم ریشه‌اش چیست؟ من پنج عامل را برای این بدگمانی نوشته‌ام که برای شما می‌شمارم. دقت کنید اول درد را می‌گویم و بعد درمانش را. چرا افراد بدگمان می‌شوند؟

1. ظاهر بینی

اشاره

بعضی‌ها به تحلیل ظاهر قضایا می‌پردازند و پشت قضایا را نمی‌بینند، لذا بدگمان می‌شوند.

داستان

دو داستان خدمتتان می‌گویم که هر دو از وجود مقدس موسی بن جعفر، پدر بزرگوار فاطمه‌ی معصومه سلام الله علیهاست، ببینید چگونه بعضی‌ها بدگمان می‌شوند.

بدگمانی

شخصی خدمت امام کاظم علیه السلام آمد و گفت، یابن رسول الله! فلانی منافق و بیدین است و ضد شماست. او دائم در حال بدگویی از آن شخص پیش امام کاظم علیه السلام بود. آقا فرمود: بنشین، چه شده که این قدر شلوغش کرده‌ای؟ گفت من خودم دیدم در بغداد در یک مجلس که وزرای هارون الرشید دور هم نشسته بودند این آقا هم که اظهار دوستی و ارادت به شما می‌کند. در آن جلسه بود، وزیر هارون از او پرسید: که شنیده‌ام موسی بن جعفر، امام است، تو موسی بن جعفر را امام میدانی؟ گفت: لعنت باد بر هر

ص: 101

که موسی بن جعفر را امام بدانند! - تعبیر این شخص است. بعد گفت موسی بن جعفر غیر امام است، اگر به این مطلبی که می گویم عقیده نداشته باشم لعنت خدا و پیامبرش بر من باد. موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: حرف درستی زده، صحیح است. یعنی او گفته موسی بن جعفر، غیر امام باطل است؛ یعنی من امام باطل نیستم، من امام بر حق هستم. منظورش از غیر امام، امام باطل است؛ یعنی امامی که هارون الرشید است امام باطل است. امامی که ستمگر است؛ یعنی موسی بن جعفر پیشوای ستمگر نیست. منظورش از غیر امام این بوده است. گفت: آقا، چنین چیزی به ذهن من نرسید، شما این را می فرمایید. فرمود: روشن است، آدمی که شیعه و پیر و ماست و ما را قبول دارد، آن هم در مجلس دشمن، پیش وزیر هارون الرشید باید تقیه کند، باید اظهار کند که موسی بن جعفر امام من نیست، تو باید درست تحلیل کنی (1) که یعنی امام باطل نیست، یعنی امام ستمگر نیست، یعنی امام ظالم نیست. غیر امام است یعنی غیر امام ظالم است که امام بر حق میشود.

سوء ظن به بهترین بنده ی خدا

شقیق بلخی می گوید در راه مکه بودم به منطقه قدسیه رسیدم. - سابق منزل به منزل به مکه می رفتند گاهی بیست جا و گاهی چهل جا اتراق میکردند و خستگی می گرفتند تا به مکه برسند گاهی دو ماه سه ماه در راه بودند - می گوید دیدم جوانی لباس پشمینه پوشیده است - لباسی که غالباً صوفی ها می پوشند و از جمعیت خودش را جدا کرده، در گوشه ای مشغول ذکر است، با خود گفتم او حتماً از متصوفه است و تصوف و صوفیه در اسلام مذمت شده است، خواستم جلو بروم و به او این مطلب را بگویم و با او برخورد کنم. همین که جلورفتم او نگاهی به چهره ی من کرد. هنوز زبانم باز نشده بود که فرمود: «يَا شَقِيقُ اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ او هم اسم مرا گفت و هم از چیزی که در ذهنم بود خبر داد، او گفت شقیق پرهیز از سوءظن، همانا سوءظن حرام است، گفتم عجب! چه اشتباهی کردم، بروم عذرخواهی کنم. آمدم دیدم آن آقا رفته است اما منزل بعدی پیدایش کردم. جلورفتم که

ص: 102

عذرخواهی کنم، باز سرش را بالا گرفت و فرمود: «یا شَقِيقُ اٰتِلْ وَاِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صٰلِحًا ثُمَّ اٰهْتَدٰی»؛ خدا هر کسی را که توبه کند و گناه را تکرار نکند و خودش را اصلاح کند می بخشد. گفتم عجب! باز هم که من نگفتم برای چه آمده ام، در ذهنم بود که بروم عذرخواهی کنم و این آقا از نیتم خبر داد. با خود گفتم او از اولیای خداست بروم به دست و پایش بیفتم، دیدم نیست. دوباره دنبال او گشتم، آمدم منزل بعدی در منطقه ی زیاله، دیدم آقا کنار چاه آبی سطلی در چاه انداخته که آب بکشد، طناب سطلش پاره شد دست هایش را بالا آورد و گفت: ای خدایی که تشنگان را سیراب می کنی، ای خدایی که گرسنگان را سیر می کنی، من تشنه ام. دیدم آب چاه بالا آمد. هم سطلش را از آب گرفت و هم با دست مبارکش آب نوشید. بعد از آن دیگر آقا را ندیدم تا این که یک شب پای ناودان طلا، دیدم مشغول گریه است، مشغول نماز شب و عبادت است، پشت سرش ایستادم، عبادت و نمازش تمام شد، هفت شوط طواف کرد و دو رکعت نماز طواف خواند، وقتی می خواست از مسجد الحرام بیرون برود دیدم غلام ها و مردم دورش جمع شدند و دارند تبرک می جویند و دست به بدنش می کشند. به یکی گفتم: این آقا کیست؟ گفت این آقا وجود مقدس موسی بن جعفر علیه السلام، فرزند رسول خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم است. (1) در آن زمان موسی بن جعفر به دلایلی صلاح میدید که گوشه گیر باشد و لباسی بپوشد که مورد توجه واقع نشود. از روی ظاهر افراد نمیشود قضاوت کرد.

جوانی خوش هیكل، قد بلند وارد مسجد شد. یکی گفت حیف از این هیكل که دائم کار می کند و عبادت نمی کند. پیغمبر فرمودند: کارش عبادت است، چرا عبادت نمی کند؟ اگر برای رفاه خانواده اش کار میکند و یا برای اینکه سر بار جامعه نباشد و نیازش را تأمین کند، این کار عبادت است هر چند به ظاهر عبادت نمی کند. مهم این است که گاهی ریشه ی سوءظن، ظاهر بینی و تحلیل اولیه ی ماست. همین که کسی نظری داد، یا سخنرانی ای کرد، بعضی ها متأسفانه این گونه قضاوت می کنند که فلان آقا میخواهد فلان زیارت یا فلان دعا را زیر سؤال ببرد. شما صدر و ذیل حرف او را ببین، تمام سخن او را بخوان بعد بگو فلان زیارت یا فلان دعا یا فلان مسجد و یا فلان

ص: 103

روضه را منکر شد. اگر این گونه باشد این قضاوت های فوری و سطحی فرصت تحلیل را از انسان می گیرد. مرحوم شهید مطهری یک تحلیلگر است، تحریف های عاشورا را نوشته است آیا کسی می تواند ایشان را متهم کند هر چند من شنیده ام بعضی ها این کار را کرده اند، که ایشان فلاّن چیز و یا فلاّن روضه را قبول ندارد. نه! آقا یک تحلیل گر تاریخی است، می خواهد داستان و جریان و یا زیارتی را بررسی کند. گرچه بعضی از این مطالب باید در سطح علمی خودش بماند و در سطح عموم وارد نشود؛ اما چیزی که مهم است این است که نباید به تحلیل و نظریات علمی دیگران، مخصوصا علما و دانشمندان بدگمانی ورزید. چرا که یکی از دلایل بدگمانی، همین ظاهر بینی و تحلیل اولیه و توجه نکردن به باطن و لایه های زیرین قضایا است.

2. پر توقعی

عامل دوم، پرتوقعی است. بعضی ها به خاطر توقع زیاد، سوءظن می ورزند. قرآن می فرماید اگر به بعضی از این مسلمان ها زیاد غنیمت بدهی از تو تعریف می کنند اما اگر کم بدهی میگویند پیغمبر فرق گذاشت، پیغمبر می خواست فلاّنی را بر من ترجیح بدهد. نه عزیز من! بچه های پرتوقع قدرت تحلیل احترام پدر و مادر را نسبت به برادرشان و خواهرشان ندارند. انسان پرتوقع اگر اندکی کم و زیاد شود، دیر دعوت شود و یا زود دعوت شود، سوءظن می ورزد. تفسیر می کند که می خواست ما را تحقیر کند یا می خواست ما را کوچک کند. این افراد همیشه سعی می کنند دیگران را بدهکار کنند. این خیلی صفت بدی است که دیگران را بدهکار و خودشان را طلبکار جلوه بدهند. در تاریخ نمونه اش را داشته ایم، قرآن می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ» (1) بعضی ها خداپرستی شان هم براساس توقع است. وقتی یک سال باران بیاید می گویند دین خوب است چون مسلمان شدیم باران آمد و وقتی باران نمی آید می گویند دین بد است چون مسلمان شدیم این طور شد. بعضی ها وقتی دنیا به آن ها رو می کند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ»؛ همین که گرفتار می شود فریاد می زند و

ص: 104

وقتی وضعش خوب شد «وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا»، (1) مانع خیر می شوند، در جنگ حنین نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم غنیمت تقسیم میکرد، صلاح دید به بعضی ها بیشتر بدهد. و برای اینکه بعضی ها به اسلام جذب شوند شتر و اسب و گوسفند بدهد. شخصی از همین آدم های پرتوقع آمد گفت: یا رسول الله! عدل؛ عادلانه تقسیم کن، عدالت را رعایت کن. به پیغمبر اکرم که نمی گویند عادل باش چون حضرت، امام عدالت است، پیغمبر فرمود: «وَ يَحْكَمْ وَ مَنْ يَعْدِلْ إِذَا لَمْ»، (2) اگر من عادل نباشم پس در این عالم چه کسی عادل است؟ پرتوقعی سوء ظن می آورد.

3. حسادت

عامل سوم حسادت است که گاهی در برادران و خواهران و در فامیل ها پیدا می شود. در این جا ریشه ی این حسادت را در قرآن بررسی می کنیم؛ برادران یوسف سوء ظن ورزیدند. طبیعی است که یک پدر فرزندان را به طور یکسان دوست نداشته باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: من موسی بن جعفر را بیشتر از سایر بچه هایم دوست دارم، ولی در برخورد یکسان رفتار میکنم. پدر و مادرها بدانند اگر گاهی یکی از فرزندان را بیشتر از بقیه دوست دارند، وقتی او را می بوسند دیگران را هم ببوسند. اگر او امشب مهمان توست، دیگری هم فردا شب مهمان باشد. اگر هدیه ای برای این می خرید برای دیگری هم بخر. اگر چه در قلبت بین آن ها تساوی نیست اما در برخوردت باید تساوی باشد. نباید سوءظن ایجاد کنند، نباید یک نفر را آن قدر زیاد مطرح کنند که بقیه ناراحت شوند. اما از طرف فرزندان، عزیز من! اگر پدر و مادرت کسی را تحویل می گیرند برادر توست، چه فرقی می کند؟ گویا تو را تحویل می گیرند. مثلاً وقتی خواهرت را تحویل میگیرند گویا تو را تحویل گرفته اند. اصلاً انسان باید خوشحال باشد وقتی می بیند برادر با خواهرش مورد توجه والدینش قرار دارد، نباید حسادت کند. گاهی می بینیم شخصی شصت، هفتاد سال دارد و پیر شده اما هنوز به خواهر و برادرش حسادت می ورزد. برادران یوسف هم گفتند یوسف و برادر مادری اش

ص: 105

1- معارج: آیات 19-21

2- بحار الانوار، ج 18، ص 113؛ الخرائج، ج 1، ص 68

نزد پدرمان محبوب ترند و آن کاری را که نباید، انجام می دادند از روی حسادت آن همه حوادث را آفریدند. (1) پس گاهی ریشه ی سوء ظن، حسادت است.

4. نشست و برخاست با انسان های بد

اشاره

امیر مؤمنان فرمود: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ»؛ اگر کسی دوست بد داشت و با انسان های بد نشست و برخاست داشت «تَوَرُّتُ سَوْءِ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ»، (2) به آدم های خوب هم بدبین می شود. به عنوان مثال وکلا- و قضات که خودشان در مسائل جنایی و قضایی غرق هستند، گاهی نسبت به زن و فرزندانشان حساس ترند. چرا؟ چون آن قدر پرونده و جنایت و جرم میبینند که خود به خود سوء ظن برایشان ایجاد می شود. البته این موضوع عمومیت ندارد، نوع شغل اقتضا میکند که این گونه باشند و لذا امام علیه السلام فرمود کسی که با بدها نشست و برخاست می کند بقیه را هم بد می بیند، خوب ها را هم بد می بیند. لذا ائمه ی ما تأکید داشتند که در دوستی ها توجه کنید، هر کسی را مورد دوستی و توجه خودتان قرار ندهید. همین جا این نکته را بگوییم که همین سوء ظنی که بد است برای دوست یابی بد نیست.

سوء ظن های ممدوح

باید به این نکته توجه کرد که با هر کسی رفیق نشوید. سوء ظن در معاملات بد نیست که پول را دست هر کس ندهی. سوء ظن در ازدواج بد نیست که با هر کس وصلت نکنی. سوء ظن در قرض دادن بد نیست که پول را به هر کسی ندهی. اسماعیل خدمت امام صادق علیه السلام آمد. این جریان خیلی جالب است، شاید برای خیلی مفید باشد - اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام و پسر بزرگ آن حضرت است، که قبل از شهادت امام صادق علیه السلام از دنیا رفت، قبر او هم اکنون در قبرستان بقیع است. گرچه اخیراً وهابی ها اثرش را از بین برده اند و جایش معلوم نیست، ولی ما سابق که می رفتیم و جایش مشخص بود تقریباً رویه روی شهدای احد و شهدای تیره بود، قبلاً دورش سنگ چینی بود که الآن آن را از بین برده اند. همان کسی که فرقه های اسماعیلی او را بعد از امام

ص: 106

1- تفسیر نمونه، ج 9، ص 321

2- وسائل الشیعه، ج 16، ص 265؛ مستدرک، ج 8، ص 328؛ بحار الانوار، ج 71، ص 191

صادق علیه السلام، امام میدانند. - با فرض این که خودش چنین ادعایی نداشت. ایشان قبل از امام صادق و موسی بن جعفر علیه السلام از دنیا رفت. او خدمت پدر بزرگوارش آمد و گفت: پدر جان شخصی دارد برای کاسبی به یمن می‌رود، من می‌خواهم پولم را به او بدهم که با آن کاسبی و معامله کند. اجازه می‌دهید؟ امام فرمود: او کیست؟ نامش را که برد امام فرمود: من شنیده‌ام اهل شرب خمر است، مردم این طور پشت سرش گفته‌اند، برو تحقیق و بررسی کن. او رفت و بدون تحقیق پولش را به این شخص داد که شرب خمر می‌کرد، منتها خودش ندیده بود که او شراب می‌خورد، فقط انسان‌های متدین و رفقاییش به او گفتند که آن شخص اهل شراب است، اما چون خودش ندیده بود بر اساس حسن ظنی که داشت پول را به این بنده‌ی خدا واگذار کرد و او رفت. آن شخص هم پول را برد و دیگر به او نداد. روزی برایش خبر آوردند که فلانی ورشکست شده و پول هایت را هم خرج کرده و خبری هم از او نیست، دیگر دنبالش نگرد. اسماعیل همان سال به مکه آمد، کنار کعبه اشک می‌ریخت و دعا می‌کرد: خدایا پولم که از دستم رفت به خاطر آن اجر و ثوابی که من بده. امام صادق علیه السلام دست روی شانه اش گذاشت و فرمود: خدا را بدهکار نکن، چه اجر و ثوابی؟ باید چشم‌ت را باز میکردی، حواست را جمع میکردی و پولت را دست آدم شرابخوار نمیدادی. گفت: پدر، من که ندیدم شراب بخورد. فرمود: درست است که تو ندیدی اما آیا مؤمنان به تو نگفتند؟ خوب بود به سخن آن‌ها توجه میکردی. دیگر هم از خدا نخواه که اجر و ثواب به تو بدهد، چرا که دعای چند گروه مستجاب نمی‌شود: 1- کسی که به کسی پول قرض بدهد و سند نگیرد (1) و به او اعتماد کند و وقتی پولش از بین رفت از خدا طلبکار باشد و ثواب بخواهد. . میخواستی سند و مدرک بگیری، یا لا اقل الآن او را ببخش که صدقه بشود و ثواب ببری. توجه داشته باشید که یکی از جاهایی که نمی‌گویم سوء ظن در این جا

ص: 107

1- قال الصادق عليه السلام: أَرْبَعَةٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ دُعَاءُ رَجُلٍ جَالِسٍ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي فَيَقُولُ لَهُ أَلَمْ أُمِرْكَ بِالطَّلَبِ وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ فَدَعَا عَلَيْهَا فَيَقُولُ أَلَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا بِيَدِكَ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي فَيَقُولُ لَهُ أَلَمْ أُمِرْكَ بِالِاقْتِصَادِ أَلَمْ أُمِرْكَ بِالِإِصْرَاحِ ثُمَّ قَرَأَ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا رَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَدَانَهُ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَلَمْ أُمِرْكَ بِالشَّهَادَةِ (بحار الأنوار، ج 10، ص 360، الدعوات للراوندي، ص 33)

ممدوح است. باید دقت شود همین مورد واگذاری پول است که نباید پول را دست هر کسی بدهید. با هر کسی نباید انسان وصلت کند. چنانچه امیرالمؤمنین به مالک اشتر فرمود: هر کسی را استخدام نکن. استخدام گزینش نیاز دارد. ازدواج به مشورت نیاز دارد. پول به کسی دادن تحقیق می خواهد. معامله کردن بررسی می خواهد. این جا جای حسن ظن بی دلیل نیست. اما مطلبی که من دارم عرض میکنم این است که گاهی نشست و برخاست با بدان باعث سوءظن به خوب ها میشود.

5. خبث باطن

اشاره

پنجم خبث باطن است، در حدیث داریم کسانی که خودشان ناسالم اند، مردم را هم مثل خودشان می بینند. خودشان سر مردم کلاه می گذارند، دیگران را هم کلاه گذار می بینند. خودشان دروغ می گویند، دیگران را هم دروغگو می بینند. در حدیث داریم افرادی که در دلشان خبث است و باطنشان ناپاک است، دیگران را هم بد می بینند. پس عزیزان! نسبت به هم خوش گمان باشیم، حرف ها و مطالب دیگران را زود تحلیل منفی نکنیم، همیشه نیمه ی خالی لیوان را نبینیم. البته نکته دیگری که باید عرض کنم این است که خودمان هم زمینه سوء ظن دیگران را فراهم نکنیم. امام صادق علیه السلام می فرماید: پدرم، امام باقر علیه السلام مرا به سه چیز نصیحت کرد؛ «أَدْبَنِي أَبِي بَثَلَاثٍ»، یکی از آن سه چیز این است که فرمود: پسر! جایی که موضع تهمت است نرو. (1) چون بالاخره برای تو حرف در می آورند. مؤمن خودش نیز نباید زمینه ی سوءظن دیگران را فراهم کند. بالاخره وقتی در روز روشن کسی از دیوار بالا می رود به ذهن انسان اینگونه می آید که دارد سرقت می کند. یا وقتی کسی ماشین یا وسیله ی دیگری را به طور غیر معمول از خانگی کسی بیرون می برد به ذهن انسان می رسد که دارد سرقت می کند.

ص: 108

1- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَعْدُ فَيَأْتِي أَدْبَنِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بَثَلَاثٍ وَنَهَانِي عَنْ ثَلَاثٍ فَأَمَّا اللَّوَاتِي أَدْبَنِي بِهِنَّ فَإِنَّهُ قَالَ لِي يَا بَنِي مَنْ يَصِّحَبُ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَسْلَمُ وَمَنْ لَا يَقَيِّدُ الْفَاطَةَ يَنْدَمُ وَمَنْ يَدْخُلُ مَدَاخِلَ السُّوءِ يُتَّهَمُ قُلْتُ يَا ابْنَ بَنْتِ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا الثَّلَاثُ اللَّوَاتِي نَهَاكَ عَنْهُنَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَهَانِي أَنْ أَصَاحِبَ حَاسِدَ نِعْمَةٍ وَشَامِتًا بِمُصِيبَةٍ أَوْ حَامِلَ نَمِيمَةٍ (بحار الانوار، ج 75، ص 261؛ تحف العقول، ص 376)

زنی که تازه به عقد رسول خدا در آمده بود به مسجد آمد، می خواست مطلبی را به پیامبر بگوید. وقتی بلند شد برود، پیامبر نیز بلند شد و دنبال او به کوچه آمد. در همین هنگام دو نفر از انصار که از کنار آن حضرت عبور می کردند سلام کردند و گذشتند، پیامبر آن ها را صدا زد و فرمود: این زن من، صفیه است، یک وقت سوءظن نوریذ و بگوئید صبح زود پیغمبر در مسجد نشسته بود و یک خانم جوانی پیشش رفت. گفتند: یا رسول الله! العیاذ بالله، ما و سوءظن به شما؟ فرمود: می دانم شیطان قوی است، او فکر بد را به ذهن انسان می اندازد. لذا والدین باید توجه کنند که زمینه ی سوءظن را فراهم نکنند (1) و خود انسان هم سعی کند زمینه سازی نکند. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: آقا، چند شب قبل، مسافرت بودم. در خواب دیدم بزی، یا قوچی، با شاخش به شکم همسرم می زند، من از خواب پریدم و با خودم گفتم حتما همسرم به من خیانت کرده است. - تحلیل یک فرد بدگمان این گونه است. امام صادق علیه السلام فرمود: تو چرا خواب را این گونه تحلیل میکنی؟ نه! اتفاقا تعبیر این خواب این است که همسرت عفاف خودش را حفظ کرده، و او خودش را برای تو مهیا و آماده کرده است. تو چرا یک خواب را فوراً به یک ارتباط نامشروع تعبیر کردی؟! اگر یک نامحرمی با همسر تو حرف زد یا زنگ زد و مطلبی گفته شد، انسان نباید تحلیل منفی کند. ما الآن در جامعه با این مشکل مواجه هستیم، روزنامه ها را بخوانید، بیشتر درگیری ها، قتل ها، جنایت ها و آدم کشی ها براساس همین بدگمانی ها اتفاق می افتد. انسان باید نسبت به مردم، مخصوصاً نسبت به علما، دانشمندان و کسانی که خیلی ها دلشان می خواهد در جامعه آن ها را خراب کنند، حواسش را جمع کند تا چیزی را بر سر زبان ها نیندازد. این گناه، گناه فردی نیست، گناه اجتماعی است.

خدایا به همه ی ما حسن ظن، حسن عاقبت، حسن برخورد و حسن معاشرت عنایت بفرما. خدایا لحظه ای ما را به خودمان وامگذار. این ماه مبارک رمضان را ماه آموزش و مغفرت ما قرار بده.

ص: 109

آزار و اذیت (1)

اشاره

قال الله تبارك و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، (1)

مقدمه

بحث ما درباره ی آداب معاشرت بود، دو مورد از زیربناهای آداب معاشرت؛ یعنی حیاء و حسن ظن را مطرح کردیم و امروز هم به یکی دیگر از این زیربناها می پردازیم تا ان شاء الله کم کم به اقسام آداب معاشرت و شاخه هایش بپردازیم. یکی از مبانی آداب معاشرت که مبتلابه مردم است و در همه ی معاشرت ها باید این مبنا رعایت شود، بحث عدم آزار و مزاحمت برای مردم است. این آزار رسانی صورت های مختلفی دارد؛ مثل کودک آزاری، همسر آزاری، همسایه آزاری، همکار آزاری، حیوان آزاری، درخت آزاری و نگاه آزاری، و همه ی این ها به منزله ی جنگ با خدا است. امام صادق علیه السلام فرمود: خدا می فرماید: «لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنَ»؛ (2) کسی که عبد مؤمن مرا آزار بدهد باید با من اعلام جنگ بکند. این روایت با این صراحت، مسأله ی آزار و مزاحمت برای دیگران را مطرح می کند. مزاحمت هم شاخه های زیادی دارد، مرحوم شیخ حر عاملی که قبرشان در مشهد مقدس است، کتابی دارد به نام «وسائل الشیعه»، در جلد 25 آن بابی آورده است تحت عنوان «باب عدم جواز الاضرار»، یعنی باب عدم ضرر و مزاحمت برای مردم. در آن باب روایات زیادی را نقل می کند که: انسان

ص: 110

1- توبه: 119

2- سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقُولُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنَ وَ لِيَأْمَنَ غَضَبِي مَنْ أَكْرَمَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ (الكافي، ج 2، ص 350؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 264؛ بحار الانوار، ج 72، ص 152)

نباید به خانه ی مردم لطمه بزند، آبی که از خانه ی ما رد می شود نباید موجب آزار مردم بشود، حد حفر چاه چیست، حد ساختمان چیست. ایشان مکرر این روایات را با توجه به ساخت و سازهای آن زمان و با توجه به امکانات آن دوره، از پیامبر اکرم نقل کرده است. امروزه که زمینه های مزاحمت خیلی زیاد شده است، من چند مثال بزنم: کسانی که شب از مهمانی در بر می گردند، با ایجاد سر و صدا در خانه یا کوچه، همسایه را آزار میدهند، این یک مزاحمت است. کسانی که صدای ضبط ماشین را بلند می کنند و گوش دیگران را آزار می دهند این یک مصداق مزاحمت است. کسی کار دارد، در خانه می آید می خواهد از ماشین پیاده نشود شروع به بوق زدن می کند، دقت نمی کند که خوب مردم خواب دارند، بچه دارند، مریض دارند، این یک مزاحمت است. کسی که ساختمان سازی می کند. گاهی یک سال دو سال نخاله ی ساختمان را در کوچه و خیابان می ریزد و اهل محل را آزار می دهد، این یک مصداق مزاحمت است. کسی که نوار فروش و سی دی فروش است، و دائم صدای مصیبت یا سینه زنی یا آهنگش می آید، همسایه ها و اطرافیان آزار می بینند. کسانی که عروس می برند و در نیمه شب که مردم خوابند صدای بوق ماشین هایشان بلند است، این مزاحمت و آزار است. زمینه های آزار و مزاحمت بسیار گسترده است. کسانی که آب شستشوی لباس و ماشین هایشان را در کوچه می ریزند و اجازه ی رفت و آمد به همسایه ها نمی دهند. کسی که ماشینش را به گونه ای پارک می کند که گاهی مردم باید یکی دو ساعت معطل شوند. کسانی که مجلس ختم می گیرند، می بینید ساعت 3 بعد از ظهر که هوا گرم است یا در شب صدای بلندگویشان، مردم را آزار می دهد، این ها همه مزاحمت است. همه این ها شرعا حرام و ممنوع است. پیامبر در یک جمله فرمود مسلمان یعنی چی؟

«الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ.» (1) یعنی کسی که مردم از دست و زبانش در سلامت باشند، مسلم یک معنای اعتقادی دارد، یعنی گفتن شهادتین و یک معنای اخلاقی دارد. امیر مؤمنان فرمود: «الْمُؤْمِنُ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»، (2)

ص: 111

1- وسائل الشیعه، ج 12، ص 278؛ بحار الانوار، ج 64 ص 302؛ اعلام الدین، ص 265

2- بحار الانوار، ج 72، ص 53: الخصال، ج 2، ص 620 تحف العقول، ص 110

مؤمن کسی است که مردم از دستش آسایش دارند و راحت هستند و خودش از دست خودش آزار می بیند؛ یعنی برای خودش کم می گذارد.

در حدیثی پیامبر فرمود: «شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرِمُونَ إِنْقَاءَ شَرِّهِمْ.»⁽¹⁾ بدترین مردم کسی است که مردم از ترس به او احترام می گذارند. یعنی مردم از ترس زبان، اخلاق، فحاشی و برخورد بدش او را تحویل می گیرند. این روایات ماست که آزار، اذیت و مزاحمت را در این حد مطرح کرده است.

آیات قرآن در مورد اذیت و آزار

یکی از سوره هایی که به بهترین وجه بحث آزار و اذیت را مطرح کرده، سوره ی احزاب است که آزار به خدا و پیغمبر و مؤمنین را مطرح کرده است، قرآن کریم در سوره مبارکه ی احزاب می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»؛ خدا و فرشته ها بر پیامبر درود می فرستند. «يُصَلُّونَ» فعل مضارع است، یعنی همیشه درود می فرستند نه فقط تا زمانی که پیغمبر زنده بود بلکه الآن هم می فرستند، «يُصَلُّونَ» یعنی استمرار. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا»⁽²⁾ ای کسانی که ایمان آورده اید، شما هم همان گونه که خدا درود می فرستد، درود بفرستید. البته درود ما با درود خدا فرق می کند، وقتی خدا می فرماید «يُصَلُّونَ» یعنی بر پیامبر رحمت می فرستد، اما وقتی ما می گوییم «صَلُّوا عَلَيْهِ» یعنی طلب رحمت میکنیم، چون رحمت در دست ما نیست، از ناحیه خداست. بعضی ها در ترجمه «يُصَلُّونَ» را با «صَلُّوا» یکی می گیرند که این اشتباه است.

ابا بصیر خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: آقا، من معنی «صَلُّوا عَلَيْهِ» را می فهمم، وقتی قرآن می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ»، اما «سَلَّمُوا» یعنی چه؟ فرق «صَلُّوا» با «سَلَّمُوا» چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «صَلُّوا» درود زبانی است و «سَلَّمُوا» اطاعت عملی است. فرمود «سَلَّمُوا» یعنی «يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ تسلیم

ص: 112

1- الکافی، ج 2، ص 326؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 31؛ مستدرک، ج 12، ص 77

2- احزاب: 56

پیغمبر باشید و حرف پیغمبر را گوش بدهید. (1) این آیه تمام شد، حال بحث من این جاست بعد از این آیه می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ آن هایی که پیغمبر و خدا را آزار می دهند، «لَعَنَهُمُ اللَّهُ»؛ خدا این ها را لعنت می کند، کجا؟ «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»، هم در دنیا لعنتشان می کند و هم در آخرت. کسانی که می گویند جواز لعن از کجاست؟ این آیه جواز آن است. این آیه می گوید اگر ثابت شد کسی پیغمبر را آزار می دهد، خدا او را لعنت کرده، بعد هم به همین اکتفا نمی کند، می فرماید: «وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»، (2) ما چند نوع عذاب داریم، عذاب معمولی، عذاب الیم و عذاب مهین؛ یعنی عذابی که خوار می کند. گاهی انسان عذاب میشود ولی خوار نمی شود، ولی این عذاب، عذاب مهین است. کسی که خدا و پیغمبر را آزار بدهد یک لعنت در دنیا و یک لعنت در آخرت دارد. لعنت در دنیا یعنی از رحمت خدا محروم است و لعنت در آخرت یعنی از بهشت خدا محروم است. عذاب مهین؛ یعنی جهنم خدا او را با خواری عذاب می کند. در قرآن در بعضی جاها عذاب قید مهین ندارد، قید الیم دارد؛ یعنی دردناک چون نوع عذاب به نوع گناه برمی گردد. اگر کسی دردی به دل مردم وارد کرد، عذابش الیم و دردناک است، و اگر کسی مردم را خوار کرد عذابش مهین و خوار کننده است.

حالا سؤال این است که اذیت خدا و پیغمبر چیست؟ خیلی از افراد برای این که از این آیه فرار کنند می گویند منظور کفر است؛ یعنی اگر کسی کافر شود در حالی که منظور اذیت ظاهری و اذیت زبانی است. بنده سه دلیل می آورم که این آیه اعم از کفر است و هر اذیتی را شامل می شود: دلیل اول: اعراب برای مهمانی و شب نشینی به خانه ی پیغمبر می آمدند و نمی رفتند. پیغمبر هم حیاء می کرد که به این ها بگوید بلند شوید بروید. بگوید من کار دارم، من در دل شب باید سه چهار ساعت بیداری بکشم، نماز شب بخوانم، من که مثل شما نیستم، باید صبح بروم دین را تبلیغ کنم. خلاصه آن ها بلند نمیشدند؛ مثل بعضی ها که در مهمانی ها ملاحظه ی صاحبخانه را نمی کنند، فکر نمی کنند که آن ها بیکارند اما او کار دارد. خدا می فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنْ

ص: 113

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 416

2- احزاب: 57

الحَقُّ»؛ پیغمبر تو حیاء می‌کنی، اما خدا از حق گویی حیاء ندارد، می‌گوید تو خجالت میکشی به آن‌ها بگویی بروند ولی من می‌گویم، «فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا»؛ وقتی غذایتان را خوردید بلند شوید بروید چون پیغمبر کار دارد. بعد خدا می‌فرماید «إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ»، (1) شب نشینی طولانی شما، پیغمبر را آزار می‌دهد. چه کسی گفته است منظور از آزار پیغمبر کفر است؟ این آیه ی قرآن است.

مثال دوم: مسلمانان پیش پیغمبر می‌آمدند و حرف می‌زدند، پیغمبر هم خوب گوش میداد؛ منافق می‌آمد، مؤمن می‌آمد، همه می‌آمدند دور پیغمبر و صحبت می‌کردند. منافق‌ها بیرون می‌رفتند و می‌گفتند: «هُوَ أُذُنٌ»؛ پیغمبر گوش است، هر چه می‌گویم گوش می‌کند؛ من می‌گویم فلان اتفاق افتاد گوش می‌کند، دیگری می‌رود ضدش را می‌گوید گوش می‌کند، چرا پیغمبر این‌گونه است؟ در صورتی که رسول خدا گوش می‌کرد اما بعداً خودش تصمیم می‌گرفت و این گوش کردنش به خاطر احترام و ادب بود. قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ»: آن‌هایی که پیغمبر را آزار می‌دهند، چه می‌گویند؟ «وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ»، (2) می‌گویند پیغمبر گوش است، هر چه می‌گویم گوش می‌دهد، این‌جا نیز کلمه ی اذیت آمده است، بنابر این همین که می‌گویی پیغمبر اذن است این اذیت است. مثال سوم: این روایت در صحیح مسلم آمده است. صحیح مسلم جزو کتاب‌های معتبر اهل سنت است و صحیح بخاری و صحیح مسلم را خیلی قبول دارند. فرمود: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا»؛ (3) هر کس فاطمه را آزار بدهد مرا آزار داده است پس این آیه ای که می‌گوید هر کس پیغمبر را آزار بدهد، عذاب مهین دارد و لعنت خدا بر اوست، این حکم اذیت فاطمه و اهل بیت را نیز شامل می‌شود. این که در خانه ی پیغمبر با شب نشینی طولانی، پیغمبر را آزار بدهی آن را نیز شامل می‌شود، پشت سر پیغمبر حرف بزنی آن را شامل می‌شود. این مطلب را نمی‌شود تغییر داد مگر این که مقدمه اش را تغییر دهید و بگویید کسی

ص: 114

1- احزاب: 53

2- توبه: 61

3- صحیح مسلم، ج 4، ص 1903 به نقل از تفسیر نمونه، ج 17، ص 422؛ بحار الانوار، ج 29، ص 336

پیغمبر را آزار نداده است و کسی حضرت زهرا را نیز آزار نداده است، و الا با قضایای بیت و احراق خانه و ضربه زدن به فاطمه ی زهرا که در تاریخ ثابت شده، این ها طبیعتاً مقدمه ی لعن را آماده میکند یعنی این صریح آیه ی شریفه است و صریح حدیث است که آزار پیغمبر استحقاق لعن دارد. این آیات را خواندم برای این که ببینید بحث اذیت و آزار در قرآن کریم از کجا مطرح شده است. یک آیه ی دیگر بخوانم؛ حضرت موسی علی نبینا و آله وعلیه السلام، پیغمبر اولوالعزم خداست، خیلی او را اذیت کردند. شاید بعضی از اذیت هایش را شنیده و بعضی ها را نشنیده باشید؛ یکی از اذیت های آن ها این بود که می گفتند موسی هارون را کشته، در حالی که موسی خودش از خدا خواست که هارون را با من بفرست - هارون قبل از موسی از دنیا رفت . آن دو با هم به سفر رفتند در آن سفر موسی در بیابان برادرش را از دست داد، وقتی به شهر برگشت، مردم گفتند موسی هارون را کشته، و برای او حرف درست کردند. مورد دوم: موسی با حیاء بود و جلوی هیچ کس عریان نمی شد، و پیش مردم غسل نمی کرد، وقتی میخواست غسل بکند، به بیابان های دور می رفت و آب برکه ای را پیدا می کرد و غسل می کرد، می گفتند او در بدنش یک عیبی دارد که می خواهد کسی بدنش را نبیند. هم برای جسمش حرف در آوردند و هم به او تهمت برادرکشی زدند. از این ها بدتر اینکه او بعد از اینکه جمعیت را به توحید دعوت کرد، و بعد از اینکه چهل روز به میقات رفت وقتی برگشت، دید مردم گوساله پرست شدند. این خیلی بدتر بود! دید مردم دور گوساله ای که خودشان ساخته اند جمع شده اند و آن را سجده میکنند، آخر حماقت تا این حد؟! پرستش خدایی که آدم خودش آن را ساخته خیلی بی عقلی است، لااقل خدایی باشد که قبل از شما آمده باشد. از این بدتر، وقتی مردم را به جهاد دعوت می کرد، مردم می گفتند خودت با خدا دوتایی به جنگ بروید، وقتی پیروز شدی ما را خبر کن بیاییم. با او به جنگ نمی آمدند، آزارش می دادند و به او تهمت می زدند. «مَنْ» و «سَلْمَى»؛ مرغ بریان، برایشان مجانی از آسمان می آمد، می خوردند و می گفتند: «لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ»؛ (1) غذا باید متنوع باشد، ما با یک غذا اذیت می شویم، باید کنارش عدس، سیر،

ص: 115

پیار باشد، این ها آیه ی قرآن است. خدا می فرماید: - خوب به آیه دقت کنید. مسلمانان «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ»؛ مثل آن هایی نباشید که موسی را اذیت کردند و رهبرشان را آزار دادند. البته خدا بعد از آن فرموده است: «فَبَرَأَهُ اللَّهُ»؛ خدا نمی گذارد به اولیانش تهمت بزنند. تهمت زن، رسوا میشود ولی کسی که به او تهمت می زنند اذیت میشود. امام فرمود: مرحوم شهید بهشتی مظلوم بود، مظلومیش هم روشن شد. خدا می فرماید: آن کسی را که آزار می دهند بالاخره ما بی گناهی بی گناه را ثابت می کنیم، اما تا وقتی ثابت بشود آبروی او رفته است. «فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا»؛ (1) ما موسی را از این تهمت ها نجات دادیم و ثابت کردیم موسی بی گناه است، ولی ثمره اش همین شد که اذیت شد و آزار دید. پس آزار خدا و پیغمبر و حضرت موسی در قرآن آمده است. مورد سوم که مورد بحث من است: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»، ما در رابطه با پیامبر نمی خواهیم بحث کنیم، درباره ی آزار موسی نمی خواهیم بحث کنیم، بحث ما درباره ی آداب معاشرت است. می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»؛ مردم هر که زن های مؤمن، مردهای مؤمن، همسایه، دوست، همسر و فرزند را آزار بدهد، این جا هم خدا می فرماید: «بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا»، (2) حرف هایی به ایشان بزند که انجام نداده اند؛ تهمت بزند، این گناه مبین است، و باعث می شود که عذاب شامل حال آن ها شود. لذا عزیزان، حواسمان جمع باشد که آزار دادن، مزاحمت، ایجاد زحمت برای دیگران، در راستای همان آزار و اذیت اهل بیت، خدا و پیغمبر است؛ چون روایت داریم که امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ اسْتَحَفَّ بِمُؤْمِنٍ فَبِنَا اسْتَحَفَّ»؛ (3) هر کس مؤمن را تحقیر کند، ما اهل بیت را تحقیر کرده است. روایت داریم که اگر کسی مؤمنی را خوار بشمارد، خدا روز قیامت او را با خواری وارد صحرای محشر می کند. چرا؟ چون حرمت مؤمن بالاتر از حرمت خانه ی خداست. رسول خدا کنار کعبه به کعبه نگاه میکرد و می فرمود: کعبه تو بالایی، تو والایی، تو عظیمی و شرافت داری، خدا این مقام را به تو

ص: 116

1- أحزاب: 69

2- أحزاب: 58

3- الكافی، ج 8، ص 102؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 272

داده است. و الا اگر خدا نخواهد این عظمت را بدهد چگونه چهار تا سنگ معمولی این طور مورد توجه واقع می شود؟ خدا می خواهد که تعدادی سنگ در یک مکانی این گونه مورد توجه واقع شود که در طول سالیان سال مردم دورش بچرخند، اما کعبه بدان، با همه ی مقامی که تو داری، حرمت مؤمن سه برابر توست، شکستن حریم مؤمن بالاتر از شکستن حریم کعبه است.

اقسام اذیت و آزار

اشاره

اکنون سؤال این است: آزار چند نوع است؟ اقسام آزار زیاد است، اما من پنج، شش مورد آن را بیان می کنم تا ببینید آزار و اذیت در روایات ما چگونه مذمت شده است.

1. نگاه آزاری

در حدیث داریم که پیامبر فرمود: «مَنْ نَظَرَ إِلَى مُؤْمِنٍ»؛ هر که به یک مؤمن نگاه کند، «نَظْرَةً لِيُخَيِّفَهُ بِهَا»؛ نگاهی که بخواهد کوچکش بکند، «أَخَافَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»، (1) آیا دیده اید بعضی ها با اشاره، کنایه، لب و دندان، گوشه ی چشم و بدون اینکه حرفی بزنند به گونه ای برخورد می کنند که تحقیر میشود. مثلاً با بی اعتنایی از کنار رد می شوند، با بلند نشدن جلوی پا، با تکریم نکردن در مهمانی ها. فرمود اگر کسی با نگاه تحقیرآمیز به مؤمن نگاه کند، خدا روز قیامت او را با تحقیر وارد صحرای محشر می کند. پس اولین شاخه ی آزار، نگاه آزاری است، پس متوجه باشیم که در نگاهمان آزار نباشد.

2. زبان آزاری

اشاره

دوم: زبان آزاری است.

داستان

مورد اول: همسر رسول خدا می گوید، عینه، بر پیغمبر وارد شد؛ عینه آدم بدزبانی بود، همه از او می ترسیدند، اگر وارد محله ای میشد همه مردم به خانه هایشان

ص: 117

می رفتند. چون چهار کلمه که حرف می زد، پنج تافحش و ناسزا در آن بود. او خیلی آدم بدزبانی بود. گفتند: یا رسول الله، عیینه آمد. پیامبر فرمود: خدایا مرا از شر زبان این مرد حفظ کن. عیینه وارد شد و خدمت رسول خدا نشست. پیغمبر خیلی با احترام و تکریم با او برخورد کرد. و خیلی با متانت با او سخن گفت. وقتی غتینه رفت عرض کردم یا رسول الله، شما که فرمودید مرا از شر او حفظ کن، پس چرا او را تکریم و احترام کردید؟ فرمود: تکریم و احترامم به خاطر این بود که بددهانی نکند و ناسزا نگوید و بعد فرمود: «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَدَعَهُ النَّاسُ أَوْ تَرَكَهُ إِتْقَاءَ فُحْشِهِ»؛ (1) بدترین مردم کسانی هستند که مردم از ترس زبانشان به آن ها احترام می کنند. مثلاً وقتی نانوايي می آید می گویند به او نان بدهید تا برود الآن فحش می دهد، وقتی وارد بقالی یا بانک می شود همه کارش را راه می اندازند، اما نه از روی عظمتش بلکه از ترس زبانش. وقتی یک عالم می آید می گویند بفرما، وقتی بزرگی می آید می گویند نوبت را به او بدهیم، این احترام از روی عظمت است. فرمود بدترین مردم کسی است که از شر زبانش مورد تکریم واقع می شود. این زبان آزاری میشود. عزیزان دقت کنید که چقدر اسلام نسبت به این نکات اهتمام ورزیده است؟

مورد دوم: سلمان با دو نفر از اصحاب به مسافرت رفته بود. وقتی به مدینه رسیدند به سلمان گفتند تو برو از پیغمبر غذایی برای ما بگیر. سلمان آمد و گفت: یا رسول الله! ما از راه آمده ایم و گرسنه ایم. حضرت فرمود: الآن چیزی پیشم نیست و سلمان دست خالی برگشت، در راه که برمی گشت آن دو نفر گفتند پای سلمان که به دریا برسد خشک می شود. ما هم از این حرف ها زیاد می زنیم، ظاهراً حرف ساده ای است. پایش به دریا برسد خشک می شود. این حرف ها را پیش سلمان هم نگفتند از دور که می آمد گفتند. وقتیان دو نفر خدمت رسول خدا رسیدند، گفتند: یا رسول الله گرسنه ایم. فرمود: شما گوشت خوردید، (2) گوشت برادر مرده تان را خوردید، چرا می گوید گرسنه اید؟ شما غیبت کردید. گفتند: ما که چیزی نگفتیم فقط در همین حد گفتیم!

ص: 118

فرمود: بلی، غیبت همین است، چیزی که اگر مقابل کسی بگویی او ناراحت بشود. دقت کنید چقدر زبان آزاری و آزار دادن دیگران به وسیله زبان امر دقیق و ظریفی است!

مورد سوم: ابوذر زمانی حواسش نبود، به بلال گفت: یابن الشواد: ای پسر زن سیاه. همین یک کلمه باعث شد که بلال خیلی ناراحت و متأثر شود! گناه بد است، بدتر از گناه توجیه گناه است - ابوذر بلافاصله گفت: بلال من اشتباه کردم، مرا ببخش. گفت: اباذر تو را بخشیدم. گفت: نه، می ترسم در دلت چیزی مانده باشد، من روی خاک میخوابم و صورتم را روی خاک میگذارم و تو کف پایت را روی صورت من بگذار و فشار بده که هر چه در دلت هست بیرون بیاد و بگو ابوذر از تو گذشتم و چیزی در دلم نمانده است. ببینید! مردان خدا این گونه هستند که اگر گاهی هم خطایی پیش می آید

تا این مرز پیش می روند که باعث آزار دیگری را فراهم نکنند. عزیزان، برای هم اسم نگذارید، کوبیدن این و آن، تحقیر دیگران و حرف مردم نقل مجلس ما نباشد، این عمل در روایات ما به شدت مذمت شده است.

3. رفتار آزاری

اشاره

در روایت داریم رفتار انسان نباید مردم را آزار بدهد. گفت: تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل.

داستان

مورد اول: پیغمبر اکرم نماز جماعت می خواند، بچه ای با مادرش به مسجد آمده بود، صدای گریه اش بلند شد، رسول خدا زود سلام داد. پرسیدند: یا رسول الله! چرا نماز را سریع خواندی؟ فرمود: صدای گریه ی بچه را نشنیدید؟ مادرش به نماز ایستاده بود و بچه گریه می کرد، من حاضر نیستم کودکی به خاطر نماز جماعت من آزار ببیند. لذا نمازش را سرعت بخشید که حتی بچه آزار نبیند.

مورد دوم: معاذ بن جمل امام جماعت بود، عده ای از مردم نیز ایستادند. او در باغش اقامه ی نماز می کرد و کارگانش به او اقتدا می کردند. آن شخص می گوید من نیز به نماز جماعت ایستادم نماز شروع شد، بعد از حمد شروع به خواندن سوره ی بقره کرد. که

تقریباً از دو جزء بیشتر است، و حداقل یک ساعت و نیم، دو ساعت وقت لازم است تا خوانده شود. می گوید مدتی ایستادم ولی پاهایم سست شد به ناچار نماز را فرادی خواندم و سلام دادم، و سوار بر مرکب شدم و رفتم. - الآن هم گاهی نمازهای مسجدالحرام و مسجدالنبی بیست الی بیست و پنج دقیقه طول میکشد که افراد را خسته می کند. توصیه شده است که نماز جماعت به سرعت خوانده شود. پیامبر گرامی اسلام در مواقع بارانی نمازهای مغرب و عشاء و ظهر و عصر را با هم می خواند. در مسافرت نیز دو نماز را با هم می خواند. البته در نماز جماعت با هم خواندن دو نماز (ظهر و عصر - مغرب و عشا) و یا جدا خواندن آن دو از هم جایز است؛ یعنی هم به گونه ای که اهل سنت می خوانند و هم به گونه ای که ما می خوانیم. ولی پیامبر گرامی اسلام گاهی نمازها را جدا می خواند، اما در حالت های بحرانی، در روزهای بارانی، و در روزهای گرم با هم می خواند. این خبر به پیامبر رسید. وقتی معاذ خدمت نبی مکرم اسلام آمد پیغمبر اکرم فرمود: معاذ! این چه نمازی بود که خواندی؟ با این کارت مردم را از دین زده می کنی، مبادا دیگر سوره های طولانی را در نماز جماعت بخوانی. (1) اسلام مراعات انسان را می کند حتی می گوید نماز جماعت را سریع بخوانید.

4. همسایه آزاری

اشاره

چرا همسایه را آزار می دهید؟

داستان

مورد اول: شخصی خدمت پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! می خواهم خانه بخرم، پول هم به اندازه ی کافی دارم، شما بفرمایید کجا خانه بخرم؟ جَهینَه، مُزینَه، ثقیف، قُریش و یا فلان قبیله؟. در آن زمان مکه قبیله قبیله بود، مثلاً قبیلہی ثقیف یک جا بودند، قبیلہی قریش یک جا بودند، قبیله های مختلف هر کدام یک جا بودند. گفت نزد کدام قبیله خانه بخرم؟ در کدام منطقه؟ - مثلاً یک جا خنک تر است، یک جا خوش آب و هوا تر است، یک جا درخت بیشتر دارد، به عنوان مثال طائف درخت داشت -

ص: 120

پیامبر فرمود: «الْحِوَارُ ثُمَّ الدَّارَ وَالرَّفِيقَ ثُمَّ السَّفَرَ»؛ (1) دو توصیه به تو می کنم: 1- هر وقت خواستی خانه بخری در مورد همسایه های آن جا تحقیق کن و آن ها را بشناس و بعد خانه بخر. 2- هر وقت خواستی به مسافرت بروی اول در مورد رفیق هایت سؤال کن و بین به طور مثال در کوپه ی قطار یا در اتوبوس چه کسی با تو هست؟ امروزه سفرها کوتاه است، اما در گذشته سفرها طولانی بود. در مسافرت اول رفیق مهم است و بعد سفر. سفر بدون رفیق خوب نیست و سفر با رفیق بد، از بی رفیقی بدتر است چون انسان اذیت می شود.

مورد دوم: این جریان را همه ی شما مکرر شنیده اید و من از کودکی گاهی روی منبرها شنیده ام. مرحوم سید جواد آملی، آن عالم فقیه می گوید در خانه نشسته بودم، دیدم در خانه را می زنند، خادم آمد و گفت: سید بحرالعلوم تو را می طلبد. سر سفره ی شام نشسته است و غذایش را میل نکرده و می گوید به سید جواد آملی بگویند بیاید. رفتم و با سرعت خودم را رساندم. با خود گفتم خدایا چه شده که سید بحرالعلوم مرا احضار کرده است؟ سلام کردم، دیدم با عصبانیت و ناراحتی به من گفت: مگر تو انسان نیستی؟ هفت شب است که همسایه ی تو گرسنه است و غذا ندارد. خرما ی خراب و ارزان از بقال سر کوچه می گیرد و شب ها بچه هایش را سیر می کند، امشب رفته خرما ی ارزان و نسیه بگیرد، بقال به او خرما نداده و بچه هایش گرسنه خوابیده اند. مگر تو مسلمان نیستی؟ گفتم: آقا خدا میداند خبر ندارم و الآن از شما دارم میشنوم. فرمود: اگر خبر داشتی که این را به تو نمیکفتم، می گفتم: یهودی. اما تو که مسلمان هستی چرا خبر نداری؟ نمی گویم چرا خبر داری و کمک نمی کنی؟ بعد فرمود این ظرف غذا را بردار به همسایه ی گرسنه ات بده و نگذار گرسنه بماند. (2) امروزه این مسائل کم رنگ شده است. امروزه که در شهرهای بزرگ، همسایه همسایه را نمی شناسد. شما گاهی در آپارتمان های تهران می روی از کسی می پرسی فلانی را میشناسی؟ می گوید چه کسی را می گویی؟ ده سال است که در این واحد زندگی می کند اما همسایه ی کناریش را

ص: 121

1- مستدرک، ج 8، ص 209، الجعفریات، ص 164

2- داستان راستان، ج 2، ص 68

نمی شناسد. متأسفانه فرهنگ غربی دارد در خانواده های ما، زندگی ما، جوامع ما، و ارتباطات ما حاکم می شود. گاهی اصلاً نمی داند همسایه کیست؟ نمیداند رفیق کیست؟ نمیداند اطرافیان چه کسانی هستند؟ عزیزان من! آزار مردم زمینه های مختلفی دارد مثل نگاه، زبان، حتی عبادت، جلسه ی ختم، و جلسه ی قرآن، نماز جماعت که برای شما مثال زدم، و یا همسر آزاری، کودک آزاری. امروزه بعضی ها بچه ها و خانواده هایشان را آزار می دهند و تحقیر می کنند.

5. حیوان آزاری

اشاره

مورد آخر حیوان آزاری است.

داستان

در مدینه زنی بود که یک گربه او را اذیت کرده بود. احتمالاً- گربه جوجه اش را خورده بود. این زن گربه را گرفت و آن قدر در حبس نگه داشت تا بعد از عذاب فراوانی که کشید از گرسنگی مرد، خبر به رسول خدا رسید، فرمود: فردای قیامت همین گونه حبسش می کنند و در جهنم عذابش می دهند، چون گربه ای را حبس کرده است. حال یک نفر با افتخار می گوید گربه کبوترم را خورد و من با چوب طوری به کمرش زدم که دو نیم شد. چرا زدی؟ مگر این گربه از کجا باید غذا بخورد؟ خدا این گونه به او آموخته، و راه غذا خوردنش همین است؛ حیوان گرفتن، کبوتر خوردن، ماهی خوردن، رفتن سر یخچال. مگر به او یاد داده اند که از مغازه چیزی بخرد؟ یک فردی را می شناسم که انسان مؤمن و متدینی است؛ قرآن ختم می کند. شنیدم گربه ای را با چوب به خاطر خوردن چند حیوانش به قتل رسانده است. با این وصف این نماز، روزه، دعا و ختم قرآن چه فایده ای دارد؟ قرآن و اسلامی که این قدر برای وجود انسان و حتی حیوان ارزش قائل است. پیامبر می فرمود: در جنگ ها درخت ها را قطع نکنید، درخت ها را آتش نزنید، پوست درخت ها را نکنید، زراعت های مردم را خراب نکنید. پیامبر فرمود: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ»، (1) مسلمان آن کسی است که دیگران از

ص: 122

1- وسائل الشیعه، ج 12، ص 278؛ بحار الانوار، ج 4 ص 302؛ اعلام الدین، ص 265

کمی حواسمان را جمع کنیم تا مزاحمت هایمان را کم کنیم، سعی کنیم با نخاله ی ساختمانمان، بوق ماشینمان، آب فاضلاب منزلمان، فریاد زدن در کوچه مان که از شب نشینی برمیگردیم، بچه هایمان را که ظهر برای فوتبال به کوچه می فرستیم. داد زدن در خانه مان، صدای موسیقی ماشین مان و با رفتارهای ناشایست، مردم را آزار ندهیم. این مطالبی که گفتم امروزه در بعضی از کشورهای اروپایی که مسلمان هم نیستند حل شده است. یکی از عزیزان ما که از سوئیس آمده بود برای من تعریف میکرد که ما در آنجا درگیری و اختلاف ندیدیم، حتی من شنیدم زندان ندارد و این مسائلی را که ما به آن مبتلا هستیم در آن جا ندیدیم. چرا باید این مسائل را یک غیر مسلمان در یک کشور اروپایی رعایت کند اما من مسلمان باعث آزار و اذیت همسایه، همکار، همسر و دیگران شوم. غیر مسلمان روایت ندارد و به او گفته نشده که هر کس به مؤمن نگاه تحقیرآمیز کند خدا او را تحقیر می کند، به او گفته نشده که پیغمبر فرموده است هر کسی که مؤمنی را آزار بدهد کار او اعلام جنگ با خداست. او این آموزش های دینی را ندارد اما این فرهنگ برای او نهادینه شده است. بیاییم مسلمان بودنمان را با این ارزش های اسلامی عجین کنیم تا معاشرت هایمان، مطابق با ارزش ها باشد. خدایا به همه ی ما توفیق عمل به کلمات نورانی قرآن و اهل بیت را عنایت بفرما.

آزار و اذیت (2)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، (1)

مقدمه

بحث ما در رابطه با مزاحمت و مردم آزاری بود، من روایاتی را خواندم که در آن ها آزار دادن و اذیت کردن مردم، مذمت شده است، تا آن جایی که در روایت داریم اگر کسی بنده ی مؤمنی را آزار بدهد، گویا اعلام جنگ با خدا کرده است. و با مثال هایی اقسام اذیت و آزار را بیان کردیم. بحث امروز من تحت عنوان اهل بیت آزاری است؛ این که چه کارها و رفتارهایی اهل بیت را آزار می دهد، و چه رفتارها و برخوردهایی از ما موجب اذیت آن شخصیت های بزرگوار می شود؟ طبیعتاً این بحث، خیلی مهم است، اگرچه در ذهن هیچ کس نیست و هیچ کس قصد ندارد که اهل بیت را آزار دهد. اما گاهی حرکت ما، موضع گیری ما، و برخورد ما موجب آزار و اذیت اهل بیت می شود؛ اهل بیته که در قرآن کریم، از آن ها به عنوان پاکیزه یاد شده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ خدا می فرماید: ما اراده کردیم اهل بیت، پاکیزه و معصوم باشند و هیچ رجس و پلیدی در زندگی شان نباشد؛ اهل بیته که پیامبر گرامی اسلام فرمود من فقط محبت آن ها را از شما می خواهم؛ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، (2) همچنین فرمود: دوستی با اهل بیت به نفع خودتان است. «مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ» اگر من از شما اجری به عنوان محبت اهل بیتم می خواستم، «فَهُوَ

ص: 124

1- احزاب: 33

2- شوری: 23

لَكُمْ؛ پس آن به نفع شماست، محبت و دوستی ای است که سودش را خودتان می برید. وقتی این آیات را کنار هم می گذاریم «مَا سَأَلْتَكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»، (1) در واقع پیامبر از ما مزد نخواسته است بلکه پیامبر با این محبت نفع و سودی را به خود ما رسانده است. اهل بیتی که قوام عالم هستی، و پشتوانه ی عالم هستی، وابسته به وجود آن هاست. حال اگر خدای ناکرده کسی اهل بیت را آزار بدهد، بحث من بحث کفار نیست، بحث منافقین نیست که اهل بیت را آزار می دادند زیرا وضعیت آن ها روشن است. در زیارت جامعه ی ائمه که در آخر مفاتیح آمده است می خوانیم: «وَأَبْتَاعُوا بِخُمْسِكُمُ الْخُمُورَ»؛ (2) این قدر شما را آزار دادند که حاکمان با پول خمس شما شراب می خریدند و می خوردند، حق شما را غصب می کردند. در آن زیارت میخوانیم شما همه به شهادت رسیدید، یا با شمشیر، یا با سم و یا بدنتان تیرباران شد. همچنین می خوانیم اصحاب شما مثل عمار و سلمان آزار دیدند. این زیارت جامعه ی ائمه، در واقع یک دوره رنج نامه ی اهل بیت است. بحث من روی این آزارها نیست، نه آزاری که هارون الرشید نسبت به موسی بن جعفر علیه السلام داد و نه آزاری که متوکل به ائمه علیهم السلام میداد بحث من روی مؤمنان و روی متدین هاست، روی کسانی که اهل بیت را دوست دارند به گونه ای که اگر به او بگویید تو اهل بیت را آزار می دهی، اشکش جاری می شود و می گوید من چنین قصدی ندارم. اما عزیزان، گاهی بعضی از کارها چه بخواهی چه نخواهی نتیجه و ثمره اش آزار است، من نمی خواهم بگویم این چیزهایی که امروز می شمارم غیر از این که خودش گناه است اهل بیت آزدنش هم گناه دوم است، مثلاً کسی که غیبت می کند گناه کرده است، اما دیگر نمی خواهم بگویم به عنوان دوم، آزار دادن اهل بیت هم گناه است، بلکه موجب می شود محبت، عنایت و توجه اهل بیت از زندگی اش خارج شود. اهل بیتی که فرمودند ما دوشنبه ها و پنج شنبه ها اعمال شما را می بینیم، (3) اهل بیتی که فرمودند ما به حزن شما محزون و

ص: 125

1- سبأ: 47

2- بحار الانوار، ج 99، ص 165

3- برای مطالعه ی بیشتر رجوع کنید به: جلد (1) سلسله سخنرانی های استاد (بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه قسمت (6)، بخش عرضه اعمال بر ائمه علیهم السلام

به شادی شما شاد می شویم. ما از دردهای شما خبر داریم. ما شیعیانمان را در سراسر عالم میشناسیم!

اعمال آزار دهنده ی اهل بیت علیهم السلام

اشاره

من امروز چهار مورد آن را برای شما می شمارم، خوب دقت کنید، که خدای ناکرده نادانسته اهل بیت را نیاز داریم، خودشان فرمودند این ها باعث آزار ماست؛ اما این موارد چیست؟

1. تحقیر مردم و مؤمنین

اشاره

یکی از جاهایی که اهل بیت آزرده می شوند جایی است که مؤمنی تحقیر شود. جریان های متعددی را در این زمینه در تاریخ داریم.

داستان

مورد اول: شخصی می گوید خدمت آقا امام صادق علیه السلام آمدم، به من فرمودند: چرا ما را آزار میدهی؟ خیلی ناراحت شدم گفتم یابن رسول الله! من عاشق و پیرو شما هستم چگونه شما را آزار داده ام؟ چه اذیتی کرده ام؟ فرمود: در جُحْفَه، کسی جلوی تو را گرفت که او را سوار بر مرکب کنی، توجه نکردی و از کنارش عبور کردی، تو نمیدانی «مَنْ اسْتَحْفَ بِمُؤْمِنٍ فَيُنَا اسْتَحْفَ»؛⁽¹⁾ هر که مؤمنی را خوار بشمارد ما را خوار شمرده است. با اینکه وقتی آن شخص که از جحفه عبور می کرد قصد تحقیر نداشت و با این نگاه به آن مؤمن نگاه نکرد، اما امام صادق علیه السلام می فرماید تو با این رفتارت ما را خوار شمردی. حالا فرقی نمیکند آن مؤمن والدین انسان باشند، همسر انسان باشد، یا دوست انسان باشد. عکس این قضیه هم ثابت است.

مورد دوم: شخصی همراه پسرش خدمت امام صادق علیه السلام آمد، اسم پدر ابراهیم و اسم پسر اسماعیل بود. آن شخص با امام صادق علیه السلام شروع به صحبت کرد بعد عرض

ص: 126

کرد: یابن رسول الله! این پسر اسماعیل خیلی مرا تحویل میگیرد و تکریم می کند و احترام والدینش را خوب نگه میدارد. امام صادق علیه السلام فرمود: من اسماعیل را دوست داشتم اما حالا که گفتم به تو احترام می گذارد، ارادت و دوستی من نسبت به او بیشتر شد. ببینید تکریم یک پدر توسط یک فرزند باعث شادی امام را فراهم میکند.

مورد سوم: و عکس این قضیه این که شخصی با مادرش دعوا و تندی کرده بود خدمت امام صادق علیه السلام رسید، همین که وارد شد امام فرمود: برگرد اول برو رضایت مادرت را جلب کن و بعد بیا. با این که آن شخص چیزی به امام نگفته بود اما ائمه از اعمال ما اطلاع دارند، این مطلب صریح قرآن و روایات ماست. پس گاهی عملکرد ما مثل تحقیر مؤمن، ناراحت کردن والدین و رفتار ناپسند موجب آزرده‌گی ائمه می شود.

مورد چهارم: شخصی می گوید امام صادق علیه السلام با کسی بیست سال رفیق بود، در روایت داریم که این شخص با امام صادق علیه السلام در بازار کفاش ها حرکت می کردند. غلام این شخص که همراهش بود یک لحظه ناپدید شد، این شخص چندین بار او را صدا زد اما غلام نشنید. در مرتبه ی چهارم ناگهان صدا زد: ای حرامزاده! ای زنا زاده! امام صادق علیه السلام ایستاد، با عصبانیت فرمود: این چه حرفی بود که زدی؟ گفت: آقا، این غلام از کشور مسلمان نیست، از منطقه ی سند و هندوستان است، مادرش مشرک است - الآن هم در هندوستان کافر زیاد داریم. هندو، بودا و مذاهبی داریم که انسان می پرستند، گاو می پرستند، مذاهبی داریم که بدتر از این هایی هستند که حیوانات را می پرستند. اما آیا میشود به این غلام گفت حرامزاده؛ چون کافر است؟ بالاخره آن ها هم برای خودشان ازدواج دارند. مثلا دختر و پسر وقتی با هم صحبت می کنند و می خواهند عقد کنند می آیند کنار مقبره یک سرباز گمنام دسته گلی را روی قبر می اندازند، یا می آیند کنار رودخانه و دسته گلی را روی آب می اندازند. این کار از نظر آن ها عقد شرعی است و با این عقد آن ها زن و شوهر می شوند. امام صادق علیه السلام فرمود: حتی اگر او مشرک باشد، هر امتی برای خودش ازدواجی دارد و هر گروهی برای خودش نکاح دارد؛ من دیگر با تو قدم نمی‌زنم. راوی این حدیث میگوید من دیگر امام صادق علیه السلام را با این شخص ندیدم تا این که مرگ بین این ها فاصله انداخت.

اگر به خاطر گفتن یک جمله ی حرامزاده به یک نفر که مادرش مشرک است و مسلمان هم نیست، امام دوستی اش را تا آخر عمر با آن شخص قطع می کند، چرا این لفظ به سادگی در دهان بعضی از افراد می چرخد؟ چرا فحش در دهان بعضی هاست؟ این موجب آزار امام صادق علیه السلام است، هر چند که شما اصلاً نمی خواهی امام را آزار بدهی، اما این موجب آزار امام حسین و پیغمبر است. ممکن است انسان قصد آزار آن ها را نداشته باشد، مانند شخصی که به غلامش گفت حرامزاده قصد آزار امام رانداشت، اما نتیجه ی وضعی آن آزار و محروم شدن از عنایت امام است. پس یک عامل نشانه ی آزار اهل بیت تحقیر دیگران است.

2. غلو کردن

اشاره

عامل دوم که متأسفانه به آن مبتلا هستیم غلو است. غلو یعنی شأن و جایگاهی برای امام قائل شویم که خود امام راضی نیست و حرفی را به امام نسبت دهیم که امام نفرموده است. امام رضا علیه السلام فرمود: این روایت در جلد 25 بحار است، مرحوم مجلسی حدود 100 صفحه درباره ی این موضوع روایت آورده است - «الْغُلَاةُ كُفَّارٌ» آن هایی که درباره ی ما غلو می کنند کافرند، «وَالْمُقَوِّضَةُ مُشْرِكُونَ»، و آن هایی که مفوضه اند؛ یعنی می گویند خدا به عالم کاری ندارد و هیچ نظارتی بر اعمال ما ندارد و ما مختار علی الاطلاق هستیم، مشرکند. اما رضا فرمود: «خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ وِلَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ وِلَايَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ»، (1) هر که درباره ی ما غلو کند از ولایت خدا، و ولایت پیغمبر و ولایت ما اهل بیت خارج می شود. نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيْبَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ»؛ دو گروه از امت من هیچ سهمی از مسلمانی ندارند: «النَّاصِبُ لِأَهْلِ بَيْتِي حَرَبًا»؛ کسی که به اهل بیت توهین کند یعنی ناصبی و «وَعَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ مِنْهُ»؛ (2) کسی که درباره ی اهل بیت غلو کند و با خروج از حد اعتدال نسبت هایی را به ایشان بدهد که متأسفانه این مورد در جامعه زیاد مشاهده می شود. مثلاً بعضی ائمه را خدا می خوانند، اگر چه می گوید من به کنایه می گویم؛ اما باید بدانی

ص: 128

1- بحارالانوار، ج 25، ص 273؛ عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 203

2- الفقیه، ج 3، ص 408؛ وسائل الشیعة، ج 20، ص 553

تا وقتی بخواهی ثابت کنی که این حرف را به کنایه گفته ای، سی دی آن در دنیا پخش شده، و خواهند گفت که فلانی به طور مثال زینب الهی یا حسین الهی است. این غلو در قالب الوهیت است. مرحوم مجلسی بیست مورد غلو را شمرده است، که به الوهیت، نبوت و وحی نسبت داده اند.

ما در زیارت جامعه کبیره میگوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ»، معنای «مَهْبِطِ الْوَحْيِ» این نیست که به امام وحی می شود، وحی مخصوص پیامبر است؛ اما وحی چند معنا دارد، یک معنای وحی الهام است، «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ»؛ (1) خدا میگوید ما به مادر موسی وحی کردیم. مادر موسی که پیغمبر نبود، اما یکی از معانی وحی «ارتکاذ» است؛ یعنی گفت وگویی فرشتگان اهل بیت ما محدث اند؛ یعنی فرشتگان با آن ها صحبت می کنند، اما اگر کسی وحی به معنای وحی که به رسول الله می شود آن را به اهل بیت نسبت بدهد این غلو است. خود امیرالمؤمنین فرمود: با مرگ رسول الله «لَقَدْ انْقَطَعَتِ الْوَحْيُ»؛ یعنی وحی تمام شد و دایره ی وحی بسته شد. پس کاربرد وحی به این معنی در مورد ائمه غلو میشود.

داستان

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: یابن رسول الله! در منطقه ی ما بعضی ها از قول شما حدیث میخوانند، حدیث هایی که ما را مشمئز و متنفر می کند، - بعضی از این مطالب در ذهن من است و در کتاب ها هم دیده ام اما شرم دارم روی منبر آن ها را بیان کنم - امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ هَذَا دِينَنَا فَأَعْتَرِلْهُ»، (2) این مطالب از دین ما نیست از آن دوری کنید.

بعضی ها پیش ما می آیند و میگویند نماز رکوع و سجده نیست بلکه نماز روح ولایت است، تو ولایت امام صادق علیه السلام را داشته باش، لازم نیست نماز بخوانی. بعضی از

ص: 129

1- قصص: 7

2- بحار الانوار، ج 25، ص 314 رجال الکشی، ص 516

در ایش متصوفه این حرف ها را می زنند، می گویند زکات دادن به معنای پول دادن نیست، زکات ترکیه ی بدن است. من در بعضی از تفاسیری که بوی تصوف میدهد این مطالب را مشاهده کرده ام. «أَنْ تَذَبْحُوا بَقْرَةً»، (1) به بنی اسرائیل میگوید گاوی را سر ببرید، متصوفه می گویند منظور از گاو، نفس است و گاوی در کار نبوده است و قصه های قرآن سمبلیک است. آدم و حوایی هم وجود نداشته است. «أَنْ تَذَبْحُوا بَقْرَةً»، یعنی نفست را بکش. «لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ»؛ (2) یعنی نه در پیری و نه در کودکی بلکه در جوانی، نفست را بکش. چه کسی آیات قرآن را این گونه تفسیر می کند؟ علامه طباطبایی می فرماید: تمام قرآن، حقیقت است و داستان های قرآن نیز حقیقی است. داستان های قرآن واقعیات خارجی است، اما برخی این داستان ها را تأویل می کنند و به اهل بیت نسبت های ناروا میدهند و آن ها را بد معرفی می کنند. بنده دیده ام گاهی افراد در تشهد نمازشان «أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيًّا لِلَّهِ» می گویند و این حرام است. درست است که به اهل بیت علاقه دارند اما انسان نباید در ارکان نماز مطلبی را اضافه کند. تقریباً بیشتر فقهای ما شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را جزو اذان نمی دانند، می گویند به عنوان شعار، سمبل و معرفی شیعه و تبرکاً گفته شود. لذا باید توجه داشت که نسبت به اهل بیت غلو نکنیم. حتی در روایت آمده است که ائمه می گفتند که از این غالیان را صادر کرده اند. «فارس بن حاتم قزوینی» یکی از این غالیان بود که امام علیه السلام شخصی به نام «جنید» را اجیر کرد و فرمود برو او را به قتل برسان، چون درباره ی ما غلو کرده است. سیدالسادین علیه السلام فرمود: گاهی مردم به خاطر محبت زیاد نسبت به ما غلو می کنند که ما راضی نیستیم و این از ما نیست. اما بهترین راه شناخت ائمه از طریق زیارت نامه های آنان است. زیارت جامعه کبیره، شناسنامه ی اهل بیت است، زیارت امین الله شناسنامه ی اهل بیت است که برای همه ی اهل بیت خوانده می شود. پس محور دومی که باعث نارضایتی اهل بیت می شود غلو است و فرقی ندارد در اشعار باشد، در مداحی باشد، در روضه خوانی باشد،

ص: 130

1- بقره: 67

2- بقره: 68

در ذکر فضائل اهل بیت باشد، و یا در معرفی اهل بیت باشد. اگر بعضی از این مطالب در ماه رمضان گفته بشود روزه را باطل می کند. باید توجه داشت که هم اهل بیت غلو را مذمت کرده اند و هم دو جا در قرآن تأکید شده است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»؛ (1) اهل کتاب! مسیحی ها درباره ی دینتان غلو نکنید. متأسفانه امروزه به مضامین اسلامی و دینی ماغلو راه پیدا کرده است که در این مورد باید خیلی حواسمان جمع باشد.

3. تقریط

اشاره

ما از آن طرف هم گرفتاریم؛ یعنی گاهی با کوتاهی کردن درباره ی اهل بیت باعث آزارشان می شویم. متأسفانه این روزها، کتاب هایی ترجمه می شود و به بازار می آید که اهل بیت را در حد علمای عادی معرفی می کند. «عُلَمَاءُ أْبْرَارٍ أَتْقِيَاءُ» این تعبیر بعضی از آن هاست، می خواهند علم غیب و ولایت تکوینی ایشان را منکر شوند. این فکر از وهابیت و از سلفی ها نشأت می گیرد. درست است که نباید درباره اهل بیت غلو کرد اما اهل بیت عصمت و طهارت علم غیب دارند که از ناحیه ی خدا به آن ها واگذار شده است. امیرالمؤمنین در مسجد حادثه «صاحب الزنج» را پیش بینی کرد. صاحب الزنج سال 250 در عراق قیام کرد و خیلی کشتار کرد و قحطی به راه انداخت. امیرالمؤمنین تقریباً دو بیست و ده سال قبل از حادثه ی صاحب الزنج در مسجد کوفه، این حادثه را پیش بینی کرد. یک نفر از پای منبر بلند شد و گفت: یا امیرالمؤمنین شما غیب میدانید که الآن این جا ایستاده اید و حادثه ی چند دهه ی دیگر را پیش بینی می کنید؟ فرمود: خیر، ماغیب نمیدانیم «إِنَّمَا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ»؛ (2) کسی که غیب می داند او به ما یاد داده است. لذا تقریط و کوتاهی درباره ی اهل بیت هم موجب آزار ایشان است.

داستان

یکی از افرادی که در حق اهل بیت کوتاهی کرد علی بن ابی حمزه ی بطائنی است،

ص: 131

1- نساء: 171؛ مائده: 77

2- نهج البلاغه، خطبه 128؛ بحار الانوار، ج 26، ص 103

او از یاران امام کاظم علیه السلام است. وی به مدینه آمد و مریض شد و در بستر افتاد. کتب رجال نوشته اند یکی از رفقایش می گوید وقتی که مرگش فرارسید، بلند شدم برایش قبر و کفن فراهم کنم. چون مطمئن بودم با درد شدیدی که در ناحیه ی شکم و سینه داشت دیگر از بستر بر نمی خیزد، اما همین طور که کنارش نشسته بودیم و اظهار جزع میکردیم ناگهان در زدند، شخصی از طرف موسی بن جعفر علیه السلام یک ظرف آب آورد - عنایت همین است. فرمود: این آب را به علی بن ابی حمزه بدهید که بخورد. آبی بر روی آتش شد و درد را خاموش کرد. علی بن ابی حمزه از جا برخاست و خدمت امام کاظم علیه السلام رفت. او مورد اعتماد امام کاظم علیه السلام بود، امام اموال خود را به او واگذار کرد. طی چهار سالی که امام در زندان بود مسئولیت تمام امور مالی آن حضرت با علی بن ابی حمزه بطائنی بود. اما حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که به شهادت رسید، علی بن ابی حمزه امامت امام رضاعیه السلام را نپذیرفت و مذهب واقفی از همین جا شکل گرفت و واقفین به خاطر مال دنیا گفتند هفت امام بیشتر نداریم. (1) این تقریظ است. امام کاظم علیه السلام درباره آن ها فرمود: «أَنْتَ وَ أَصَدِّقَاتُكَ أَشَدُّ بَأْسًا مِنَ الْحَمِيرِ»؛ (2) علی بن ابی حمزه و یارانش مانند الاغ هستند. قرآن می فرماید: «كَمْ تَلِي الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَشْفَارًا»، (3) عالمی که به علمش عمل نکند مثل چهارپایی است که روی آن کتاب بگذارید. شما روی یک چهارپا کتاب بگذارید، کتاب علمی، فقهی، اصولی هر چه باشد از موضوعش خبر ندارد و فقط حمل می کند. قرآن عالم بی عمل را به چهارپایی تشبیه کرده که کتاب حمل می کند. پس تقریظ هم سومین عاملی است که باعث آزار اهل بیت میشود.

4. زیارت های نادرست

اشاره

عامل چهارم که مبتلا به ما نیز هم است، آزار اهل بیت در قالب زیارت های نادرست میباشد. زیارت اهل بیت مستحب است، اما گاهی در اثر رعایت نکردن آداب زیارت،

ص: 132

1- شاگردان مکتب ائمه، ج 3، ص 546

2- رجال ابن داود، ص 478؛ رجال الکشی، ص 404

3- جمعه: 5

انسان باعث هتک حرمت و ناراحتی اهل بیت می شود، که این مورد فراوان هم به چشم می خورد. بنده امسال در مکه ی مکرمه جلوی حجرالاسود بودم، زن و مرد، محرم و نامحرم کنار هم بودند، خانمی آمد و گفت: می خواهم بروم جلو. گفتم: استلام حجر مستحب است اما برای انجام این مستحب حداقل باید به ده مرد نامحرم برخورد کنی و این حرام است. انجام یک مستحب به قیمت انجام یک حرام جایز نیست. علی بن موسی الرضا فرمود: اگر حجر شلوغ بود بیاید دور از حجر بایستید و با دست اشاره کنید و دعایتان را بخوانید. این مسأله در زیارت ها نیز مطرح است و باید رعایت شود.

آداب زیارت

من روایتی برای شما بخوانم که خیلی زیباست، دلم می خواست چند جلسه در موردش صحبت می کردم ولی به اختصار می خوانم؛ شخصی به نام محمد بن مسلم خدمت امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: یابن رسول الله! ما وقتی به زیارت جد شما امام حسین و پدر بزرگوار شما و بقیه ائمه علیهم السلام می رویم. البته آن زمان قبور ائمه بیشتر از این نبود، قبر امیرالمؤمنین که مخفی بود، و بیشتر زیارت کربلا معمول بود تا زمان امام صادق علیه السلام. یابن رسول الله! وقتی به زیارت جدتان امام حسین علیه السلام می آییم، آیا آدابی هم دارد یا این که سفری است مثل همه سفرهایی که می رویم؟ امام باقر علیه السلام فرمود: خیر سفر زیارت پدران ما و ما اهل بیت آدابی دارد. گفتم: یابن رسول الله، این آداب چیست؟ قال ابو جعفر علیه السلام: 1- «يَلْزُمُكَ حُسْنُ الصَّحَابَةِ لِمَنْ يَصْحَبُكَ»؛ کسانی که همراهتان هستند با آن ها مهربان باشید، این اولین آداب زیارت است؛ حسن مصاحبت با کسی که همراه توست، با کسی که در ماشین یا هواپیما کنار تو نشسته، و کسی که با هم در کاروان ثبت نام کرده اید. 2- «وَيَلْزُمُكَ قَلَّةُ الْكَلَامِ إِلَّا بِخَيْرٍ»؛ باید سخن را کم کنی مگر حرف خیر باشد. 3. «وَيَلْزُمُكَ كَثْرَةُ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ ذکر خدا را زیاد بگویند. 4- «وَيَلْزُمُكَ نِظَافَةُ الثِّيَابِ»؛ لباستان پاکیزه باشد. 5- «وَيَلْزُمُكَ الْغُسْلُ قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَ الْحَيْرَ» قبل از اینکه وارد حائر و محل زیارت شوید، غسل زیارت کنید و در غسل زیارت هم بگویید: «اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي»؛ خدا می خواهد به زیارت امام رضا بروم قلبم را پاک کن، یا می خواهم به زیارت امام حسین بروم قلبم را پاک کن. 6- «وَيَلْزُمُكَ

الْخُشُوعُ وَكَثْرَةُ الصَّلَاةِ»؛ در زیارت ما خشوع و نمازتان بیشتر باشد. من امسال این مطلب را در آستان قدس و خیلی جاهای دیگر گفتم و این جا هم عرض می کنم که چرا باید موقع نماز جماعت دور حرم های ما جمعیت باشد؟ چرا باید دور ضریح امام رضا علیه السلام و حضرت معصومه علیها السلام جمعیت باشد در حالی که کعبه با آن عظمت با نماز جماعت تعطیل می شود و طوافش قطع می شود. امام معصوم نیز می فرماید کنار حرم ما نماز و خشوعتان زیاد باشد. «وَ الصَّلَاةُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»؛ و بر پیامبر و خاندانش درود بفرستید. 7. «وَ يَلْزَمُكَ التَّوْقِيرُ لِأَخْذِ مَا لَيْسَ لَكَ»؛ وقار و بردباری داشته باشید. وقتی دارند غذایی پخش می کنند خودت را سبک نکن و برای بعضی از کارهایی که در شأن تو نیست ندو؛ درست است که آن غذا تبرک است ولی دویدن برای آن زشت است. 8- «وَ يَلْزَمُكَ أَنْ تَغُضَّ بَصَرَكَ»؛ جایی که حلال نیست و لازم است که نگاه نکنی چشم فرو ببند. برخی بدون جوراب حرم می آیند و یا نزدیک حرم چادر سر می کنند و بعد از زیارت چادر را بر می دارد. مگر حرم امام رضا علیه السلام فقط در صحن حرم است؟ مگر حرم حضرت معصومه علیها السلام فقط محدود به این صحن و سراسر است؟ آیا در خارج از حرم حجاب لازم نیست؟ 9- «وَ يَلْزَمُكَ أَنْ تَعُودَ إِلَى أَهْلِ الْحَاجَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ إِذَا رَأَيْتَ مُنْقَطِعاً وَ الْمُؤَاسَاةَ . لازم است وقتی برادر ایمانی خود رانیازمند دیدی و ملاحظه کردی که به واسطه ی نداشتن نفقه از ادامه ی عمل عاجز است به دیدنش رفته و به مواسات با او رفتار نمایی. 10- «وَ يَلْزَمُكَ التَّعْيَةُ الَّتِي قِوَامُ دِينِكَ بِهَا»؛ اگر جایی رفتی که اهل سنت بودند تقیه را رعایت کن. مثل ما شیعیان که به قبرستان بقیع میرویم دلمان می خواهد آن جا را ببوسیم، اما آن ها می گویند این کار شرک است. ما دلمان میخواد تبرک به قبر پیدا کنیم، اما آن ها آن را شرک میدانند؛ لذا امام فرمود: در حرم هایی که دشمنان و مخالفین ما هستند تقیه را رعایت کنید. 11- «وَ الْوَرَعُ عَمَّا نُهِيتَ عَنْهُ»؛ ورع و تقوای از حرام داشته باشید. 12- «وَ الْخُصُومَةُ وَ كَثْرَةُ الْأَيْمَانِ وَ الْجِدَالِ الَّذِي فِيهِ الْأَيْمَانُ»، (1) در زیارت های ما زیاد قسم نخورید و وقتی به حرم می آید با هم خصومت نکنید. کدام یک از ما این گونه به زیارت میرویم؟ خیلی ها

ص: 134

رعایت می کنند. باید توجه داشت فریاد زدن کنار حرم ائمه نهی شده است. همان گونه که قرآن کریم این کار را کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم نهی میفرماید. چرا که این کارها باعث آزار ائمه می شود. فشار دادن به مردم، برخورد کردن محرم و نامحرم با یکدیگر، کنار رفتن حجاب پای ضریح، وقت نماز کنار ضریح بودن و در یک کلام اهل بیت آزاری، آزار خداست. ما نباید در زندگی اهل بیت را آزار بدهیم. شادی اهل بیت هم شادی خداست، پیامبر فرمود: «مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي، وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ»؛ (1) هر کس مؤمنی را شاد کند ما را شاد کرده است و هر که ما را شاد کند، خدا را شاد کرده است. خوشا به حال آن هایی که با اعمالشان موجبات سرور اهل بیت را فراهم می کنند. آن کسانی را هم که مثال زدم گاهی ناخواسته این کار را می کنند، و هیچ کس و هیچ مسلمان مؤمنی راضی نیست که اهل بیت را آزار بدهد، اما گاهی ناخواسته با رعایت نکردن آداب زیارت، یا با غلو، یا تفریط و یا با نادیده گرفتن حقوق دیگران، موجبات ناراحتی اهل بیت را فراهم می کنند. باید توجه داشته باشیم که اهل بیت بر اعمال ما نظارت دارند، امام جواد علیه السلام فرمود: شیعیان! وقتی می خواهید با دشمنان ما بحث کنید برای آن ها سوره ی انا انزلنا را زیاد بخوانید. گفتند: چرا؟ شاید به این مضمون فرموده باشند که سوره ی انا انزلنا سوره ای است که بحث امامت در آن مطرح است، «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»، (2) ملائکه در شب قدر کجا فرود می آیند؟ امام علیه السلام می فرماید: ملائکه به خانه های ما می آیند، ملائکه در بیوت ما نازل میشوند، زمانی که پیغمبر اکرم زنده بود فرشته ها به خانه ی او می آمدند. رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمود: بعد از من فرشته ها به خانه ی تو می آیند و بعد از تو به خانه ی ائمه و فرزندان تو. «وَمُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ». این زیارت جامعه کبیره است به خانه اهل بیت محل رفت و آمد فرشته هاست، پس حریشان نیز محل رفت و آمد است. حریشان هم محل زیارت است، چهار هزار فرشته دائما در حرم ابا عبدالله طواف می کنند، شب های جمعه این جمعیت چند برابر می شود، فرشته ها وقتی برمی گردند به دیگران اظهار می کنند که ما

ص: 135

1- الکافی، ج 2، ص 188؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 349؛ مستدرک، ج 12، ص 394

2- قدر: 4

امشب زائر قبر اباعبدالله بودیم. «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ»؛⁽¹⁾ هر کس به زیارت ابا عبدالله برود، گویا به زیارت خدا در عرش رفته است. پس حرم های اهل بیت علیهم السلام محل فرشتگان است، محل نظارت الهی است. خدای ناکرده با رعایت نکردن آداب زیارت موجبات آزدگی اهل بیت را فراهم نکنیم. کتاب های زیادی در این زمینه نوشته شده، مرحوم مجلسی کتابی به نام تُحْفَةُ الزَّائِرِ دارد که هفده ادب برای زیارت آورده است. مرحوم حاجی نوری کتابی به نام تَحِيَّةُ الزَّائِرِ دارد که چهل ادب برای زیارت آورده است. مرحوم شهید اول در پایان کتاب دروسش که یک کتاب فقهی است و موضوع آن هم بحث آداب زیارت نیست می گوید: من به این جا که رسیدم تصمیم گرفتم درباره ی آداب زیارت ائمه ی معصومین علیهم السلام چیزی بنویسیم. به نظر می رسد اولین کسی که در مورد آداب زیارت رسماً قلم زده، شهید اول باشد. ایشان تا پایان کتاب دروس، دوازده ادب برای زیارت آورده است. مرحوم مجلسی به آن مطالبی اضافه کرده و هفده مورد را ذکر کرده است. مرحوم حاجی نوری نیز به آن مطالبی اضافه کرده تا چهل آداب را بیان کرده است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمة الله علیه نیز بسیاری از این ها را از همان کتاب حاجی نوری نقل کرده و در مفاتیح آورده است. ان شاء الله خداوند به همه ی ما توفیق معرفت، اطاعت و استطاعت شاد کردن اهل بیت را بیش از پیش عنایت بفرماید.

ص: 136

1- کامل الزیارات، ص 6

فرهنگ تخاطب و گفت و گو (1)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»، (1)

مقدمه

بحث ما در این ماه مبارک رمضان درباره ی آداب معاشرت است که نسبت مبتلا به و کاربردی است. مباحثی را که ما مطرح میکنیم بیشتر زیربناها و مبانی اخلاق معاشرت است. به عنوان مثال در عیادت بیمار باید چه اخلاقی داشت و یا با همسایه چگونه باید برخورد کرد هنوز وارد این موارد نشده ایم. ما درباره ی مبانی اخلاق معاشرت؛ مثل حیا، حسن ظن و عدم مزاحمت در چند جلسه صحبت کردیم. بحث امروز درباره ی «فرهنگ گفت و گو و تخاطب» است، که یک بحث کاربردی و تقریباً مبتلابه ای در بین همه ی ما است. نمی خواهم راجع به گناهان زبان مثل غیبت، دروغ و تهمت حرف بزنم بلکه بحث من فرهنگ تخاطب و گفتوگو است؛ یعنی در حالات مختلف چگونه با هم برخورد کنیم، چون ما همیشه در یک وضع نیستیم؛ گاهی دعوا داریم، گاهی شادیم، گاهی عزاست، گاهی شوخی می کنیم، و هر کدام از این ها فرهنگی دارد. بحث خیلی مهمی است. لذا فرهنگ گفت و گو و تخاطب را از قرآن استخراج و خدمت شما مطرح می کنیم. مثلاً کسی با همسرش، یا با دوستش دعوا کرده است، انسان نمی تواند بگوید که در زندگی نزاع پیش نمی آید، حال که پیش آمده آیا نزاع هم فرهنگی دارد؟ انسان در دعوا نمی تواند بگوید قربانت شوم و او را بزند. بالاخره در عصبانیت واژه ی دیگری باید به کار ببرد، اما این واژه چه باید باشد؟ تخاطب چگونه باشد؟ این خودش به یک فرهنگ نیاز دارد. این موضوع مهمی است که تا به حال روی آن بحث نکرده ایم.

ص: 137

اشاره

شخصی دعوايش شده بود، دنيا را به زير باد فحش و ناسزا گرفت و به باد و کوه و دريا و دشت و صحرا ناسزا گفت، پیامبر فرمود: «لا تَسُبُّوا الرِّيَّاحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ، و لا تَسُبُّوا الْجِبَالَ و لا السَّاعَاتِ و لا الأَيَّامَ و لا اللَّيَالِي فَتَأْتُمُوا و تَرْجِعَ عَلَيْكُمْ»، (1) در دعوايت به دنيا چه کار داری؟ مگر با دنيا دعوايت شده است؟ مگر با کوه دعوا داری؟ چرا به دنيا فحش ميدهی؟ پیامبر فرمود: هر کس به اين اجسام فحش بدهد عين فحش به خودش برمی گردد مثلا اگر کسی به باد يا دنيا ناسزا گفت فحش مال خودش است، خانمی که لباس ها را شسته و می خواهد آن ها را روی بند پهن کند ناگهان بادی میوزد و بند پاره میشود و همه ی لباس ها را روی زمین می ریزد و یا غبار برمی خیزد و اتاقي را که جارو کرده کثیف می کند چنانچه اين خانم به باد و گرد و غبار ناسزا بگوید، به خودش برمی گردد. مکرر پیش می آید که کسی با همسرش اختلاف پیدا می کند، به پدر یا پدر بزرگش که در قبر هستند فحش میدهد، بنده ی خدا! پدر و پدر بزرگ او چه گناهی کرده است؟ پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ»؛ به میت فحش ندهید «فتوذوا الأحياء»؛ (2) که زنده ها ناراحت می شوند، اولادش ناراحت میشوند. بنابراین نزاع هم فرهنگی دارد. ببینیم اگر کسی امام صادق علیه السلام را ناراحت می کرد آن حضرت چه می فرمود؟ ائمه ی ما مظهر عفو و کرامت بودند، ولی انسان غضب دارد بالاخره در زندگی اش، حداقل با دشمن و مخالفش اختلاف پیدا میکند. فرهنگ نزاع و فرهنگ گفت و گو را در دعوا رعایت کنید، عفو کنید و ببخشید.

2-1. در مزاح

ما امروزه فرهنگ مزاح نداریم، فرهنگ مزاح مهم است. ائمه ی ما نیز خودشان اهل مزاح بودند. یونس شیبانی خدمت امام صادق علیه السلام آمد، آن حضرت پرسید: دوستان و رفقای ما چطورند؟ گفت: خوبند، نماز می خوانند و شروع به تعریف کردن از عبادت

ص: 138

1- الفقيه، ج 1، ص 544؛ میزان الحکمه، ج 4، ص 1659

2- الدعوات، ص 278؛ جامع الاخبار، ص 160

آن‌ها نمود. آن حضرت فرمود: آیا آن‌ها اهل شوخی و مزاح هم هستند؟ عرض کرد: خیر، یابن رسول الله! خیلی اهل شوخی و مزاح نیستند. فرمود: از جانب من به آن‌ها بگویید که با هم شوخی و مزاح داشته باشند، منتها در حد صداقت. پیغمبر اکرم می‌فرماید: «إِنِّي لَأَمْزُحُ»؛ من خودم اهل شوخی هستم «وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا»؛ (1) و چیزی جز حق نمی‌گویم. مزاح فرهنگی دارد. شخصی امام حسن علیه السلام را خیلی دوست داشت و انسان شوخی بود، گاه گاهی خدمت آقا می‌آمد و بعضی جریان‌ها را نقل می‌کرد و آقارا می‌خنداند و می‌رفت، و از این کار خوشحال بود. مدتی تأخیر کرد و خدمت حضرت نیامد وقتی خدمت آقا آمد، آن حضرت فرمود: فلانی، چطوری؟ حالت چطور است؟ گفت: آقا من حالی دارم که نه خدا دوستم دارد نه شیطان، و نه خودم، خودم را دوست دارم. آقا فرمود: این که معما شد، مگر می‌شود کسی را هم خدا، هم شیطان، و هم خودش دوست نداشته باشد؟ گفت: آقا، خدا آدم متدین و متقی و انسان متعبد و اهل خشوع و عبادت و بنده‌ی خالص را دوست دارد، خلوص و خشوع من نیز در حدی نیست که ادعا داشته باشم، پس خدا مرا دوست ندارد، چون عبادت من آن‌گونه نیست که خدا را رضی باشد. شیطان هم دوستم ندارد، چون شیطان می‌گوید دنبال بدو، ولی من دنبالش نمی‌دوم، می‌گویم حرام بخور، دروغ بگو، تهمت بزن، ولی من به حرفش گوش نمی‌دهم. خودم هم خودم را دوست ندارم، چون من یک آدمی می‌خواهم که پیر نشود، موهایش سفید نشود، مرگ سراغش نیاید، همیشه زنده باشد، جوان باشد، مریض نشود و درد نداشته باشد. این‌گونه هم که نیستم چون هم پیر می‌شوم و هم موهایم سفید می‌شود. آقا خیلی خندهاش گرفت، به خاطر سخنان این شخص که این‌گونه مزاح می‌کرد لبخند زد. گاهی در کلام اهل بیت نیز فرهنگ مزاح دیده می‌شود.

3-1. در تقاضا کردن

اشاره

فرهنگ تقاضا و فرهنگ سائل بودن: بعضی‌ها در تقاضا کردن دروغ می‌گویند، حیثیت‌شان را پایین می‌آورند و شخصیت خودشان را می‌کوبند، تقاضا نیز فرهنگی

ص: 139

دارد. این داستان را در کشکول ها دیده ام، شخصی که خیلی لئیم و پست بود و کم به فقرا کمک می کرد، زمانی اعلام کرد هر فقیری که در خانه ی من بیاید به او کمک میکنم چون نذر کرده ام به فقرا کمک کنم. فقیری می گوید: من به خانه اش رفتم و گفتم: آقا، مگر نگفتی به فقرا کمک می کنم؟ من هم فقیرم، سهم مرا هم بده. گفت: نذر کرده ام، اما در ذهنم فقیرهای کور بودند، نه فقیری که چشم دارد. می گوید به او گفتم: کورتراز من در عالم نیست، چون خدای کریم را رها کرده ام و سراغ توی لئیم آمده ام که اکنون نیز که می خواهی کمک کنی، شرط گذاشته ای که نابینا باشد، لال باشد، کر باشد. پس تقاضا نیز فرهنگی دارد.

اقسام گفت وگوی خداوند در قرآن

اشاره

سؤال و اعتراض نیز فرهنگی دارد. از قرآن بگویم که ببینید تخاطب خدا چگونه است.

1-2. گفت وگوی خدا با فرشته ها

اولین گفت وگوی خدا در قرآن با فرشته ها است. ببینید چقدر زیباست! وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛ خدا به فرشته ها گفت: فرشته ها، من می خواهم آدم بیافرینم «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»؛ گفتند: آیا می خواهی عامل خونریزی ایجاد کنی؟! آیا می خواهی عامل فساد ایجاد کنی؟! این بشر به چه دردی می خورد؟ فرشته ها اعتراض کردند. حال خدا می خواهد جواب بدهد. آیا می گوید به شما چه ربطی دارد؟ من خالقم و شما مخلوقید؟ فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ (1) من چیزی میدانم که شما نمی دانید. این فرهنگ گفت وگو است در مقابل کسی که موضع گرفته و اعتراض دارد، یا حداقل سؤال دارد و دست روی صفات منفی انسان گذاشته است. فرشته ها سراغ صفات منفی رفتند، و راست هم می گفتند، انسان به خاطر غضب و شهوتش خونریز و جنایتکار است ولی انسان براساس عقل و خردش این گونه نیست. فرشته ها عقل را نادیده گرفتند، این گفت وگوی خداست.

ص: 140

2-2. گفت وگویی خدا با آدم ابوالبشر

گفت وگو با آدم ابوالبشر دومین گفت وگویی خداوند است. «وَقُلْنَا»؛ به آدم ابوالبشر گفتیم: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا»؛ تو و همسرت به بهشت بروید و هر چه که می خواهید بخورید، آزاد هستید «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»؛ و نزدیک این درخت نروید، علتش را هم به شما می گویم «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، (1) اگر از این درخت خوردید ستمگر میشوید. دقت کنید هم اثر را گفته است، هم امر و نهی دارد، هم نتیجه را بیان کرده، و هم طرف مقابل را قانع می کند. این گفت وگویی خدا با آدم ابوالبشر است. اما از آن طرف، گفت وگویی شیطان؛ شیطان دروغ میگفت، پیش آدم ابوالبشر آمد و گفت: من دارم شما را نصیحت می کنم، من خیرخواه شما هستم، بروید به آن درخت نزدیک شوید و از آن استفاده کنید که عمر جاویدان پیدا می کنید. گفت وگویی خدا با صدق است و گفت وگویی شیطان با کذب. گفت وگویی خدا حقیقت است و گفت وگویی شیطان مکر است. گفت وگویی خدا نتیجه بخش است، اما گفت وگویی شیطان ثمردش سقوط و فساد است. این ها تخاطب های قرآنی است که در قرآن فراوان داریم من نمی خواهم همه ی آن ها را بیان کنم.

2-3. گفت وگویی خدا با پیامبر در مورد منافق

گفت وگویی منافق چگونه است؟ ای پیغمبر! «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا»؛ وقتی منافق پیش مؤمن می آید می گوید ما مؤمن هستیم «وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ»؛ (2) و وقتی پیش رفقا و دوستانش می رود، می گوید ما کافریم. پس در گفت وگویی منافق تضاد است. می دانید چه چیزی می خواهم عرض کنم؟ می خواهم با این میزان، گفت وگوهایمان را بسنجیم. اگر تضاد در گفت وگویت بود، گفت وگویی منافق است. اگر ادعای دروغ در گفت وگویت بود، گفت وگویی شیطانی است. اگر حقیقت در

ص: 141

1- بقره: 35

2- بقره: 14

گفت وگویت بود گفت وگوی رحمانی است. و اگر منیت در گفت وگویت بود گفت وگوی یهود و نصارا است.

4-2. گفت وگوی خدا با پیامبر در مورد یهود و نصارا

اشاره

قرآن میگوید یهود می گفتند ما پسر خداییم، ما دوست خداییم. نصارا نیز می گفتند ما دوست خداییم، نصارا می گفتند مسیح پسر خداست، یهود می گفتند

«عَزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ»؛ عزیر پسر خداست. یهود می گفتند خدا فقط ما را دوست دارد، نصارا می گفتند خدا فقط ما را دوست دارد. قرآن می گوید همه ی شما دروغ می گوید، اگر واقعا دوست خدا هستید، «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ»، از خدا بخواهید که بمیرید. آدم وقتی کسی را دوست داشته باشد دوست دارد که پیش از او از دنیا برود؛ «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ (1) مگر شما نمی گوید دوست و رفیق خداییم پس طلب مرگ کنید، «وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا»، (2) قرآن می گوید یهودی ها ادعا داشتند که هزار سال عمر کنند. در ادعای یهود دروغ و تهمت بود، نسبت ناروا به پیغمبر بود، مسیح را فرزند خدا خوانده بودند.

دستور قرآن بر منع سوژه در گفت وگو

قرآن چقدر زیبا به ما ملاک میدهد! یک مثال زیبا از سوره بقره، آیه ی 104 بزنم، خوب دقت کنید شاید این مثال خیلی جاها برای ما قابل استفاده باشد. پیغمبر گرامی اسلام سخنرانی می کرد، آیه می خواند و وحی را برای مردم بیان می کرد، اما گیرایی و در بعضی از مسلمان ها کم بود. وقتی آن ها می خواستند با دقت بیشتر گوش بدهند از پیغمبر می خواستند که وحی را آهسته تر بگوید تا مطلب را بفهمند. می گفتند: یا رسول الله، «رَاعِنَا، رَاعِنَا»؛ ما را مراعات کن، به ما فرصت بده؛ یعنی حضرت آهسته تر صحبت کند تا آن ها خوب گوش بدهند. یهودی ها از این کلمه ی «رَاعِنَا» سوژه گرفته بودند. چون «رَاعِنَا» دو معنا دارد و از دو ریشه است؛ از یک ریشه به معنای مراعات کردن و مهلت دادن است، و از ریشه ی دوم به معنای حماقت است. منظور مسلمان ها

ص: 142

1- بقره: 94

2- بقره: 95

معنای اولی بود، «راعنا یا رسول الله»؛ به ما مهلت بده، مراعات کن که ما گوش بدهیم، بین کلام فاصله بینداز تا ما بتوانیم مطلب را درک کنیم. ولی یهودی ها به معنای دوم گرفته بودند و در جمع می آمدند و می گفتند مسلمان ها خودشان به پیغمبر می گویند راعنا، راعنا، و آن ها برداشت بد می کردند. مثل این آقایانی که در مکه و مدینه اعتراض می کنند، امسال یکی از آن ها در بقیع به من گفت: یعنی چه که شما جلوی قبرستان بقیع می ایستید و می گوید «انا عبدکم و ابن عبدکم»؛ اهل بیت! ما بنده ی شماییم، ما پسر بنده ی شماییم! در حالی که ما بنده ی خداییم، این که شما می گوید شرک است. بله، اگر کسی کلمه ی «عبد» را به این معنا به کار ببرد، نسبت به ائمه نمی توان به کار برد. میگفت چرا شما اسم میگذارید عبدالحسین، عبدالحسن، عبدالرضا، این ها یعنی چه؟ ما عبدالله هستیم، گفتم از شما که عرب زبان هستید بعید است، عبد دو معنا دارد یک معنای آن پرستش است، و یک معنای آن نوکری، چاکری و اطاعت است، گفتم برو در تاریخ عرب نگاه کن، بین از این اسامی فراوان است. فلانی عبد بنی نجار، فلانی عبد بنی کلاب. حتی در فقه با این موضوع کتاب دارد. بنابر این گاهی به معنای پیرو است و گاهی به معنای پرستش، ما هیچ وقت عبد به معنای پرستش را به امام حسین علیه السلام نسبت نداده ایم؟ آیا عبدالحسین یعنی پرستش امام حسین علیه السلام خیر؛ یعنی پیرو امام حسین علیه السلام و مخلص امام حسین علیه السلام. در فارسی هم میگویند آقا نوکر تم، مخلصتم، که در عربی معادل آن عبد است. یک روز جوان دانشجویی در قبرستان بقیع آمد و گفت: من در پاسخ این وهابی ها مانده ام، که به من میگویند شما در زیارت امام صادق علیه السلام می گوید: «یا کاشفَ الْکُرْبَاتِ». کاشف الکربات خداست، غم و اندوه را خدا از بین می برد، چرا شما به امام صادق علیه السلام کاشف الکربات میگویند؟ گفتم: به من که اجازه نمیدهند حرف بزنم ولی به تو یاد میدهم برو به آن ها بگو. که آیا خدا خالق هست یا نیست؟ به بشر که نمی شود خالق گفت، خالق خداست، این قرآن است و همه ی شما آن را قبول دارید، چرا حضرت عیسی میگفت: «أَنْتَیْ أَحْلَقُ لَکُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»؛ مردم من از گل برایتان مجسمه به شکل پرنده درست می کنم، «فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا»؛ در آن میدم، «يَاذَنْ اللّهِ»، (1) به اجازه ی

ص: 143

خدا. آیا او نمیگفت که من شفا میدهم، من مرده را زنده می کنم، آیا می شود به کسی گفت تو زنده کننده ای، «یُحیی و یُمیت» زنده کردن و میراندن با خداست. اما حضرت عیسی می گوید: «أُحیی الْمَوْتی»؛ من مرده را زنده می کنم، «بِإِذْنِ اللَّهِ»، (1) لذا امام صادق علیه السلام هم کاشف الکربات است و به اذن خداوند غم را از دل می برد و همه ی این ها به اذن خداست. بنابراین عبد دو معنا دارد و او عبد را به معنای پرستش گرفته، و کلمه ی «بِإِذْنِ اللَّهِ» را نادیده گرفته است و لذا ایراد می گیرد و ذهن جوان دانشجوی ما را با این شبهات پیش پا افتاده، قدیمی و کهنه اما با شکل جدید خراب می کند. این روزها سلفی ها در شبیه سازی خیلی فعال شده اند. همین جوان به من گفت: آقای نمیدانستم پاسخ این شبهه این قدر ساده است. گفتم: بله، ساده و روشن است. در قرآن هر کجا آمده «من دون الله»، این شرک است. هر که کسی را با تعطیل کردن خدا بخواند، این شرک است. در قرآن نگاه کنید می گوید «من دون الله»، انسان کسی را غیر از خدا بخواند. در تمام زیارت نامه های ما خدا هست؛ جامعه کبیره، زیارت حضرت معصومه علیها السلام، زیارت امام رضا علیه السلام، «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَدَدْتُ مِنْ أَرْضِي، وَقَطَعْتُ الْبِلَادَ رَجَاءَ رَحْمَتِكَ فَلَا تُخَيِّبِي»، (2) دعای بعد از زیارت امام رضاعلیه السلام «رَبِّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ اسْتِغْفَارَ حَيَاءٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتِغْفَارَ رَجَاءٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتِغْفَارَ إِنَابِهِ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتِغْفَارَ رَغْبَةٍ»، (3) به نظر من موحدترین جمعیت در عالم هستی شیعه است، چون حتی تصور این سخنانی را که شما می گوید نمی کند، شما تصورش را می کنید، اما ما تصورش را نیز نمی کنیم که کسی هم عرض و کنار خدا باشد، همه پایین تر از او هستند، خدا در رأس و خالق است. اما چه اشکال دارد خداوند به کسی اجازه دهد که علم غیب داشته باشد؟ خداوند به کسی اجازه ی خلقت بدهد؟ صحابی رسول خدا در جلسه نشسته بود و گفت: یا رسول الله راعنا؛ مراعات ما را بکنید، در حرف ها فاصله بیندازید تا ما متوجه بشویم. گفتند این ها خودشان دارند می گویند ما را تحمیق کن، ما را نادان کن، حال در این وضعیت یک راهش این است که توضیح داده شود. مثل مثال هایی که من

ص: 144

1- آل عمران: 49

2- الفقیه، ج 2، ص 604

3- بحار الانوار، ج 99، ص 55

درباره ی عبد عرض کردم. یک راه دیگر نیز این است که انسان در نزد دشمن از این گونه واژه ها به طور کلی استفاده نکند. لذا خدا در قرآن می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، اولین «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» بی که در قرآن آمده، همین است. هشتاد «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، در قرآن است که اولین آن از اینجا شروع می شود و روایت داریم پیامبر فرمود: هر «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» بی که در قرآن است رأسش علی بن ابیطالب علیه السلام است. (1) این مطلب هم صحیح است چون در رأس مؤمنین اوست. روایت داریم که امام صادق علیه السلام فرمود: با «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ما احساس آرامش میکنیم و تعب و سختی و خستگی از تنمان بیرون می رود. از بس این خطاب زیباست. خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» هر چه هست در مدینه است. اصلا در مکه نبوده، و حدود هشتاد خطاب است و شروعش با این آیه است که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا»؛ دیگر نگوئید «راعنا»! پس چه بگوئیم؟ «وَقُولُوا انظُرْنَا»، (2) یک کلمه ی دیگر بگوئید که دشمن سوء استفاده نکند. این آیه چه میخواهد بگوید؟ این آیه می گوید: مسلمان! متدین! مؤمن! پیرو امیرالمؤمنین! سوژه دست دشمن و مخالف و کسی که تمسخر می کند، ندهید. (3) بله، در بعضی جاها مثل مثال هایی که زدم سوژه نیست، باید توضیح داد، چون نصّ زیارت است، خود امام به کار برده است، در یک جایی هم باید به گونه ای سوژه سازی نکنیم. گاهی در شعرها فراوان دیده ام که عزیزان شعر میخوانند و منظور ایشان این نیست، اما اگر کسی مقداری در قلبش مرض باشد، شعر را بد برداشت می کند، و یا منفی برداشت می کند. گاهی نیز غلق برداشت می کند. پس خلاصه ی بحث این است که در فرهنگ تخاطب و فرهنگ گفت وگو؛ بحث میکنیم که در شوخی هایمان چگونه باشیم؟ در نزاعمان چگونه باشیم؟ در برخورد با معلم چگونه باشیم؟ بحث من این نیست که احترام پدر لازم است، با احترام مادر لازم است، یا دروغ نباید گفت، بحث من فقط نحوه ی محاوره و گفت وگو است. چند مثال برای شما بگویم و بحث را جمع کنم.

ص: 145

1- تفسیر نمونه، ج 1، ص 387

2- بقره، 104

3- تفسیر نمونه، ج 1، ص 385

اولین مثال، گفت وگویی با پیغمبر خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم و ائمه اطهار است.

قرآن کریم می فرماید گفت وگو با پیغمبر قوانینی دارد که اگر با آدم های عادی رعایت نکنی اشکال ندارد. اگر با آدم معمولی این گونه حرف بزنی حرام نیست، اما اگر با پیامبر این گونه حرف بزنی عملت نابود می شود و از بین می رود. آن ها چه هستند؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»؛ (1) صدایت از صدای پیغمبر بالاتر نباید برود. وقتی رسول خدا در حال سخن گفتن هستند، تن صدای شما باید پایین تر باشد. من روایت دیدم بعضی ها که جوهره ی صدایشان بلند بود؛ یعنی ذاتاً صدایشان بلند بود، وقتی این آیه نازل شد در خانه نشستند و گفتند ما دیگر پیش پیغمبر نمی رویم. می ترسیم صدای حرف زدن ما از صدای پیغمبر بالاتر باشد. ثابت بن قیس (خطیب پیامبر) یکی از این هاست. رسول خدا او را خواست و فرمود: در مورد تو اشکال ندارد. صدای تو بلند است و قصد بی احترامی نداری. (2) معلوم است که منظور از این آیه بلند صحبت کردن به طور عادی نیست بلکه منظور تحقیر پیغمبر و مخالفت با پیغمبر است. منظور این آیه اذان گفتن نیست، پیغمبر در مسجد نشسته است و بلال دارد اذان می گوید و باید داد بزند. منظور از این آیه اظهار ظلم نیست؛ به کسی ظلم شده است حال می خواهد بیاید در مقابل مسجد اظهار مظلومیت کند باید فریاد بزند.

اما چیزی که مهم است این که این دستور برای امروز نیز است و مخصوص زمان حیات پیغمبر و ائمه نیست، چون وقتی جنازه ی امام مجتبی علیه السلام کنار قبر پیامبر تیرباران شد، فریاد بلند شد، امام حسین مردم را آرام کرد بعد فرمود: «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»؛ صدایتان را از صدای پیغمبر بالاتر نبرید! با این که پیغمبر از دنیا رفته بود، این سخن چه معنا دارد؟ و بعد فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ»؛ (3) خداوند آنچه را برای مؤمنان در حال حیات تحریم کرده، در حال

ص: 146

1- حجرات: 2

2- تفسیر نمونه، ج 22، ص 139

3- الکافی، ج 1، ص 302؛ تفسیر نمونه، ج 22، ص 147

مما تشران نیز تحریم کرده است. امروزه نیز بالای قبر پیغمبر نوشته اند و نمی گذارند در آن جا فریاد بزنی، این مطلب درباره ی ائمه نیز صادق است، چون شما در اذن دخول حرم ائمه می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي وَقَفْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ بُيُوتِ نَبِيِّكَ»، من جلوی خانه ی پیغمبر ایستاده ام، من جلوی یکی از خانه های رسول الله ایستاده ام، «وَقَدْ مَنَعَتِ النَّاسَ الدُّخُولَ إِلَى بُيُوتِهِ إِلَّا بِإِذْنِ نَبِيِّكَ»؛ خدایا تو گفتی بی اجازه وارد حرم و خانه ی پیغمبر نشوید، من می خواهم وارد حرم امام بشوم و اَسْتَأْذِنُكَ يَا رَبِّ أَوَّلًا، وَ اَسْتَأْذِنُ رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثَانِيًا « اجازه می دهید وارد شوم؟ «وَ اَسْتَأْذِنُ خَلِيفَتَكَ الْمَفْرُوضَ عَلَيَّ ط-اعْتَهُ»، (1) چرا دور حرم ها داد میزنیم؟ فریاد می زنیم؟ گاهی بعضی از خانم ها و آقایون جیغ میزنند. فریاد زدن کنار حرم، قبور و ضریح ائمه بی احترامی است، و تخاطب با ائمه باید آهسته باشد. یکی از آداب زیارت آهسته سخن گفتن، حواس دیگران را پرت نکردن و آهسته زیارت نامه خواندن است و نیز برگزار نکردن برنامه هایی است که با ادب و زیارت امام معصوم سازگار نیست، پیغمبر در بستر افتاده بود، چه کسانی آمدند و فریاد زدند و گفتند پیامبر هذیان می گوید؟! آن ها اجازه ندادند قلم و دوات آورده شود. به این روایت را منابع مهم و قوی اهل سنت و صحاح اهل سنت نوشته اند. فریاد زدند و سروصدا کردند در حالی که پیغمبر هنوز در قید حیات بود، هنوز چشمان مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم باز بود و اطراف را میدید و اظهار نظر میکرد. آن ها با سر و صدا جریان قلم و دوات را آفریدند که رسول خدا فرمود تعطیل کنید. (2) اجازه ندادند بیش از این کار ادامه پیدا کند. این قدر بعضی از مسلمان ها رعایت می کردند که وقتی آیه نازل شد، در خانه ی پیغمبر داد نزنید و صدایتان را بالا نیاورید، با ناخن در میزدند. ابویوب انصاری اولین میزبان پیغمبر خدا بود، خانه اش دو طبقه داشت، خودش طبقه بالا و پیامبر طبقه پایین می نشست، البته او اصرار کرد یا رسول الله! شما بالا بروید. حضرت فرمود: نه، من رفت و آمد دارم، مردم می آیند و می روند، سؤال دارند، هیئت ها برای دیدنم می آیند، پس من پایین زندگی می کنم. حدود

ص: 147

1- بحار الانوار، ج 97، ص 160

2- صحیح مسلم، ج 3، کتاب الوصیه، ح 22 به نقل از تفسیر نمونه، ج 22، ص 150

هفت، هشت ماه پیغمبر در خانه ی ایشان بود تا این که در مسجد برای پیغمبر حجره ساختند. او می گوید: من در این مدت یک غذای بودار در خانه طبخ نکردم که مبادا بویش پیغمبر را اذیت کند. می گوید: یک بار ظرف آب را پر نکردم بالا ببرم - چون آن زمان آب نبود غالباً با سطل آب می بردند. همیشه نیمه ی سطل را پر می کردم و از پله بالا می رفتم که مبادا یک چکه آب جلوی اتاق پیغمبر بریزد. حتی یک بار با صدای بلند از پله ها بالا نرفتم، آهسته میرفتم که احترام پیامبر حفظ شود.

5-1. با استاد و معلم

دوم: تخاطب و گفت و گوی با استاد؛ بحث من فقط قرآنی است، می خواهم از آیات بگویم. در سوره ی کهف موسی شاگرد، و خضر استاد است. کسانی که درس می خوانید: محصل ها، دانش آموزان، دانشجویان، دقت کنید یک دانشجو چگونه با استادش حرف میزند! «هَلْ أَتَبِعُكَ؟» جناب خضر آیا اجازه می دهید؟ او اجازه می گیرد، نمی گوید من به کلاس شما بیایم؟ یا من به درس تو گوش بدهم؟ می گوید: آیا اجازه می دهی دنبال بدوم؟ آیا اجازه می دهی تو متبوع بشوی و من تابع؟ «هَلْ أَتَبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي؟» این که به من چیزی یاد بدهی، «مِمَّا عَلَّمْتَنِي»؛ نه همه ی چیزهایی که یاد داری و میدانی بلکه یک مقداری، چون تو استادی و من به حد تو نمیرسم. نمیگویند چه چیزی بلدی؟ نمی گویند چقدر بلدی؟ نمی گویند چقدر یاد بده! این آداب گفت و گوی با استاد است، این آداب گفت و گوی با معلم است، «مِمَّا عَلَّمْتَنِي رُشْدًا»، ببینید چقدر زیبا به ما یاد می دهد! و وقتی به او گفت که تو نمیتوانی صبر کنی، موسی گفت: «سَدَّ تَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ (1) شاید ان شاء الله صبر کنم و بتوانم تحمل کنم، لذا پیروی از استاد را تقاضا کرد. وقتی استاد مرحوم علامه طباطبایی، یعنی مرحوم قاضی از دنیا رفت مرحوم علامه دو سال لباس عزا را از تن درنیاورد و عطر استفاده نکرد. گفت: استادم از دنیا رفته است. مرحوم امام در کتاب هایش هر کجا به اسم استادش مرحوم شاه آبادی می رسد، می نویسد: روحی له الفداء؛ روحم فدای او، هستی ام فدای او. گاهی محصل ابتدایی ما به خاطر بچگی اش معلم را تحویل می گیرد اما کمی که بالاتر می آید، در راهنمایی کمتر می شود. روز معلم، هدیه های بچه های ابتدایی بیشتر از راهنمایی

ص: 148

است، در دبیرستان تقریباً تعطیل می شود و در دانشگاه گاهی حتی کسی بلند نمی شود تبریک بگوید. در برخورد با معلم و استاد هر چقدر سن بالاتر برود باید این ادب و تخاطب بیشتر شود. خداوند در سوره ی کهف، چقدر زیبا فرهنگ گفت وگویی با استاد و معلم را یاد میدهد.

6-1. با فرزند

مورد سوم: تخاطب و گفت وگویی با اولاد. والدین عزیز، وقتی می خواهید با فرزندانتان حرف بزنید، ببینید در قرآن چگونه با فرزند حرف می زنند، ببینید لقمان، نوح، پیامبران و انبیا چگونه با فرزندانشان صحبت می کنند. لقمان می گوید: «یا بُنَّیَّ!»؛ پسر عزیزم. «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ»، (1) چقدر زیباست! جناب یعقوب به پسرش می فرماید: پسرم رؤیایت را برای هر کسی نقل نکن! «یا بُنَّیَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ»، (2) به پسرهایش میگوید وقتی پیش عزیز مصر می روید «یا بُنَّیَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ»؛ (3) از یک در وارد نشوید، چون چشم (چشم زخم) می خورید. یک پدر روی جزء جزء زندگی اولادش حساس است؛ روی عبودیتش، «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ»، روی خوابی که دیده؛ برای هرکسی نقل نکن ممکن است به تو حسادت بورزند، روی حضورش در جامعه؛ مواظب باش همه ی آنچه که داری بارز نشود چون چشم می خوری، روی دعا کردن، «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ»؛ (4) برایت دعا میکنم. پدرهای عزیز! روایت داریم پیامبر فرمود: «دُعَاءُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ كَدُعَاءِ النَّبِيِّ لِأُمَّتِهِ»، (5) دعای پدر برای اولاد مثل دعای پیغمبر برای امتش است. قرآن به ما یاد می دهد که اولاد طرف مشورت است ولو حکم در ظاهر، علیه اوست. به ابراهیم ابلاغ کردند باید پسر را سر ببری، چه کار می کند؟ اول به پسرش می گوید: به من گفتند باید تو را سر ببرم؛ «أَنِّي أَدْبَحُكَ»، (6) نظر تو چیست؟ حتی در

ص: 149

1- لقمان: 13

2- یوسف: 5

3- یوسف: 67

4- یوسف: 98

5- مشکاة الانوار، ص 162

6- صافات: 102

ذبح اولاد هم با او مشورت می کند. الآن افرادی هستند که به من مراجعه می کنند، میگویند چهار پنج سال است که من می خواهم ازدواج کنم، با هم صحبت کردیم اما پدر و مادرم نمی گذارند، زمینه و شرایط فراهم است، طرف متدین است، اما آن ها اجازه نمی دهند. یا برای تحصیل اجازه نمیدهند. سال هاست که زندگی تشکیل داده ام حتی صاحب فرزند هستیم اما هنوز پدر و مادرم در زندگی و در رفت و آمد ما دخالت می کنند. این ها دخالت نیست بلکه مشورت است، نفرین نیست بلکه دعاست، او مواظب شما است، او به شما توجه دارد، این ها دوستی است. این ها را قرآن به ما می گوید، شما تمام این موارد را از قرآن استخراج کنید، ببینید لقمان چگونه با پسرش صحبت می کند؟ نوح چگونه با پسرش صحبت می کند؟ چگونه غصه ی فرزندش را می خورد؟! خدایا، فرزندم دارد غرق می شود! خدایا، این بچه مال من است! او را نجات بده. پس مخاطب با اولاد باید هم در مشورت باشد و هم در دعا، مواظبت، نصیحت و توحید.

خلاصه ی گفتار ما این است که فرهنگ مخاطب بین ما ضعیف است. انسان در یک حالت نیست؛ با دشمن برخورد می کند، شوخی می کند، دعوا می کند، با فرزند صحبت می کند، و هم با زن، استاد، شاگرد و با بزرگترها که هر کدام از این ها فرهنگی دارد، این فرهنگ را باید یاد بگیریم؛ یعنی بدانیم نحوه ی مخاطب و گفت و گوی با افراد چیست، چگونه باید در گفت و گوها و سخن مان آن را رعایت کنیم؟ فرهنگ برخورد با سفیه، نادان، بی سواد و باسواد، هر کدام فرق می کند. قرآن خیلی دقیق است؛ در بعضی جاها می گوید: «قَوْلًا مَعْرُوفًا»، (1) «قَوْلًا مَيْسُورًا»، (2) هر کدام جایی دارد. با بدهکارم چگونه حرف بزنم؟ با طلبکارم چگونه حرف بزنم؟ در دعوا چه بگویم؟ در زمینه ی فرهنگ مخاطب من کتاب خاصی ندیده ام که تدوین شده باشد، در حالی که بحث بسیار مهم و کلیدی است. خدایا عاقبت همه ما را ختم به خیر بگردان.

ص: 150

1- نساء: 5

2- اسراء: 28

فرهنگ تخاطب و گفت و گو (2)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»، (1)

مقدمه

بحثی را تحت عنوان فرهنگ گفت و گو و تخاطب شروع کردیم، گفته شد یکی از آداب معاشرت، فرهنگ گفت و گو و تخاطب است، که گاهی به فرهنگ رفتار اشاره می شود؛ یعنی رفتار ما با همسایه چگونه باشد؟ رفتار ما با پدر و مادر چگونه باشد؟ مثلاً پیمان را پیش بزرگ تر دراز نکنیم، اگر نعمتی به ما می رسید به دیگران برسانیم و به فقرا کمک کنیم، این ها فرهنگ رفتار است. اما بحث من درباره ی فرهنگ گفتار و تخاطب است. یعنی چگونه باید با یکدیگر سخن بگوییم؟ گفته شد که در نزاع و دعوا، انسان چه باید بگوید که خلاف شرع نباشد و مرتکب حرام نشود. در مشورت، در جشن، در شوخی و مزاح، در کلاس داری، در گفت و گوی با خانواده، در گفت و گوی با فقیر، در گفت و گوی با سفیه، در گفت و گوی با منافق، در گفت و گوی با خوب و بد در جامعه، هر کدام از این ها آدابی دارد. از جمله مواردی که قرآن به طور دقیق در این رابطه سخن گفته همین است که شما چگونه و با چه شیوه ای با اقشار مختلف سخن بگویید. خدا در قرآن با فرشته ها سخن گفته، با پیامبران سخن گفته، حتی با شیطان وقتی که او را میراند سخن گفته است، همچنین انبیا با امت هایشان صحبت داشتند. لذا فرهنگ گفتار بحث خیلی مهمی است که من در جلسه ی قبل تحت عنوان «فرهنگ تخاطب و گفت و گو»، تا اندازه ای به آن اشاره کردم.

قبل از پرداختن به ادامه بحث گذشته، ابتدا ویژگی ها و شاخصه های سخن را از نظر

ص: 151

قرآن بیان کنم؛ یعنی بررسی کنیم که یک سخن از نظر قرآن باید چه خصوصیتی داشته باشد؟ به عبارت دیگر یک گفتار و سخن از این که مخاطب آن کیست باید چه ویژگی هایی داشته باشد؟

ویژگی های سخن از منظر قرآن

1. علم و آگاهی

قرآن می فرماید اولین شاخصه ای که انسان باید در سخن رعایت کند این است که حرفی که میخواید بگویید باید از آن اطلاع و آگاهی داشته باشد، این صریح قرآن است، می فرماید شیطان سعی میکند به شما القاء کند که حرف بدون علم و آگاهی بزنید «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ»؛ اول شما را به زشتی و فحشا فرمان می دهد «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، (1) دوم این که سعی می کند به شما القاء کند حرف هایی را بگویید که خیر ندارید، نسبت هایی را بدهید که خبر ندارید، به خدا چیزهایی را نسبت بدهید که از آن اطلاع ندارید. لذا حضرت نوح - علی نبینا و آله و علیه السلام - وقتی پسرش دچار انحراف و جدایی از خط پدر شد، به خدا عرض کرد: «رَبِّ إِنِّي مِنْ أَهْلِي»، (2) خدایا این پسر از اهل من است، او در حال نابودی است، نجاتش بده. خطاب شد: «فَلَا تَسْئَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، (3) چیزی را که از آن خبر نداری تقاضا نکن، تو از کجا میدانی او از اهل توست؟ تو از کجا می دانی که او در خط توست؟ پس علم و آگاهی از سخن صریح قرآن است، «لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ»، (4) حتی روایت داریم که علی علیه السلام فرمود: «لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ»؛ چیزی را که نمیدانی نگو، وقتی انسان حرف می زند اگر یک درصد از این سخنش از روی ناآگاهی باشد، مثلا سخنران یا داستان گو، یا هر کسی که دارد سخنی می گوید، هشتاد یا نود درصد از کلامش درست است و ده درصدش نادرست است - «فَتَتَّبِعْهُم بِإِخْبَارِكَ بِمَا تَعْلَمُ»، (5) آن گاه

ص: 152

1- بقره: 169

2- هود: 45

3- هود: 46

4- اسراء: 36

5- غررالحکم، ح 1095

حرف هایی را هم که درست گفتمی دیگر باور نمی کنند. می گویند این که یک جریان را نادرست گفت معلوم است بقیه اش را هم نادرست گفته است. بنابراین وقتی انسان از روی ناآگاهی مطالبی را اظهار می کند، نتیجه اش این است که مردم نسبت به حرف های آگاهانه اش هم بدبین می شوند و توجه نمی کنند.

2. اعتقاد

اشاره

دومین ویژگی سخن، باور است؛ یعنی انسان سخنی را که می گوید باور داشته باشد. قرآن می فرماید منافقین که حرف می زدند این گونه نبود که سخنشان سخن صحیحی نباشد، آن ها می گفتند یا رسول الله! تو پیغمبر هستی؛ یعنی شهادت می دادند «نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ»؛ تو پیغمبری، اما این سخنشان را باور نداشتند. «وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»،⁽¹⁾ نه این که خبرشان کذب است، بلکه ادعایشان کذب است. کلمه «لَكَاذِبُونَ» به خبر آن ها بر نمیگردد چون خبر درست است و پیغمبر پیامبر است، اما در ادعای این ها باور نیست. لذا قرآن چند جا بر این نکته تأکید می کند که باید نسبت به مطالبی که اظهار می شود باور وجود داشته باشد. «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا»؛ منافقین پیش پیغمبر می آمدند و می گفتند: یا رسول الله! ما ایمان داریم، اما خدا می گوید: چرا دروغ می گوید؟ «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا»؛ بگو نه، شما باور ندارید، ایمان ندارید. ایمان یعنی باور، عقیده. اما «وَلَكِنْ قُولُوا أَسَلَمْنَا»،⁽²⁾ بگوئید ما اسلام داریم، چون اسلام ادعای زبانی است، ولی ایمان عقیده ی قلبی است، ایمان باور دل است، ایمان پذیرش درونی است. پس ویژگی دوم این است که باید نسبت به سخن باور باشد چون گاهی در سخن انسان باور نیست.

داستان

مورد اول: افرادی که دور معاویه و دور شخصیت های باطل را می گرفتند و از آن ها تعریف می کردند مانند عمرو عاص، شما فکر می کنید آیا به حرف هایی که میزدند باور

ص: 153

1- منافقون: 1

2- حجرات: 14

داشتند؟ زمانی معاویه به عمروعاص گفت: یادت هست که در جنگ صفین میخواستی کلاه سر من بگذاری؟ گفت: کجا؟ گفت: آن جایی که می خواستی مرا مقابل علی بن ابی طالب بفرستی، به من گفתי خودت برو با علی جنگ کن که مردم هم معطل نشوند تا زودتر تکلیف مشخص شود، می خواستی آن جا خدعه کنی و سر من کلاه بگذاری. عمروعاص گفت: جناب خلیفه، من نمی خواستم خدعه کنم چون اگر کشته میشدی یا علی را می کشتی، در هر دو حالت به بهشت میرفتی. معاویه خنده اش گرفت و گفت: این مکر از آن مکر بدتر است، این سخنت از آن سخنت مسخره تر است، چون تو میدانی ما چه می کشتیم چه کشته میشدیم هر دو در جهنم بودیم.

مورد دوم: امیرالمؤمنین به حسن بصری فرمود: در جنگ جمل قاتل و مقتول در جهنم اند. حسن بصری به آقا اعتراض کرد و گفت: سپاهیان جمل که اهل نماز و دین بودند و ظاهراً قرآن می خواندند، چرا با آن ها جنگیدی؟ آقا فرمود: تو که این عقیده را داشتی چرا یاریشان نکردی؟ تو اگر واقعا علی علیه السلام را بر باطل می دانستی و آن ها را بر حق، پس چرا کمکشان نکردی؟ گفت: آقا، چند مرتبه از خانه بیرون آمدم ولی ندایی شنیدم که میگفت: قاتل و مقتول در این جنگ به جهنم می روند. حضرت فرمود: درست شنیدی، این صدا صحیح بوده، قاتل و مقتول از سپاه دشمن؛ از سپاه عبدالله بن زبیر و دیگران، این ها در جهنم اند، البته خود او (حسن بصری) هم باور ندارد.

مورد سوم: شبی هارون الرشید پیش فضیل آمد، فضیل درس اخلاق می گفت ابتدا اندکی از قیامت، مرگ و معاد سخن گفت، هارون گریه اش گرفت، خیلی شدید گریه کرد، هارون یک انسان چند شخصیتی بود، خیلی زود تحت تأثیر جریان ها قرار می گرفت، وزیر هارون به فضیل اعتراض کرد این حرف ها چیست که می گویی؟ ایشان خلیفه ی مسلمین است، جایگاهش در بهشت است، جایگاه آم را در بهشت است. فضیل گفت: امثال شما این ها را بدبخت کرده اید، آن قدر این حرف ها را زده اید که خودش هم باورش شده است. حتی خود تو هم به این حرف باور نداری و میدانی که این گونه نیست، کسی که ظلم می کند چگونه جایش در بهشت است؟! لذا دومین ویژگی سخن، باور سخن است.

ابتدا آیه ی زیبایی بخوانم بعد نکته ی سوم را عرض کنم. این آیه در سوره ی مبارکه ی بقره است، «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى»، (1) یعنی در گفتار باید ادب باشد. ادب در گفتار، ادب در انتقال و بیان، یکی دیگر از ویژگی های است که قرآن می فرماید: «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ» باید رعایت شود. شأن نزول این آیه درباره ی فقر است، قرآن می فرماید: وقتی فقیری پیش شما می آید و از شما چیزی می خواهد اگر با او خوب حرف بزنی، اگر تندی کرد، او را بخشی و با او نیکو سخن بگویی، - بعضی فقرا این گونه اند، طلبکارند، - اگر کمکش هم نکنی و چیزی به او ندهی این بهتر از این است که به او پول بدهی و به او منت بگذاری. (2)

داستان

مورد اول: فقیری پیش مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری (رضوان الله تعالی علیه و اعلی الله مقامه الشریف) آمد و گفت: آقا، کمکی به من بکن. آقا فرمود: الآن هیچ پولی پیش من نیست، اما اگر می خواهی وضعت خوب شود و خوب گدایی کنی چیزی به تو یاد می دهم. قبل از اذان صبح برو در محله تان کنار حمام بایست، چون معمولا حمام آن موقع باز می شود و موقع اذان صبح برو جلوی مسجد بایست، چون وقتی مردم نماز خواندند از مسجد بیرون می آیند. و وقتی که آفتاب زد به بازار برو، چون آن وقت مردم به بازار می روند. مرد فقیر خنده اش گرفت و گفت: خدا علمش را به شما داده و شغلش را به من داده، من این کار را بلد نبودم. حالا عرض من این است اگر به او کمک نمیکنی حداقل علمش و شیوه اش را به او بیاموز. ادب در گفتار این است.

مورد دوم: نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم در مسجد نشسته بود، شخصی آمد و با تندی و جسارت درخواست کمک کرد، حضرت پولی نزدش نبود، آن مرد شروع کرد به رسول خدا توهین کردن، اصحاب خواستند که موضع بگیرند و با او برخورد کنند، پیامبر

ص: 155

1- بقره: 263

2- تفسیر نمونه، ج 2، ص 320

فرمود: بنشینید، کسی از جایش تکان نخورد، به من توهین کرده من خودم جواب میدهم، و مردم را آرام کرد. پیامبر دست فقیر را گرفت و به منزلش آورد. به او غذا و پول داد و او را یک شب نگه داشت. فرمود: میدانی مَثَل تو و من، مَثَل چیست؟ مثل آن ساربانان است که شترش از دستش به کوچه ها می گریزد، اگر هیچ کس عکس العمل نشان ندهد، ساربان شترش را می گیرد. اما وقتی مردم میدوند که کمکش کنند بیشتر شترش را فراری میدهند و از دستش فرار می کند. می خواهند به او خدمت کنند اما با این خدمت شترش را از پیش چشمش دور می کنند. فرمود مثل تو مثل آن شتر است، و مثل من مثل آن ساربانان است، اگر من تو را در مسجد رها می کردم مثل همان شتر میشدی که نمیشد او را جمع کرد، لذا تو را به خانه ام آوردم. فقیر عذرخواهی و تشکر کرد. حضرت فرمود: فردا بیا جلوی مردم هم عذرخواهی کن، نه به این دلیل که من به این عذرخواهی نیاز دارم، و یا تو نیاز داری، برای اینکه ممکن است مردم ندانند که تو از من عذرخواهی کرده ای. گاهی انسان کاری را در جمع انجام میدهد مثلاً- آبروی کسی را در روزنامه می برد بعد نامه ای می نویسد و عذرخواهی می کند. این کار فایده ندارد، در همان روزنامه باید عذرخواهی کنی، اشتباه را هرگونه که پیش آمده باید تصحیح کنی. لذا فرمود: باید ببینند که جبران کردی. (1)

سفارش خداوند به حضرت موسی درباره فقراء

پیغمبر گرامی اسلام فرمود: خداوند به حضرت موسی فرمود: وقتی فقیر یا نیازمندی به شما مراجعه می کند، بترسید از این که نه انس باشد و نه جن. گاهی ممکن است خدا یک فرشته را در قالب سائل بفرستد که تو را امتحان کند، پس شما دو کار را انجام دهید: «بِبَدَلٍ يَسِيرٍ أَوْ بِرَدِّ جَمِيلٍ»؛ (2) یا با بذلِ یسیر یعنی کم و ساده به او کمک کن یعنی هرچه در توان تو است و یا با ردِ زیبا؛ یعنی درست ردش کن، نه با ناراحتی و تندى و برخورد شدید. این روزها بحث جشن عاطفه ها مطرح است، دانش آموزان و

ص: 156

1- داستان راستان، داستان 11 به نقل از کحل البصر، ص 70

2- الکافی، ج 4، ص 15؛ الفقیه، ج 2، ص 68؛ وسائل الشیعه، ج 9، ص 419

خانواده هایی هستند که حتی کیف و کفش مدرسه هم ندارند. کسانی که میلیون ها تومان خرج مدارس غیرانتفاعی فرزندشان می کنند، راضی نشوند که دانش آموزی بدون کفش، یا با لباس مندرس و یا با وضع نامناسب به مدرسه برود. به فضل الهی کمیته ی امداد هم در کشور به خوبی فعالیت می کند، اما خوب است که هر کس به اندازه ی وسعش، و از بهترین هایی که دارد کمک کند؛ «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (1) عزیزان کتاب هایی که در شرح حال بزرگانی چون امام نوشته شده است، مانند پا به پای آفتاب، گلشن ابرار، سیمای فرزندگان، شرح حال مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، و دیگران را مطالعه کنید و ببینید که آن بزرگان چگونه خودشان را وقف مردم کرده بودند.

خاطره ای از امام رضوان الله تعالی علیه

یکی از عزیزان می گوید: وقتی در نجف خدمت امام بودم، یک شب نزد ایشان رفتم و گفتم: آقا یک خانواده ای است که مدتی من آن ها را می شناسم و اهل شوشرند، آن ها در این جا (نجف) زندگی می کنند، غذای آن ها نان، آب و شکر است. شکر را در آب می ریزند و با نان می خورند، آن ها ماه به ماه رنگ گوشت و برنج را نمی بینند، به شدت فرزندانش مریض شده اند و خود پیر مرد اذیت می شود. امام خیلی متأثر شد، فرمود فردا ساعت 9 صبح بیا من کمکی به شما بکنم که به آن ها بدهی و بعد هم مستمرا ادامه اش بده. می گوید فردا صبح خبر رحلت مرحوم آقا سید مصطفی رسید، و ما سراسیمه مشغول مراسم تشییع و مراسم برگزاری تجهیز میت شدیم و من سفارش امام را فراموش کردم، ساعت 9/10 دقیقه بود، در اوج شلوغی که مردم برای تشییع فرزند امام خانه ی ایشان جمع شده بودند، امام با تیر به من فرمود: ده دقیقه گذشته، تو قرار بود ساعت 9 این جا باشی و برای آن خانواده ی شوشری پول ببری. گفتم: آقا در این وضعیت؟! فرمود: کدام وضعیت؟! این وضعیت همیشه برای همه است. پول را به من دادند و فرمودند: الآن برو. گفتم: آقا اجازه بدهید مراسم را برگزار کنیم بعد بروم.

ص: 157

فرمود: نه. رفتم در خانه ی آن ها در زدم، مادر آن بچه ها آمد، گفتم این پول را آقا روح الله فرستاده اند، اشک در چشمانش حلقه زد، فریادی زد و گریه کرد و گفت: با این وضعیت! با داغ فرزندشان به فکر ما بوده اند! آری! این فرهنگ شخصیت های ماست.

خاطره ای از استاد شهید مطهری

راننده ی مرحوم شهید مطهری می گوید من خاطراتی از شهید مطهری دارم که تا عمر دارم آن را فراموش نمیکنم، زمانی که ایشان در دانشکده ی الهیات تهران تدریس میکرد روزی با ایشان در خیابان آفریقای تهران می رفتیم، پیرمردی بچه ی ده ساله ای را به زحمت به کول گرفته بود، به انسان می تواند بگوید به من ربطی ندارد، من به این کارها چه کار دارم، عزیزان! اسلام انفاق را حکومتی و دولتی نکرده، بلکه مردمی کرده است. هر کجا سخن از نماز است سخن از زکات مهم است، هر کجا سخن از صفات مؤمن است سخن از «أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» (1) است. خطابش هم به دولت مردان نیست، گرچه آن ها موظف هستند فقرزدایی کنند، اما خطابش عام است، خطاب به همه است. می گوید شهید مطهری فرمودند ماشین را کنار بزن، کنار زدم. بعد پیرمرد را صدا زد و گفت: آقا کجا میروی؟ گفت: از مشهد آمده ام، این بچه مریض است، بیماری فلجش کرده است و دیگر نمی تواند راه برود، به همین خاطر کولش گرفته ام. از مشهد با اتوبوس، خودم را به تهران رسانده ام. پرسید: کجا ساکنی؟ گفت: یک مسافرخانه در خیابان راه آهن گرفته ام. گفت: حالا او را کجا میبری؟ گفت: او را به بیمارستان تجریش برده ام، گفته اند باید این قدر پول واریز کنی، این بچه نیاز به دارو و دوا و بستری دارد، من هم پول ندارم حالا دارم دنبال یک درمانگاه میگردم. شهید مطهری گفتند بیا سوار شو. ایشان بچه را به بیمارستان تجریش بردند و بستری کردند. بعد مرا فرستادند بروم پول مسافرخانه را حساب کنم. آنچند روزی که پیرمرد در تهران بود هزینه اش را دادند تا این بچه خوب شد و پدرش او را برد. برای این کار ساعت ها وقت استاد مطهری گرفته شد، شخصیتی که تک تک لحظاتهش ارزش دارد. تمام دقایقش خدمت به جامعه است اما در عین حال وقت گذاشت و این مشکل را حل کرد.

ص: 158

یکی از عزیزانی که در حال حاضر جزء ارکان علما و نظام است، می فرمود قبل از انقلاب، در اواخر حکومت شاه ملعون در ایرانشهر سیل آمد، ما از کرمان کمک برداشتیم به ایرانشهر بردیم که به سیل زده های آن جا کمک کنیم. در آن زمان مقام معظم رهبری در ایرانشهر تبعید بود، از مردم پرسیدم چه کسی در این جا مردم را مدیریت می کند؟ گفتند آن آقای سیدی که در آب است. دیدم یک شخصیتی پاها را تا زانو بالا- زده است، گونی های آرد را روی کولش گذاشته و یکی یکی آن ها را از میان آب رد می کند، جلورفتم دیدم مقام معظم رهبری هستند لذا ما کمک ها را تقدیم ایشان کردیم. خلاصه ایشان وضعیت را آرام کردند، بعد جلسه ای ترتیب داد، عده ای از ما را جمع کرد، و فرمود: من خیلی فکر کردم که با این وضعیت چه کنیم، با این پولی که داریم نمی توانیم سیل زدگان را تأمین کنیم، شما بروید تعدادی بز شیرده پاکستانی خریداری کنید، و به هر خانواده یکی بدهید که از شیرش استفاده کنند و ماست درست کنند و بخورند. از طرف دیگر بزها زاد و ولد می کنند و این ها از زاد و ولدش استفاده میکنند، ما نمی توانیم با کمک موردی مشکل این مردم را حل کنیم. لذا ما تعداد زیادی بز شیرده پاکستانی خریدیم و به هر خانواده ای یک بز دادیم. این ها ویژگی های بزرگان، شخصیت ها، علمای ما است و در رأس همه ی آن ها ائمه اطهار هستند.

اخیرا من کتابی دیدم که یکی از عزیزان با عنوان خدمت رسانی نوشته است، این کتاب در آن سالی که مقام معظم رهبری آن را سال خدمت رسانی اعلام کردند نوشته شده و لشکر علی بن ابیطالب نیز آن را چاپ کرده است، کتاب بسیار خوبی است، آن کتاب این موارد را به طور مفصل جمع کرده است.

سفارش امام رضا علیه السلام به فرزندش

بزنطی که از اصحاب امام رضا علیه السلام است، می گوید من خودم نامه ی امام رضا علیه السلام را که به امام جواد علیه السلام نوشته بود، خواندم. علی بن موسی الرضا در ایران بود و جواد الائمه در مدینه، و سنش پنج، شش سال بیشتر نبود. نامه نوشت که پسر من شنیده ام از در خصوصی رفت و آمد میکنی، از جایی تردد میکنی که مردم دستشان به تو نرسد، و فقرا و عموزاده ها و ورثه های فرزندان موسی بن جعفر، برادران من، تو را نبینند. پسر من

از درب عمومی رفت و آمد کن، تو مختاری که به فرزندان پدرم و عموزاده هایت هرچه دوست داری پول بدهی به امام حداقل را تعیین کرده بود. بعد فرمود اما به آن ها کم ندهی و از جایی رفت و آمد کن که دست مردم به تو برسد.

4. مستدل و پشتوانه دار

چهارم: سخن باید مستدل و پشتوانه دار باشد. علامه ی طباطبایی ذیل این آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»، (1) می فرماید: خدا در قرآن فرموده که هر کس مستدل و محکم حرف بزند و حرف هایش پشتوانه داشته باشد، دو اثر دارد: «يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ»، یکی این که کارهای دیگرش هم درست میشود - عجیب است که قول مستدل کارهای دیگر انسان را درست می کند. و دوم این که «يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»، (2) گناهانتان آمرزیده می شود. همچنین حدیث و سخنی دیدم در تفسیر «ذُرِّ الْمُنْثُورِ» که از سَبِّ يَوتَى، از علمای عامه ی مصر است. به ایشان زیاد کتاب دارد، یکی از آن ها تفسیر درالمنثور است. می گوید رسول خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم، هر وقت بر اریکه ی منبر مینشست در ابتدای سخنش این آیه را می خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا».

درباره ی ویژگی های سخن به همین اندازه اکتفا می کنیم و به ادامه بحث فرهنگ تخاطب می پردازیم.

فرهنگ تخاطب و گفت و گو

اشاره

چند مثال از قرآن درباره ی فرهنگ تخاطب بیان میکنم:

1. با پدر و مادر

قرآن کریم می فرماید وقتی می خواهی با پدر و مادرت حرف بزنی «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»، (3) با آن ها کریمانه حرف بزنی؛ یعنی واژه هایی که به کار می بری واژه های بزرگوارانه باشد.

ص: 160

1- احزاب: 70

2- احزاب: 71

3- اسراء: 23

2. با بدهکار

وقتی با بدهکارت می خواهی حرف بزنی، کسی که از او پول می خواهی «فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا»، (1) با او میسور حرف بزنی؛ یعنی شرایط را بر او آسان بگیر. اگر ندارد شرایط را بر او سخت نگیر.

3. با گناهکار

پیغمبر می فرماید مسلمانان! اگر می خواهید امر به معروف کنید، «فَقُولُوا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا»؛ (2) با گنه کار نرم حرف بزنی. دقت کنید چقدر روانشناسانه و کارشناسانه است! فرهنگ گفت و گو دقیق است.

4. با سفیه و نادان

اگر شخصی متوجه چیزی نیست، یا مطلبی را به خاطر کم سواد و سفاهت و نادانی درک نمی کند «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»، (3) با جاهل درگیر نشو، اگر سخن اشتباهی گفت سرت را پایین بینداز و بگو ان شاء الله که درست است، سخنی بگو که در آن بار منفی نباشد.

5. با منافق

ای پیغمبر وقتی می خواهی با منافق سخن بگویی «وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»، (4) با آن ها بلیغ و رسا سخن بگو و تعارف نکن.

6. با مؤمنان

مؤمنان! اگر می خواهید بین خودتان حرف بزنی، «وَاهْدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»، (5) پاکیزه سخن بگوید.

ص: 161

1- اسراء: 28

2- طه: 44

3- فرقان: 63

4- نساء: 63

5- حج: 24

قول طیب، قول کریم، قول معروف، قول میسور و قول لَین، هر کدام از این ها جایی دارد که اگر به آیات دقت کنید متوجه خواهید شد که نحوه ی تخاطب و سخن گفتن در هر جایی چگونه است. البته موارد جزئی تر نیز در روایات آمده است. وقتی به دیدن مریض می رویم چه بگوییم، وقتی می خواهیم با شخصی که عزادار است برخورد کنیم چه بگوییم، وقتی به کسی که خبرشادی به او رسیده برخورد میکنیم چه بگوییم، وقتی از سفر می آییم، وقتی کسی در مقابل ما عطسه می کند، وقتی کسی مصیبتی میبیند، وقتی در مقابل قبرستان قرار میگیریم، وقتی تشییع جنازه می رویم، تمام این ها در روایات به طور دقیق بیان شده است، که به تک تک این افراد چه واژه ها و کلماتی بگویید.

7. در برخورد با جنازه

اگر دیدی جنازه ای را می برند، بگو خدایا ما به این تصدیق داریم و آن را قبول داریم، خدایا ما هم روزی به او ملحق خواهیم شد. وقتی به قبرستان می رسی، بگو «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ مِنْ دِيَارِ قَوْمِ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ»، (1)

در یک جمله، فرهنگ تخاطب و گفتار در بین ما ضعیف است، و برای شناخت آن باید به متن قرآن و روایات مراجعه کنیم و آن ها را استخراج کنیم. البته بعضی از عزیزان در این زمینه کتاب نوشته اند و این موارد را تقریباً ریز کرده اند. کتابی به نام اخلاق الهی از جناب آیت الله سید مجتبی تهرانی اخیر چاپ شده است، که مجموعه درس های اخلاق ایشان می باشد، مجموعه ی بسیار جالبی است که بنده جلد 27 و 28 آن را که نگاه کردم درباره ی شیوه ی گفتار و زبان و خطرها و آفات آن است، و مجموع این مباحث را جمع آوری کرده است، عزیزانی که علاقه مند هستند ان شاء الله مراجعه خواهند کرد.

خداوندا! به همه ی ما گفتار سدید، فکر پاک، عمل صالح و قلب و نیت خالص، عنایت بفرما.

ص: 162

1- الکافی، ج 3، ص 229؛ وسائل الشیعه، ج 3، ص 225؛ مستدرک، ج 2، ص 366

شماتت و سرزنش

اشاره

قال الله تبارك و تعالی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»، (1)

مقدمه

بحث ما در این ماه مبارک رمضان، در رابطه با اخلاق معاشرت، گفت و گو و برخورد اجتماعی است، یکی از نکاتی که در جامعه مردم کم و بیش به آن مبتلا هستند و از آن رنج می برند، مسأله ی شماتت و سرزنش در گفت و گو است. بعضی از خانواده ها از این موضوع گله میکنند که من هر کاری میکنم خانمم مرا سرزنش می کند، مقایسه می کند، می گوید: فلانی را ببین، خودت را هم ببین. اگر مشکلی یا مصیبتی پیش می آید شروع به سرزنش می کند. در بعضی از افراد این روحیه زیاد دیده می شود که وقتی مصیبتی برای انسان پیش می آید طرف مقابل فرصت پیدا می کند و شروع می کند به اظهار گله و خوشحالی کردن از این که این اتفاق افتاده و می گوید: چون حرف مرا گوش نکردی این طور شد. به طور مثال آقایی پدرش به او گفته با فلان خانم ازدواج کن، اما او گوش نکرد و به هر دلیلی با شخص دیگری ازدواج کرد و این ازدواج به طلاق منجر شد و همسرش از دستش رفت یا بینشان اختلاف پیش آمد. این مشکل برای کسی پیش آمده که سابقه ای هم در گذشته دارد و به حرف او گوش نکرده، در این جا اگر پدر گفت: چون به حرف من گوش نکردی این طور شد، یا چون من گفتم و توجه نکردی این اتفاق افتاد، به این میگویند شماتت. شماتت یعنی شادی کردن بر شکست و مصیبت افراد. به طور مثال وقتی به مسافرت می روند دو جاده به مشهد

ص: 163

می رود؛ یکی جاده ی شمال است و یکی جاده ی کویر. خانواده و اطرافیان می گویند از جاده ی کویر برویم، ولی طرف میگویند نه من دوست دارم از جاده ی شمال بروم. می رود و اتفاقاً تصادف می کند. خانواده می گویند: بین ما گفتیم از آن جاده برو، اگر میرفتی این گونه نمیشد، خیلی سرخود و خودرأی هستی. و شروع می کنند به سرزنش کردن او. گاهی این اتفاقات در خانواده ها پیش می آید که می گویند: اگر از این جاده میرفت تصادف نمیشد یا اگر با این شخص ازدواج نمیکردی به طلاق نمی رسید. اما انسان این گونه است که گاهی ورشکست می شود، گاهی در زندگی اش کم می آورد. شماتت و سرزنش از گناهانی است که در روایات ما به شدت مذمت شده است. به عبارت دیگر شماتت کننده به گونه ای خودش را بهتر از دیگران می بیند و همیشه می خواهد دیگران را بدهکار جلوه دهد. آقایی می گفت: اگر من تصادف کنم، حتی اگر طرف مقابلم مقصر باشد خانم مرا سرزنش می کند و می گوید تو مقصری. هر اتفاقی برای من بیفتد، همیشه خیالم راحت است که مجرم منم و این بسیار بد است که کسی همیشه دیگران را شماتت کند.

بدترین مردم در کلام امیر مؤمنان علیه السلام

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ خَيْرُهُمْ»؛⁽¹⁾ بدترین مردم کسی است که فکر می کند، خود او بهترین است، تدبیر او درست است، پیشنهاد او درست است، مشورت او درست است. این شماتت برای هر کسی ممکن است پیش بیاید. کسی از پیامبر که بالاتر نیست، عبدالله بن ابی منافق و دوستان سبید نفر از یارانش در جنگ احد گفتند: یا رسول الله، بایستید در مدینه بجنگیم، داخل قلعه هامان می مانیم، سلاح به دست می گیریم، دشمن به شهر حمله می کند، ما دروازه ی شهر را می بندیم و به آن ها حمله می کنیم و آن ها را از بین می بریم. بعضی ها با همین سیاست در اوایل جنگ خرمشهر را از دست دادند. پیامبر با آن ها مشورت کرد، اما نظر آن ها را نپذیرفت، و به این نتیجه رسید که به خارج از مدینه بروند، رفتند و شکست خوردند.

ص: 164

پیامبر به مدینه برگشت، منافقین شروع کردند به شماتت کردن و گفتند: ما گفتیم اگر داخل شهر باشیم دشمن را شکست می دهیم، در حالی که اگر داخل شهر نیز بودند شاید شکست می خوردند آن سوی اتفاقات که معلوم نیست، چون برگ هاش سفید است، مانند املاء نوشته است، املاء نوشته که غلط ندارد، او جاده را طی نکرده است یا داخل شهر نجنگیده است. شاید بدتر از این می شد، شاید اگر آن ازدواج هم صورت می گرفت بدتر از این میشد.

پیامبر فرمود: «أَقْلُوا مِنَ الظَّرِّ إِلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ»؛ (1) خیلی به اهل بلا نگاه نکن، اهل بلا یعنی کسانی که مصیبت دیده اند؛ یکی نایناست، یکی فلج است، یکی مشکلی دارد، بعضی ها عادت دارند دائم سؤال کنند که چه شده است؟ چه اتفاقی افتاده است؟ لذا پیامبر فرمود: در اهل مصیبت، خیلی دقیق نشوید ممکن است مکدر و ناراحت شوند. گاهی نیز شماتت و سرزنش درونی است که این گناه نیست. به طور مثال در مورد کسی که از او کینه ای داشته یا به او ظلمی کرده است می گویند فلانی دعوا کرده، یا تصادف کرده و انسان خوشحال می شود، اما احساسی را که در دلش دارد اظهار نمی کند. گرچه این هم بد است، ولی حرام نیست. وقتی انسان اظهار خوشحالی نکرد، این شماتت درونی است، ولی بحث ما در مورد شماتت بیرونی است، درباره ی کسی که شماتت را اظهار می کند و به سرزنش کردن عادت دارد. اصلاً این بچه، مقصر است، گفتم این قوری را بر ندارد، برداشت و شکست. گفتمی نو پای دستشویی، رفت و استکان را شکست. گفتمی سوار این موتور نشو، شد و پایش شکست. اما در بیمارستان در حالی که دارند پایش را گچ می گیرند دیگر جای سرزنش نیست، الآن باید پای او را مداوا کرد. دقت کنید حتی اگر طرف شما نیز مقصر باشد باز هم نباید او را سرزنش کرد.

عاقبت شماتت و سرزنش

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ شَمِتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ»؛ کسی که شماتت کند بر

ص: 165

مصیبتی که بر کسی وارد شده، «لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُفْتَنَ»؛⁽¹⁾ از دنیا نمی رود مگر این که برای او مثل این مصیبت یا بدتر از آن پیش آید و خودش هم به همین گرفتاری مبتلا شود. دیر یا زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد و اتفاق می افتد.

خاطره ای جالب

من دوستی داشتم که میخواستم با ایشان به تهران بروم. در مسیر قم به تهران، خاطره ای جالبی برای من تعریف کرد، گفت: من یک روز از این اتوبان میگذشتم، اتوبان خلوت بود، دیدم یک نفر ماشینش را به نرده ها زده و داغون شده است. نمیدانم خود راننده هم از بین رفته بود یا نه؟ چون او را از صحنه ی تصادف برده بودند. میگفت پیش خودم گفتم در این اتوبان خلوت، با این نرده های به این درستی کسی که به این نرده زده از سه حال خارج نیست؛ یا مست بوده که ندیده، یا دیوانه بوده یا خواب بوده است، مطمئنا یکی از این سه حالت است، در حال این تحلیل بودم که محکم به نرده زد، پایم شکست، من را به کنار اتوبان آوردند، یاد این حرف خودم افتادم و گفتم: ما که نه مست بودیم، نه دیوانه و نه خواب! چرا انسان در مورد اتفاقات و اشخاص با دید محدود خود قضاوت می کند و دیگران را با همان دید سرزنش میکند؟!

خاطره ای خواندنی

آقایی در مسجد برای این که در نماز شک نکند از مهر امین استفاده کرده بود. امام جماعت آن مسجد گفت: انسانی که سه رکعت نماز را نتواند حفظ کند دیگر مهر امین را میخواهد چه کند؟ انسان که برای چند رکعت نماز شک نمی کند. گفت ائمه ی ما چنین بودند، چنان بودند، باید حضور قلب داشت. همان شب ایشان نماز عشا را سه رکعت خواند. بالاخره برای همه ممکن است شک پیش بیاید، اما چون او کسی را که شکیاتش زیاد بود شماتت کرد خودش هم در آن شب دچار همان مشکل شد. خدا به بعضی ها زود نتیجه ی حرفشان را نشان میدهد و به بعضی ها دیرتر که آن دسته ی اول

ص: 166

1- الکافی، ج 2، ص 359؛ وسائل الشیعه، ج 3، ص 266؛ بحار الانوار، ج 72، ص 216

را خدا بیشتر دوست دارد، چون در روایات هم داریم که اگر خداوند بخواهد به بنده ای لطف کند، زود نتیجه ی آن حرفی را که زده مصیبتی یا حادثه ای به او ابراز می کند. به همین دلیل است که عرض می کنم شماتت یکی از مسائلی است که باید در معاشرت ها در مورد آن دقت شود. حتی در مواردی هم که شخص اشتباه می کند، اسلام اجازه ی شماتت نمی دهد، به قرآن مراجعه کنید، طی سه چهارم آیه در سوره ی «ص»، به داستان حضرت ایوب اشاره کرده است. این داستان آن قدر اهمیت دارد که خدا به پیغمبر می فرماید: «وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ»؛ (1) تو ایوب را یاد کن، و به قصه ی او دقت کن و داستان او را در زندگی ات مطرح کن. ایوب که بوده است؟

ویژگی های حضرت ایوب

قرآن می فرماید ایوب سه ویژگی داشته است: 1- «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا»؛ صبور بود، 2 «نِعْمَ الْعَبْدُ»؛ عبد خوبی بود. این خیلی مهم و با ارزش است که خدا به کسی بگوید «نِعْمَ الْعَبْدُ» باید نمره اش خیلی بالا باشد که خدا او را «نِعْمَ الْعَبْدُ» خطاب کند. 3- «إِنَّهُ أَوَّابٌ»؛ (2) خیلی هم به خدا رو می کرد. اما خدا او را به امتحان مبتلا کرد، امتحانش هم سنگین بود؛ بچه هایش مریض شدند، بعضی ها از آن ها از دنیا رفتند، به فقر شدید دچار شد. بعضی نوشته اند هفت سال و بعضی نوشته اند هجده سال، ایوب پیامبر به بدترین گرفتاری ها مبتلا شد. البته تورات در نقل داستان ایوب خیلی ادب را رعایت نکرده است. این داستان شاید مفصل ترین داستانی است که در تورات آمده؛ 46 فصل در تورات به این داستان اختصاص یافته است. در آن جا خیلی سخن های بی ربطی گفته، که درست نیست. قرآن نیز هیچ اشاره ای نکرده که ایوب چه شد؟ فقط می فرماید به مصیبت مبتلا شد. در روایات هم آمده که اولادش مردند، تمام دام هایش مردند، زراعتش خشک شد، خودش مریض شد، اما بسیاری از این چیزهایی که در تورات نقل شده، از جعلیات است. نکته اینجاست که بعد از هفت سال و برخی فرموده اند هجده

ص: 167

1- ص: 41

2- ص: 44

سال خدا به ایوب خطاب کرد که این جا پایت را به زمین بزن تا آب جاری شود، بعد با این آب خودت را بشوی. او شست و خوب شد.

سرزنش حضرت ایوب بدترین مصیبت

امام صادق علیه السلام فرمود: بعدها از حضرت ایوب پرسیدند کدام مصیبت بر تو از همه سخت تر بود؟ این که فرزندان را از دست دادی؟ یا زراعتت را از دست دادی؟ یا مریض شدی؟ یا به تو تهمت زدند؟ یا همسرت را آزار دادند؟ یا نان شب نداشتی؟ گفت: همه ی این مصیبت ها قابل تحمل بود، اما زخم شماتت دشمنان و شماتت راهبان و بزرگان قوم، هنوز در دلم است که می آمدند و می گفتند: تو چه کردی که این گونه مبتلا شدی؟ اگر تو انسان خوبی بودی این قدر گرفتار نمیشدی و اینقدر مصیبت نمیدیدی. (1)

ببینید این گناه شماتت است. حتی من در آیه ی قرآن دیدم، ذیل آن هم روایت دیدم، در آیه ای که می فرماید: «وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ»؛ (2) وقتی کافران، مشرکان و انسان های بد عذاب می بینند، پشیمان می شوند، اما ندامتشان را مخفی می کنند. یکی از اسامی قیامت همین است. دارند او را می برند که در آتش بسوزانند، خیلی هم از این وضعیت ناراحت است، اما پشیمانی اش را مخفی می کند. از امام معصوم روایت داریم که فرمود: به این دلیل ندامتش را مخفی می کند که او را شماتت نکنند. این گونه در روایت های ما بر آن تأکید شده است.

دلیل شماتت، حسادت

من یکی از ریشه های شماتت را برای شما بیان می کنم. یک دلیل شماتت، حسادت است. لقمان به پسرش فرمود: به این روایت از امام صادق علیه السلام است. پسر من «لَلْحَاسِدِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ»؛ حسود سه علامت دارد: 1- «يَعْتَابُ إِذْ غَابَ»؛ وقتی نیستی غیبتت را میکند. 2- «يَعْتَابُ إِذْ غَابَ»؛ وقتی پیش توست تملقت را می کند، 3- «وَ

ص: 168

1- تفسیر نمونه، ج 19، ص 294

2- یونس: 54

يَسْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ»؛ (1) وقتی که مصیبت پیش می آید شماتت میکند. انسان های حسود این گونه اند که وقتی مصیبت و مشکلی پیش می آید سرزنش می کنند.

خاطره ای خواندنی

بنده زمانی در مسجد جامع شهری منبر می رفتم، جمعیت زیادی پای منبر بود و بحث های مختلفی مطرح می شد. بعد آقای مرا در خیابان دید و گفت: آقا، روزه ی شما باطل است، گفتم: برای چه؟ گفت: مگر نمی گویند دروغ بستن به خدا و پیغمبر حرام است؟ گفتم: بله. گفت: شما امروز آیه ی قرآن را اشتباه خواندید. درست هم میگفت، بنده کلمه ی «لَا يَسْتَتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ»، (2) را «لا يستخفون من الرب» خوانده بودم گفتم: عزیز من! این که تعمدا نیست، این که گفته اند روزه را باطل می کند دروغ بستن عمدی نسبت به خداست. 40 دقیقه، 50 دقیقه می خواهی روی منبر از حفظ تاریخ بگویی، آیه و حدیث بخوانی، گاهی اعراب را اشتباه می خوانی. گاهی پیش می آید که فاعل مفعول خوانده می شود. بعضی ها این گونه اند، روحیه ی تشکر ندارند، همان یک عیب را برجسته می کنند، همان یک اشکال را علم می کنند که این از روی حسادت است.

جواب اباذر در مقابل شماتت

وقتی اباذر غفاری فرزندش را از دست داده بود، مردم او را شماتت می کردند، خودش داغ جوان داشت و مصیبت دیده بود، مردم هم می گفتند: تو که پسرهایت نمی ماند. می گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَأْخُذُهُمْ مِنَ الدَّارِ الْفَنَاءِ وَيُدْخِرُهُمْ فِي الدَّارِ الْبَقَاءِ»، (3) خدا را شکر که آن ها را از این دار دنیا می گیرد و به دار بقا می برد.

جواب حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام در مقابل شماتت

زینب کبری علیها السلام تا وارد مجلس دشمن شده در حالی که مصیبت دیده و داغ دیده

ص: 169

1- بحار الانوار، ج 70، ص 251

2- نساء، 108

3- مسکن الفؤاد، ص 55: آرام بخش دل داغدیدگان، ص 144

است. آن خبیث (یزید) رو به حضرت زینب کرد و گفت: خدا مردهای شما را کشت؟ - چه قدر جسور است! کار را دارد به خدا نسبت می دهد و می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ»؛ (1) شکر خدایی را که شما را کشت. امام سجاد علیه السلام فرمود: قتل به تو منسوب است، چرا به خدا نسبت می دهی؟ تو جنایت و ظلم کرده ای، مگر می شود آن را به خدا نسبت داد؟ به خدا در قرآن می گوید: هر کس کار خوب کند به خدا بر می گردد و هر کس کار بد کند به خودش بر می گردد؛ «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ». اگر با زبان گفتی «لا اله الا الله» به خدا بر می گردد، چون خدا این زبان را به تو داده است، اما اگر با زبان فحش بدهی خودت گرفتار میشوی. ممکن است بگویند برای فحش هم که خدا زبانش را داده است، بله خدا داده ولی گفته فحش نده. لذا علت این که در کار زشت فقط ما دخیل هستیم، اما در کار مثبت خدا نیز دخیل است، همین است. دقیقاً مثل پدری که پنج هزار تومان با ده هزار تومان پول به بچه اش می دهد و می گوید وقتی به مدرسه یا دانشگاه می روی مواد مخدر نخر، و پولت را برای حرام نده؛ با این پول غذا تهیه کن. حال اگر این بچه با این پول یک قرآن خرید و خواند پدر در ثوابش شریک است، چون پدر پول را به او داده است. یا اگر این بچه با آن پول در سحر ماه رمضان غذایی خورد و روزه گرفت پدر در ثواب آن شریک است، چون پدر به او پول داده است.

اما اگر این بچه مشروب خرید و در ماه رمضان خورد و روزه اش را شکست پدر دخیل نیست، چون پدر به او پول داد و گفت این کار را نکن. ممکن است بگویند باید پدر پولی به او میداد که نشود با آن مشروب خرید. پاسخ این است که این کار فایده ای ندارد، ما این نوع پولی نداریم. مثل این که بگوئیم خدا یک زبانی به ما میداد که نشود با آن دروغ گفت، آن وقت که فرشته میشدی، دیگر انسان نبودی، دیگر اختیار نبود، و در نتیجه دیگر سلمان و ابوذر و اباسفیان از هم جدا نمی شدند. لازمه ی زبان اختیار است، باید زبانی به تو بدهد که هم بتوان فحش داد و هم بتوان حرف خوب زد. اگر حرف خوب زدی به او بر میگردد؛ «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ

ص: 170

فَمِنْ نَفْسِكَ»؛ (1) و هر چه بدی است به خودت برمی گردد. لذا تنها تحلیل این بحث که به جبر منجر نشود همین است. امام سجاده علیه السلام فرمود: چرا به خدا نسبت می دهی؟ زینب کبری علیها السلام هم برخاست و گفت: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»، (2) چرا شماتت میکنی؟ شهادت بر ما زیبا بوده است. بنابراین منشأ شماتت حسادت، بغض، کینه، نخوت و غرور است. انسان های مغرور، کینه ای و حسود سعی می کنند دیگران را سرزنش کنند و بر مصیبت دیگران شادی کنند و دیگران را بکوبند و تحقیر کنند که این روحیه ی بدی است. عزیزان! خدا با آن عظمت با این که بنده ها معصیتش را می کنند اما می فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»، (3) پیغمبر، بگو بنده های من که گناه کرده اید، بیایید توبه کنید، من می پذیرم. اگر در کیف فرزندت یک بار هم سی دی پیدا کردی و متوجه شدی جرمی مرتکب شده، یا اگر همسرت یک بار در معامله ضرر کرده، نباید او را شماتت کنی. این نکته ای است که از روایات متعدد ما استفاده می شود و در این روایات از سوی ائمه ی بزرگوار و رسول خدا، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم بر آن تأکید شده است که نباید مؤمن را در مصیبت ها شماتت کرد.

آیا کافر و منافق را می توان لعن کرد؟

ممکن است سئوالی به ذهن برسد که می خواهیم به آن پاسخ بدهم. وقتی کافر، منافق یا دشمن شکست می خورد انسان خوشحال میشود و لعن می کند، حتی نفرین می کند و از خدا میخواهد که شکست آن ها را ببیند، در این مورد چگونه می توان قضاوت کرد؟ دو حدیث از پیغمبر اکرم و یک آیه از قرآن بیان می کنم که جواب این مسأله روشن شود.

پیامبر گرامی اسلام در مسجد نشسته بود و مردم هم مقابل او نشسته بودند. - یکی از روش های پیغمبر در سخنرانی روش سؤال و جواب و روش سمعی بصری بود؛

ص: 171

1- نساء: 79

2- بحار الانوار، ج 45، ص 115، اللهوف، ص 160؛ مثير الاحزان، ص 90

3- زمر: 53

گاهی با نقاشی مطلبی را به مردم می فهماند. یکی دیگر از روش های پیغمبر، روش تمثیل بود؛ مثلاً وقتی می خواست بفرماید گناه های شما با توبه میریزد، درخت خشک را تکان میداد، وقتی برگ درخت می ریخت می فرمود: توبه این گونه گناه را میریزد یا یکبار فرمود: به بیابان لم یزرع بروید و چوب خشک بیاورید. می گفتند: نیست. فرمود: بروید پیدا کنید. وقتی جمع کردند، فرمود: آری! گناه های کوچک نیز این گونه جمع می شود. پیامبر رو کرد به مردم و فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَرِّ رَارِكُمْ» خیلی این روایت زیباست به مردم، بگویم بدترین و شرورترین شما کیست؟ «قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ»؛ بله. فرمود:

«الَّذِي يَمْنَعُ رِفْدَهُ وَيَضْرِبُ عِبْدَهُ وَيَتَرَوَّدُ وَحْدَهُ»؛ کسی که مهمان را تحویل نگیرد، بنده و غلامش را بزند، و تنها بپرد. - یعنی مثلاً تنها به سفر برود. دائم می خواهد از مردم جدا باشد، مردم گریز است، نه اهل پذیرایی در منزلش است نه به خانه ات می آید - پیغمبر اکرم مجدداً سکوت کردند، جلسه آرام شد، مردم کمی به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: عجب! کسی که این کارها را انجام دهد بدترین است؟ پیغمبر دوباره فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ»؛ می خواهید به شما بگویم بدبخت تر و بدتر از او کیست؟ «قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ». حضرت این گونه مردم را نسبت به موضوع حساس میکنند. بله، بفرمایید. فرمود: «الَّذِي لَا يُرْجَى خَيْرُهُ وَلَا يُؤْمَنُ شَرُّهُ»؛ کسی که خیرش به مردم نرسد و انسان از شر او در امان نباشد. یعنی هم شر می رساند و هم خیر نمی رساند. پیامبر در مرحله ی سوم فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ»؛ می خواهید بگویم از او بدبخت تر و شرتر کیست؟ «قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ». فرمود:

«الْمُتَفَحِّشُ اللَّعَانُ الَّذِي إِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَنَهُمْ وَإِذَا ذُكِرُوا لَعَنُوهُ»؛ [1](#) انسان فحاش، و کسی که وقتی اسم مؤمنان نزدش برده می شود، لعنت می کند. اگر کسی مؤمنی را لعن کند و به او دشنام دهد از دو گروه قبلی بدتر است. می بینیم که این حدیث، لعن و ناسزا گفتن و سب را مذمت کرده است، اما خود خدا در قرآن در بعضی جاها لعن کرده است: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا»؛ خدا می گوید اگر کسی مؤمنی را به

ص: 172

خاطر ایمانش و اعتقادش بکشد، چهار چیز شامل حالش می شود: 1- «فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا»؛ به جهنم می رود، 2- «وَعَصَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ»؛ خدا به او غضب می کند، 3- «وَلَعْنَةُ»؛ لعنتش میکند، 4- «وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ (1) عذاب عظیمی به او می دهد.

بنده امسال در بقیع این آیه را برای یکی از وهابی ها خواندم، او گفت: ما قبول داریم شمر امام حسین را کشته است و قبول داریم یزید فرمان آن را داده است، ولی لعن شمر و یزید جایز نیست، به این دلیل که شما وکیل خدا نیستید؟ اگر خدا بخواهد قاتل امام حسین علیه السلام را می بخشد. یکی از اشتباهات شما شیعیان لعن یزید و لعن شمر و معاویه است. چندی قبل در این زمینه کتابی هم چاپ کرده اند به نام «برائة یزید ابن معاویه من دم الحسين»؛ بی گناهی یزید از خون امام حسین علیه السلام. همچنین کتابی نوشته اند تحت عنوان «فضائل امیرالمؤمنین، یزید بن معاویه» این ها کتاب هایی است که متأسفانه در بعضی از جاها مخصوصاً در عربستان چاپ شده است. گفتم: به این آیه ی قرآن چه جوابی میدهی؟ فرض کنیم امام حسین علیه السلام پسر پیغمبر هم نبوده، امام هم نبوده، اما مؤمن که بوده است. قرآن می گوید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مَتَعَمَدًا»؛ کسی که مؤمنی را به طور عمد بکشد، «فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا»؛ جزایش جهنم و غضب خدا است. و این همیشگی است. آن وهابی جوابی نداشت که بگوید، چون جواب روشن است. خود خدای تبارک و تعالی کسی که مؤمنی را بکشد و منافق و مشرک را لعن کرده است. در این جا طبیعت لعن مجاز است و اشکالی ندارد.

هفت گروه مورد لعن

اشاره

پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «إِنِّي لَعْنْتُ سَبْعًا لَعَنَهُمُ اللَّهُ كُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ»؛ من پیامبر هفت گروه را لعن می کنم که خدا و همه ی انبیایی که دعایشان مستجاب است این هفت گروه را لعنت کرده اند. البته این مجاب غیر توضیحی است، چرا که ما پیغمبری که دعایش مستجاب نباشد نداریم، منظور این است که همه ی انبیا دعا و نفرین و لعن کرده اند. «قِيلَ وَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ»؛ از پیامبر پرسیدند: این هفت گروه چه کسانی هستند؟

ص: 173

1. مُخْرِفِ الْقُرْآنِ

«الزَّائِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ» ؛ کسی که به قرآن اضافه کند و آن را تحریف کند. اعتقاد ما این است که حتی یک کلمه به قرآن اضافه نشده است. اگر کسی از روی غرض، نسبت تحریف به قرآن بدهد مصداق این حدیث است، مگر این که از روی غرض نباشد؛ مثلاً- یک دلیل غیر منطقی ارائه کرده و تصور کرده است که منطقی است، و الا هیچ یک از علمای شیعه نسبت به قرآن ادعای تحریف ندارند.

خدا مرحوم آیت الله العظمی فاضل را رحمت کند، زمانی من در محضر خود ایشان هم این مطلب را عرض کردم. ایشان کتابی دارد به نام «مدخل التفسیر»، که به فارسی هم ترجمه شده است و در آن جا به طور مفصل ادله‌ی عدم تحریف قرآن را آورده است. ایشان می فرماید: کسی که معتقد باشد قرآن زیاد شده، یکی از کسانی است که لعنت خدا شامل حالش می شود.

2. منکر قضا و قدر

«وَالْمُكَذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ» ؛ کسی که قضا و قدر را منکر شود و بگوید خدا کاره ای نیست.

3. مخالف با سنت پیامبر

«وَالْمُخَالَفُ لِسُنَّةِ نَبِيِّ»؛ هر کس مخالف سنت من باشد. آیا سنت پیغمبر، آزار زهر اعلیها السلام بود؟! آیا سنت پیغمبر، غصب غدیر و غصب فدک بود؟! آیا سنت پیغمبر فراموشی حدیث منزلت بود؟! آیا سنت پیغمبر این بود که فقط به نماز اهمیت بدهیم؟! آیا سنت پیغمبر فقط این بود که درباره ی نماز حرف بزنیم؟

بنده در مسجد النبی نماز می خواندم. شخصی آمد و با عصبانیت گفت: سنت پیغمبر این بوده که در وقت عبادت دستش را در عبایش میکرده، چرا دست شما از عبات بیرون است؟ گفتم: خوب، دستم را در عبایم کردم آیا سنت با این حل می شود؟ واقعا این قدر مهم است که دست در عبا باشد؟ و آیا اگر دستت در عبا نباشد این عدم سنت است؟ آیا واقعا رسول خدا که این همه به سنتش سفارش کرده مثلا طواف گشتن دور کعبه باشد؟ اجازه نمی داد کسی دست به کعبه بزند، می گفت سنت پیغمبر،

فقط لمس رکن یمانی است. گفتم: درست است، پیامبر رکن یمانی را بوسیده است، ولی آیا فرموده است که طرف دیگرش را نبوسید؟ پیغمبر کی فرموده است به طرف دیگرش دست نزنید؟ همه جای کعبه مقدس و متبرک است. می گویند: سنت پیغمبر است این جا را دست گذاشته، پس می شود دست گذاشت، آن جا را دست نگذاشته پس نمی شود، یا دست پیامبر در عبایش بوده پس باید دست در عبا باشد و اگر بیرون از عبا باشد خلاف سنت است. یا صف های نماز پیامبر منظم بوده است، باید صف ها منظم باشد. ما همه ی این ها را قبول داریم، این ها سنت رسول الله است، اما آیا احترام به فاطمه سنت پیغمبر نبود؟ غدیر سنت پیغمبر نبود؟ غصب فدک خلاف سنت پیغمبر نبود؟ به همین دلیل است که پیغمبر فرمود: سومین گروهی که خدا آن ها را العن می کند، کسانی که مخالف سنت من هستند.

4. بی احترامی به اهل بیت علیهم السلام

«وَالْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِزَّتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ»؛ کسی که آنچه خدا درباره ی عترت من گفته است کنار بگذارد و به عترت من احترام نگذارد.

5. حلال خدا را حرام کردن

«وَالْمُحَرَّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»؛ کسی که حلال خدا را حرام کند. مثلاً خدا میگوید حجاب واجب است و کسی بگوید بی حجابی واجب است و حجاب، ضروری دین نیست. یا مثلاً بگوید شراب و موسیقی حلال است، دلت پاک باشد، یا این که برادر شوهر محرم است، یا زن برادر محرم است.

6. استفاده ی شخصی از بیت المال

«وَالْمُسْتَأْذِنُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بِفَيْئِهِمْ مُسْتَحِلٌّ لَهُ»؛ کسی که از بیت المال مسلمانان ارتزاق و استفاده ی شخصی بکند.

7. تحقیر بندگان خدا

«وَالْمُسَلِّطُ بِالْجَبْرُوتِ لِيُعَزَّ مَنْ أَدَّلَ اللَّهُ وَيُدَلَّ»؛ (1) کسی که بخواهد کسی را که خدا

ص: 175

عزیز کرده است، ذلیل کند و کسی را که خدا بالا برده است پایین قرار دهد. بنی امیه می خواستند عزیزها را ذلیل کنند، می خواستند نام ابا عبدالله را محو کنند. بنی عباس می خواستند موسی بن جعفر، علی بن موسی الرضا علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را نزد خودشان خوار کنند، اما خدا چگونه آن ها را خوار کرد، و اهل بیت عزیز ماندند؟ چون در روایت است «وَالْمَسْأَلَةُ بِالْجَبْرُوتِ»؛ کسی که زمام قدرت در دستش باشد و بخواهد با شوکت عزیز خدا را ذلیل کند، خدا او را لعنت می کند. حالا متوجه شدید چرا اهل بیت ما محبوب هستند؟ چون خدا خواست عزیز باشند و بر همه ی آن هایی که جمع شدند و می خواستند آن ها را خوار کنند برتری داشته باشند. سب علی بن ابی طالب علیه السلام در طول شصت سال - از زمان معاویه - شروع شد، چقدر جسارت و توهین شد؟ اما چگونه امیرالمؤمنین به جایی رسید که یک مسیحی مثل جرج جرداق هم درباره اش کتاب می نویسد، و ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه اش را می نویسد. این همان مطلب است که اگر کسی بخواهد عزیز نزد خدا را ذلیل کند، لعنت خدا شامل حالش می شود و لعنت یعنی محرومیت، و دوری از رحمت الهی.

خلاصه ی بحث این است که طبق این روایت لعن و نفرین و شماتت برای مؤمنین جایز نیست، اما برای کفار و هفت گروهی که شمردیم و کسانی که مخالف اهل بیت علیهم السلام و ناصب اهل بیت هستند، طبیعتاً منعی ندارد.

ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، (1)

مقدمه

در روایتی از وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم آمده است که: «لَوْ كَانَ الْجِلْمُ رَجُلًا لَكَانَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ اگر قرار بود حلم و بردباری مجسم شود امیرالمؤمنین علیه السلام میشد، چرا که حلم و بردباری ایشان در رأس همه است. صبر و بردباری حضرت در مقابل حوادثی بود که منشأ و آغازش بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام بود. «لَوْ كَانَ الْحُسْنُ هَيْئَةً»؛ و اگر بخواهید حسن و خوبی و نیکی را به تصویر بکشید، «لَكَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ»؛ فاطمه می شود. «لَوْ كَانَ الْحَيَاءُ صُورَةً»؛ و اگر بخواهید حیا را تصور کنید «لَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ» ابا عبدالله علیه السلام تصویر صفت حیا میشود. «لَوْ كَانَ الْفَضْلُ شَخْصًا»؛ و اگر بخواهید عقل، خرد و تدبیر را تصویر کنید «لَكَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، (2) تصور آن، امام مجتبی علیه السلام است. البته همه ی این صفات را همه ی ائمه دارند، همان گونه که در زیارت جامعه کبیره هم خطاب می کنیم: «شما مرکز کرامت و اخلاق و نیکی هستید، منتها این روایت با عنایتی به زندگی این بزرگان وارد شده است که تجسم حلم امیرالمؤمنین، تجسم حسن زهرای مرضیه، تجسم حیا ابا عبدالله و تصویر و تجسم عقل و خرد و اندیشه امام مجتبی علیه السلام است. مرحوم خواجه نصیر طوسی - رضوان الله تعالی علیه - برای هر کدام از ائمه درود و صلوات ویژه ای دارد که معروف به صلوات چهارده معصوم است الفاضل را خیلی دقیق انتخاب کرده است؛ وقتی به امام

ص: 177

1- توبه: 119

2- مئة منقبة، ص 136

حسن مجتبی علیه السلام میرسد می نویسد: «السلام علی السید المجتبی، والامام المرتجی، صاحب الحسب المنیع والفضل الجمیع، صاحب الجود والمن، دافع المحن والفتن» یعنی سلام بر امامی که جود و کرامت در زندگی اش موج میزد، فتنه زدایی و ظلم زدایی در زندگی اش موج می زد، «الامام الرفیع»؛ امام بلند مرتبه که تمام فضائل در زندگی او جمع بود.

پیامبر به امام حسن علیه السلام فرمود: «پسرم»

مورد اول: امروز سالروز ولادت چنین شخصیتی است که نخستین مولود زندگی امیرالمؤمنین و فاطمه ی زهرا علیها السلام است. به محض این که این فرزند به دنیا آمد یکی از خانم ها او را میان قنطاق پیچید، و پیامبر گرامی اسلام جمله ای فرمود که می خواهم راجع به آن جمله صحبت کنم. فرمود: «هاتی ابنی»، (1) پسرم را بدهید. نفرمود پسر فاطمه، یا نفرمود پسر علی، و یا نفرمود دخترم، پسرت را بده.

مورد دوم: انس بن مالک می گوید: دیدم پیغمبر در مسجد نشسته است، امام حسن دو سه ساله هم دور پیغمبر می چرخد و گاهی روی زانوانش می نشیند و گاهی روی شانه اش می رود. احساس کردم شاید این بچه پیامبر را اذیت کند، رفتم که او را از پیامبر جدا کنم، حضرت فرمود: «یا انس دع ابنی وثمره فؤادی»، پسرم و ثمرهی قلبم را رها کن، «فان من اذی هذا فقد اذانی»، (2) هر که حسن مرا اذیت کند، من پیامبر را آزرده است. در این جا تعبیر دیگری نیز دارد: «یا انس دع ابنی»؛ پسرم را رها کن.

مورد سوم: در آیه ی مباحله نیز خدا فرمود: «تعالوا ندع أبناءنا»، (3) پیامبر به آن ها بگو پسرم حسن و حسین را دعوت میکنم.

مورد چهارم: خود پیامبر نیز گاهی می فرمود: «هُمَا ابْنَاي»، (4) این ها پسران من هستند، و تعبیر «ابنا علی» و «ابنا فاطمه» ندارد، این تعبیر نکته دارد.

ص: 178

1- وسائل الشیعه، ج 21، ص 410؛ مستدرک، ج 15، ص 144؛ بحار الانوار، ج 43، ص 238

2- فضائل الخمسه من صحاح السنه، ج 3، ص 251

3- آل عمران: 61

4- بحار الانوار، ج 23، ص 129؛ الأمالی للصدوق، ص 216؛ بشارة المصطفی، ص 210

چرا دشمنان اسلام سعی کردند تعبیر «ابن رسول الله» را از بین ببرند؟ چون بعدها منشا یک سری حوادث در تاریخ شده است، و آن حادثه این است که بنی امیه و بنی عباس تلاش کردند این تعبیر «ابن رسول الله» را از ائمه بگیرند، امروز هم در نوشته های بعضی از این مغرضین این حرف ها دیده میشود. تلاش کردند تعبیر «ابن» را از بین ببرند، لذا معاویه رسماً اعلام کرد هرکس که حسن و حسین را پسرهای پیغمبر خطاب کرد او را به من معرفی کنید، چون باید با او برخورد شود، و کسی حق ندارد به این ها «ابنا رسول الله» بگوید، باید به آن ها «ابنا علی ابن ابی طالب» بگوید. چون اگر به امیرالمؤمنین نسبتش میدادند می توانستند با آن ها برخورد کنند، می توانستند به امام حسن علیه السلام توهین کنند، چون آن ها در واقع با امیرالمؤمنین نزاع داشتند و او را سب می کردند، اما اگر آن ها را به پیغمبر نسبت میدادند دیگر نمی توانستند به امام حسن و به امام حسین علیهما السلام توهین کنند، نمی توانستند کربلا را علم کنند، چون پسر پیامبر است. و جالب این جاست که ائمه ی ما هم مرتب به این مسأله عنایت داشتند و در سخنرانی ها می گفتند: «أنا ابن النبی» در صبح روز شهادت امیرالمؤمنین، روز بیست و یکم رمضان امام حسن علیه السلام روی منبر فرمود: «أنا ابن النبی أنا ابن محم المصطفی»؛ من فرزند پیامبرم. امام سجاد علیه السلام روی منبر شام فرمود: من پسر پیامبر هستم. خود امام حسین علیه السلام در خطبه هایش فرمود: من پسر پیامبر هستم.

داستان

مورد اول: زکوان می گوید: وقتی معاویه به من گفت اسامی نوه ها و فرزندانم را بنویس، می خواهم ببینم چقدر هستند که برایشان جایزهای بگیرم، من اسامی پسران و دخترانش را نوشتم، اسامی نوه های پسر اش را هم نوشتم ولی اسامی نوه های دختری اش را نوشتم. لیست را نزدش بردم، جمعی نشسته بودند معاویه نگاهی به لیست انداخت و گفت: چرا اسم پسرهای دخترانم را ننوشتی؟ من آن ها را خیلی دوست دارم. گفتم: مگر شما نگفتید که حسن و حسین پسر پیامبر نیستند، چون از زهرای مرضیه اند؟! چطور نسبت به فرزندان دخترانتان خطاب پسران و اطلاق «ابن» و

فرزند می کنید؟! در مقابل مردم خیلی شرمنده شد و سرش را پایین انداخت چون خودش گفته بود اسامی فرزندان من را بنویس و من اسامی فرزندان دخترش را نوشته بودم و او در پاسخ حرف من در مانده شد. معلوم می شود که یک جریان حساب شده ای در کار است.

مورد دوم: من این قضیه را در حالات حجاج بن یوسف ثقفی نیز دیدم که یحیی بن یعمر را در غل و زنجیر از بلخ آوردند - یحیی بن یعمر از علمای خراسان و اهل بلخ است، ایشان مروج آثار اهل بیت علیهم السلام بودند به او را نزد حجاج روی زمین انداختند. حجاج گفت: شنیده ام که در جلسات خود گفته ای که فرزندان علی علیه السلام امام حسن و امام حسین، فرزندان پیغمبر هستند، چرا این کار را انجام میدهی؟ گفت: با دلیل قرآن. گفت: کدام آیه؟ گفت: این آیه که می فرماید: «وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ»؛ ما نوح را در مسیر هدایت قرار دادیم، و «مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنْ الصَّالِحِينَ»؛ (1) داود و زکریا و یحیی و عیسی فرزندان نوح هستند. جناب حجاج، عیسی که از پدر به نوح نمی رسد، عیسی اصلاً پدر نداشته است، خدا در قرآن عیسی را پسر نوح و ذریه ی نوح خطاب می کند، عیسی از مادر به نوح برمی گردد، چون مادرش مریم است و الّا عیسی بن مریم که پدر ندارد. چرا خدا وقتی ذریه و اولاد نوح را می شمارد، می فرماید: «مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ» و بعد می فرماید: «زَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى» اگر فرزند دختر، ذرته محسوب نمی شود در این جا عیسی حذف می شود، آیا این گونه نیست؟ حجاج گفت: از اسارت رهایش کنید، حرف او درست است و استدلالش قوی و قرآنی است. (2)

مورد سوم: این جریان حساب شده ای بوده است، و من رد پای این قضیه را حتی در زمان موسی بن جعفر و در زمان بنی عباس نیز مشاهده کردم. هارون الرشید مقابل

ص: 180

1- انعام: آیات 84 و 85

2- شاگردان مکتب ائمه، ج 3، ص 494

حرم پیغمبر می ایستند و می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَمٍّ»؛ سلام بر تو ای پیامبر خدا، سلام بر تو ای پسر عمو موسی بن جعفر هم از پشت سر در حضور جمعیت می آید و یک مرتبه فریاد می زند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَهُ»، (1) سلام بر تو ای پیامبر اسلام بر تو ای پدر جان! هارون گفت: به چه دلیل پدر خطاب می کنی؟ گفت: به دلیل آیه ی مباحله و آیات دیگر. امروز هم در بعضی از این شبهاتی که در این کتاب ها وجود دارد، و وهابی ها در جاهای دیگر نیز منتشر می کنند، این مسأله مطرح است، چون اگر آن ها ابن رسول الله باشند که همین طور نیز هست. احترامشان، احترام پیامبر است، احترامشان، احترام اهل بیت است. ما آیه ی تطهیر را به پنج تن اختصاص نمیدهیم، گرچه درباره ی پنج تن نازل شده است، و آیه ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»، (2) در جریان کساء آمده است، اما بر اساس روایات متعددی که از خود اهل بیت رسیده است مفهوم این آیه و تعبیر اهل البیت - تا خود امام زمان ارواحنا له الفداء - ریان و جریان دارد، و پیامبر به طور موثق این رابطه را مطرح کرد، منتها اگر کسی در قلبش مرضی باشد این نکته را نمی پذیرد و تحمل نمی کند.

گاهی خیلی تأسف می خورم که صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن ابی داود، حداقل چهار پنج تا از صحاح اصلی اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند و یکی از نویسندگانی که شرحی بر صحیح بخاری نوشته است می گوید: «هذا حدیث حسن صحیح»؛ این حدیث نیکو و صحیح است و سندش قطعی و غیرقابل انکار است. همه ی آن ها نقل کرده اند و اصلی ترین جایگاه این حدیث در صحیح بخاری است. اهل سنت از هیچ یک از روایات صحیح بخاری نمیگذرند و سعی می کنند آن ها را توجیه کنند، و برای صحیح بخاری احترام زیادی قائلند و این روایت در آنجا وجود دارد: «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛» که پیامبر گرامی اسلام فرمود: «يُقُولُ»

ص: 181

1- بحار الانوار، ج 25، ص 243؛ الاحتجاج، ج 2، ص 393؛ الارشاد، ج 2، ص 234

2- احزاب: 33

يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا وَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا أَبِي : أَنَّهُ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»، (1) در بعضی روایات «الأمرء من بعدی»، وجود دارد و در بعضی «مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، (2) وجود دارد و در بعضی ها «من بعدی اثنی عشر قَیْم»؛ دوازده قیم، دوازده ولی، دوازده خلیفه و دوازده امیر بعد از من وجود دارد. وقتی به توجیه این حدیث از سوی آن ها توجه می کنیم می بینیم شارح ترمذی، و ابوحاتم در شرح این حدیث نوشته اند: من خلفا را تا روزی که خلافت منقرض شد شمردم دیدم چهل خلیفه بر جایگاه نشستند، در حالی که پیامبر فرمود 12 تا. لذا دوازده تا را به کدام یک نسبت دهم؟ دیدم اگر از اول حساب کنم، یزید با آن جنایاتش خلیفه ی پیامبر محسوب نمی شود. بهترینشان را جدا کردم، شش هفت تا بیشتر نشد. - ابوحاتم وقتی می شمارد خلفای اربعه را حساب می کند با عمر بن عبدالعزیز که پنج تا حساب می شود، یک دو نفر دیگر را از جاهای دیگر پیدا می کند، و می گوید هر چه در این چهل تاگشتم گفتم خوب چهار نفر اول، خلیفه ی اول، دوم، سوم و بعد علی ابن ابی طالب، بعد امام حسن که می شود پنج تا، بعد عمر بن عبدالعزیز، 6 تا، و یکی دو نفر دیگر دیدم به دوازده تا نمیرسد. لذا مینویسد «يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمُهُ»؛ (3) من این حدیث را نمی فهمم. این جمله ی شارح ترمذی است، آن وقت جناب سیوطی و دیگران می گویند این گونه نیست و منظور پیغمبر همان دوازده خلیفه ی اول است؛ از خلفای چهارگانه - به تعبیر آن ها به امام حسن، معاویه، یزید بن معاویه، معاویه ی صغیر، مروان، عبدالملک، و فرزندانش دوازده تا میشوند که سلیمان بن عبدالملک آخرین آن هاست، کسی که در حوض شراب می نشست و شراب فراوان می خورد با آن جنایاتش او یکی از این ائمه می شود. یکی دیگر از این افراد، عبدالملک مروان می شود با آن فرمانداریهایی که داشت مثل حجاج با آن آدم کشی هایش، معاویه که حجر را به

ص: 182

-
- 1- صحیح بخاری، آخر کتاب احکام، ج 9، ص 81؛ مسند احمد حنبل، ج 5، ص 93؛ فضائل الخمسة، من الصحاح الستة، ج 2، ص 23، الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج 1، ص 170
 - 2- بحار الأنوار، ج 36، ص 269
 - 3- جامع ترمذی، ج 4، ص 501

شهادت رساند، ابن حمیق را به شهادت رساند، و در صفین مقابل امیرالمؤمنین ایستاد. یکی از این دوازده تا میشود.

چرا حدیث را درست معنا نمی کنید؟ ابن اثیر که از علمای بزرگ اهل سنت است و کتاب های صاحب البدایه، النهایه و کتب دیگری دارد می گوید: به طور مسلم! این دوازده نفر دوازده امام شیعه نیستند، هر توجیهی می خواهید برای آن پیدا کنید، اما آن ها نیستند، چون این ها از طریق امامت به ریاست و خلافت نرسیده اند. همه ی آن ها، این ها نیستند، در صورتی که معنی کلمه ی خلیفه جانشین است، خلیفه الزام کسی نیست که مقام خلافت به او برسد، اگر خلافت یکی غصب شد عنوان از او غصب نمی شود، این توجیه کسانی مثل محمود ابوریّه است که مقداری با انصاف وارد شده اند. گرچه حوزه ی اهل سنت به شدت بر ضد آن ها ایستادند و کتاب علیه آن ها نوشتند. ایشان کتابی نوشته است به نام *أزواء علی السُّنّه*، در آن کتاب این حدیث را مطرح کرده اند و حرف ها و توجیهاات را مورد تمسخر قرار دادند نویسنده می گوید: این چه حرف هایی است که سیوطی و ابن اثیر می گویند؟ البته با صراحت نمی گوید که منظور، ائمه ی شیعه هستند ولی در پاورقی می گوید: من خدمت بعضی از علمای شیعه رفتم، آن را برایم توضیح دادند و فهمیدم معنای آن درست است، آن ها درست می گویند. بعضی از این افراد که با دیدگاه روشن فکری در این حوزه وارد شده اند مخصوصا در کشور مصر، در کتاب هایی که مینویسند مقداری این روایت را بهتر معنا کرده اند. اما نگاه کنید چقدر تلاش شد «این» را از امام حسن و امام حسین و فرزندان جدا کنند، «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ» را جدا کنند و اهل بیت را عام کنند. من کتابی در عربستان گرفتم که شاخه های اهل بیت را توجیه می کند و خاندان عقیل، و خاندان تک تک زن های پیغمبر را اهل بیت حساب می کند. کجا خدا از این ها «رجس» را دور کرده است؟ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»، «إِنَّمَا حَصَرَ اسْتِ، اراده، اراده ی تکوینی است، «رِجْسَ» شامل همه ی معاصی می شود. نویسنده گفته است: تمام آل عقیل، تمام آل جعفر، تمام زن های پیامبر، تمام این ها، پاکیزه اند و هیچ معصیتی نداشته اند، نمی توان چنین چیزی را ملتزم شد. برای این که زیر بار عصمت دوازده امام نروند نظریه ی عدالت صحابه را مطرح کرده اند و گفته اند: صحابه ی پیغمبر، یعنی

کسانی که پیغمبر را دیدند و مؤمن از دنیا رفتند تمام این ها عادلند و هر که به آن ها ناسزا بگوید کافر است، و به جهنم می رود. خالد بن ولید یکی از این هاست، خالد بن ولید، مالک بن نُویره را کشت و با همسرش زنا کرد. خبر به خلیفه در مدینه رسید، هیچ برخوردی با او نکردند. آیا ابی بکر، خالد بن ولید انسان عادل است؟ کدام عقل آن را می پذیرد؟ ما نظریه ی عدالت صحابه را قبول داریم، صحابه عادلند. ولی معنی صحابی چیست؟ صحابی سلمان است، صحابی ابوذر است، صحابی مقداد است، صحابی کسی است که در مسیر پیغمبر گام برداشته است، اما خالد بن ولید در زمان خود پیامبر به جنایتی دست زد که وقتی به پیامبر خبر رسید که خالد قبیله ای را قتل عام کرد و برگشت، به خود منابع نوشته اند. رسول خدا دستانش را بالا آورد تا جایی که زیر بغلش پیدا شد و فرمود: خدایا من از کار خالد برائت می جویم، و به امیرالمؤمنین فرمود: برو از قبیله دلجویی کن، دیه ی آن ها را بده و از آن ها رضایت بطلب و برگرد. آیا به این آدم می توان عادل گفت؟ ابا حریره ای که کمتر از دو سال با پیغمبر گرامی اسلام بوده است، پنج هزار حدیث به پیغمبر نسبت داده است، انسان شرمنده می شود بعضی از احادیثش را نقل کند، مثل حرف هایی است که علمای یهود می گفتند، بازسازی اش کرده اند، مقداری به آن رنگ و سامان داده اند و در منابع دینی ما به جای حدیث پیغمبر آورده اند، که این ها را «اسرائیلیات» می گویند. اسرائیلیات به حرف هایی می گویند که از یهود گرفته شده و رنگ اسلامی پیدا کرده است، داستان هایی که انسان شرمنده می شود نقل کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: اگر این داستان ها را برای من نقل کنید من شما را حد می زنم. شخصی پیش امام رضا علیه السلام یکی از این داستان ها را درباره ی حضرت داوود نقل کرد، امام رضا علیه السلام سه مرتبه بر پیشانی اش زد و فرمود: سبحان الله، سبحان الله سبحان الله، این دروغ ها چیست که به انبیا نسبت می دهید؟ حدیث قرانیک که سلمان رشدی کتاب خودش را از روی آن نوشته است ساخته و پرداخته ی همین هاست. داستان قرانیک داستان جعلی و دروغی است که منشأ کتاب آیات شیطانی شد. چرا سلمان رشدی جرأت کرد کتاب آیات شیطانی را بنویسد؟ از همین منابع استفاده کرد، از همین حرف هایی که این ها به پیغمبر نسبت دادند، یهود به پیغمبر اشتباه و خطا و ارتباط با شیطان را نسبت داد. مرحوم علامه ی عسگری -

اعلی الله مقامه الشریف با کتاب هایش خیلی به عالم شیعه خدمت کرده است. در کتاب «معالم المدرسین» خود هنری که به خرج داد این بود که تمام ارزش های شیعه را از منابع اهل سنت ثابت کرد، تمام اعتقادات شیعه را از منابع اهل سنت استخراج کرد و این کتاب را به دنیا فرستاد. علامه سید مرتضی عسگری در کتاب «نقش ائمه در احیاء دین» - که من توصیه می کنم این چهارده جلد کتاب را که در دو جلد منتشر شده است ببینند - قداست زدایی هایی که از پیغمبر شده بود را در آن آورده است. من از مطرح کردن آن ها روی این منبر شرمگین هستم. چه حرف هایی به پیغمبر نسبت داده اند، الهو، غنا، رقص در مقابل پیغمبر و بعضی از تعابیری که آدم شرمگین می شود آن ها را بیان کند! آیا این ها صحابه عادل هستند؟ کسی که این گونه از پیغمبر قداست زدوده است عادل است؟! و لذا این حرکت حرکت حساب شده ای بود که بین اهل بیت و بین رسول خدا، حضرت محمدصلی الله علیه واله وسلم فاصله انداخته اند. رسول خدا نمی خواست این فاصله بیفتد، لذا می فرمود: پسر من، فرزندانم، ثمره ی قلبم. و اصرار داشتند بگویند اهل بیت.

باید خیلی دقت کرد که چرا در بعضی از این تعابیر اینقدر اصرار بود که به علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین گفته شود، و مع الاسف رواج پیدا کرده است که می گوئیم «امام علی»، و مقید نیستیم که بگوئیم «امیرالمؤمنین». تعبیر «امام علی»، تعبیر درستی است اما در بعضی از این کتاب ها، آثار، مقالات و سخنرانی ها یقیناً گویندگان و نویسندگان توجه ندارند که دشمن می خواست تعبیر «امیرالمؤمنین» از حضرت علی علیه السلام گرفته شود. می خواست این تعبیر اختصاصی نباشد. اما امام صادق حتی اجازه نداد به خود ایشان «امیرالمؤمنین» بگویند، فرمود: کسی حق ندارد به ما امیرالمؤمنین بگوید، امیرالمؤمنین جدم علی بن ابیطالب بود. آن وقت خلیفه ی دوم این تعبیر را اولین بار درباره ی خودش به کار برد و بعضی هم به او امیرالمؤمنین گفتند. زمان خلیفه ی سوم سدش شکسته شد، بعد هم در زمان بنی عباس رسماً کار به جایی رسیده بود که مأمون را امیرالمؤمنین خطاب می کردند، در صورتی که کلمه ی امیرالمؤمنین صفت ویژه ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. ما باید مقید باشیم که حضرت علی را امیرالمؤمنین بگوئیم، باید مقید باشیم که امام حسن علیه السلام را ابن رسول الله بگوئیم، همین تکرار و تعبیر نقشه ی دشمن را نقش بر آب می کند.

راجع به مسأله‌ی آموزش و تربیت مردم و جهل زدایی که یکی از دغدغه‌های ائمه‌ی ما بوده است دو سه نمونه در زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام خدمت شما عرض میکنم.

مورد اول: شخصی وارد مسجد شد دید، سه چهار حلقه، درس تشکیل شده، پیش یکی از آن‌هایی که در این حلقه‌ها درس میداد رفت و گفت: من معنای یک آیه از قرآن را نمی‌فهمم، برای من تفسیر می‌کنید؟ گفتند: کدام آیه؟ گفت: این آیه که قرآن می‌فرماید «وَشَاهِدِ وَ مَشْهُودٍ»، (1) شاهد و مشهود یعنی چه؟ شخصی که درس میداد گفت: شاهد روز جمعه و مشهود عرفه است. به سمت حلقه‌ی دوم آمد و گفت: این آیه چیست؟ تفسیری شبیه تفسیر اول با اندکی تفاوت برایش عنوان کردند که مشهود روز عید قربان و شاهد روز جمعه است. آن شخص می‌گوید: دیدم نوجوانی خوش سیما در گوشه‌ای از مسجد نشسته است. پرسیدم این آقا کیست؟ گفتند: حسن بن علی علیه السلام است. معلوم می‌شود که مدت کمی از رحلت پیامبر گرامی اسلام گذشته است - خدمت ایشان رفتم، سلام عرض کردم و گفتم: آقا تفاسیر مختلفی برای من شده است، معنای شاهد و مشهود چیست؟ فرمود: شاهد رسول الله و مشهود روز قیامت است. پرسیدم: به چه دلیل این گونه است؟ فرمود: به دلیل آیه قرآن که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَقَالَ ذَالِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَالِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ»، (2) - کهن‌ترین روش تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن است و این هنر است، که کسی بتواند قرآن را با قرآن تفسیر کند، و ائمه‌ی ما این کار را می‌کردند، گرچه همه‌ی روایاتشان به ما نرسیده است. مبنای کل تفسیر بعضی از مفسرین مثل مرحوم علامه طباطبایی تفسیر قرآن به قرآن است. فرمود: به این دلیل شاهد، رسول الله است و مشهود نیز قیامت است چون قیامت اسامی زیادی دارد و یک اسم آن یوم مشهود است، روزی که در آن جا شهادت داده میشود و شاهد پیامبر است که به اعمال ما

ص: 186

1- بروج: 3

2- بحار الانوار، ج 86، ص 263

گواهی می‌دهد، عرض کردم: خدا میداند رسالت را کجا قرار بدهد، این که درباره ی شما گفته اند شما مفسر قرآنید، شما مخاطب قرآنید درست گفته اند، هر جا رفته کسی این تفسیر را برای من بیان نکرد. این نقش تعلیم و آموزش در زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام است.

مورد دوم: وقتی شخصی دید که امام حسن علیه السلام با ابهت و عظمت با هیأتی بسیار زیبا سوار بر اسب است، نگاهی کرد و عرض کرد: «إِنَّ فِيكَ كِبْرًا»؛ من در شما تکبر می بینم. «فَقَالَ كَلَّا الْكِبْرُ لِلَّهِ وَحُدَّةٌ وَ لَكِنْ فِي عِزَّةٍ» حضرت فرمود: چیزی که در من می بینید عزت است، تکبر نیست. فرق عزت با تکبر این است که: عزت را خدا می دهد. تکبر را انسان برای خودش می تراشد، متکبر خود بزرگ بین است، اما عزیز را خدا بزرگ کرده است و بعد فرمود: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»، (1)

مورد سوم: گاهی که برای سؤالی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام مراجعه میشد ایشان پاسخ را به امام حسن علیه السلام ارجاع میدادند و می فرمود: از نور چشمم سؤال کنید. صاحب تحف العقول در این کتاب ارزشمند که در قرن چهارم نوشته شده است، سؤال و جواب مفصلی را که امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیده و امام حسن علیه السلام جواب داده است می آورد «فَمَا الْكِرْمُ»؛ کرامت چیست؟ امام حسن علیه السلام پاسخ داد: «فَمَا الْكِرْمُ»؛ کرامت این است که قبل از اینکه طرف مقابل درخواست کند او را شناسایی کنید و کمکش کنید. پسر، سداد و محکم چیست؟ امام حسن علیه السلام پاسخ داد: محکم این است که منکر را با معروف جواب بدهید؛ «دَفْعُ الْمُنْكَرِ بِالْمَعْرُوفِ». پسر، «فَمَا الْمُرُوَّةُ»؛ مروت و جوانمردی چیست؟ - «حِفْظُ الدِّينِ»؛ (2) جوانمردی حفظ دین است.

ص: 187

1- بحار الانوار، ج 24، ص 325. تأویل الايات، ص 670

2- أَجُوبَةُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَائِلَ سَأَلَهُ عَنْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ غَيْرُهُ فِي مَعَانٍ مُخْتَلَفَةٍ قِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا الرَّهْدُ قَالَ الرَّغْبَةُ فِي التَّقْوَى وَالزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا قِيلَ فَمَا الْحِلْمُ قَالَ كَطَمِّ الْعَيْظِ وَمَلِكِ النَّفْسِ قِيلَ مَا السَّدَادُ قَالَ دَفْعُ الْمُنْكَرِ بِالْمَعْرُوفِ قِيلَ فَمَا الشَّرْفُ قَالَ اصْطِنَاعُ الْعَشِيرَةِ وَحَمْلُ الْجَرِيرَةِ قِيلَ فَمَا النَّجْدَةُ قَالَ الذَّبُّ عَنِ الْجَارِ وَالصَّبْرُ فِي الْمَوَاطِنِ وَالْإِقْدَامُ عِنْدَ الْكُرْبَةِ قِيلَ فَمَا الْمَجْدُ قَالَ أَنْ تُعْطِيَ فِي الْغُرْمِ وَأَنْ تَغْفُوَ عَنِ الْجُرْمِ قِيلَ فَمَا الْمُرُوَّةُ قَالَ حِفْظُ الدِّينِ وَإِعْزَازُ النَّفْسِ وَلِينُ الْكَتْفِ وَتَعَهُدُ الصَّنِيعَةِ وَآدَاءُ الْحُقُوقِ وَالتَّحَبُّبُ إِلَى النَّاسِ قِيلَ فَمَا الْكِرْمُ قَالَ الْإِبْتِدَاءُ بِالْعَطِيَّةِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ وَإِطْعَامُ الطَّعَامِ فِي الْمَحَلِّ قِيلَ فَمَا الدَّنِيَّةُ قَالَ النَّظَرُ فِي الْبَسِيرِ وَ مَنْعُ الْحَقِيرِ قِيلَ فَمَا اللَّوْمُ قَالَ قَلَّةُ النَّدَى وَأَنْ يُنْطَقَ بِالْحَنَا قِيلَ فَمَا السَّمَّاحُ قَالَ الْبَدَلُ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ قِيلَ فَمَا الشُّحُّ قَالَ أَنْ تَرَى مَا فِي يَدَيْكَ شَرَفًا وَمَا أَنْفَقْتَهُ تَلْفًا قِيلَ فَمَا الْإِحَاءُ قَالَ الْإِحَاءُ فِي الشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ قِيلَ فَمَا الْجَبْنُ قَالَ الْجُرْأَةُ عَلَى الصَّدِيقِ وَالتُّكُولُ عَنِ الْعَدُوِّ قِيلَ فَمَا الْغِنَى قَالَ رِضَى النَّفْسِ بِمَا قُسِمَ لَهَا وَإِنْ قَلَّ قِيلَ فَمَا الْفَقْرُ قَالَ شِدَّةُ النَّفْسِ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ قِيلَ فَمَا الْجُودُ قَالَ بَدَلُ الْمَجْهُودِ قِيلَ فَمَا الْكِرْمُ قَالَ الْحِفَاطُ فِي الشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ قِيلَ فَمَا الْجُرْأَةُ قَالَ مُوَافَقَةُ الْأَقْرَانِ قِيلَ فَمَا الْمَنْعَةُ قَالَ شِدَّةُ الْبَأْسِ وَمُنَازَعَةُ أَعَزِّ النَّاسِ قِيلَ فَمَا الذُّلُّ قَالَ الْفَرْقُ عِنْدَ الْمَصْدُوقَةِ قِيلَ فَمَا الْحَرْقُ قَالَ مُنَاوَأَتُكَ أَمِيرِكَ وَمَنْ يَقْدِرْ عَلَى صَدْرِكَ قِيلَ فَمَا السَّنَاءُ قَالَ إِيْتَانُ الْجَمِيلِ وَتَرْكُ الْقَبِيحِ قِيلَ فَمَا الْحَزْمُ قَالَ طُولُ الْأَدْبَاءِ وَالرَّفْقُ بِالْوَلَاةِ وَالْإِحْتِرَاسُ مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ قِيلَ فَمَا الشَّرْفُ قَالَ مُوَافَقَةُ الْأَخْوَانِ وَحِفْظُ الْحِيرَانِ قِيلَ فَمَا الْحِرْمَانُ قَالَ تَرْكُ حَظِّكَ وَ قَدْ عَرَضَ عَلَيْكَ قِيلَ فَمَا السَّمَةُ قَالَ إِتْبَاعُ الدُّنَاةِ وَ مَصَاحَبَةُ الْعَوَاةِ قِيلَ فَمَا الْعِيُّ قَالَ الْعَبَثُ بِاللَّحِيَةِ وَ كَثْرَةُ التَّحَدُّجِ عِنْدَ الْمُنْطَقِ قِيلَ فَمَا الشَّجَاعَةُ قَالَ مُوَافَقَةُ الْأَقْرَانِ وَالصَّبْرُ عِنْدَ الطَّعَانِ قِيلَ فَمَا الْكُلْفَةُ قَالَ كَلَامُكَ فِيمَا لَا يَعْنيكَ قِيلَ وَمَا السَّفَاهَةُ قَالَ الْأَحْمَقُ فِي مَالِهِ الْمُتَهَاوِنُ بِعَرَضِهِ قِيلَ فَمَا اللَّوْمُ قَالَ إِحْرَازُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ وَإِسْلَامُهُ عَرْسَهُ (تحف العقول، ص 225؛ بحار الانوار، ج 75، ص 102؛ كشف الغم، ج 1،

ص 568)

این ها بعد علمی و آموزشی زندگی امام حسن علیه السلام را می رساند.

امام حسن علیه السلام و احترام به خانواده

اما نکته ی دوم، بعد عاطفی و خانوادگی است که بحث ما نیز در این روزها درباره ی اخلاق معاشرت بوده است، وجود مقدس امام حسن علیه السلام فوق العاده نسبت به پدر بزرگوارش، مادر بزرگوارش، جد بزرگوار، برادران و خواهرانش احترام قائل میشد.

جوانان عزیز! ایشان می فرمود: من با مادرم سر یک بشقاب و سر یک کاسه غذا نمی خورم. فاطمه ی زهرا علیها السلام پرسیدند: چرا حسنم؟ فرمود: مادر، می ترسم نگاه شما به لقمه ای باشد و من آن لقمه را بردارم به ایشان تا این حد به مادرا احترام می گذاشتند - حضرت زهرا علیها السلام فرمود: پسر، مانعی ندارد، من به تو اجازه می دهم. در روایت است که با اجازه ی مادر با ایشان سر یک کاسه غذا می خورد. این احترامی است که برای وجود مقدس مادرش قائل است. همه ی ائمه این گونه بوده اند؛ من روایت دیدم که امام

ص: 188

حسین علیه السلام هیچ گاه جلوی پای امام حسن راه نمی رفت، هیچ گاه وقتی امام حسن سخن میگفت سخنش را قطع نمی کرد و صحبت نمی کرد، هیچ گاه دیده نشده قبل از امام حسن علیه السلام در یک جریانی موضع بگیرد و نظر بدهد، با این که می دانید ایشان هم سن و سال هستند، فاصله ی سنی آن دو بزرگوار یک سال است، تقریباً دو برادر 47 سال کنار هم بودند. شب و روز در کوفه و مدینه بین آن ها جدایی نبود. چرا ایشان این قدر با هم مهربان و صمیمی بودند؟! شما حتی یک جا بین آن ها درگیری لفظی نمی بینید، ابا الفضل العباس، امام حسن و امام حسین علیهم السلام همه با هم در خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. مقداری احترام را از ایشان یاد بگیرید، در این ها نکات زیادی وجود دارد و تمام زندگی آن ها بر اساس این مبانی است. عزیزان ماه رمضان است، نیمه ی ماه شد و ماه رو به اتمام است. فرصت ها زود میگذرد اگر کینه و کدورتی است آن را رفع کنیم، با هم صمیمی شویم و به هم توجه کنیم، این دنیا این قدر ارزش ندارد که ما فقط در مصیبت ها با هم مهربان باشیم، ما غالباً در مصیبت ها با هم مهربان می شویم. این دنیا این قدر ارزش ندارد که به خاطر آن بین افراد را مخصوصاً بین برادر و خواهر و پدر را به هم بزینیم. اگر طرف مقابل رعایت نمی کند شما رعایت کنید و کاری کنید که شرمنده شود و خودش در زندگی موازین اخلاقی را رعایت کند.

امام حسن علیه السلام و احترام به جامعه

شخصیت امام حسن مجتبی علیه السلام تجسم حلم، جود، سخاوت، بردباری، شجاعت و عظمت بود. شخصیتی بود که دشمنانش گفتند: «قَالَ وَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ: كَانَ الْحَسُّ -نُ بِنُ ع- لِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّهِ سَيِّمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ»؛ (1) چهره ات چهره ی پیامبر است، چهره ات چهره ی انبیاست. مروان با آن خباثش در تشییع جنازه ی آن حضرت آمده بود که زیر جنازه را بگیرد، کسی گفت: تو دیگر چرا این کار را انجام میدهی؟ تو که این آقا را خیلی آزار دادی. گفت: این آقا کوه حلم و بردباری بود و واقعا چنین بود. آقایی که آن قدر مظلوم است که در خانه ی خودش همسرش دشمن اوست. امام این مطلب را می دانست اما

ص: 189

می فرمود: من نمی توانم قبل از واقعه تصمیم بگیرم. آقایی که بعضی از دوستانش در مدینه به او جسارت می کردند که چرا صلح کردید؟ چرا جنگ نکردید؟ چرا پذیرفتید؟ در صورتی که طبق بعضی نقل ها خود رسول الله صلی الله علیه و اله در تولد امام حسن علیه السلام فرمود: حسنم کاری میکند که خون مسلمان ها را حفظ می کند. همین گونه هم شد و این صلح مقدمه ی قیام عاشورا را فراهم کرد.

امروز منسوب به این شخصیت بزرگوار است، خدایا به عظمت امام حسن علیه السلام قسمت میدهم همه ی ما را بر سر خوان کرامت و جود و احسانش میهمان بگردان خدایا به جود و سخاوت و عظمتش قسمت میدهم گرفتاری همه ی فقرا، همه ی کسانی که قرض دارند، گرفتارند، مستأجرند، به خوان کرامت امام حسن مجتبی مرتفع بگردان، خدایا به همه ی ما در این روزا مخصوصا امروز که به عنوان کمک به فقرا اعلام شده، دست دهنده و بخشنده عنایت بفرما! «السلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ يَا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الْمُجْتَبِيُّ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ».

ص: 190

قال الله تبارك و تعالی: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»، (1)

مقدمه

بحث ما در اخلاق معاشرت، آداب برخورد و اخلاق اجتماعی بود. یکی از اصولی که در اخلاق معاشرت خیلی مهم است، و به عنوان کلید و راهگشای معاشرت خوانده شده است، مسأله ی مدارا و رفق است. اصل مدارا و رفق به معنای نرم خویی و نرم گویی است نه به معنای سستی و کوتاه آمدن و باطل گویی. مدارا و رفق؛ یعنی حق گویی، اما با نرمی؛ یعنی واقع گرایی اما با آرامی و بدون خشونت؛ یعنی جذب به دین با رفاقت و همراه شدن. به این ها اصل رفق و مدارا می گویند که اصل بسیار مهمی است. من مقدمه ی کوتاهی میگویم و بعد این اصل را توضیح میدهم.

ما هیچ وقت نمی توانیم همه ی مردم را مطابق میل خودمان بیاییم، نمی توانیم جامعه ای پیدا کنیم که هیچ معصیت و خطایی در آن نباشد، گاهی انسان حریف خانواده ی خودش نمی شود، حریف اولاد خودش نمی شود، کما اینکه بعضی از زنان انبیاء از خط آن ها خارج بودند، مثل همسر نوح و همسر لوط. در فرزندان ائمه، نیز کسانی بودند که از خط امام خارج بودند. دیگر از جعفر آقا زاده تر شما دارید؟ او فرزند امام هادی علیه السلام است، طبیعتاً برادر امام است، جدش امام است، اما از خط پدرش خارج است. فرزند نوح، «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»، (2) نیز در خط پدر نیست. در اصحاب خاص نیز آن هایی که کاملاً مورد اعتماد بودند، افرادی بودند که به ائمه پشت کردند،

ص: 191

1- فرقان: 63

2- هود: 46

مثل محمد بن علی شلمغانی که ایشان وکیل امام زمان و مورد اعتماد بود، گاهی افرادی مثل حسین بن روح که از نواب خاص حضرت بود و حضور نداشت محمد بن علی شلمغانی جای او می نشست و پول به امام می رساند و از امام نامه می گرفت و به مردم می رساند، ایشان انسان فاسدی شد، غلو کرد و امام لعنش کرد. (1) علی بن ابی حمزه ی بطائی چهار سال وکیل خاص امام کاظم علیه السلام بود، بعد منکر امامت امام رضا علیه السلام شد و خودش برای خودش مذهبی بنیان گذاشت. (2) در استاندارها و فرمانداران حضرت علی علیه السلام نیز چنین افرادی بودند. گاهی سؤال می شود چرا فلان آقازاده منحرف شد؟ پاسخ این است که پسر نوح هم آقازاده بود، پسر امام هادی علیه السلام هم پسر امام بود، این گونه نیست که هر که پدرش عالم شد دیگر پسرش نباید انحراف داشته باشد. این دو قضیه به هم ربطی ندارد، آیا هر که خودش خوب بود باید خانواده اش هم خوب باشند؟ آیا همسر امام حسن علیه السلام، همسر امام جواد علیه السلام، همسر نوح و همسر لوط باید حتما خوب باشند؟ یا اگر یک حکومتی دینی شد دیگر هیچ فرماندار و استاندارش نباید خلافی کند؟ بله، ممکن است پیش بیاید. منذر بن جارود، استاندار امیرالمؤمنین است، چهارصد هزار درهم اختلاس کرد، وقتی امام او را عزل کرد نامه ای نوشت: « فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَبِي مِنْكَ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ ». (3) پدرت انسان خوبی بود، من به اعتبار پدرت به تو مسئولیت دادم، چون در امور حکومتی ائمه به علم غیب عمل نمی کنند - «زیاد» هم فرماندار امیرالمؤمنین بوده است، پدر ابن زیاد که خیلی هم در تاریخ خباثت به خرج داده است، پسرش ابن زیاد هم حادثه ی کربلا را آفرید. فرماندارهای امیرالمؤمنین بعدها انحراف پیدا کردند، لذا می خواهم عرض کنم حتی پیغمبر نتوانست جامعه ای بسازد که در آن هیچ عملی، بی ریا نباشد، هیچ لقمه ای لقمه ی بی شبهه نباشد، هیچ عالمی بی عمل نباشد، فرزند عالم و امام هیچ انحراف نداشته باشد، و همه ی موازین در آن رعایت شود. خدا می فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ

ص: 192

1- شاگردان مکتب ائمه، ج 3، ص 532

2- شاگردان مکتب ائمه، ج 3، ص 548

3- نهج البلاغه، نامه 71

نَفْسِكَ»، پیغمبر خودت را اذیت نکن، خودت را از بین نبر، «أَلَا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»، (1) این قدر به خودت زحمت نده تا همه را مؤمن کنی؟ ما که نمی خواستیم ایمان مردم جبری باشد. خدا می فرماید: اگر ما می خواستیم به جبر مردم را مؤمن کنیم کاری نداشت. مگر ما به جبر، خورشید و ماه را در یک مدار و مسیر خاصی قرار نداده ایم؟ مگر خورشید می تواند طلوع و غروب نداشته باشد؟ مگر زمین می تواند چرخش نداشته باشد؟ مگر کوه و دشت و صحرا می توانند تسبیح نداشته باشند؟ ای پیامبر! «وَلَوْ شَاءَ»؛ اگر خدا می خواست «لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»، (2) همه را موحد و متدین می آفرید، «می آفرید» به این معنا است که قرار میداد، و الا آفرینش با فطرت پاک است، ولی مبنای این نیست. تو هم خودت را به زحمت نینداز، تکلیفت را ابلاغ کن، «فَأَنْذِرْ»؛ (3) تو تذکر بده. «فَذَكِّرْ»؛ تو یادآوری کن. ذکرها و تذکر برای مردم مفید است، بعضی پند می گیرند و بعضی پند نمی گیرند؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»، (4)

کمیابی چهار چیز

روایتی دیدم از وجود مقدس امام صادق علیه السلام که فرمود: اگر دنبال چهار چیز باشید کامل و صد در صد آن ها را پیدا نمی کنید: 1- «عَالِمًا يَسْتَعْمِلُ عِلْمَهُ»، اگر کسی بنخواهد همه ی عالم ها و دانشمندان به علمشان عامل باشند، یعنی یک عالم پیدا نکند که به علمش عمل کند و منحرف نباشد، بعد فرمود: «فَتَبْقَى بِإِلَهِ عَالِمًا»، چنین جامعه ای را پیدا نخواهی کرد و بدون عالم می مانی. 2- «عَمَلًا بِإِلَهِ رِيَاءٍ»؛ عملی که خالص صد در صد باشد، خطاب به همه هیئت ها، منبری ها، دسته ها، روضه ها و نمازهاست. بعد فرمود: «فَتَبْقَى بِإِلَهِ عَمَلًا»، اگر دنبال چنین عملکردی می گردید امکان ندارد همهی عمل ها بی ریا باشد. 3- «طَعَامًا بِإِلَهِ شُبُهَةً»، اگر دنبال طعامی میگردی که هیچ شبهه ای نداشته

ص: 193

1- شعراء: 3

2- نحل: 9

3- مدثر: 2

4- انسان: 3

باشد. بعد فرمود: «فَتَبَقِيَ بِلا طعام» اصلاً امکانش نیست باید گرسنه بخوابی، و الاً یکی خمس نمیدهد، یکی حق بیت المال را در مالش وارد می کند، یکی در کارش کم می گذارد. 4- «صدیقاً بلا عیب، فتَبَقِيَ بلا صدیق»؛ (1) دوست و رفیقی که هیچ عیب و اشکالی در او نباشد، اگر دنبال چنین انسانی هم میگردی بی رفیق میمانی. لذا روایت داریم امام صادق علیه السلام فرمود: «لا تُتَمَشَّ النَّاسَ؛ فَتَبَقِيَ بلا صدیق»، (2) اگر می خواهی دوست انتخاب کنی تحقیق بکن، اما خیلی در زندگی اش، ریزبین نباش اگر ریزبین شوی بی رفیق میمانی، بالأخره در زندگی هر کسی نقطه ضعف هایی وجود دارد. بنای اسلام بر پوشش و صبر بوده است، ائمه علیهم السلام هم با همین افرادی که گاهی مرتکب خطا میشدند رفت و آمد داشتند گفت و گو داشتند گاهی به آن ها تذکر میدادند و گاهی غیر مستقیم به آن ها می فرمودند. این گونه نبوده است که در جامعه ی زمان پیامبر و امیرالمؤمنین، و ائمه علیهم السلام این چیزها تحقق پیدا کرده باشد. به عبارت دیگر کمال خواهی صد در صد یک فرضیه است و قابل تحقق نیست. جامعه ی فاضله ای که مثال زدم در عصری که ما هستیم و حتی در عصر قبلش تحقق پذیر نیست. البته بعضی روایات می گویند در عصر ظهور امام زمان "عجل الله تعالی فرجه الشریف" چنین جامعه ای ایجاد خواهد شد، چنین جامعه ای که عالمش، عامل، طعامش، بی شبهه، عملش، بی ریا و ریفش، بی عیب باشد. در حال حاضر که یکی چپ است، یکی راست است، یکی تند است، یکی کند است، یکی اهل موسیقی است، یکی اهل ماهواره است، یکی اهل منکر است، یکی اهل معروف است. بالأخره نمی شود که با مجموعه ی جامعه از صبح که بیرون می آبی تا شب دعوا کنی. نتیجه ی مقدمه، اصل رفق و مدارا است.

با این مقدمه ای که من گفتم از درون همه ی این حرف ها اصلی به نام اصل رفق و مدارا بیرون می آید. مهم است که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قُفْلًا وَقُفْلُ الْإِيمَانِ الرَّفْقُ»، (3) هر چیزی قفلی دارد، هر چیزی مسیری دارد، قفل و مسیر ایمان و

ص: 194

1- جامع الاخبار، ص 180

2- کافی، ج 2، ص 651 وسائل الشیعه، ج 12، ص 86

3- کافی، ج 2، ص 118؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 269؛ بحار الانوار، ج 72، ص 55

عامل حفظ ایمان رفیق و مداراست. این صفت از صفات خداست، در شب های احیا می خوانید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا شَفِيقُ يَا رَفِيقُ»، رفیق از اسم های خداست؛ «يَا رَفِيقَ مَنْ لَا رَفِيقَ لَهُ»، (1) نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ» خدا به من دستور داد که ای پیغمبر، با مردم مدارا کن، «كَمَا أَمَرَنِي بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ»، (2) همان گونه که دستور داد واجبات را انجام دهم، در این که این دورا کنار هم گذاشته است نکته ای وجود دارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «جَاءَ جَبْرِئِيلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛ جبرئیل پیش پیغمبر آمد، «فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَبُّكَ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ)»؛ گفت: خدا به تو سلام می رساند، «يَقُولُ لَكَ: دَارِ خَلْقِي»، (3) می فرماید: پیامبر، با خلق من مدارا کن و با آنان با رفیق برخورد کن. نرم خو و نرم گو و در عین حال حقگو باش. حق را هم می شود با تندی و خشونت گفت و هم می شود با نرمی گفت. اگر حق را با بداخلاقی پیاده و اجرا کنی طرف مقابل را از دین متنفر میکنی، پس بهتر است با مدارا بیان کنی. من روایت بسیار زیبایی را دیدم که پیامبر فرمود: «مَنْ عَاشَ مُدَارِيًّا»؛ هر که با مدارا زندگی کند، «مَاتَ شَهِيدًا»؛ (4) شهید از دنیا رفته است. امام کاظم علیه السلام فرمودند: «الرِّفْقُ نِصْفُ الْعَيْشِ»، (5) و پیامبر فرمود: «أَعْقَلَ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ»، (6) عاقل اهل مدارا است و عیش و زندگی با مدارا و رفیق خوش میشود - روایات بسیار جالبی است! - شما به احکام دینی ما نگاه کنید، همین گونه اجرا می شود: شراب در مکه حرام نشده است، در مدینه و مرحله به مرحله حرام شده است؛ طی چهار مرحله حرمت آن بیان شده است. حکم روزه و زکات نیز در مکه بیان نشده، در مدینه آمده است، که این احکام احکام تدریجی است.

ص: 195

1- بحارالانوار، ج 91، ص 391

2- کافی، ج 2، ص 117؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 200؛ بحارالانوار، ج 18، ص 213

3- کافی، ج 2، ص 116؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 200؛ مستدرک، ج 9، ص 35

4- مشکاة الانوار، ص 218

5- کافی، ج 2، ص 120؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 270؛ بحارالانوار، ج 72، ص 62

6- الفقیه، ج 4، ص 394؛ مستدرک، ج 9، ص 39؛ بحارالانوار، ج 72، ص 53

امام صادق علیه سلام فرمود: وقتی بچه ی شما سه ساله می شود به او یاد بدهید هفت مرتبه لا اله الا الله بگویند، و هشت ماه که گذشت یاد بدهید هفت مرتبه بگویند: محمد رسول الله، در چهار سالگی هفت مرتبه درود بر پیامبر و آل پیامبر را به او یاد بدهید، در پنج سالگی جهت قبله را یاد بدهید، گاهی بچه ها مهر بر می دارند که نماز بخوانند، اما پشت به قبله می ایستند همین قدر نشان بدهید که باید رو به قبله نماز خواند حالا می خواهد درست بخواند می خواهد غلط بخواند، در هفت سالگی که دست چپ و راست را می شناسد و خوب و بد را می فهمد احکام وضو گرفتن را به او یاد بدهید، و اجازه بدهید به طور تمرینی نماز بخواند. و پسر را در نه سالگی اندک اندک با روزه آشنا کن. (1) همه ی این ها امروزه در مسائل تربیتی دنیا مطرح است؛ الآن به طور تدریجی بچه ها را با زبان انگلیسی، رایانه و مباحث علمی حتی با قرائت قبل از نوشتن آشنا می کنند که این روش کاملا کارشناسانه است. همه ی احکام دین به این صورت تدریجی است، شما ببینید دین اسلام چقدر در طهارت، در نجاست و در برخوردها به رفق و مدارا تأکید کرده است، تا آنجا که فرموده اند: رفق و مدارا، قفل ایمان است رفق و مدارا باعث میشود که انسان شهید از دنیا برود.

اصول رفق و مدارا

اشاره

این اصل یک اصل مهم و کلیدی است، اما مهم تر این است که موارد و مصادیق آن را بدانیم. باید دقت شود که اصل مدارا با سستی و مُداهنه و لاابالیگری آمیخته نشود. چون مرزهای اخلاقی خیلی به هم نزدیک هستند، اگر بحث را دقیق نشکافیم گاهی خلط می شود، بله، منظور از رفق، مُداهنه و لاابالیگری نیست، بلکه قاطعیت هم لازم است البته بدون خشونت. من چند مورد را می شمارم تا ببینید اصل مدارا در کجا واجب است.

1. برخورد دولت با مردم

اشاره

یکی از جاهایی که اصل مدارا باید رعایت شود در برخوردهای دولت مردان با مردم

ص: 196

و ارباب رجوع است. امیرالمؤمنین دو نامه به استاندارهای مصر نوشته است، یکی به مالک اشتر است که معروف است و دیگری به قیس بن سعدبن عباده زمانی که استاندار مصر بوده است، هر دو نامه در تاریخ هست که در هر دو نامه این عبارت را آورده است، می فرماید: استاندار من، ای کسی که مسئولیت جامعه را می پذیری، با عموم مردم با رفق و مدارا برخورد کن. قانون جای خود را دارد، اما در جاهایی باید لطافت و نرمی در قانون وجود داشته باشد که باعث ایجاد نفرت نشود، درست است که یکی افسر نیروی انتظامی، یک مأمور شهرداری، یک مأمور مالیات موظف است قانون را رعایت کند، اما همان قانون برای اداره ی مردم یک بندها و تبصره هایی دارد که اجازه می دهند این مدارا انجام شود. متأسفانه بعضی از ادارات مردم را متنفر می کنند، به طور مثال شخصی می خواهد ساختمان بسازد، مغازه اش را بزرگ کند، یا جایی را تعمیر کند، با شهرداری، استانداری، و مراکزی که مربوط به این کار هستند روبه رو می شود و بنده میدانم و خودشان هم می دانند که راهکارهایی وجود دارد، اما آن را اجرا نمی کنند، میگویند خلاف شرع است.

من دو سه داستان برایتان می گویم ببینید خلاف شرع نیست!

داستان

مدارا با مردم

شخصی از اهواز خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: یابن رسول الله، استاندار اهواز برای من هزار درهم مالیات نوشته است. استاندار، شیعه و پیرو امام صادق است، یقین این هزار درهم مالیات را به حق تعیین کرده است. بعد گفت: آقا، من ندارم این مبلغ را پردازم، زندگی خودم هم نمی چرخد، لطف کنید به ایشان نامه ای بنویسید. ما که از امام صادق علیه السلام مقیدتر نیستیم، امام می توانست بگوید او کارگزار است، خودش می داند چه کاری انجام دهد اما این کار را نکرد - به آقای نجاشی که استاندار بود نوشتند: برادر، اگر این شخص را خوشحال کنی، خدا را خوشحال میکنی می گوید به شهر آدمم و شبانه به منزلش رفتم، اجازه ی ورود خواستم و گفتم: فرستاده ی حضرت صادق علیه السلام بر در خانه است. ناگاه دیدم با پای برهنه از درون خانه به سوی من می آید، چون مرا دید به من سلام کرد و میان دو چشم مرا بوسید، سپس گفت: ای آقای من! تو فرستاده ی

ص: 197

مولای من هستی؟ گفتم: آری. گفت: اگر راست گفته باشی، مرا از آتش نجات داده ای. آنگاه دست مرا گرفت و به درون خانه برد و در محل مخصوص خودش نشاند و خود در برابر من نشست و گفت: ای آقای من! وقتی مولای مرا ترک کردی، حالش چگونه بود؟ گفتم خوب بود. گفت: به خدا قسم؟! گفتم: به خدا قسم! این جمله را سه مرتبه تکرار کرد و من جواب دادم و بعد گفت: نامه را به من بده. نامه را گرفت اول روی چشمانش قرار داد، بعد روی پیشانی اش قرار داد و بعد بوسید. گفت: این نامه ی آقا و مولای من است، ادب حکم می کرد این گونه رفتار کند. گاهی اتفاق می افتد که مجتهدی یا عالمی به یکی از مسئولین نامه می نویسد و آن شخص اصلاً آن را نمی پذیرد و به آن نامه ترتیب اثر نمی دهد و توجه نمی کند که این نامه ی یک شخصیت است نامه ی کسی است که در این مملکت و در این جامعه معنون و مورد رجوع مردم است. می توانست بگوید به من ربطی ندارد، اما نامه را گرفت و گفت: مشکلات چیست؟ آقا که نوشته اند چه کار کنم، فقط گفته است خوشحالت کنم، چه کار کنم که خوشحال شوی؟ گفت: این مالیات را ندارم که پردازم. گفت: دفتر دیوان را آوردند و مالیات را خط کشید و گفت: نصفی از مالم را به او بدهید؛ حتی غلام ها و چهار پایانش را نصف کرد و به او داد.

هر چه که به او میداد، می پرسید: خوشحال شدی؟ میگفت: بله، آقا من این ها را نمی خواستم اگر همان مالیات را به من ببخشید کافی است، می گفت: نه، آقای من، امام صادق نوشته است خوشحالت کنم. حتی گفت: این فرشی را که رویش ایستاده ام به یمن و برکت نامه ی امام صادق به تو میبخشم. آن شخص می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام آمدم و این داستان را تعریف کردم فرمود: «ای وَاللَّهِ لَقَدْ سَرَّتَنِي»؛ به خدا خوشحالم کرد، «وَلَقَدْ سَرَّ»؛ و پدران مرا خوشحال کرد، «وَاللَّهِ لَقَدْ سَرَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ به خدا امیرالمؤمنین را نیز خوشحال کرد. «وَاللَّهِ لَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللَّهِ»؛ پیغمبر را هم خوشحال کرد، «وَلَقَدْ سَرَّ اللَّهُ فِي عَرْشِهِ»، (1) و طبیعتاً خدا را هم خوشحال کرد.

ص: 198

این ها نکته ها و مسائلی است که قابل توجه است، و فضیلت هایی است که فراموش شده و نادیده گرفته شده است. راه هایی وجود دارد که به دست خود نیروهاست. یک فرماندار، استاندار یا شهردار اختیاراتی دارد که می تواند وضعیت طرف مقابل را هم در نظر بگیرد و با او مدارا کند، نمی گویم سوء استفاده شود، اما راهکارهایی هست که خیلی اجر و ثواب دارد.

خدمت به دیگران

عبدالله بن بدیل می گوید خدمت امام صادق علیه السلام آمدم، گفتم: آقا، می شود به من بفرمایید اگر کسی مشکل مؤمنی را حل کند چقدر ثواب دارد؟ فرمود: عبدالله بن بدیل، قصه ای برای تعریف میکنم. فرد مؤمنی بود که در یک شهر مسلمان نشین که حکومتش طاغوتی بود آزار می دید. افرادی داشته ایم مثل حجاج ها، و عبدالملک ها، که به مردم ظلم می کردند. این مؤمن آن قدر در این شهر با این که مسلمان بودند و حکومت هم حکومت اسلامی ولی طاغوتی بود، اذیت می شد که دید نمی تواند در آنجا زندگی کند بنابراین هجرت کرد و به سرزمین شرک رفت. در آن جا مشرکی این مؤمن را تحویل گرفت، کارش را راه انداخت، و برای او خانه تهیه کرد، این مشرک از دنیا رفت، خدای تبارک و تعالی به او فرمود چون مشرک هستی در بهشت جای نداری، چرا که بهشت من جای مشرک نیست اما به آتش جهنم امر میکنم تو را نسوزاند. خداوند در قرآن می فرماید: همه ی گناهان را جز شرک می بخشم، شرک قابل آمرزش نیست - امام فرمود: عبدالله بن بدیل، این مشرک به خاطر شرکش به جهنم رفت، اما آتش او را نسوزاند، چون مؤمنی را تحویل گرفته بود و او را تکریم کرده بود. این شخص عرض کرد: یا بن رسول الله، آیا آن مشرک در جهنم غذا هم می خورد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: بله، خدا به او غذا نیز می داد، خدا چیزی به او می داد که بخورد؟ پرسید: آیا از بهشت به او غذا می داد؟ امام فرمود: تو به این چیزها کار نداشته باش، خدا می داند از کجا به او غذا بدهد. لذا رسول خدا فرمود: حاتم طایی مسلمان نشد و مشرک مرد، اما آتش او را نمی سوزاند چون سخاوت داشت و به مردم می رسید. [\(1\)](#) پیغمبر گرامی اسلام دستور داد

ص: 199

قبیله ی حاتم آزاد شوند، فرمود: چون حاتم که رئیس آن ها بوده است انسان با کرامتی بود. مواردی که می توان با مدارا برخورد کرد:

2. برخوردهای مالی

اشاره

مؤدیان مالیات، مؤدیان جریمه، مؤدیان مالی کشور، استانداری ها، فرمانداری ها، نیروی انتظامی، شهرداری، کسانی که مسئولیت دارید واقعا می شود با کسی که اظهار عجز و اظهار نداری می کند، مثلا راننده ای است که با زحمت ماشینی خریده و در شهر کار می کند، متوجه نشده و خطایی کرده است با مدارا برخورد کرد، من نمی گویم نباید این قوانین باشد، این ها لازمه ی اداره ی شهر و امنیت شهر است، اما بهتر است با تلطیف انجام شود. با مدارا می توان زمینه ی بسیاری از نارضایتی ها را فراهم نکرد.

گاهی کسانی که استطاعت مالی دارند به دیگران کمک می کنند و پولی را قرض می دهند. البته کسی که قرض می گیرد باید سر موعد آن را پس بدهد، اگر کسی از بانک وام میگیرد باید آن را پس بدهد، اما گاهی اتفاق می افتد شرایطی پیش می آید که نمی تواند برگرداند. در مورد این دیرکردها بزرگان ما می گویند شرعی نیست، و از نظر قانونی اشکال دارد. لذا برای این موارد باید راهکارهایی اندیشیده شود. این جا هم یکی از جاهای رفق و مداراست.

محمدبن ابی عمیر با بدهکار

محمدبن ابی عمیر کاسب است، انسانی متدین و از اصحاب امام صادق علیه السلام است.

ایشان شخصیتی است که به خاطر اینکه محل یارانش را فاش نکند سال ها در زندان ماند و شکنجه شد، اما حاضر نشد اسامی شاگردان امام صادق علیه السلام را فاش کند، رازدار و مورد اعتماد بود. وقتی از زندان بیرون آمد، به یک درهم محتاج بود، همین شخص ده هزار درهم از کسی طلب داشت، آن بنده ی خدا همین که شنید محمد بن ابی عمیر به نان شب محتاج شده است و یک درهم پول ندارد تا زندگی اش را بچرخاند، زن و بچه اش را به جای دیگر فرستاد، و خانه اش را فروخت و ده هزار درهم را آورد به محمدبن ابی عمیر داد. محمدبن ابی عمیر گفت: فلانی این پول را از کجا آورده ای؟ من می دانستم که تو پول نداری. گفت: خانه ام را فروختم، محمدبن ابی عمیر گفت: مولایم امام صادق علیه السلام فرمود: شخص ورشکسته و مقروض نباید از خانه بیرون رانده شود، هرچند من به یک درهم آن نیاز دارم، ولی این پول را بگیر و معامله را به هم بزن و

خانواده ات را در به در نکن، خدا از جای دیگر به من خواهد رساند. (1) این رفیق و برخورد با بدهکار است، البته از آن طرف هم افراد نباید سوء استفاده کنند، اما شرایط را باید سنجید و اگر جای مدارا بود باید مدارا کرد.

3. برخورد با منکر

اشاره

در برخورد با منکر نیز باید این اصل را رعایت کرد مثل برخورد با جوان هایی که گاهی خلافی انجام می دهند. امام معصوم فرمود: وقتی موسی از خضر جدا شد خضر موسی را صدا زد و گفت: بیا نصیحتی به تو بکنم بعد برو، حالا که میان ما جدایی افتاد، «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ»، (2) و کلاس درسمان تعطیل شد. نصیحتم را گوش کن: انسان منکر را تحقیر و سرزنش نکن، اصلاحش بکن او بیمار است، بیمار را نمیزنند به او دارو میدهند؛ «لَا تُعَيِّرَنَّ أَحَدًا بِذَنْبٍ». بعد گفت: جناب موسی «أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثَةٌ»؛ خدا سه چیز را خیلی دوست دارد. به عزیزان به این روایت خوب گوش بدهید، روایتی است که جناب خضر به موسی بن عمران فرموده است، امام سجادات می فرماید خضر این گونه فرمود: 1- «لَقَصْدُ فِي الْجِدَّةِ»، «میان روی و اعتدال در وقت دارایی. هر چقدر که داری، اما اسراف نکن و میانه رو باش، 2- «الْعَفْوُ مَعَ الْقُدْرَةِ»؛ وقتی قدرت و توان داری عفو کن و ببخش. وقتی توان نداری مجبوری که عفو کنی اما وقتی قدرت داری و از دست تو بر می آید، ببخش، 3- «وَالرَّقُّقُ بِعِبَادِ اللَّهِ»؛ (3) با بندگان خدا و با مردم رفیق باش و با رفیق و مدارا برخورد کن. بنابراین چهار نکته در این روایت وجود دارد: گنه کار را به خاطر گناهش نکوب؛ میانه روی؛ عفو در قدرت؛ و رفیق با بندگان خدا.

برخورد پیامبر با گنه کار

زنی نزد رسول الله آمد و گفت: من مرتکب زناى محصنه شده ام. پیامبر فرمود: برو. زن رفت اما فردا آمد و گفت: یا رسول الله، من مرتکب زنا شده ام، و از زنا حامله شده ام.

ص: 201

1- شاگردان مکتب ائمه، ج 3، ص 215

2- کهف: 78

3- وسائل الشیعه، ج 16، ص 163؛ مستدرک، ج 11، ص 294؛ خصال، ج 1، ص 111

پیامبر فرمود: برو وقتی بچه به دنیا آمد بعد بیا. اگر آن زن می رفت و نمی آمد پیغمبر دیگر دنبالش نمی فرستاد، کسی که جرم مرتکب شده است از نظر شرعی خودش نباید اعتراف کند باید پیش خود و خدایش توبه کند. دفعه ی اول که پیامبر او را رد کرد؛ یعنی برو و دیگر نیا ولی او آمد. دفعه ی دوم که او را رد کرد برای اینکه نیاید، اما او آمد در حالی که بچه را در بغل گرفته بود. گفت: یا رسول الله، این بچه به دنیا آمده است. فرمود: این بچه شیر می خورد برو بچه را شیر بده و بزرگ کن. برای مرتبه ی سوم آن زن را رد کرد. زن رفت، مدتی گذشت و بچه قدری رشد کرد و راه افتاد. اگر نمی آمد جرم و حکم از او برداشته شده بود، اما او آمد و گفت: یا رسول الله، باید حکم درباره ام اجرا شود، من دوست دارم حد و قانون خدا در مورد من اجرا شود، چهار مرتبه نیز برای اعتراف آمده ام، وقتی جرم ثابت شد دیگر نمی شود حکم را اجرا نکرد. حضرت خانواده ای را که بچه نداشتند خواست و آن بچه را به آن ها سپرد و فرمود: شما این بچه را بزرگ کنید و بعد دستور اجرای حکم را داد. این رفق و مداراست، که در مبانی دینمان زیاد از این گونه موارد در برخورد با منکر ملا-حظه می کنیم. اگر خانمی بدحجاب است، اگر جوانی نماز نمی خواند، اگر در خانه بچه ها ناسازگاری می کنند، از راه دوستی بهتر می توان روی این افراد تأثیر گذاشت. پدرهایی که بافرزندانشان رفیق هستند بهتر می توانند در مسائل اخلاقی آن ها را هدایت کنند. این قانون دین و قانون اسلام در برخورد با منکر است.

خلاصه سخن این که یکی از مبانی مهم قانون آداب معاشرت، اصل رفق و مداراست. عزیز من، با کسی که منکری را مرتکب شده مدارا کن. برای مثال وقتی کسی با صدای بلند موسیقی گوش می دهد و شما فحش می دهید و تندگویی می کنید او صدایش را بلندتر می کند. روایت داریم، ملامت باعث لجباجت میشود. ملامت و سرزنش انسان را لجوج بار می آورد، اما اگر دوستانه با آن ها حرف زد، روشی که علما و بزرگان ما داشتند، اندک اندک این نیرو تبدیل به نیروی دینی و اصلاحی می شود. خدایا به همه ی ما توفیق عمل به دستورات نورانی اسلام، رفق و مدارای با مردم، و بهره مندی از رفق و مدارای خودت را عنایت بفرما. اگر ما با مردم رفق و مدارا داشته باشیم در روایات است که خدا نیز با انسان با رفق و مدارا برخورد خواهد کرد. خدایا در این ماه مبارک رمضان همه ی ما را مشمول رحمت خود قرار بده.

مروت و جوانمردی

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، (1)

مقدمه

بحث ما در این مجلس و محفل نورانی در این ایام ماه رمضان، در رابطه با اخلاق معاشرت است. مطالبی را تحت عنوان مبانی و زیربنای اخلاق معاشرت مثل بحث حیا، حسن ظن، فرهنگ تخاطب و گفت و گو و رفق و مدارا خدمت شما تقدیم کردیم، در این جلسه به یکی دیگر از اصول و مبانی معاشرت اشاره میکنم که اصلی کهن، زیبا و جاودان است، اما در عین حال اصلی فراموش شده است، و آن اصل مروت و جوانمردی است. مروت، جوانمردی، رادمردی، و فتوت صفتی است که اگر در جامعه ای رشد کند، خودبه خود پستی و لثامت و معصیت از آن جامعه رخت برمی بندد. انسان های جوانمرد و بامروت اهل خیانت به ناموس و مال مردم نیستند، اهل گذشت، بخشش و ایثار هستند، اهل کینه نیستند، اهل ضربه از پشت زدن نیستند، اهل نمک خوردن و نمکدان شکستن نیستند. لذا در روایت داریم زیباترین چیزی که یک انسان را می توان به آن آراست همین صفت مروت است، امیرمؤمنان فرمود: «مَا تَزِينُ الْإِنْسَانَ بِزِينَةٍ أَجْمَلَ مِنَ الْفُتُوَّةِ»؛ (2) یعنی هیچ زیبایی و آرایشی زیباتر و با ارزش تر از فتوت و جوانمردی نیست. همچنین فرمود: «الْمُـرُوَّةُ تَمْنَعُ مِنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ»، (3)

ص: 203

1- توبه: 119

2- غررالحکم، ح 5532

3- شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج 7، ص 362

انسان های با مروت هیچ کار پستی را انجام نمی دهند، حتی اگر کسی به ظاهر در مبانی دینی هم ضعیف باشد، حتی اگر روحیه ی قلدری هم داشته باشد، اما اگر جوانمرد باشد خیانت به امانت نمی کند، با کسی که نمک خورده نمکدان نمیشکند، حق دوستی و حق همسایگی و حق نمک را ادا می کند. اما اگر جوانمرد نباشد «الْئِيمُ لَا مُرُوَّةَ لَهُ»؛ (1) انسان لئیم مروت ندارد. «لَا مُرُوَّةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ»؛ (2) انسانی که مروت ندارد همت ندارد، بلند همت نیست و در پی رسیدن به قله های رفیع و بلند نیست. علت اینکه من این بحث را انتخاب کردم، چون دیدم در بعضی جاها مروت و جوانمردی در بین مردم کم رنگ شده است. بسیاری از خیانت ها، جنایت ها، از پشت خنجر زدن ها، اعتماد نکردن به یکدیگر، عفو نکردن ها، بدبین بودن نسبت به یکدیگر ناشی از نداشتن جوانمردی و فتوت است. اگر فرهنگ جوانمردی و فتوتی که عیاران قدیم داشتند در یک جامعه ای حاکم باشد خیلی از ارزش ها در آن جامعه معنا پیدا می کند.

نشانه های انسان های بامروت

اشاره

ابتدا من چند نشانه برای انسان های بامروت بگویم تا ببینیم ما دارای کدام یک از آن ها هستیم؟ و انسان های بامروت چه کسانی هستند؟ از طرفی بی مروت کیست؟ رادمرد و نامرد کیست؟ ابتدا چند روایت بخوانم، که روایات بسیار زیبایی است تا ببینید مروت و جوانمردی چیست؟

1. بنده ی خوب خداوند

اشاره

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «مَا الْمُرُوَّةُ؟»، یابن رسول الله، جوانمرد کیست و مروت چیست؟ امام ابتدا به رابطه ی با خدا اشاره کرد و فرمود: نشانه و علامت یک انسان جوانمرد و بامروت این است، که «لَا يَرَاكَ اللَّهُ حَيْثُ نَهَاكَ، وَلَا يَفْقِدُكَ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكَ»؛ (3) آن جایی که خدا نهی کرده است پیدایت نکند، و آن جایی که تو را امر کرده

ص: 204

1- غررالحکم، ح 5567

2- بحار الانوار، ج 75، ص 111؛ غررالحکم، ح 10272

3- بحار الانوار، ج 75، ص 241؛ تحف العقول، ص 359

پیدایت کند. بنابراین انسانی بامروت است که جای نهی خدا پیدایش نشود و جای امر خدا پیدایش شود. به طور مثال خدا از غیبت نهی کرده است پس در مجلس غیبت نباشد، از شراب نهی کرده پس در مجلس شراب نباشد، از فحشا نهی کرده است پس در مجلس فحشا نباشد. وقتی پدر به فرزندش میگوید پدر جان، به مدرسه برو، به کلاس درس برو، اما به فلان خانه نرو، با فلان رفیق قدم نزن، فلان فیلم را نبین، یعنی یک امری می کند و یک نهی، انتظار می رود که وقتی در مسجد تو را می بیند در مرکز فساد تو را نبیند، چون از آن جا تو را نهی کرد و نسبت به این جا امر کرد. امام صادق علیه السلام می فرماید: مروت این است که در آن جایی که خدا انسان را امر کرده است پیدایش شود و در آن جایی که نهی کرده است پیدایش نشود. به عبارت دیگر اولین نشانه ی انسان بامروت این است که بنده ی خوب خدا باشد و حقوق خدا را رعایت کند.

در تاریخ سلطان طغرل مطالعه می کردم، سلطان طغرل از شاهان سلجوقی است، این شاهان سلجوقی وزیرهای با کفایت و با درایتی داشتند و اصولاً بیشتر پادشاهان در طول تاریخ این گونه بودند که وقتی یک وزیر با کفایت داشتند خیلی از امورشان اصلاح می شد. به عنوان مثال امیرکبیر در دربار قاجار نعمتی بوده است که توانست خیلی از فسادهای آن ها را با خدماتش از بین ببرد. همچنین خواجه نصیر طوسی در دربار هولاکو خان، شیخ بهایی و مرحوم مجلسی در دربار صفویه، این ها نقش های کلیدی داشتند. خواجه نظام الملک در دربار بعضی از شاهان سلجوقی آمد و حدود سی چهل سال به عنوان وزیر بود و این مدرسه نظامیه بغداد را بنا کرد و مدارس علمیه را بنا گذاشت، که در واقع شاکله ی اولیه ی دانشگاه های امروزی بود.

وزیری که بنده ی خدا بود

یکی از وزرایی که خیلی در دربار سلطان طغرل، شاه سلجوقی خدمت کرد، جناب خواجه منصور است، او انسان عاقل و بادرایتی بود. یک روز صبح سلطان طغرل دنبالش فرستاد و گفت: به خواجه بگویند بیاید. خدمتکارها دنبال او رفتند، دیدند در حال نماز خواندن است و بعد از نماز نیز مشغول مناجات و دعا و ثناء شد. گفتند: شاه احضارت کرده است. اعتنا نکرد و گفت: بروید به او بگویند دارد دعا می خواند و مشغول

دعا و ثنا است. آن‌ها به سلطان طغرل گفتند: وزیر تبعیت نکرد و گفت: دارم دعا می‌خوانم. طغرل خیلی ناراحت شد، گفت: بروید او را بیاورید. وقتی آمد به خواجه منصور گفت: کجا بودی؟ چه میکردی؟ گفت: جناب شاه، من اول بنده‌ی خدا هستم بعد چاکر شما هستم، اول باید حق بندگی را به جا بیاورم بعد حق چاکری را ادا کنم. اگر قرار باشد نسبت به حق خدایی که مرا آفریده است و نعمت داده است و تمام هستی و زندگی ام از اوست کوتاهی کنم، مطمئن باش نسبت به حق تو که به مراتب پایین‌تر هستی کوتاهی خواهم کرد، اما اگر بنده‌ی خوبی برای او بودم چاکر خوبی هم برای شما هستم. طغرل از این حرف خیلی خوشش آمد و گفت: همین‌گونه بمان: بنده‌ی خدا باش و چاکر ما. لذا اولین شرط مروت این است که حتی اگر وزیر و مسئول هست، اول بندگی خدا و فرامین الهی را رعایت کند. این یکی از آداب مروت است که به بحث رابطه‌ی انسان با خدا برگشت. اما اکنون به بحث معاشرت پردازیم، چون بحث ما اخلاق معاشرت است.

2. فراموش نکردن دوستی‌های گذشته

اشاره

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَحْسَنُ الْمَرْوَةِ حِفْظُ الْوُدِّ»⁽¹⁾ به این مسأله مبتلابه خیلی از خانواده‌هاست؛ یکی از نیکوترین نشانه‌های انسان‌های جوانمرد و بامروت این است که دوستی‌های گذشته را حفظ می‌کنند و یادشان نمی‌رود. اگر کسی خدمتی برای آن‌ها کرده است و یا کاری انجام داده است آن را فراموش نمی‌کنند.

داستان

رسول خدا و یاد خدیجه کبری علیها السلام

پیغمبر گرامی اسلام سال‌ها بعد از رحلت خدیجه‌ی کبری از خدمات و زحمات او یاد می‌کرد. گاهی بعضی از خانم‌ها می‌گویند با گرفتاری و نداری همسر کنار آمدم، با مستأجری و مشکلات همسر کنار آمدم. اما حالا که خانه دار و پولدار و ماشین دار شده دیگر مرا تحویل نمی‌گیرد و سراغ همسر دوم رفته است. پیش من نمی‌آید، با من

ص: 206

صحبت نمی کند. این مشکل عده ی زیادی است و این خیلی بد است. او پیامبر گرامی اسلام تا زمانی که خدیجه ی کبری را داشت ازدواج نکرد، تنها همسرش بود، (1) بعد از او نیز همه ی ازدواج های پیامبر غالباً روی مصلحت بود و در عین حال هیچ گاه خدیجه ی کبری را حتی در یادکردن پیش همسرانش فراموش نکرد و او را همواره یاد می کرد. (2) این بی مروتی و ناجوانمردی است که کسی خدمات گذشته ی همسر و پدرش را ندیده بگیرد. اگر با کسی دعوایت شده، وقتی یک حزب و جناح دیگری روی کار آمد تمام خدمات جناح قبلی و خدمت های رفیق قبلی فراموش شود.

رسول خدا و یاد مطعم بن عدی

شما تاریخ را نگاه کنید، پیامبر گرامی اسلام در جنگ بدر فرمود: اگر مطعم بن عدی این جا بود واسطه میشد من همه ی این اسیرها را آزاد می کردم. مسلمانان هفتاد اسیر در جنگ بدر گرفتند، و به اسرایبی که از مشرکین بودند ابلاغ شده که بروید فدیة بیاورید تا آزاد شوید، اما رسول خدا فرمود: اگر مطعم این جا بود و از من می خواست من همه ی این ها را آزاد می کردم. حالا- این آقای مطعم کیست؟ ایشان کسی است که یک بار به پیغمبر امنیت جانی داد، وقتی رسول خدا با پای مجروح و با آن مخالفت هایی که طائفی ها با آن ها کردند از طائف برگشت مشرکان قریش گفتند: دیگر پیامبر را در مکه راه نمی دهیم، و در طائف نیز او را راه ندادند، در مکه نیز که شهر خودش است مشرکین قریش گفتند: ما او را راه نمی دهیم. رسول خدا با پای مجروح و در حالی که خیلی خسته بود در غار حرا نشست. فردی از قبیله ی خزاعه از آن جا می گذشت، گفت: یا رسول الله، اینجا چه میکنی؟ فرمود: طائف مرا نپذیرفت، مشرکین قریش هم اعلام کرده اند اجازه ی ورود به مکه نداری، بعد فرمود آیا کاری برای من انجام میدهی؟ گفت: آقا، چه کنم؟ فرمود: برو مطعم بن عدی را پیدا کن و به او بگو بیاید به من امان بدهد. . مثل الآن که در کشورها گاهی کفالت و ویزا میدهند،

ص: 207

1- منتهی الامال، ص 77

2- پیغمبر و یاران، ج 2، ص 347

این چنین بود که اگر شخصی به کسی امان می داد، مردم جرأت نداشتند به خاطر آن شخص محترم با فرد امان داده شده برخورد کنند. در حالی که مطعم مشرک است، اما آدم بامروتی است، وقتی خبر را به مطعم رساند. مطعم گفت: باشد، پیغمبر از من تقاضا کرده است، همشهری من است، در این شهر با ما سال ها زندگی کرده است، من به او امان می دهم. آمد و پیامبر را امان داد، بعد هم دستور داد پسرهایش مسلح دور تا دور پیغمبر را گرفتند و وارد مسجدالحرام شد، فریاد زد هر کسی به این شخص لطمه بزند با من و پسرهایم طرف است. وقتی این شخص که معنون هم بود کارش همین بود به پیامبر امان داد، ابولهب و اباسفیان و دیگران کنار کشیدند، ملاحظه ی خودشان را کردند. کار او مهم است، اما با فرض این که مسلمان نشد، چون قبل از جنگ بدر از دنیا رفت و توفیق اسلام آوردن پیدا نکرد، رسول خدا در جنگ بدر فرمود: اگر فلانی بود، می آمد از من درخواست می کرد و می گفت: یا رسول الله، این هفتاد اسیر را آزاد کن من زد می کردم. چون روزی به من امان داد. (1) این خیلی مهم است که اگر کسی به انسان خدمتی کرد نباید فراموش شود. اگر مسئولی برکنار شد یا مسئولی حذف شد یا کسی به دلیلی از صحنه خارج شد نباید همهی عیوبش در تاریخ آشکار شود.

آل برامکه

شما داستان آل برامکه را شنیده اید. برامکه آن چنان سقوط کردند که اگر هارون الرشید میشنید کسی اسمی از برامکه برده است زندانی اش می کرد یا اگر کسی شعری در وصف برامکه گفته است او را اعدام می کرد، و محبین آل برامکه را به زندان و شکنجه می انداخت. هارون آن چنان با آل برامکه در افتاد که در تاریخ می خوانیم، روزی پیش او آمدند و گفتند: جناب هارون، پیرمردی هر روز به خرابه های کاخ برامکه می آید به دستور داده بودند تمام کاخ ها را تخریب کرده بودند. او صندلی می گذارد و می نشیند و در مدح برامکه شعر می گوید و از برامکه تعریف می کند. گفت: ما اجازه نمی دهیم کسی مدح برامکه را بگوید. حکم اعدام پیرمرد را صادر کرد و گفت: او را

ص: 208

بیاورید. وقتی او را آوردند گفت: مگر تو نمیدانی ما مدح برامکه را ممنوع کرده ایم؟ ما با آن ها درافتاده ایم، آن ها را ریشه کن کرده ایم؛ آن گاه تو آن جا می ایستی و فضل بن یحیای برمکی را مدح میکنی؟ این حکم اعدام توست. گفت: حرفی نیست، ولی بگذارید چیزی بگویم بعد مرا اعدام کنید. من اهل شام هستم، با منطقه ی بغداد هم آشنا نیستم، من ورشکست شدم، عزیز بودم ذلیل شدم، غنی بودم فقیر شدم، به نان شبم محتاج شدم. دست زن و بچه ام را گرفتم از این شهر به آن شهر تا خودم را به بغداد رساندم. شب جایی را نداشتم، به مسجد رفتم و زن و بچه ی گرسنه ام را در گوشه ای از مسجد گذاشتم، گفتم: بنشینید تا بروم در این شهر چیزی پیدا کنم تا بخوریم؟ آمدم دیدم عده ای با لباس های فاخر دارند می روند، گفتم: کجا می روید؟ گفتند: مجلس جشن است، عقد پسر فضل است. گفتم: من هم می توانم بیایم؟ گفتند: بله. بیا، کسی جلوی کسی را نمی گیرد. رفتم در مجلس عقدکنان پسر فضل بن یحیای برمکی شرکت کردم. جلسه که تمام شد فضل مرا صدا زد و گفت: تو غریبه ای، آشنا نیستی تو را نمی شناسم، لباست لباس پلوخوری نیست. این لباس و این قیافه و این چهره در مجلس من چه می کند؟ قصه ام را برایش تعریف کردم، او خادم هایش را فرستاد بچه های مرا آوردند و در این شهر برایم خانه خرید، و من با کمک یحیای برمکی دوباره به آن عزت و مقام رسیدم. حتی اگر مرا اعدام کنی بالای چوب دار در مدح فضل بن یحیی شعر میگویم، برای اینکه من بی مروت نیستم به من خدمت کرده است و من فراموش نمی کنم. مؤمن اگر موضعش حق است ثابت است، اگر احساس کرد باطل است تغییر موضع میدهد. این گونه نیست که تا کسی عنوان دارد، تشویقش کنم و برایش فریاد بزنم و همین که از مسئولیت کنار رفت هر چه عیب در عالم پیدا می شود به گردنش بیاندازم، من این خدمات را فراموش نکرده ام. گفت: بارک الله، تو را اعدام نمیکنم چون انسان با مروتی هستی. دستور داد یک جایزه ی سنگین طلایی آوردند، گفت: به او بدهید. در همان حال که این طلا را در دستش می گذاشتند گفت: «هذه من بَرَكَةِ الْبَرَامِكَةِ»، این هم از برکت برامکه است، باز هم هارون را مدح نکرد. من نمی خواهم شخص یا جریانی را تأیید کنم فقط می خواهم نتیجه بگیرم. اگر جوانت کار مثبتی انجام داد آن را یاد کن، فقط منفی ها را نبین. ذکر کردن ذلت و لغزش ها باعث

اشاعه و گسترش آن می شود. اگر همسرت، مادرت، پدرت، خدماتی داشته آن را یاد کن، نه اینکه فقط نقاط منفی را ببینی. متأسفانه ما این گونه هستیم، با این که دستور به عکس آن داده شده است. امام سجاده علیه السلام می فرماید: خدایا به من توفیق بده «إفشاء العارِفة و سترِ العائِة»، (1) اگر یکی به من خوبی کرده، همه جا از او تعریف کنم، اگر به من بدی کرده عیب هایش را بپوشانم و مطرح نکنم. امیرالمؤمنین هم می فرماید: «إِذَا صُنِعَ إِلَيْكَ مَعْرُوفٌ فَأَنْشُرْهُ»، (2) هر که به تو خوبی کرد تعریف کن، چون تعریف و تمجید خوبی، ترویج خوبی است. اما اگر همه اش از بدی و نکات منفی گفتم یا از جنایت و جرم گفتم ترویج بدی می شود. لذا دومین نشانه ی انسان بامروت این است «أَحْسَنُ الْمُرُوءَةِ حِفْظُ الْوُدِّ»؛ (3) بهترین مروت این است که انسان دوستی های گذشته را حفظ کند و یادش نرود.

3. در اوج قدرت عفو کردن

اشاره

علامت سوم: فرمود: «أَفْضَلُ الْمُرُوءَةِ احْتِمَالُ جِنَايَاتِ الْإِخْوَانِ»، (4) بالاترین و برترین مروت این است که اگر برادرانت و دوستان نادانی کردند و به تو خسارتی زدند یا به تو بدی کردند، در عین قدرت از آن ها بگذر.

جنگ ذات الرقاع

وجود مقدس رسول گرامی اسلام در جنگ ذات الرقاع در یک طرف لشکر ایستاده بود، و در طرف دیگر لشکر یک مرتبه سیلی جاری شد و بین پیغمبر و لشکر فاصله انداخت، رسول خدا تنها شد. مشرکی شمشیر برداشت و بالای سر پیامبر آمد که پیامبر اکرم را به قتل برساند. او را تهدید به قتل کرد و شمشیر را کشید و گفت: «یا رسول الله، مَنْ يُنْجِيكَ»؛ چه کسی تو را نجات می دهد؟ پیغمبر گفت: خدا نجاتم می دهد. در همین حین آن مشرک به زمین افتاد، رسول خدا شمشیر را از دستش

ص: 210

1- الصحیفة السجادیة، دعای بیستم

2- مستدرک، ج 12، ص 362

3- شرح أقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج 7، ص 362

4- غررالحکم، ح 5500

گرفت، فرمود: حالا چه کسی تو را نجات می دهد؟ تو که مشرک هستی، مرا خدا نجات داد، تو را چه کسی نجات می دهد؟ عرض کرد: یا رسول الله، گذشت شما، جوانمردی و بزرگواری شما. فرمود: بلند شو، از تو گذشتم، با تو کاری ندارم. (1)

جنگ جمل

امیرالمؤمنین در جنگ جمل دستور داد بیست نفر از زنان بنی عبد قیس که به سوارکاری مشهور بودند لباس مردانه بپوشند و عایشه را از محل نبرد جمل تا مدینه همراهی کنند و او را به مدینه برگردانند. این جوانمردی است امیرالمؤمنین علیه السلام با آن درگیری، و آدم کشی هایی که اتفاق افتاده بود حاضر نشد مقابل به مثل کند.

علی علیه السلام در اوج فتوت

خواهر عمر بن عبدود بالای جنازه ی برادرش آمد، دید لباس بر تنش است، انگشترش در دستش است و زره و کلاه خودش برداشته نشده است. گفت: برایت گریه نمیکنم چون قاتل تو جوانمرد بوده است هر که بوده با مروت بوده است، اهل مال دنیا نبوده و دست به این لباس و به این کلاه خود وانگشتر نزده است.

امام حسین علیه السلام در میدان نبرد

در کربلا نیز از این صحنه ها فراوان داریم، بعضی از تواریخ نوشته اند: امام حسین علیه السلام وقتی تمیم بن قحطبه را با یک ضربه ی شمشیر روی زمین انداخت . که خودش از امرای شام و از فرماندهان شام است . او چشمانش را باز کرد، امام فرمود: می خواهی قبیله ات را صدا کنم بیایند تو را ببرند؟ با این که در این مواقع تیر خلاص می زنند. عرض کرد: یابن رسول الله، عنایت کنی قبیله ی مرا صدا بزنی که بیایند مرا ببرند. ابا عبدالله به طرف لشکر عمر سعد فریاد زد: تمیمیان، بیایید ابن قحطبه را از میدان ببرید. آمدند زیر بغل هایش را گرفتند و او را بردند. نکته ای که می خواهم عرض

ص: 211

کنم این است که گذشت که یکی از نشانه های جوانمردی است در بین جامعه ی ما در بعضی جاها کمرنگ است.

4. بد چشمی نکردن

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: یکی دیگر از نشانه های انسان بامروت «عَضُّ الطَّرْفِ وَغَضُّ الصَّوْتِ»⁽¹⁾ است؛ یعنی چشمانش را از ناموس مردم می بندد. انسان های جوانمرد قابل اعتمادند، اگر دختر شما، خواهر شما، خانم شما، پیش آن ها باشد امن هستند، نه تنها خودشان نگاه نمی کنند حتی اجازه ی تعرض هم نمی دهند، این جوانمردی است.

اقسام مروت از دیدگاه امام صادق علیه السلام

اشاره

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْمُرُوَّةُ مُرَوَّتَانِ: مُرُوَّةُ الْحَضَرِ وَ مُرُوَّةُ السَّفَرِ»؛ مروت دو قسم است، یکی در شهر خودت یکی در مسافرت. یک مروتی در شهر باید داشته باشی و یک مروت در مسافرت. فرمود: «فَأَمَّا مُرُوَّةُ الْحَضَرِ»؛ اما در شهر خودت این گونه مروت داشته باش.

1. قرائت قرآن

«فَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ»؛ یعنی قرآن بخوان، قرآن نخواندن بی مروتی است. چرا؟ چون برای کلام خدا، زحمت فراوانی کشیده شده است، فقط در یک حادثه، چهل معلم قرآن را سر بریدند. در یک حادثه شش معلم قرآن را اعدام کردند. برای ابلاغ یک سوره، عبدالله بن مسعود آن چنان سیلی خورد که پرده ی گوشش پاره شد. قرآن این گونه ابلاغ شد. مسلم مجاشعی روز نبرد جمل شروع به قرآن خواندن کرد. در حالی که قرآن در دستش بود تیری از طرف سپاه جمل آمد به سینه اش خورد و قرآن و سینه به هم دوخته شد و آن جوان در کنار قرآن پرپر شد و جان داد. این کتاب این گونه به دست ما رسیده است، این کتاب با شهادت ها و جان دادن ها به ما رسیده است.

2. حضور در مساجد

ص: 212

1- ثَلَاثٌ فِيهِنَّ الْمُرُوَّةُ: عَضُّ الطَّرْفِ وَ غَضُّ الصَّوْتِ وَ مَسِيُّ الْقَصْدِ. (غررالحکم، ح 5506)

«فِتْلَاوَةُ الْقُرْآنِ»؛ یکی دیگر از موارد مروت در شهر این است که در مسجدها حاضر شوید، مسجد مخصوص ماه رمضان نیست، گرچه در ماه رمضان تأکید بیشتری بر مبانی عبادی شده است. کسی که خانه اش کنار مسجد است باید بیشتر در مسجد حضور پیدا کند. فرمود: مروت در سفر این است که قرآن بخوانیم و مسجدها را تنها نگذاریم.

3. همنشینی با آدم های خوب

«وَ صُحْبَةُ أَهْلِ الْخَيْرِ»؛ مروت دیگر در شهر این است که با انسان های خوب نشست و برخاست کنیم.

4. یاد گرفتن مسائل دینی

«و النَّظَرُ فِي الْفِقْهِ»؛ مسائل دینی را یاد بگیریم.

5. کمک به دیگران

«وَ أَمَّا مُرُوءَةُ السَّفَرِ فَبَدْلُ الزَّادِ» اگر کسی در ماشین آب ندارد به او آب بدهد، اگر کسی لیوان ندارد، به او لیوان بدهد. در مسافرت به یکدیگر کمک کنید، بار از روی دوش هم بردارید این یکی از آداب مسافرت است.

6. شوخی کردن

فرمود: مروت در سفر آن است که خشک نباشی، اخم نکنی، شوخی کنی، اما «وَ أَمَّا مُرُوءَةُ السَّفَرِ فَبَدْلُ الزَّادِ»؛ شوخی که در آن گناه وجود نداشته باشد.

7. زیاد مخالفت نکردن

«وَ قِلَّةُ الْخِلَافِ عَلَى مَنْ تَصَّحَبُهُ» در سفر که می خواهید جاهای متعدد بروند کمتر مخالفت کنید. اصلاً مخالفت نکنید مگر جایی که رفتن به آن جا حرام باشد.

8. غیبت نکردن

فرمود «تَرَكَ الرِّوَايَةَ عَلَيْهِمْ إِذَا أَنْتَ فَارَقْتَهُمْ»؛ (1) وقتی سفر تمام میشود پشت سر دوستان غیبت نکنی، چون سفر عیب نماست. اگر کسی در جایی نمازش قضا شد و یا

ص: 213

اشتباهی کرد آن را برای دیگران تعریف نکنی.

متوجه شدید که دامنه ی مروت چه قدر گسترده است؟ متوجه شدید چرا امیرمؤمنان می فرماید: «مَا تَزَيَّنَ الْإِنْسَانُ بِزِينَةٍ أَجْمَلٍ مِنَ الْفُتُوَّةِ»⁽¹⁾ درزندگی انسان زیبایی و آرایشی بالاتر از جوانمردی و مروت نیست. چون مروت است که دوستی ها را حفظ می کند، و گذشت می آورد. جوانمردی است که بندگی می آورد، جوانمردی است که لثامت و پستی را می برد، جوانمردی است که قرآن خواندن و حضور در مساجد می آورد، جوانمردی است که باعث می شود انسان خدمات دیگران را نادیده نگیرد. خدایا به همه ی ما این صفت ارزشمند را عنایت بفرما.

ص: 214

1- غررالحکم، ح 5532

خانواده (1)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «ما تَزَيَّنَ الْإِنْسَانُ بِزِينَةِ أَجْمَلٍ مِنَ الْفُتُوَّةِ»، (1)

مقدمه

بحث و سخن ما در این جلسات راجع به اخلاق معاشرت، اخلاق اجتماعی و روابط خانوادگی و روابط عمومی بود. تقریباً پانزده جلسه راجع به زیربناهای اخلاق معاشرت مثل حیا، حسن ظن، فرهنگ تخاطب، عدم مزاحمت برای یکدیگر، صحبت شد. از این جا می خواهیم بحث را جزئی تر کنیم که شامل: اقسام معاشرت، موارد معاشرت، معاشرت با خانواده، معاشرت با فرزند، معاشرت با پدر و مادر است، تا مقداری کاربردی تر بحث کنیم.

یکی از کانون های مهم اجتماع، خانواده است. نخستین کانون اجتماعی خانواده زن و شوهر است. این کانون است که بعداً کانون اجتماع را می سازد، فرزند ابتدا در نهاد خانواده شکل می گیرد بعد به اقیانوس جامعه می پیوندد. در واقع اگر جزئی تر نگاه کنید می بینید خانواده ها، فرهنگ خانواده ها، برخورد خانواده ها، اخلاق خانواده ها در جامعه تبدیل به اجتماع میشود. به قول یکی از نویسندگان غربی به نام گاردنر، ایشان کتابی به نام جنگ علیه خانواده دارد که ترجمه هم شده است، در این کتاب می نویسد: هیچ کانونی جای کانون خانواده را نمی گیرد، نه مهد کودک، نه دبیرستان، نه دانشگاه، نه اجتماعاتی که در جامعه تشکیل میشود. در واقع اگر کانون خانواده ای گرم باشد و اگر کانون خانواده ای عواطف داشته باشد، فرزندان بانشاطی تحویل جامعه می دهد. اگر

ص: 215

در خانه ای جنگ و درگیری و اختلاف باشد گل وجود بچه ها را پژمرده تحویل جامعه می‌دهد. لذا اخلاق در خانواده و تعامل زن و مرد مسأله ی مهمی است. زن و مرد غالباً طلبکار هم هستند؛ یعنی خانم از آقا طلبکار است، آقا از خانم طلبکار است. غالباً نیز حقوق یکدیگر را خوب بلد هستند؛ یعنی حقوق طرف مقابل را می دانند؛ آقایان حقوق زن ها را و خانم ها حقوق آقایان را خوب بلد هستند. هیچ کس نمی گوید حقوق من این است، می گوید حقوق زن من این است، او باید این ها را رعایت کند. خانم میگوید حقوق شوهر من این است او باید این ها را رعایت کند.

دستور قرآن راجع به خانواده

من سه آیه از قرآن درباره ی خانواده برای شما می خوانم ببینید موضوع چه قدر مهم است، بعد بحث را باز می کنم. آیه ی اول، همین آیه ای که خواندم: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»؛ یک نشانه ی خدا این است که برای شما همسر آفرید، وقتی هم که ازدواج میکنید «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»؛ همسر برای آرامش است، برای طغیان زدایی است. از بین رفتن اضطراب است، کانون خانواده برای ایجاد آرامش و اطمینان است. و بعد خدا دو وعده داده است؛ می گوید وقتی ازدواج می کنید «جَعَلَ»؛ خدا قرار میدهد «بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»، (1) اگر در اول ازدواج با هم مشکل و ناسازگاری دارید اندکی که بگذرد خدا بین شما مودت و رحمت قرار می دهد، موجب می شود که با هم دوست و رفیق بشوید. مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: فرق رحمت و مودت این است که مودت در قلب است و رحمت در عمل است. یک وقت انسان یکی را دوست دارد ولی ابراز نمی کند این مودت و محبت است، اما یک وقت دوستی اش را ابراز می کند و می گوید دوستت دارم، برایش چیزی می خرد، او را مسافرت می برد، ابراز دوستی می کند که این رحمت میشود.

ابراز محبت به همسر

لذا روایت داریم که پیامبر فرمود: «قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ»؛ اگر مردی به زنش بگوید

ص: 216

1- روم: 21

«إِنِّي أَحِبُّكِ»؛ من تو را دوست دارم «إِنِّي أَحِبُّكِ»؛ (1) این جمله هرگز از ذهن زن خارج نمی شود. بعضی می گویند این حرف ها زن را لوس میکند، با این حرف ها مرد را لوس میکند. نه، این گونه نیست، امام حسین علیه السلام فرمود:

«لعمرك إني لأحبُّ داراً *** تكون بها سكينة و الرباب»، (2)

من خانه ای را دوست دارم که در آن رباب، همسرم باشد. ائمه علیهم السلام محبت شان را ابراز می کردند. حضرت علی علیه السلام محبتش را ابراز می کرد، حضرت زهرا محبتش را ابراز میکرد. پیامبر دوستی اش را نسبت به خدیجه ی کبری ابراز می کرد. این آیه قرآن است که می گوید: ازدواج و کانون خانواده نشانه ی خداست.

آیه ی دوم «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»، (3) به قول یکی از نویسندگان غیر مسلمان که وقتی به این آیه می رسد در کتابش درباره ی خانواده می گوید از این زیباتر نمی توان گفت که زن لباس مرد است، و مرد لباس زن است. مگر لباس چه کار می کند؟ لباس عیب آدم را می پوشاند، لباس انسان را در مقابل سرما و گرما حفظ می کند، لباس انسان با فصل تغییر می کند، شما در زمستان لباس گرم می پوشید در تابستان لباس سرد می پوشید، در عروسی لباس شاد می پوشید در عزا لباس مناسب با عزا می پوشید. «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ» معنایش این است که مرد و زن باید با شرایط هم خودشان را تغییر بدهند. یک وقت خانم مریض است مرد باید عاطفه و احساسش بیشتر شود، یک وقت مرد از سر کار می آید و خسته است، زن باید برخوردش تفاوت کند. یک وقت خانم بچه به دنیا آورده شرایط ویژه ای دارد یا دوران خاصی در زندگی اش پیش می آید یک وقت مرد دچار مشکلات می شود، پس همان گونه که شما با تغییر شرایط لباستان را تغییر میدهید شرایط مرد و زن نیز نسبت به هم باید تفاوت کند.

آیه ی سوم در سوره ی فرقان خدا برای بندگان ویژه اش دوازده ویژگی بیان می کند.

ص: 217

1- الکافی، ج 5، ص 569: وسائل الشیعه، ج 20، ص 23

2- بحار الانوار، 45، ص 47

3- بقره: 187

یکی از بزرگان کتابی به نام «انسان کامل» یا «مری کامل» دارد که در تفسیر سوره ی فرقان این صفات را بحث می کند. بعضی از عزیزان نیز در این رابطه کتاب نوشته اند یعنی غیر از اینکه گل قرآن را تفسیر کرده اند برخی از علما درباره ی این دوازده صفتی که در این سوره آمده کتاب نوشته اند. اواخر سوره ی فرقان که از کلمه ی «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ» شروع می شود، «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»، بندگان خوب خدا متکبر نیستند، «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»؛ (1) با جاهل خوب برخورد می کنند، دعوا نمی کنند، او را تحمل می کنند. این صفات ادامه می یابد تا می رسد به این جا که می فرماید: یکی از صفات بندگان خوب خدا این است که می گویند «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»، (2) انسان های خوب می گویند: خدایا زن و فرزندانمان را نور چشم ما قرار بده، همان تعبیر نور چشمی که ما در فارسی میگوییم؛ یعنی چشم روشنی ما قرار بده. و ما را پیشوا و الگوی متقیان قرار بده.

می خواهم این را بگویم که قرآن توجه ویژه ای به بحث خانواده دارد. قرآن می فرماید «يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ»، (3) حضرت اسماعیل به خانواده اش میگفت نماز بخوانید. وقتی حضرت ابراهیم زن و بچه اش را در سرزمین مکه گذاشت که یک خانم جوان و بچه ای کوچک بود، نگفت: خدایا آن ها آمده اند غذا بخورند، به آن ها جا و مکان بده، گفت: «يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ»، (4) خدا آن ها را این جا گذاشتم که نماز و دین بر پا شود. وقتی هم دعا می کند می گوید: خدایا خانواده ی من را اهل نماز قرار بده. لقمان در قرآن به پسرش نصیحت می کند: «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ»، (5) امیرالمؤمنین به فرزندش نامه می نویسد - نامه ی 31 نهج البلاغه - عرض من این است که خانواده در قرآن کریم بسیار مورد توجه و عنایت است. در دعاها نیز غالباً به خانواده توجه شده است. در صفات و ویژگی های

ص: 218

1- فرقان: 63

2- فرقان: 74

3- مریم: 55

4- ابراهیم: 37

5- لقمان: 17

انبیا می بینید که نسبت به خانواده و اهلشان توجه شده است. خدا در سوره ی تحریم آیه ی ششم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، این آیه خطاب به همه ی مؤمنان است، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»؛ (1) مردم خودتان و خانواده هایتان را از جهنم نجات بدهید. پس این که می گوید «ذریه» یا «ازدواج» معلوم میشود خانواده در اسلام قوام و نظامی دارد، و توجه ویژه ای به آن شده است. امروزه در غرب خانواده از هم پاشیده شده، و تک زیستی، تجرد، هم جنس گرایی، دارد جای کانون خانواده را می گیرد. متأسفانه این فرهنگ در کشورهای اسلامی هم کم کم دارد رسوخ می کند. رابطه های قبل از ازدواج که غالباً به ازدواج منجر نمی شود، روابط نادرست، از هم پاشیدگی زندگی، طلاق ها و جدایی ها. در گذشته در جامعه این قدر طلاق و اختلاف بین زن و شوهر جوان نداشتیم. شما شهرهایی را که بافت مذهبی آن حفظ شده ببینید، هر اندازه یک شهر بافت مذهبی و دینی اش حفظ شده است طلاق و اختلاف در آن کمتر بوده است. لذا بحث خانواده را که در این جلسه مطرح میکنم بحث مهمی است، ببینید اسلام چگونه جایگاهی برای زن و مرد در نظر گرفته است.

حقوق مشترک خانواده

اشاره

در این جا به حقوق مشترک می پردازم، و به حقوق زن یا مرد کاری ندارم. حقوقی که هم خانم و هم آقا باید رعایت کنند تا فرزندان سالم بار بیایند و این گل های زندگی پژمرده نشوند. دختران از خانه فرار نکنند، قاچاق زن ها صورت نگیرد، جوان ها و نوجوان ها در مراکز فساد حضور پیدا نکنند، اعتیاد و افسردگی پیدا نشود.

1. تکریم و احترام

اشاره

اولین حق متقابل زن و شوهر تکریم و احترام همدیگر است. امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ اتَّخَذَ امْرَأَةً فَلْيُكْرِمْهَا»، (2) کسی که همسری اختیار می کند باید اکرامش کند. نبی

ص: 219

1- تحریم: 6

2- وسائل الشیعه، ج 5، ص 61؛ بحار الانوار، ج 73، ص 85

مکرم اسلام صلی الله علیه و له وسلم فرمود: بدترین زنها این ها هستند: «شَرَّ رَأْسَائِكُمُ الْمُعْقَرَةُ الدَّنِسَةُ اللَّجُوجَةُ الْعَاصِيَةُ الدَّلِيلَةُ»⁽¹⁾ کسانی که لجباز هستند، کسانی که رعایت برخورد با همسر را نمی کنند، فرمان همسر را اجرا نمی کنند و کسانی که نسبت به همسرشان تند و نسبت به دیگران خوش اخلاق اند.

نشانه های مرد سعادت مند

به این روایت دقت کنید پیامبر فرمود: سعادت یک مرد در این است که زنش این سه ویژگی را داشته باشد: 1- «إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا سَرَّتَهُ» وقتی به او نگاه می کند لذت ببرد و شاد شود نه مثل آن بنده ی خدا که به خانه آمده بود به خانمش نگاه می کرد، زن گفت: چرا این قدر نگاه میکنی؟ گفت: من در خیابان به زن های نامحرم نگاه می کنم، که گناه است، برای کناره اش می آیم به تو نگاه می کنم، تو از بس بدخلقی من از نگاهت شاد نمی شوم کفاره ی آن گناه این است که می آیم به تو نگاه می کنم. این طور نشود که برای کفاره به زنش نگاه کند. امیرالمؤمنین فرمود: من وقتی به فاطمه می نگرم هم و غمم رفع می شود، غم و اندوهم کنار می رود. 2- «وَإِذَا أَمَرَهَا»؛ وقتی فرمانی به او می دهد «وَإِذَا أَمَرَهَا»؛ اطاعت و پیروی کند. 3- «وَإِذَا غَابَ عَنْهَا»؛ وقتی مرد خانه نیست «حَفِظْتَهُ»؛⁽²⁾ آبرو، و شخصیت و مالش را حفظ کند.

بدترین صفات مرد، بهترین صفات زن

چرا ترس، تکبر و بخل برای مرد بد است، ولی برای زن خوب است؟ روایت داریم علی علیه السلام فرمود: بدترین صفات مرد، بهترین صفات زن است. برای مرد تکبر بد است، ترس بد است باید در میدان جنگ شجاع باشد، بخل بد است باید دست و دلباز باشد. اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود، این صفات برای زن خوب است. معنی این روایت چیست؟ 1- ترس؛ اگر زن ترس داشت با هر نامحرمی سخن نمی گوید، با هر کسی گفت و گو

ص: 220

1- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: شَرَّ رَأْسَائِكُمُ الْمُعْقَرَةُ الدَّنِسَةُ اللَّجُوجَةُ الْعَاصِيَةُ الدَّلِيلَةُ فِي قَوْمِهَا الْعَرِيزَةُ فِي نَفْسِهَا الْحَصَانُ عَلَى زَوْجِهَا أَهْلُوكَ عَلَى غَيْرِهِ (الكافي، ج 5، ص 327؛ وسائل الشيعه، ج 20، ص 34)

2- الكافي، ج 5، ص 327؛ وسائل الشيعه، ج 20، ص 39

نمی‌کند، هر ماشینی را سوار نمی‌شود، به هر ندایی پاسخ نمی‌دهد که بعد سر از فساد در بیاورد. جسور بودن زن گاهی کار دستش می‌دهد منظور از این ترس، نه ترس از گربه است، نه ترس از سوسک، و نه ترس از ورود در دانشگاه و مراکز اجتماعی است، این ترس یعنی ترس از این که خودش را به آب و آتش بزند. 2- بخل؛ یعنی مال شوهرش را حفظ کند 3- تکبر؛ مرد باید متواضع باشد، اما یک زن در مقابل مرد نباید با خضوع و کرنش و نرمی طوری حرف بزند که مرد تحریک شود. (1) مگر خدا به زن های پیغمبر نمی فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»؛ (2) وقتی با مرد حرف می‌زنید. این خطاب برای همه است به طوری حرف نزنید که کسی تحریک شود.

تکریم همسر یکی از اصولی است که باید در ازدواج، رعایت شود، زن مرد را تکریم کند، مرد نیز زن را تکریم کند. نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: اگر مردی به زنش سیلی بزند خدا در ازای این سیلی ناحقی که به همسرش زده است در قیامت به فرشته‌ی عذاب امر می‌کند هفتاد سیلی از آتش به آن مرد بزند. (3)

دادخواهی امام

وجود مقدس امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام وقت ظهر دیدند خانمی در کوچه های کوفه وحشت زده آمد و گفت: یا ابالحسن، نجاتم بده همسر من مرا بزند، مرا از خانه بیرون کرده است. آقا فرمودند: من به دنبال تو می‌آیم. در خانه را زدند، جوان مغروری در را باز کرد، او امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌شناخت. آقا با ملاطفت فرمودند: «يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ»؛ بنده‌ی خدا! تقوا داشته باش، زن را که نمی‌زنند، زن ریحانه است. - امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین زن های شما کسانی هستند که «خَيْرُ نِسَائِكُمْ، الطَّيِّبَةُ الرَّيْحِ، الطَّيِّبَةُ الطَّيِّبِ» (4) مانند گل باشند و زندگی را برای شما شاد نگه

ص: 221

1- نهج البلاغه، حکمت 234؛ بحار الانوار، ج 100، ص 238

2- احزاب: 32

3- مستدرک، ج 14، ص 250

4- خَيْرُ نِسَائِكُمْ الطَّيِّبَةُ الرَّيْحِ الطَّيِّبَةُ الطَّيِّبِ الَّتِي إِنْ أَنْفَقَتْ أَنْفَقَتْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ أَمَسَتْ كَتَّ أَمَسَتْ كَتَّ بِمَعْرُوفٍ فَنِلَّكَ عَامِلٌ مِنْ عُمَّالِ اللَّهِ وَ عَامِلُ اللَّهِ لَا يَخِيبُ وَلَا يَنْدَمُ» الكافي، ج 5، ص 325، الفقيه، ج 3، ص 388؛ التهذيب، ج 7، ص 402

دارند. . جوان مغرور گفت: حالا که آمده شما را واسطه کرده است او را آتش میزنم. نوشته اند امیرالمؤمنین در رفت و آمدها همراهش هم تازیانه بود هم شمشیر، گاهی این تازیانه را در بازار به دست می گرفت و به متخلفین تذکر میداد و گاهی اگر مبارزه ای پیش می آمد دست به شمشیر می برد. حضرت وقتی دیدند این جوان دارد باطلی را مطرح می کند به تازیانه دست بردند. جوان تا نگاهش به تازیانه و غضب امیرالمؤمنین افتاد مقداری جا خورد. بعضی ها آمدند، شخصی که راوی این حدیث است می گوید من آقا را معرفی کردم، جوان عذرخواهی کرد و آقا فرمودند: با همسرت مهربان باش، با هم زندگی خوب داشته باشید، و همسرش را به خانه اش فرستاد. (1) در روایت داریم پیامبر فرمود: اگر زنی به همسرش غضبناک نگاه کند سر مه ای از خاکستر آتش جهنم به چشمانش می کشند. (2) معلوم است سر مه ی خاکستر جهنم با چشم چه می کند؟ بعضی خانم ها این گونه اند، حرف نمی زنند، اما در نگاهشان تحقیر و ذلت مرد است. بعضی آقایان هم این طور هستند، فرق نمی کند. گرچه این حرف هایی را که من می زنم غالبا هر کس آن را برای دیگری می داند ولی اگر هر کس به میزان خودش توجه کند، میزانی که اسلام برای تکریم و برای تجلیل بیان کرده است خیلی از مشکلات حل می شود.

تکریم همسر

به این قصه خوب دقت کنید و تکریم از زن را یاد بگیرید. ام سلمه همسر پیامبر است، البته ام سلمه قبلا همسر ابوسلمه بوده است و از ابوسلمه چند اولاد یتیم دارد، ام سلمه می گوید وقتی همسرم ابوسلمه آمد گفت: رسول خدا به من چیزی یاد داده است. گفتم چه چیزی؟ گفت: حضرت به من یاد داد اگر مصیبتی دیدید بگویید «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بعد بگویید خدایا من بر این مصیبت صبر میکنم تو اجرش را چیزی بهتر به من بده. می گوید این مطلب در ذهن من بود تا ابوسلمه شهید شد. من

ص: 222

1- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 337، بحارالانوار، 41، ص 57

2- مستدرک الوسائل، ج 14، ص 238

هم گفتیم: «إِنَّمَا لِلَّهِ وَادِّعَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، همین دعا را کردم و پیش خودم میگفتم ابوسلمه بهترین مرد عالم بود معنای این دعا چیست؟ تا روزی که پیامبر گرامی اسلام به خواستگاری من آمد. البته میدانید ازدواج های رسول خدا در مدینه غالباً از روی مصلحت هایی بوده است. یکی از این ازدواج ها همین ازدواج است، پیامبر دید این خانم نمی تواند این بچه ها را سرپرستی کند، حتی خود ام سلمه به حضرت عرض کرد: من هم سنم بالاست، هم بچه کوچک دارم عیالوار هستم و این ها خرج دارند. حضرت فرمود: سن من هم بالاست، فرزندان را هم من سرپرستی میکنم. (1) هدف اصلی رسول خدا در واقع این بود که این خانواده ها تحت سرپرستی حضرت قرار بگیرند. بارها روی منبر گفتیم زندگی پیامبر از 25 سالگی تا 50 سالگی فقط با خدیجه ی کبری سپری شد، تنها همسر او در دوران جوانی اش خدیجه ی کبری است و بعضی از ازدواج های پیامبر در مدینه بر اساس مسائل اجتماعی است، و بعضی دیگر به دلیل جذب به اسلام است، مثل ازدواج حضرت با صفیه که خودش عرض کرد اگر شما داماد ما شوید قلب عده ای جذب می شود و مسلمان می شوند. به هر حال ام سلمه به خانه ی پیامبر آمد، مدتی گذشت. ام سلمه برادری به نام عبدالله دارد، ایشان از کسانی بود که پیامبر را خیلی اذیت و مذمت می کرد، وقتی رسول خدا مکه را فتح کرد فرمود: «أَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ»؛ من مردم مکه را بخشیدم، ولی از دوازده نفر نمی توانم بگذرم، آن ها مرا خیلی آزار دادند. در تاریخ دوازده نفر اسمشان آمده است پیامبر آن ها را مهدور الدّم اعلام کرد. آن ها را نمی بخشم. یکی از کسانی که پیامبر از او نگذشت همین عبدالله است. خدمت پیامبر آمد حضرت فرمود: نه، او را نپذیرفت. ام سلمه آمد واسطه شد و گفت: یا رسول الله برادر من است، میدانم خیلی شما را آزار و اذیت کرده است می دانم شما فرمان به نبخشیدن او دادید، اما به خاطر من از او بگذرید. فرمود: باشد، چون تو واسطه شدی او را می پذیرم. ببینید این تکریم است، رسول خدا عبدالله اُمیه را پذیرفت و او اسلام آورد. البته تعداد دیگری از کسانی را هم که حضرت مهدور الدّم اعلام کرده بود به دلایل دیگری بخشید که این نشان دهنده نهایت رحمت و لطف پیامبر است. خلاصه ی سخن این است که یکی از آداب خانوادگی تکریم است.

ص: 223

2. عذر پذیری و خطاپوشی

نکته ی دومی که در بعضی خانواده ها کمرنگ است مسأله ی خطاپوشی، عذر پذیری غیر مستقیم است آن هم نه مستقیم. گاهی آقا یا خانم اشتباهی می کنند، متوجه اشتباهش می شود، اما عواطف و غرورش اجازه ی عذرخواهی نمی دهد، اما با رفتارش عذرخواهی را نشان می دهد، بپذیرید. اگر مرد اشتباهی می کند ممکن است به زبان نتواند بگوید اما رفتارش نشان می دهد که پشیمان است. بپذیرید. قرآن می فرماید: عفو کنید، ببخشید تا خدا شما را ببخشد. تو که حاضر نیستی از زنت بگذری حاضر نیستی از اولادت بگذری، می خواهی که خدا از تو بگذرد؟ یکی از نکات مهمی که باعث می شود در زندگی زناشویی و در زندگی خانوادگی صمیمیت بیشتری ایجاد شود همین گذشت از خطاها است. ساده تر بگوییم، وقتی دو نفر با دو تفکر متفاوت با هم زیر یک سقف زندگی می کنند، هر کدام از یک خانواده و یک فرهنگ، و یک ویژگی هستند مخصوصا اگر فاصله ها زیاد باشد، طبیعت انسان در طول زندگی خاهایی از طرف مقابل می بیند، آدم با رفیقش دو روز به مسافرت می رود ده خطا می بیند، چگونه از زنش که سی چهار سال با هم زندگی می کنند خطا نبیند؟ این جا، جای تغافل است، جای نادیده گرفتن است، جای عیب پوشی است، جای پذیرش عذرخواهی های غیر مستقیم است. این هم یکی از نکاتی است که در زندگی باید به آن توجه کرد. شما سیره ی معصومین علیهم السلام را - گرچه مع الاسف در این زمینه هم کتاب کم است و هم کم کار شده است. در تعامل با همسرانشان را مطالعه کنید.

3. عفاف و حجاب

نکته سوم عفاف و حجاب است. زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام با زهرای مرضیه که الگوی همگان است، زندگی ای است که وقتی رسول خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم وارد خانه ی امیرالمؤمنین می شود می گوید: علی جان، فاطمه چگونه همسری برای تو است؟ امیرالمؤمنین می فرماید: یا رسول الله «نِعَمَ الْعَوْنُ عَلَی طَاعَةِ اللَّهِ»، (1) یاوری

ص: 224

خوب در اطاعت و بندگی خداوند است. این ها باید الگو قرار بگیرد. حجاب و عفافش باید الگو قرار بگیرد.

چند شب قبل تهران بودم خانمی پیش من آمد و گفت: همسر من رسماً به من میگوید من دوست دارم تو پیش فامیل های من بی حجاب باشی. دوست دارم لباس های نیمه عریان بپوشی. دوست دارم پیش برادر من با سر برهنه و با موی باز بیایی، من که یک خانم متدین هستم چه کنم؟ من به آن خانم گفتم: بگذار من با شوهرت صحبت کنم بگویم غیرت شما، عفت شما، عفاف شما اجازه میدهد که همسر شما این طور جلوی برادر، یا پیش پدر شما، حتی پیش محارمش بیاید؟ - راجع به محارم هم انسان اجازه ندارد خیلی خودش را باز قرار بدهد. واقعا در روایات هست اگر زنی گام بردارد و گامش گام معصیت باشد، مثلاً بدحجاب باشد به ازای هر قدمی که برمی دارد برای شوهرش بنایی از آتش در جهنم می گذارند. این مسائل این ها باید در خانواده ها تبیین شود. متأسفانه همه ی ما می خواهیم بدحجابی را در مقابل نظام مطرح کنیم، و بگویم دولت و نظام موظف است. بله آن ها موظف اند، صدا و سیما موظف است، برنامه سازها موظف اند، فیلم سازها موظف اند، سریال سازها موظف اند. گاهی بعضی از سریال ها و فیلم های ما ناخواسته فرهنگ عدم رعایت اصول زن و شوهری را ترویج می کنند؛ ناخواسته دوستی های قبل از ازدواج را ترویج می کند، ناخواسته روابط را بر ضوابط حاکم می کند، آن ها مقصرنند و باید کار شود، ولی تقصیر را به گردن دیگران انداختن مشکل را حل نمی کند، خود خانواده ها باید نسبت به این اصول و مبانی بیشتر توجه و اهتمام داشته باشند. امروز سه اصل را عرض کردم: 1- اصل تکریم 2- اصل عذر پذیری 3- عفاف و حجاب.

خدایا خانواده های ما را نسبت به هم مهربان بگردان! خدایا قلب های ما را از کینه و حسادت و ریا و نفاق و شرک خالی بگردان! خدایا به مقربان درگاهت حجاب و عفت و غیرت و حیای زن و مرد ما، دختر و پسر ما را در جامعه بیشتر بگردان.

خانواده (2)

اشاره

قال الله تبارك و تعالی: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»، (1)

مقدمه

جامعه شکل گرفته از رودخانه ها و چشمه های کوچک خانواده هاست، اگر این چشمه ها و رودخانه ها گل آلود و مسموم باشد، آب مناسبی نباشد، نباید توقع داشت که آن دریا و آن اقیانوس هم آب خوبی داشته باشد، چون اقیانوس جامعه از چشمه ی خانواده پر می شود، اقیانوس جامعه از رودهای خانواده شکل می گیرد. مدارس، مراکز، دانشگاه ها، شهرها، روستاها، اجتماعاتی هستند تشکیل شده ی از خانواده های مختلف. به همین دلیل است که اسلام توجه عمیقی به نهاد اجتماعی خانواده داشته است، آیات مربوط به آن را دیروز برایتان خواندم. نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم می فرماید: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي»، (2) بهترین شما کسی است که برای خانواده اش بهترین باشد، بهترین شما کسی است که در خانواده خودش را خوب نشان دهد، بعضی ها در بیرون از خانه خودشان را خوب نشان میدهند، در محیط کار خیلی عالی نشان میدهند، با همکار، با رفیق با دوست در کوچه در خیابان خوب هستند، اما در خانه خوب نیستند. رسول خدا فرمود: خیر و شر شما را با خانواده تان می سنجند، بهترین شما کسی است که خانواده اش از او بیشتر راضی باشند، من که پیغمبر شما هستم، بهترین شما در همه ی جهات از جمله در رسیدگی

ص: 226

1- روم: 21

2- الفقیه، ج 3، ص 555؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 171؛ مکارم الاخلاق، ص 216

به خانواده هستم. بعد فرمودند: «ما أَكْرَمَ النِّسَاءِ إِلَّا كَرِيمٌ وَلَا أَهَانُهُنَّ إِلَّا لَثِيمٌ»،⁽¹⁾ مردها و افرادی که زن هایشان را تحقیر می کنند لثیم اند و آن هایی که خانواده هایشان را تکریم می کنند کریم هستند. ملاک پستی و کرامت ملاک برتری و سقوط پیغمبر اکرم است که فرمودند: از زن هایشان پرسید ببینید آیا مردان خانواده شان را تحویل می گیرند یا نه؟ زن هایشان را تکریم می کنند یا نه؟ آدم های با کرامت، اهانت و تحقیر نمی کنند مگر آدم های لثیم و پست، این ملاکی است که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم به ما داده است. در سخن دیگری فرمود: «مَلْعُونٌ وَمَلْعُونٌ»، دو بار لعنت کرد، مورد لعن است مورد لعن است «مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يَعُولُ»؛⁽²⁾ کسی که حق عیال و خانواده اش را ضایع کند، حقدش را نادیده بگیرد، بی توجهی کند. این ها نکاتی است که در دین، آیات و روایات ما مطرح شده و هیچ نهادی، هیچ مرکزی، هیچ مذهبی به زیبایی اسلام و قرآن در مورد حقوق خانواده پیدا نمی کنید.

عفاف و حجاب در خانواده

چیزی که امروز میخواهم عرض کنم این مطلب است که یکی از حقوق و یکی از نکات مهم در اخلاق خانوادگی بحث حجاب و عفاف است. مقداری آیات و روایات را پیرامون این بحث بخوانم، هم مردها هم خانم ها ببینید معضلی که ما اکنون در جامعه مان داریم و متأسفانه به رسانه هایمان هم راه پیدا کرده است، عدم رعایت فرهنگ عفاف، حجاب، و عدم رعایت پوشش و حریم مرد و زن است. من دو شخصیت یک زن و یک مرد از قرآن به شما معرفی کنم که این شخصیت ها مظهر عفاف، حجاب، و حیاء هستند. این ها چه کسی هستند؟ یکی یوسف است و یکی حضرت مریم که هر دو را بیان خواهیم کرد. البته بعضی از مفسرین از این آیاتی که امروز می خوانم این گونه استفاده کرده اند که مقام مریم در این بعد به یک معنا بالاتر از حضرت یوسف است. قرآن کریم هر دو شخصیت را ستوده است.

ص: 227

1- نهج الفصاحه، ص 472

2- الکافی، ج 4، ص 12؛ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 68 وسائل الشیعه، ج 20، ص 171

عفاف حضرت یوسف

می فرماید: یوسف وقتی در اتاق در بسته در برابر گناه قرار گرفت «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ»؛ زلیخا دنبالش میدوید «وَهُمْ بِهَا»، یوسف هم جوان و زیبا و مجرد بود، طبیعتا میل جنسی داشت، «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»، (1) لطف خدا و زمینه ای که در وجود خودش بود جلوی این میل جنسی اش را گرفت و خودش را نجات داد، این یک الگو است.

عفاف حضرت مریم

الگوی دوم مریم است، وقتی مریم تنها نشسته است یک وقت دید مردی دارد به طرفش می آید، قرآن این جا زبان بحث را عوض کرد، مریم به آن مرد اهتمام نورزید، بلکه نهی از منکر کرد، امر به معروف کرد، گفت: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ»، من از تو به خدا پناه می برم، «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»، (2) اگر تقوا دارید اگر پرهیزگارید. همان حرفی که یوسف دارد: «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»، (3) هر دو شخصیت مظهر عفاف هستند برهان رب یوسف را نجات داد و جناب مریم به خدا پناه بردند که هر دوی آن ها به یک چیز برمیگردد یعنی تقوا، یعنی خویشتن داری، یعنی عفاف. ببینید قرآن برای مردها الگوی یوسف را و برای زن ها الگوی مریم را آورده است. در بعضی روایات هست که وقتی قیامت می شود به بعضی ها که معصیت زنا یا فحشا یا بی بند و باری مرتکب شدند میگویند چرا این کار را کردید؟ می گویند: جوان بودیم، زیبا بودیم، می گویند یوسف را بیاورید ببینیم تویا تر هستی یا یوسف؟ از زنان گنه کار می پرسند: چرا خانم گناه کردی؟ می گوید: من جوان بودم، زن بودم، میل داشتم، می گویند مریم را بیاورید پیش آن خانم، این مریم مادر حضرت عیسی است، بین تو نسبت به او برتری داری. یا او نسبت به تو؟ (4)

ص: 228

1- یوسف: 24

2- مریم: 18

3- یوسف: 24

4- سید حسین شیخ الاسلامی، وظایف ما، ص 241

قرآن بدون اینکه بخواهد قصه یا داستان بگوید این الگوها را ارائه می کند. در سوره ی احزاب آیه ی 59 می فرماید: اگر در جامعه پوشش باشد دو اثر مهم دارد به این دو اثر دقت کنید، آن گاه روزنامه ها را بخوانید اخبار را گوش کنید ببینید این آیه چه قدر زیبا در جامعه پیاده می شود؛ می فرماید: «یا ایها النبی»؛ پیامبر «قُلْ لِأَزْوَاجِكُمْ»؛ اول به زن های خودت بگو، رهبر و مدیر یک جامعه ابتدا باید خانواده ی خودش را اصلاح کند. اگر انسان ابتدا خانواده ی خودش را اصلاح نکند و به خانواده ی خودش تذکر ندهد نمی تواند به مردم تذکر بدهد. لذا خدا از زن های پیغمبر شروع کرد و گفت: پیغمبر به زنان بگو، «وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ به دخترانت هم بگو، «وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ سوم به زنان مردم، زنان مؤمنان بگو، بگو چه کنند؟ بگو «يُدْنِينَ عَلَيْنَهُنَّ مِنَ الْجَلَابِيبِ»؛ - جلباب به معنای همان پارچه های بلند مثل چادر است - بگو این جلایب و پارچه ها را از روی سر پایین بیاورند و مثل چادر و مانتوهای بلند در بیاورند، به گونه ای که یقه و مو پیدا نباشد. این آیه ی حجاب در قرآن است، حضرت امام می فرماید: منکر حجاب منکر ضروری دین است و کافر است چون منکر ضروری دین شده است، این آیه ی صریح در قرآن است که بگو این پوشش از بالای سر تا پایین را بیاورند که بدنشان را بپوشانند، «ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يُعْرَفَ»، این باعث می شود که به عنوان یک زن مسلمان آزاد و با حجاب شناخته شوند، و بین آنان و زنان بی حجاب و غیر متدین فرق باشد. پوشیدن جلباب زن مسلمان را شاخص می کند و از دیگران جدا می کند، و به زن شخصیت می دهد.

آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام نشسته بودند، دختر بچه ای وارد شد هر کسی دستی به سرش کشید، به انسان به بچه ی کوچک عواطف شهوانی ندارد غالباً احساسی و عاطفی است. وقتی پیش امام رضا علیه السلام رسید، آقا فرمود: چند سالش است؟ گفتند: آقا، پنج سالش است. با دست اشاره کرد او را ببرند. بعد فرمود دیگر بی حجاب در جمع نیاید. الان گاهی در برنامه های کودک تلویزیون ما دختران نه ساله با پای برهنه می آیند.

درست است که فرض کنیم به سن تکلیف نرسیده است، اما زیبایی و قیافه اش، شکل گرفته است. درست است برنامه برای بچه ها اجرا میشود ولی بزرگان بیشتر مخاطب

این برنامه های کودک هستند. درست است این خانم مجری محترم برنامه ی اطفال است ولی تک خوانی و شعرخوانی اش، صحیح نیست. گاهی شبیه رقص برنامه را اجرا می کنند، بالاخره این برنامه در یک رسانه ی عمومی پخش می شود. دو خانم یا دو آقا برنامه اجرا کنند، چرا یک مرد و یک خانم باهم برنامه اجرا کنند؟ درست است که این بچه به سن تکلیف نرسیده، ولی این نشان دهنده ی خط دهی و تقویت این فرهنگ است. وقتی از بچه ای می خواهی ده تا اسم بگویند یک اسم شرعی بلد نیست، یا آیتاست یا آنایتاست. این فرهنگ را از هفت سالگی تبلیغ می کنند که باید به آن توجه شود، دشمن گاهی ناخواسته وارد فضاهای زندگی ما می شود. حجاب و عفاف اثری که دارد اولاً شناخته میشود، ثانیاً اذیت نمیشود.

خانمی که امام زمان "عجل الله تعالی فرجه الشرف" به دیدن او آمد

مرحوم آقا سید محمدباقر سیستانی رضوان الله تعالی علیه می گوید: من تصمیم گرفتم به گونه ای خدمت آقام امام زمان برسم، لذا چهل جمعه در مسجد محله مان مراسم زیارت عاشورا رفتم به این زیارت معتبر، مستند، و قابل اعتماد و وارد از امام معصوم و وارد از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، این زیارتی است که آثار دنیوی و اخروی اش بی نظیر است. می گوید تنها نیتم این بود که آقا امام زمان ارواحنا له الفداء را زیارت کنم. در یکی از این جمعه ها احساس کردم حال خوشی دارم، بلند شدم زیارت عاشورا را که خواندم از مسجد بیرون آمدم، دیدم بوی عطر خوشی از خانه ی نزدیک مسجد می آید و نوری از آن بیرون آمد. مردم دارند عبور می کنند و نگاه نمی کنند، ولی این نور مرا به خودش جلب کرد. جلوتر رفتم، دیدم در باز است پیش خود گفتم: اجازه دارم وارد بشوم. وقتی وارد شدم رفتم دیدم جنازه ای روی زمین است روی آن هم پارچه ای کشیده اند. یک وقت دیدم آقایی نورانی، با چهره ای که در روایات ما توصیف شده است کنار این بدن نشسته است، سلام کردم. متوجه شدم آقا و مولایم، حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند، این قضیه در بیداری اتفاق افتاده است، صاحب «عبرئ الحسان»، مرحوم نهانندی رضوان الله تعالی علیه و صاحب «النجم الثاقب»، فراوان از این قصه ها نقل کرده اند که همه درست است. این که گفته اند: شما ادعای رؤیت نکنید خواسته اند کسی دکان باز نکند، گاهی این کارها در جامعه پیش

می آید، گاهی بعضی ها ادعای نیابت می کنند و از طرف آقا خط و کاغذ می آورند، پارچه می آورند. خواسته اند جلوی آن ها را بگیرند و الا امکان رؤیت برای سید بحرالعلوم، مقدس اردبیلی و شخصیت های بزرگ فراهم بوده است. آن ها نیز هیچ وقت نخواستند از این طریق دکان باز کنند، بلکه ارتباط شخصی برای خودشان بوده است، اگر پیامی هم داشته نقل کرده اند، این داستان را ایشان در اواخر عمرش نقل می کند. میگوید دیدم آقا نشسته اند، فرمودند: محمدباقر، دنبال من میگردی؟ من اینجا هستم. گفتم: آقا، این جا بالای سر این جنازه چه می کنید؟ فرمودند: این خانم از دنیا رفته است آمده ام در مراسم شرکت کنم. پرسیدم: مگر این خانم کیست؟ آیا از اولیاء است؟ امام فرمودند: این خانم در کشف حجاب رضاخانی و دوران مبارزه با حجاب، هفت سال از خانه اش بیرون نرفت برای اینکه مجبور می شد حجابش را بردارد، لذا کنار بدنش آمده ام.

عفاف حضرت موسی

مرحوم علی بن ابراهیم قمی، - اعلی الله مقامه الشریف - در تفسیری که منسوب به ایشان است نقل می کند وقتی ابن عمران دید دختران شعیب جلوی او راه افتادند و باد لباسشان را بالا می برد، گفت: شما پشت سر من بیایید، من جلو می روم. گفتند: راه را بلد نیستی. گفت: من جلو می روم، هر کجا اشتباه رفتم، سنگی بیندازید من راه را پیدا میکنم.

شیطان به حضرت یحیی گفت: دو سلاح، برنده ترین سلاح و پشتوانه ی من است یکی غضب است، انسانی که غضب می کند آدم میکشد، فحش میدهد، جنایت می کند، دیگری زن های نامحرم است، این دو نور چشم و برنده ترین سلاح من هستند. عزیزان، در طول تاریخ یکی از حربه هایی که دشمن همیشه برای انحراف جامعه استفاده کرده است همین حربه ی بدحجابی و گسترش فساد در جامعه بوده است.

گسترش فساد عامل شکست آندلس

در آندلس هشتصد سال مسلمانان حکومت داشتند. در سال 92 هجری، آندلس یعنی اسپانیای امروزی فتح شد و در سال 898 سقوط کرد. یعنی 806 سال مسلمانان

در اسپانیای فعلی حکومت داشتند. صدها خلیفه آمدند و رفتند، بنی امیه و بنی عباس گرچه گاهی خودشان بی کفایت و اهل فساد بودند اما به هر حال هشتصد سال؛ یعنی هشت قرن حکومتشان دوام آورد. مسیحی ها چه کار کردند که این جامعه را از اسلام به مسیحیت برگرداندند؟ مسلمانان را مجبور کردند که مسیحی شوند، به وسیله فساد، کاباره ها، مراکز شراب، کلوپ های شبانه، گسترش زنان و دختران زیبای مسیحی در پارک ها، هویت جوان مسلمان را گرفتند و به راحتی بر او حاکم شدند.

شهوترانی عامل شکست لشکر موسی

قوم موسی چگونه شکست خورد و بلعم چگونه توانست جلوی پیروزی آن ها را بگیرد؟ در روایت دارد بلعم گفت: زنان و دخترانتان را آرایش کنید و بین لشکر موسی بفرستید آن ها جذب می شوند و مرتکب فحشا می شوند و بیماری می آید. طاعون در لشکر موسی افتاد و بیست هزار نفر از لشکرش از بین رفتند و پشت دروازه های انطاکیه ماندند و نتوانستند حمله کنند. چرا؟ به خاطر همین فسادی که در جامعه ایجاد شد. (1)

حولاء عطاره

خانمی پیش پیغمبر آمد. قسمتی از این داستان طولانی جالب را برایتان تعریف میکنم به خانمی به نام حولاست، در روایت دارد: «امْرَأَةٌ عَطَّارَةٌ لَأَلِّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)»؛ یعنی برای خاندان پیامبر عطر می آورد. خودش تعریف می کند، می گوید: یک روز شوهرم مرا صدا زد، با من کار داشت، من توجه نکردم و بدخلقی کردم. گاهی اتفاق می افتد آقایان و خانم ها به حرف یکدیگر گوش نمیدهند. بعضی خانم ها با من تماس می گیرند، می گویند: همه ی حرف هایی را که آقایان به شما سفارش کردند و شما به ما گفتید به ما می گویند، اما آن هایی را که ما به شما گفتیم نمی گویند. نباید این گونه باشد. می گوید شوهرم عصبانی شد، از خانه بیرون آمد، پیش خودم فکر کردم کار بدی انجام داده ام. وقتی وارد خانه شد، بلند شدم «وَقِيلَتْ يَدُهَا الْيُمْنَى» دستش را بوسیدم، گفتم: من اشتباه کردم، نفهمیدم، عذر می خواهم. مرا با دست کنار زد و رویش را

ص: 232

برگرداند و توجهی نکرد. - این هم بد است که بعضی ها عذر پذیر نیستند. میگوید بلند شد خواست که به مسجد برود، من هم دنبالش رفتم، مدام شانه به شانه اش می رفتم، گاهی او جلوتر می رفت که من کنارش راه نروم. گاهی من میدویدم او تندتر می رفت. از مسجد بیرون آمد باز جلو رفتم تا با او صحبت کنم، دیدم برگشت. زودتر از او به خانه رفتم آرایش کردم، غذا آماده کردم، زمینه را فراهم کردم. آمد و باز توجه نکرد، شب در بستر توجه نکرد، من هم از دو چیز می ترسیدم، «مَخَافَةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَوْفًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ» یکی اینکه گفتم: خدایا غضب شوهر باعث نشود جهنمی شوم، چون نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم خطاب به زنان فرمود که، اگر ثواب جهاد می خواهید جهاد زن خوب شوهرداری کردن است.(1) و فرمود: زنی که از دنیا می رود، همسرش باید از او راضی باشد. لذا زهرای مرضیه با آن عظمت، در بستر، اولین مطلبی که از امیرالمؤمنین میخواست همین است که علی جان، از من راضی هستی یا نه؟ میخواهم با رضایت تو از دنیا بروم. می گوید هر چه کردم او دلش نرم نشد. تا صبح نخوابیدم، «بکت بکاء شیدا»؛ مدام گریه کردم و میگفتم: خدایا از دو چیز می ترسم: از تو و از قیامت. اگر مسأله ی شرعی نبود من هم به او توجه نمی کردم. صبح که از خواب بلند شدم و به خانه ی پیغمبر اکرم آمدم، در را زدم، ام سلمه پشت در آمد و گفت: کیست؟ گفتم: حولا هستم، گرفتارم آمده ام مشکلم را حل کنم. در خانه شروع به گریه کرد، مدام ام سلمه او را ساکت می کرد و می پرسید که چه شده؟ حرفت را بزن. گفتم: قصه این است اشتباهی کرده ام، آقا ناراحت شده است حالا دستش را می بوسم راضی نمی شود، دنبالش میروم راضی نمی شود، آرایش کردم فضای خانه را برایش آماده کردم. هرگز راضی نمی شود. چه کنم؟ گفتم: من هم نمی دانم، صبر کن رسول خدا بیاید. او نشست، پیغمبر گرامی اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم، آمدند. حولا گفتم: یا رسول الله، این گونه شده است. حضرت فرمودند: برو به او بگو اگر مردی به زنش توجه کند و او را تحویل بگیرد فرشته ها آن مرد را در آغوش می گیرند. این تذکر را به او بده.(2) حولا رفت و این

ص: 233

1- بحار الانوار، ج 97، ص 7

2- مستدرک، ج 14، ص 238

سخن پیامبر را گفت و مشکل حل شد. می خواهم این را عرض کنم پیامبر فرمود: حولا، بنشین تا سفارش هایی به تو بکنم. پیغمبر یکی یکی حقوق مرد و وظایف زن را برای حولا شمرد، به نظر من این روایت باید در جامعه مطرح شود. وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام تک تک وظایف زن را برشمرده است. شما دقت کنید وقتی این جریان پیش آمد و حولا خدمت پیامبر آمد، پیغمبر فرصت را معتنم شمرد و به طور مفصل یک روایت را برایش فرمود. چرا؟ این به دلیل اهمیت خانواده و مسأله ی عفاف و حجاب است من به همین میزان در این بخش اکتفا کنم و خلاصه ی عرض من این است که مسأله ی حجاب و عفاف، در جامعه، مع الاسف در حال کم رنگ شدن است.

توجه به همسر

این نکته را نیز بگویم که آقایان هم باید این طرف را رعایت کنند. راوی می گوید: به خانه ی امام باقر علیه السلام رفتم، ما هر وقت خانه ی امام باقر علیه السلام میرفتیم اتاق ساده ای بود و در آن لباس های ساده ای داشتند. آن روز فرمود: داخل بیا، وارد اتاق اندرونی شدم، دیدم این اتاق با اتاق بیرونی فرق می کند، این اتاق تزین شده و زیباست. دیدم امام هم لباس زیبایی پوشیده است و محاسنش را رنگ کرده است. عرض کردم: یابن رسول الله، چرا این گونه است. فرمود: این جا محل زندگی همسر است. اگر مرد به خودش برسد همسرش به مردهای دیگر غبطه نمی خورد.

مردی ژولیده با لباس های ناپسند و با وضعی نامناسب در کوچه میرفت. حضرت علی علیه السلام تا او را دید نگاهی به قیافه اش کرد. حتی ما مردها گاهی از بعضی مردها متنفر می شویم حالا یک زن چگونه می تواند او را تحمل کند؟ من جوانی را دیدم که چهره ی خودش را به شکلی درآورده؛ سر را تراشیده بود؛ وضعیتی که با پیرمردهای هشتاد نود ساله جور در می آید، نه با جوان هفده هجده ساله. گفتم: عزیزم، من دارم از تو فرار میکنم چگونه خانم تو می خواهد با تو زندگی کند؟ - حضرت به او فرمود: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛ مگر خدا نگفته است نعمت های مرا یادآوری کنید؟،⁽¹⁾

ص: 234

گاهی خانم‌ها می‌گویند وضع مالی همسرمان خوب است، اما به خودش نمی‌رسد و ملاحظه نمی‌کند. مخصوصاً هر چه انسان پیر می‌شود و سن بالاتر می‌رود بیشتر باید نسبت به این نکات توجه و اهتمام داشته باشد.

خلاصه‌ی بحث امروز ما درباره‌ی خانواده، بحث حجاب و عفاف است. قرآن می‌فرماید: کسانی که حجاب دارید، دو چیز در انتظار شماست، یکی اینکه اذیت نمی‌شوید، دیگر اینکه به عنوان یک زن مؤمنه شناخته می‌شوید، مگر کم اتفاق می‌افتد زن بدون دلیل از شوهرش طلاق گرفته و با دیگری ازدواج کرده است، کانون‌ها از هم پاشیده است! اگر این‌ها همدیگر را نبینند این اتفاقات نمی‌افتد. باید به این مسائل توجه شود، مخصوصاً خانم‌های محترم در مجالس خانگی، در عروسی‌ها نسبت به کودکان توجه کنند. بچه‌ها را پررو بار نیاورید، به اشعاری که در این مجالس خوانده می‌شود توجه شود. موسیقی، رقص و آواز حرام است. مرحوم استاد محمد تقی جعفری رضوان الله تعالی علیه می‌فرمود: غنا و موسیقی یک نوسان احساسات و یک فروریختن معنویت دارد. وقتی می‌نوازند بالا می‌روی و نوسان پیدا می‌کنی، در خود احساس شادی و طرب می‌کنی، ولی وقتی تمام می‌شود یک مرتبه معنویت می‌ریزد، آیا این فرد دیگر می‌تواند بایستد بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؟ آیا می‌تواند با گفتن «أَلَسْ لَامٌ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» اشک بریزد؟ آیا می‌تواند با نگاه کردن به حرم حضرت معصومه علیها السلام منقلب شود؟ طبیعی است که این حالت‌ها را از انسان می‌گیرد. زندگی اهل بیت ما نیز این مطلب را نشان می‌دهد، شما ببینید عقیده‌ی بنی‌هاشم، زینب کبری، همین که وارد مجلس یزید شد، وقتی آن خبیث با چوب به لب و دندان ابا عبدالله زد، یکی از این کنیزانش که به اهل بیت علاقه داشت وارد مجلس شد و به یزید گفت: نزن، این پسر پیغمبر است. نوشته‌اند: یزید عبایش را برداشت و روی سر این زن انداخت که اندامش پیدا نباشد. به طور یقین آن کنیز بی‌حجاب نبوده و لباس معمولی به تن داشته است. این خبیث به مسأله‌ی حجاب کنیزانش اهمیت می‌دهد آن‌گاه وقتی زینب کبری وارد مجلس یزید شد، به شما میدانید کاروان اسرا در ماه صفر وارد شام شدند یعنی تقریباً 25-20 روز بعد از حادثه‌ی کربلا، و در این فاصله خیلی اذیت شدند، به کوفه رفتند، به تکرید رفتند و سختی‌هایی را متحمل شدند، طبیعی

است وقتی زینب کبری وارد می شود باید از این وضعیت گله کند که چرا ما را به اسیری بردید؟ چرا ما را در این شهر و آن شهر گردانید؟ اما این گونه نشد، زینب کبری همین که وارد مجلس دشمن شد، گفت: «أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنَ الطُّلُقَا ' تَخْدِيرِكَا حَرَا ' تَرْكَا وَ إِمَا ' ءَكَا »؟ آیا این عدالت است که زنان خودت پشت پرده باشند و «وَسَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا»؛ (1) اما دختران، فرزندان و عیالات رسول الله این گونه در مقابل نامحرم ظاهر شوند؟! اولین اعتراضی که کرد این بود. دختر کوچک ابوعبدالله در شب یازدهم وقتی عمه اش بالای سرش آمد، اولین مطلبی که گفت این بود: «يَا عَمَّتَاهُ! هَلْ مِنْ خِرْقَةٍ أُسْتُرُ بِهَا رَأْسِي»؛ (2) عمه، تکه پارچه ای داری که من سرم را بپوشانم؟ ببینید دختر چهار پنج ساله بوده، مکلف نبوده؛ اما شما چگونه دخترانتان را تزئین می کنید و به برنامه ی می فرستید! با هفت هشت سال سن، کنار پسرها می نشانید که آن گونه در برنامه شعر بخوانند! چه اشکال دارد بچه ها با چادر بپوشند؟ چه اشکال دارد با مقنعه بپوشند؟ ترویج حجاب را از کودکی آغاز کنید. دختر چهار پنج ساله می گوید: عمه جان آیا تکه ای پارچه خدمتتان هست من سرم را بپوشانم؟ اگر ما این درس را از عاشورا و کربلا نگیریم، چه درسی می خواهیم بگیریم؟ امید دارم خدا به همه ی ما ان شاء الله توفیق ارتباط بیشتر با معارف اسلامی و اهل بیت را عنایت بفرماید.

ص: 236

1- بحار الانوار، ج 45، ص 133؛ الاحتجاج، ج 2، ص 307؛ بلاغات النساء، ص 35

2- بحار الانوار، ج 45، ص 59

خانواده (3)

اشاره

قال الله تبارك و تعالی: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»، (1)

مقدمه

در ارتباط با اخلاق خانوادگی در جلسه مطالبی بیان شد و اشاره ای اجمالی داشتیم به این که زن و مرد چه حقوقی بر عهده دارند و در معاشرت و برخورد چه حرمت هایی را باید رعایت کنند. در بحث امروز من در رابطه با خودداری ها و اجتناب ها در زندگی خانوادگی است. این بحث تنها مخصوص اخلاق خانواده نیست، اخلاق با دوستان، برخورد با اولاد، برخورد با همکار را نیز در بر می گیرد. بنده مطلب را در قالب برخورد با خانواده عرض می کنم، اما آنچه که مدنظر است این که چه خودداری ها یا اجتناب هایی باید در معاشرت های ما، در زندگی خانوادگی ما و در برخورد با همسر داشته باشیم که دچار مشکل نشویم. بنده ده مورد را نوشته ام که باید از آن ها اجتناب و خودداری شود. به عبارت دیگر در اخلاق خانوادگی یک جنبه ی اثباتی داریم؛ یعنی کارهایی که باید انجام داد مثل: وفاداری، صداقت، تعهد و احترام متقابل، و یک سری کارهای سلبی داریم، کارهایی که نباید انجام داد، بحث من راجع به این خودداری ها و نبایدهاست، زیرا به بایدها اشاره کردیم اما نبایدها، عواملی هستند که باید از آن ها پرهیز و اجتناب شود تا تعهد و میثاق خانوادگی بهتر حفظ گردد. عزیزان من، میدانید که متأسفانه در برخی از خانواده ها اختلافات کم نیست، خانواده هایی که فرزندان فراری دارند یا فرزندان معتاد، خانواده هایی که نتوانستند در رابطه با دین و مسائل

ص: 237

معنوی فرزندان‌شان آنچه را که لازم بوده انجام دهند. بعضی از خانواده‌ها با سختی زندگی‌شان را می‌سازند واقعا در زندگی‌شان رفاه نیست، البته همه چیز ناشی از فقر نیست؛ بنده این مشکلات را در زندگی صاحبان ثروت فراوان دیده‌ام، کسانی که می‌آیند و می‌گویند: من کارخانه دارم، وضعم خوب است، میلیارد هستم، اما با زخم تعامل ندارم، حرمت بین ما شکسته شده است. بنابراین آموزش موارد ذکر شده برای کسانی که می‌خواهند ازدواج کنند مؤثر خواهد بود، برای خودمان نیز تأثیرگذار است.

به قول معروف انسان هر موقع جلو ضرر را بگیرد سود است.

اجتناب‌های لازم در زندگی

چه اجتناب‌هایی در زندگی خانوادگی لازم است؟ البته عرض کردم در جاهای دیگر مثل برخورد با همکار، دوست و رفیق نیز پیش می‌آید ولی آنچه مدنظر من است در زندگی زناشویی است.

مهم‌ترین اجتناب بهانه جویی

اشاره

یکی از مهم‌ترین اجتناب‌ها لجاجت و بهانه جویی است. بسیاری از اوقات اختلاف‌ها به خاطر بهانه‌گیری و لجاجت‌های کودکانه است، چیزی که مبنا و اساس ندارد. ما یک استقامت داریم و یک لجاجت، حدیث داریم پیامبر فرمود: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لَجَاجَةٌ»؛ (1) انسان باید به کار خیر عادت کند و در آن استقامت ورزد مثل نماز اول وقت که انسان اصرار داشته باشد نمازش اول وقت باشد، استقامت و عادت برای کار خیر خیلی خوب است، یا این که کسی اصرار داشته باشد دروغ نگوید، یا این که کسی مصر باشد بدقولی نکند، ولی این که انسان بر موضوعات غیر منطقی اصرار ورزد و دنبال بهانه‌های واهی بگردد و به بهانه‌های سست خانواده را ناراحت کند، لجاجت است.

در میان ضرب‌المثل‌های زبان فارسی شاید مثال گرگ و میش بیانگر این بحث باشد که گرگ و میشی با هم در برف می‌رفتند گرگ پشت سر و میش جلو بود یک

ص: 238

مرتبه گریه رو به پیش کرد و گفت: گرد و خاک نکن. گفت: اگر می خواهی مرا بخوری بخور، اما بهانه جویی نکن، این بهانه است زیرا در برف گرد و خاک وجود ندارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «سَيِّئَةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ»، شش چیز در مؤمن نیست، به این همان خودداری هاست که ما با یکی از آن ها کار داریم ولی هر شش مورد را بیان میکنم - مؤمن معتقد این شش مورد در زندگی اش نیست.

1. سختگیری بی مورد

«العُسْرُ»، سختگیری. فرزندان بعضی از خانواده ها به دلیل سخت گیری والدین از آن ها زده میشوند و انحراف پیدا می کنند و معتاد می شوند، کما اینکه سهل گیری و بی مبالاتی نیز خطرناک است.

2. خیر نرساندن

«وَالنَّكَدُ»: نکد؛ یعنی بی خیری و بُخل. «نَكِدُ» که در قرآن آمده است یعنی زمینی که در آن چیزی عمل نمی آید. «نکد» مصدر است؛ یعنی بی خیری، خیر به کسی نرساندن. مؤمن این گونه نیست یعنی مانع خیر نمی شود.

3. بهانه جویی

«وَاللَّجَاجَةُ»: که صحیح آن لجاجت است، به فتح لام که ما در فارسی لجاجت میگوییم؛ یعنی لجوج بودن و بهانه گیر بودن.

4. دروغ

«وَاللَّجَاجَةُ»: دروغ.

5. حسادت

«وَالْحَسَدُ»: حسادت ورزیدن.

6. ظلم کردن

«وَالْبَغْيُ»، [\(1\)](#) ظلم، که بدترین این ها همان لجاجت است. در حدیث داریم که لجاجت خوی ابلیس است، چون بهانه گرفت و گفت: سجده نمیکنم چون من از آتشم

ص: 239

و انسان از خاک است. بالاخره اگر تو خدا پرستی و خدا را قبول داری او فرمان می دهد سجده کن، او چیزی در این انسان دیده است، چرا مخالفت می کنی؟ لذا معروف است که لجاجت خلق ابلیس و ویژگی شیطان است. علی هلیه السلام فرمود: « اللّجاجة بئذ الشّر »، (1) اللجاجة ریشه ی تمام شرها و بدبختی هاست.

بهانه جویی قوم حضرت موسی

حضرت موسی بن عمران گرفتار چنین قومی بود. شخصی را کشتند، گفتند چگونه بدانیم قاتلش کیست؟ گاوی را ذبح کنید و قسمتی از بدنش را به مرده بمالید، زنده می شود. اگر هر گاوی را می کشتند مشکل حل می شد، اما آن قدر در پیگیری این حرف بهانه جویی کردند تا آن گاو منحصر شد؛ یعنی فقط منحصر به یک گاو شد و مجبور شدند آن را به بالاترین قیمت بخرند. دائم می پرسیدند: رنگش چه باشد؟ غذایش چه باشد؟ سنش چه قدر باشد؟ تا اینکه شرایط را سخت کردند، این یعنی بهانه جویی. به موسی می گفتند: خودت و خدایت با دشمن ها بجنگید ما هم این جا می نشینیم و تشویق تان می کنیم. وقتی جنگ تمام شد ما داخل شهر می آییم، خلاصه آن قدر بهانه جویی کردند تا اینکه خدا چهل سال سرگردانی را نصیب بنی اسرائیل کرد.

بهانه جویی در زمان پیامبر

اشاره

به سوره ی فرقان مراجعه کنید در این سوره می فرماید مردم خدمت پیغمبر می آمدند میگفتند: یا رسول الله! چرا شما در بازار راه می روید؟ « یَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ »، (2) ببینید آیا حرف آن ها حق است یا نه؟ چه کار دارید که کجا راه می رود، خانه اش کجاست. می گفتند: اگر شما پیغمبر هستی چرا غذا می خوری؟ پیغمبر باید همیشه سیر باشد، روی هوا راه برود. یا اگر شما پیغمبر هستی چرا انسان هستی، چرا خداوند از فرشته ها پیغمبری نفرستاد. خدا در قرآن می فرماید: اگر ما از فرشته هم

ص: 240

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 3666

2- فرقان: 7

پیغمبر بفرستیم باید او را به چهره ی انسان در بیاوریم و اگر فرشته هم می فرستادیم شما میگفتید چرا انسان نفرستادید؟! چرا از جنس خودمان نیست؟ اگر از عجم میفرستادیم میگفتید چرا عرب نیست؟ از پیغمبر گرامی اسلام بهانه های کودکانه و واهی می گرفتند. متأسفانه این نوع بهانه جویی ها در زندگی ما نیز است گاهی انسان می بیند قوام یک زندگی به خاطر این بهانه جویی ها از هم می پاشد. این آیه ی قرآن را خوب دقت کنید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، از آن چیزی که از آن خبر نداری نگو و پیروی نکن، «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ»؛ (1) از چشم، گوش، و قلب در قیامت سوال میشود.

داستان

محمدبن فضیل پیش امام کاظم علیه السلام آمد و گفت: یابن رسول الله! برادری دارم که مردم پشت سر او حرف می زنند، می گویند برادرت فلان و فلان کار را کرده است، «وَقَوْمٌ ثِقَاتٌ»؛ و کسانی که این حرف ها را می زنند مورد وثوق من هستند و به آن ها اطمینان دارم، اما از طرفی وقتی از برادرم می پرسم، می گوید: آن ها دروغ می گویند: شما چرا باور می کنی؟ آقا، من چه کنم؟ برادرم تکذیب می کند. امام فرمود: «كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ»؛ از برادرت قبول کن، حرف هایی را که از مردم شنیده ای و دیده ای نادیده بگیر، و برادرت را تأیید کن، تا این امر سبب شود برادرت دعوت به حق شود، (2) موجب رانده شدن وی نشود، بهانه به دست او نده. این معنی همان آیه است که فرمود: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، (3) اما متأسفانه بعضی ها در خانواده این گونه اند.

طلاق به خاطر بهانه جویی

مورد اول: بنده گزارشی خواندم که در زمان طاغوت خانمی به دادگاه آمده بود تا از

ص: 241

1- اسراء: 36

2- الکافی، ج 8، ص 147؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 295؛ بحار الانوار، ج 72، ص 214

3- اسراء: 36

شوهرش طلاق بگیرد. گفته بود: شوهر من جلوی دوستان دوران دانشگاه و دبیرستانم چای را در نعلبکی خورده و آبروی مرا برده است. این فرد مناسب زندگی من نیست. به او گفته بودند: آیا این اشکال و ایراد است؟ نعلبکی را برای همین درست کرده اند، اما زن میگوید: نه، ایشان کلاس کار مرا پایین آورده و جلوی دوستان من چای را در نعلبکی ریخته؛ این همان بهانه جویی است.

مورد دوم: حارث بن کلبه، پزشک متخصص و آگاهی بود، شبی در اواسط شب بیدار شد دید همسرش خلال دندان به دست گرفته و دندان هایش را پاک می کند. با خود گفت عجب آدمی است، شاید مسواک نکرده خوابیده و حالا نصف شب بلند شده مسواک می زند، یا نصف شب بیدار شده غذا خورده که دندان هایش به خلال احتیاج پیدا کرده، در هر دو صورت مستحق طلاق است چون هم بی نظم است و هم بهداشت را رعایت نکرده، و صبح روز بعد خانمش را طلاق داد. وقتی همسرش علت طلاق را سؤال کرد او علتش را بیان کرد، زن گفت: اشتباه کردی، اتفاقاً شب مسواک زده بودم، اما تکه ای از چوب مسواک لای دندانم مانده بود، نیمه شب چوب نرم تری برداشتم تا چوبی را که از مسواک شب مانده بود را در بیاورم، مرد گفت: اشتباه کردم. زن گفت: تو دیگر به درد زندگی با من نمی خوری، شما به خاطر یک مسواک زدن بهانه پیدا میکنی، سر یک موضوع ساده زندگی را به هم می ریزی، من دیگر با تو زندگی نمی کنم.

حواس ما باید در زندگی جمع باشد، در برخورد با فرزندان و همسر اهل بهانه جویی نباشیم. متأسفانه بعضی افراد اعم از مرد و زن این گونه اند، بهانه های بی مبنا و کودکانه می گیرند مثلاً: چرا این گرم است؟ چرا فلان سرد است؟ چرا این لباس چنان است؟ چرا دیر آمد؟ چرا زود آمد؟ این ها باعث میشود زندگی ها به هم بریزد. متأسفانه گاهی اتفاق افتاده به خاطر مطالبی که اصلاً مربوط به زندگی این دو نفر نیست یک زندگی به هم می ریزد مثل به رخ کشیدن خانواده ها، بیان معایب خانواده ها و گذشته ی خانواده هاست.

بهانه جویی عامل ذلیل شدن

مورد اول: وقتی عقیل به دیدن معاویه آمد، - عقیل، برادر وجود مقدس مولی

الموحدين، على عليه السلام است. همین که وارد شد معاویه میخواست تحقیرش کند، می خواست بهانه ای پیدا کند تا او را بکوبد، گفت: مردم، ابولهب را می شناسید؟ همه گفتند: بله، ابولهب همان کسی است که قرآن درباره اش می فرماید: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ»، (1) گفت: ابولهب عموی این آقا بوده است. در حالی که این آقا افتخارات زیادی دارد؛ برادرش امیرالمؤمنین است، پسرعمش رسول خداست، عموی دیگرش حمزه است. تو گشتی و ابولهب را پیدا کردی؟! عقیل هم که در بیان بسیار قوی بود فریاد زد و گفت: مردم، شما همسر ابولهب را می شناسید که قرآن می فرماید: «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ»، (2) گفتند: بله، گفت: ایشان عمه ی معاویه است، این عمه و عموبه هم می آیند. اگر قرار باشد تو از دایی او بگویی او از عموی شما می گوید. اگر تو از دختر عموی او بگویی او از دخترخاله ی شما می گوید.

مورد دوم: شریک بن أَعُور، بر معاویه وارد شد، معاویه با بی ادبی به او که بزرگ قوم خود بود، گفت: نام تو شریک است و برای خدا شریکی نیست. پسر اعوری! (3) سالم از اعور بهتر است. صورت بد گلی داری و خوشگل بهتر از بد گل است، پس چرا قبیله ات تو را به آقای خود برگزیده اند؟ شریک در مقابل سخن معاویه گفت: به خدا قسم! تو معاویه هستی و معاویه در لغت به معنای گلب و نوعی سگ است. تو فرزند حربی (نام جد معاویه) هستی و سلم و صلح بهتر از حرب (جنگ) است. تو فرزند صخري (نام جد دیگر معاویه) و زمین هموار بهتر از سنگلاخ است؛ با این وضع چگونه به خلافت رسیده ای؟ معاویه شرمنده شد و گفت: ما تا به حال از این زبانمان چند جا ضربه خورده ایم. (4) این همان است که امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا يَجُوزُ مَنْطِقُكَ عَلَمُكَ»، (5) هیچ وقت نگذار زبانت از علم و آگاهی ات جلو بیفتد. انسان نباید خیلی از

ص: 243

1- مسد : 1

2- مسد: آیات 4 و 5

3- چشم معیوب

4- هزار و یک حکایت اخلاقی، ص 108

5- وسائل الشیعه، ج 27، ص 29؛ بحار الانوار، ج 2، ص 114؛ المحاسن، ج 1، ص 205

حرف ها را تا آخر عمر هم به همسرش بگوید چون باعث به هم ریختن روابط آن ها می شود.

اقسام بهانه جویی

اشاره

می خواهم بحث را بیشتر باز کنم لذا از میان بهانه جویی های موجود بنده چند مثال و مصداق بیان کنم.

1. غیرت های ناپسند

یکی از موارد بهانه جویی، غیرت های ناپسند است. غیرت خوب است، مرد باید غیور باشد، اما امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ی 31 نهج البلاغه به امام حسن علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تَصْعَكَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ»؛ پسر، از غیرت بی مورد بپرهیز.

مورد اول: خانم متدین و محجبه ای پیش من آمد و گفت: دبیر هستم و مدرک لیسانس دارم، اما همسر اجازه نمی دهد تدریس کنم، با اینکه استخدام رسمی آموزش و پرورش هستم، و با این شرط هم ازدواج کرده ام، اما او می گوید یا طلاق، یا تعطیل کردن آموزش و پرورش. به نظر شما چه اشکال دارد؟ محیط مدرسه که کنترل شده است، محصلش دختر است، مدیر و معاون همه کنترل شده اند و هیچ فضایی برای مرد در مدرسه نیست، این چه غیرتی است؟ متأسفانه بعضی از افراد این گونه اند، سوء ظن دارند و بدبین هستند.

مورد دوم: در جایی کار می کردیم، به بعضی از اساتید فرم داده بودیم که مشخصاتشان را بنویسند. نام، نام خانوادگی، نام همسر. یکی از اساتید گفت: آقا، من اگر شده همه ی این مزایا را از دست بدهم اسم خانمم را نمی نویسم. نمی خواهم در این جاکسی اسم خانم مرا بداند. گفتم: همه ی عالم می دانستند زن پیغمبر، خدیجه ی کبری است، آیا اتفاقی افتاد؟ همه ی عالم میدانستند اسم همسر حضرت امیر علیه السلام، فاطمه ی زهرا علیها السلام است. اگر قرار بود این غیرت باشد، خدا نام مریم را در قرآن نمی آورد. من که نمی گویم در خیابان اسم همسرت را صدا بزن. می گفت: من نه عکس خانمم را برای دفترچه بیمه میدهم و نه اسم او را روی دفترچه مینویسم. این غیرت های

بی محل که گاهی متأسفانه منجر به سوءظن و بدگمانی و اختلاف می شود. نسبت به اولاد نیز همین گونه است، باید اعتماد باشد. من چند روایت دیدم که کلمهی لجاجت را با «مراء» کنار هم آورده بودند. «جَمَاعُ الشَّيْرِ اللَّجَّاجُ وَ كَثْرَةُ الْمُمَارَاةِ»، (1) «مراء»؛ یعنی بحث و جدل های غیر منطقی؛ این که یکی تو بگویی، یکی او بگوید که این هم باعث اختلاف می شود.

مورد سوم: رسول گرامی اسلام از جایی عبور می کرد دید چند نفر دارند با هم مراء می کنند، این یکی می گوید فلانی از ما بود، آن یکی می گوید نه فامیل ما بود، این می گوید ما بهتریم چون مرده ها و زنده هایمان بیشتر از شماست، عالمهایمان بیشتر از شماست. او می گوید نه، ما بهتریم؛ یعنی در حال فخرفروشی هم بودند. پیغمبر فرمود: هر کسی خودش باید پاسخگو باشد، هر چند پدر تو فاضل باشد، یا عمومی تو فاضل باشد، با پزشک در فامیل تو زیاد باشد، این چه ربطی به شما دارد؟ «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»، (2) - پیامبر اکرم غضبناک شد و فرمود: «فَإِنَّ أَوْلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ الْمِرَاءِ»؛ (3) اولین چیزی که خدا بعد از بت پرستی مرا از آن نهی کرد «مراء» بود. مراء؛ یعنی بحث های غیر منطقی؛ میگفتند: ما بیشتریم یا شما؟ «الْهَائِكُمُ التَّكَاثُرُ»، برویم مرده هایمان را بشماریم ببینیم «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»، (4) زنده و مرده ی ما بیشتر از شما هست یا نیست. (5) متأسفانه گاهی خانواده ها به خاطر فامیل، پدرزن، مادرزن، دایی و دیگران به بحث می نشینند و کارشان به دعوا میکشد.

مورد چهارم: خانم بزرگواری به من گفتند: به خاطر دخالت های مادر شوهر و دخالت های بستگان زندگی ما دارد به طلاق می کشد، باید دقت کرد، هر مردی خودش

ص: 245

1- غررالحکم، ح 10638

2- نجم: 39

3- بحار الانوار، ج 2، ص 138؛ منیة المرید، ص 316

4- تکاثر: آیات 1 و 2

5- به تفسیر نمونه، ج 27، ص 275

مدیر خانه است. یکی از نویسندگان غربی کتابی نوشته به نام «راه های ساده ی سعادت مند شدن»، این کتاب بیشتر در مباحث خانوادگی است، و ترجمه نیز شده، او می گوید: مرد سلطان خانه است و زن ملکه ی خانه، نقش های ملکه و سلطان باید خوب اجرا شود و خوب پیاده شود. گاهی در بعضی از خانواده ها وقتی به عمق اختلافشان دقت میکنیم می بینیم آن قدر بچه گانه است که انسان شرمش می شود آن را بیان کند. او فرد باسوادی است، لیسانس یا فوق لیسانس دارد، تحصیل کرده است، اما منشأ اختلافاتشان به حدی کودکانه و بهانه جو یانه است که انسان شرمنده می شود. لذا فرمودند: «اللَّجُوجُ لَا رَأْيَ لَهُ»؛ (1) رأی و نظر انسان لجباز و بهانه گیر پذیرفته نیست. پیامبر فرمود: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ؛ فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَ آخِرَهَا نَدَامَةٌ»، (2) لجاجت اولش نادانی است و آدم نادان بهانه گیر و لجوج است و پایانش پشیمانی است.

مورد پنجم: در حالات هارون الرشید می خواندم که روزی به شکار می رفت. این ها برای خودشان شکارگاه داشتند، و به شکار و تفریح می رفتند. در مسیرش به باغی رسید، دید باغ سرسبز، خرم، و زیبایی است، پرسید: این باغ مال کیست؟ گفتند: مال کسی که مجوس است، مسلمان نیست، هر کار کردیم آن را نفروخت، می گوید این باغ را من نمی فروشم. گفت: بهانه ای پیدا کنید این باغ را از وی بگیرید، این باغ باید به من واگذار شود. گفتند: قربان، یک راه دارد. از شکار که برگشتید به منزلش برویم، به هر حال شما شاه مملکت و خلیفه هستید، حتما شما را تحویل می گیرد، غذا می آورد، آب می آورد، میوه می آورد، وقتی نشستیم و پذیرایی کرد شما سؤال کنید این باغ مال چه کسی است؟ او قطعاً به شما می گوید قابل شما را ندارد، پیشکش شما. همین که این حرف را گفت ما روی همین حرف باغ را صاحب می شویم، می گوئیم خودت گفتی قابل ندارد، همان جا قیمتی روی آن می گذاریم و پولش را می دهیم و باغ را به اسم شما می کنیم. گفت: خوب است. بعد از شکار به باغ این فرد رفتند، طبق همان پیش بینی که کردند، شاه را تحویل گرفت، از او پذیرایی کرد. بعد هارون الرشید سؤال کرد: این باغ مال

ص: 246

1- غررالحکم، ح 852

2- بحار الأنوار، ج 74، ص 68؛ تحف العقول، ص 13

کیست؟ این مرد موضوع را فهمید، گفت: قربان، دنیا وفا ندارد، این باغ در میان دست‌ها می‌گردد، یک روز از پدر من بود خدا رحمتش کند از دنیا رفت، امروز هم مال من است، فردا هم دست کس دیگری است. این دنیا که ارزش اتکاء ندارد. خلاصه با این حرف بهانه به دست هارون الرشید نداد. بلند شدند بیرون آمدند، هارون گفت: شما مرا پشیمان کردید، خواستید بهانه بگیرید، اما من را پیش این شخص خرد کردید. این است که عرض می‌کنم حواس انسان باید جمع باشد، لجاجت آغازش نادانی است و پایش ندامت است. کانون و گرمای زندگی هایمان را با این بهانه‌های واهی، با مرء و بحث و جدل‌های ناپسند، با به رخ کشیدن خانواده‌ها، با به رخ کشیدن خانواده‌های مردم، با مقایسه‌های ناپسند نابود نسازیم. و باعث نشویم که کانون خانواده‌هایمان سست شود. خدایا روز به روز قلب‌های ما را به هم مهربان‌تر بگردان، خدایا کانون خانواده‌ها، کانون والدین و اولادها، کانون زندگی برادران و خواهران و فامیلها را گرم و با نشاط قرار بده، خدایا تالیف قلوب دست توست «أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»، (1) خودت میان قلب‌های ما الفت و دوستی ایجاد کن...

ص: 247

خانواده (4)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: « يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ »، (1)

مقدمه

چند جلسه ای است در محضر شما برادران و خواهران گرامی، بحث اخلاق خانواده را در سلسله مباحث اخلاق معاشرت مطرح می کنیم. خانواده، کشور کوچکی است که اعضای آن وزرا، مسئولین و رؤسای آن کشورند که هر کدام باید نقش خودشان را ایفاکنند. خانواده پیکر واحدی است که افراد آن اعضای این پیکر محسوب می شوند، اگر در پیکر انسان یک عضو ناسالم باشد یک عضو دچار خدشه باشد طبعاً سایر اعضا هم دچار آسیب می شوند؛ اگر دندان انسان درد بگیرد چشم هم به خواب نمی رود، اگر یک عضو از بدن فاسد شود یا ناسالم گردد روی سایر اعضای پیکر انسان تأثیر می گذارد. خانواده این گونه است، پیکری است که افرادش؛ پدر، مادر، برادر و خواهر، اعضای این پیکرند. اگر یک جوان معتاد در خانه باشد در مقام مقایسه، همانند عضو ناسالم بدن است، ازدواج دختر آن خانواده نیز دچار آسیب می شود، می گویند خواهر فلانی، که معتاد است یا دختر فلان کس که اعتیاد دارد. پدر نمی تواند بگوید من معتادم چه ربطی به دخترم دارد؟ همان گونه که شما نمی توانید به چشم بگویید دندان درد می کند چه ربطی به تو دارد تو بخواب. اگر دختر خانواده ای فاسد شد، یا یک پسری لات و لابلالی بار آمد طبیعتاً آن خانواده را تحت تأثیر قرار می دهد، مادر خانه و پدر خانه، هر چه قدر هم متدین و مؤمن باشند، خود به خود بروز در جامعه پیدا می کند،

ص: 248

نمی توان آن را تفکیک کرد. یک خانواده همانند یک کشتی است، آیا می شود جایی از کشتی را سوراخ کنی بگویی آقا به جای شما ربطی ندارد، من محل استقرار خودم را شکستم؛ وقتی آب که داخل کشتی بیاید، کشتی را پایین می کشد. یک پدر معتاد، یک مادر معتاد، یک دختر فاسد، یک پسر لابلالی در یک خانه، خانواده را آسیب پذیر می کند، نگاه مردم را به خانواده عوض می کند، لذا نمی شود این موارد را تفکیک کرد و باید این ها را با هم ببیند. کم نیستند، خانواده هایی که به خاطر اعتیاد یا طلاق پدر و مادر دختران فراری دارند. یک آقا نمی تواند بگوید: خودم اختیار دارم، همسرم را طلاق دادم به بچه هایم ربطی ندارد. بچه ی محصول طلاق از هم می پاشد؛ طلاق روی روان و روی زندگی اش اثرگذار خواهد بود. نمی توان گفت من با زخم دعوا دارم چه ربطی به بچه ها دارد؟! روی آن ها تأثیر می گذارد. بچه ها آینده و انعکاس رفتار پدر و مادر هستند، طلاق باعث می شود عواطف از بین برود، احساسات نابود شود. من در روزنامه ای خواندم و خیلی متأثر شدم که یک خانواده ی معتاد دختر نه ساله اش را در ازای چند صد هزار تومان به یک فرد غیرایرانی فروخته است، آیا این درست است؟ این پدر و مادر عواطف و احساساتشان چه شده است؟ آیا این بازگشت به دوران جاهلیت نیست؟ آیا این بازگشت به دوران بردگی نیست که دختر نه ساله ی خانواده به یک کشور دیگر برود؟ محیطی که شیعه هم ندارد، آن کسی که این کار را انجام داده شیعه است، حاضر است دخترش در اختیار یک فرد غیرشیعه قرار بگیرد آن هم در مقابل چند صد هزار تومان. این مواد مخدر جدید، مثل کراک و شیشه این گونه است، اصولاً عواطف و احساسات را سلب می کند.

عزیزان بحث اخلاق خانواده و اخلاق معاشرت بحث گسترده ای است، نیاز دارد در این مورد رسانه ها و صدا و سیما غیر از هنر فیلم از ابزار دیگر نیز استفاده کنند. من زمانی به صدا و سیما پیشنهاد دادم که جلسات پرسش و پاسخ بگذارید تا مردم نامه بدهند و شما جواب بدهید. یکی از برنامه های تلویزیون در شب می تواند به این اختصاص پیدا کند، خوب هم مخاطب دارد. یادم هست زمانی جناب آقای قرائتی این برنامه را در تلویزیون راه انداخت و مدتی ادامه داد. خودش می فرمود: چند گونی نامه آمده، من دیگر نمی توانم جواب بدهم. وقتی کسی می آید پشت دوربین می نشیند و

می گوید من حاضرم به سئوالات کتبی در محور خانواده، جوان، ازدواج و... جواب بدهم و بعد از مدت کمی چند گونی نامه می آید معلوم می شود در جامعه نیاز وجود دارد. ما در منبر نمی توانیم این کار را بکنیم چرا که مخاطب منبر واحد است، به سلیقهی خودمان چیزی انتخاب میکنیم و می گوئیم. به وسیله ی فیلم نیز نمی توانیم چون کارگردان و فیلم نامه نویس موضوعی را انتخاب می کنند و به تصویر می کشند و مردم هم نگاه می کنند، اما جلسه ی پرسش و پاسخ برگزار شود، خیلی از مسائل در جامعه حل می شود. هر شب یا هفته ای یک شب چند کارشناس روی مسائل مختلف مثلا مسائل خانواده، جوان ها، اعتیاد، حجاب، حیاء، جلسه ی پرسش و پاسخ برگزار کنند. بسیاری از مسائل فساد در خانواده ها و جامعه ناشی از ناآگاهی و عدم اطلاع است. جلسه قبل وعده دادم راجع به خودداریها و نبایدها در زندگی خانوادگی بحث کنم.

عیب جویی عامل اختلاف در خانواده ها

بحث این جلسه در رابطه با عیب جویی است. یکی از اموری که خانواده ها را دچار مشکل می کند و روابط صمیمی و بانشاط خانواده ها را به هم می ریزد صفت عیب جویی است. گاهی خانم ها و دخترها میگویند چرا در زمان عقد علاقه ی همسر نسبت به زن بیشتر است ولی در زندگی بعد از عروسی کم میشود. بعد از ازدواج صاحب فرزند می شود، یکی دو تا می شود، مقداری که پیش می رویم کمی موها سپید می شود، چهرهها فرسوده می شود و کم کم از عیبهای هم مطلع می شوند لذا محبت دوران عقد کم می شود، و این همان نگاه عیب جویانه است. یکی از چیزهایی که نبی مکرم اسلامی از آن به خدا پناه می برد این است: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ صَاحِبِ خَدِيعَةٍ»؛ خدایا من از رفیق مکار به تو پناه می برم. رفیق مکار کیست؟ فرمود: «إِنْ رَأَى حَسَنَةً دَفَنَهَا»؛ اگر خوبی از تو ببیند می پوشاند، دفنش می کند و روی آن خاک می ریزد. «وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً أَفْشَاهَا»؛ (1) و اگر از تو بدی یا نقطه ضعفی ببیند آن را مطرح می کند، و آن را افشا می کند. بعضی ها در زندگی زناشویی آشپزی، خانه داری، ایثار، خدمات خانم را

ص: 250

نادیده می گیرند. اگر جمله ای گفت یا غضبی کرد، یا خطایی از او سر زد آن را برجسته و مطرح می کنند. همچنین آقایان، فرق نمی کند. روایت دیگری دیدم از امیر بیان، علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمودند: «لِيَكُنْ أَبْغَضَ النَّاسِ إِلَيْكَ، وَ أَبْعَدَهُمْ مِنْكَ»؛ آن کسی را که باید از خودت دور کنی و مبعوضش بداری می دانی چه کسی باید باشد؟ «أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ»، (1) آن که می گردد نقطه ضعف های مردم را پیدا می کند، مثل مگسی که از یک پیکر سفید سالم، با موهای مشکی، بدن معطر و لباس خوب می گردد روی آن جوش کوچک صورت می نشیند. این چهره این همه زیبایی دارد، می آید روی جوش صورت می نشیند. مبعوض ترین، منفورترین و دور ترین افراد از تو آن هایی باشند که دنبال نقطه ضعف ها و معایب تو میگردند. آقا پنجاه دقیقه سخنرانی کرده، لذت برده اگر یک نقطه ضعفی هم داشت آن را بزرگ نکنید، با شریک زندگی ات سی سال با تو زندگی کرده لذت بردی اگر نقطه ضعفی هم داشت نادیده بگیرد. عیب جویی یکی از نقاط مشکل و مسئله ساز در روابط خانوادگی است.

فرق انتقاد با عیب جویی

من بحث را از زاویه دیگر جلو ببرم، انتقاد غیر از عیب جویی است، تقدیعی این که انسان خوبی ها را از بدیها تفکیک کند، بدیها را هم به نحو خوبی تذکر بدهد. روایت داریم، امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ رَأَى أَخَاهُ عَلَى أَمْرٍ يَكْرَهُهُ، فَلَمْ يَرِدْهُ عَنْهُ»؛ اگر ببیند رفیقش خطایی انجام میدهد «وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ»؛ و او می تواند مانعش شود، اگر چیزی به او نگوید «فَقَدْ خَانَهُ»، (2) به او خیانت کرده است. به قول یکی از مؤلفین می گوید: مردم سه دسته اند: بعضی ها فقط خوبی را می بینند، همیشه می خواهند مدح کنند و هیچ نقدی در زندگیشان نیست، این خوب نیست. بعضی ها فقط بدی را می بینند، برای بنده خیلی پیش آمده برای شخصی روی منبر خطایی شده یا در کتاب 500 صفحه ای نقطه ضعفی دیده شده، همان را در جامعه طرح می کند، یا مثلاً یک عالم شیعی یک

ص: 251

1- غررالحکم، ح 9601

2- بحار الانوار، ج 71، ص 190؛ الأمالی للصدوق، ص 269؛ مشکاة الانوار، ص 77

حرف نقادانه و عالمان های در یک جلسه ی خصوصی زده، یک مرتبه آبرویش را در جامعه می برند و در همه جا اعلام می کند که فلانی فلان چیز را قبول ندارد، فلان مسأله را زیر سؤال برده است. الآن سر و ته حرف افراد رامی زنند یک تکه اش را می گیرند و در موبایل ها پخش می کنند تا همه ی عالم بفهمند. گاهی افراد این گونه برخورد می کنند و آبروی طرف را می برند، اگر قرار شود ما امروز این عالم شیعه را، فردا آن عالم شیعه را یکی پس از دیگری طرد کنیم این همان می شود که سلفی ها دنبالش هستند، این همان است که دشمنان دنبالش هستند، لذا فرمودند: بعضی ها فقط بدی را شرح می کنند، و بعضی ها فقط خوبی را. دسته ی سوم، در مقابل خوبی تشویق می کنند و در مقابل بدی هم به شیوه ی صحیح عکس العمل نشان می دهند، که این گروه سوم مورد تأیید است.

شبانه روز در چهار بخش

دقت کنید این روایت چه قدر کارشناسانه است! امام کاظم علیه السلام چه قدر دقیق و ظریف وارد موضوع شده، فرمود: «اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَزْبَعَ سَاعَاتٍ»؛ سزاوار است زندگی شما به چهار بخش تقسیم شود: 1- «سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ»؛ ساعتی را برای مناجات، عبادت، و گفت و گوی با خدا. 2- «وَسَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ»؛ یک ساعتی را برای کار و تلاش. گاهی خانواده هایی تماس میگیرند می گویند همسرم خیلی به نماز اهمیت می دهد، خیلی به حرم و زیارت اهمیت می دهد، اما کار نمی کند، همه چیز را کنار گذاشته است. این درست نیست چون کار و زندگی این گونه نمی شود. 3- «وَسَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَالثَّقَاتِ»؛ ساعتی را برای نشست و برخاست با رفقای مورد ثقه. رفقای مورد وثوق، کدامند؟ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَيُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ»؛ آن هایی که عیوب انسان را به انسان نشان بدهند، نه اینکه دور هم بنشینند عیب جویی کنند، یا دور هم بنشینند و غیبت کنند، یا دور هم بنشینند و معصیت کنند، یا تا ساعت 12 دور هم بنشینند و بعد با اخلاقی تند به خانه بیایند. بعضی ها متأسفانه این گونه اند که تا دیروقت شب در جمع خصوصی رفقاء و جمع عصیان هستند و بعد هم که به خانه می آیند با زن و بچه ناراحتی و بدخلقی می کنند. 4- «و»

سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ»، (1) و ساعتی برای تفریحات سالم و لذات غیر حرام، نه تفریحاتی که الآن در جامعه به صورت ناسالم رواج یافته است. تفریحاتی که در گذشته بود سالم بود، اما امروزه یکی یکی در حال تبدیل شدن به تفریحات ناسالم است. امام کاظم علیه السلام فرمود: زندگی شما باید این طور تعبیه شود. بخشی برای مناجات، بخشی برای معاش، بخشی برای معاشرت. منظور من همین بخش است یعنی معاشرت با رفقای که عیوب شما را به شما نشان بدهند، نقد صحیح داشته باشند، انتقاد منطقی داشته باشند. خوب است اگر همسر انسان یک خطایی دارد، غیر مستقیم تذکر بدهد، لازم نیست مستقیم باشد.

داستان

وجود مقدس نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم به خانه ی زهرای مرضیه علیها السلام، آمدند، دیدند حضرت زهرا پردهای آویزان کرده است، این کار خطا نیست، اشتباه نیست، زهرای مرضیه معصوم است. اما بعضی از کارها ممکن است از بعضی از افراد ترک اولی باشد، و انجام ندادنش بهتر باشد. در جامعه ی فقیر مدینه پیامبر نپسندید که دخترش چنین پرده ای به درب خانه اش آویزان کند. پیامبری که هر وقت وارد خانه حضرت زهرا می شدند، احوال می پرسیدند بلافاصله برگشتند. زهرای مرضیه موضوع را فهمید:

«تَلْوِيحُ زَلَّةِ الْعَاقِلِ لَهُ مِنْ أَمَصِّ عِتَابِهِ»؛ (2) تذکر لغزش انسان عاقل از سرزنش او بالاتر است، بلافاصله پرده را جمع کرد و پس فرستاد. پولش را به فقرا دادند و رضایت پیغمبر را جلب کردند. (3) این همان انتقاد و نقد غیر مستقیم است. کافی است وقتی فرزندان خطایی می کند دو روز با او قهر کنید یا دو روز در خانه به او بی اعتنایی کنید، یا اگر خانمت اشتباهی کرد یکی دو روز رفتار را عوض کنی، و نسبت به حرکت ناپسند وی عکس العمل نشان بدهی کم کم متوجه خطایش می شود.

ص: 253

1- بحار الانوار، ج 75، ص 321؛ تحف العقول، ص 409

2- غرر الحکم، ح 520

3- بحار الانوار، ج 85، ص 93؛ مستدرک، ج 6 ص 511

یکی از گرفتاری هایی که ما در حال حاضر در بعضی از خانواده ها داریم درک نکردن روحیه ی جوان ها و نوجوان ها است. گاهی با زدن، تندی، برخورد، یا تحقیر پیش دوستان برخورد می شود. عزیز من روش درست را باید پیدا کرد. پسر جوانی به من زنگ می زند می گوید: آقا، من دوست دختر دارم، چه کنم؟ نه او مرا رها می کند، نه من می توانم این دوستی را رها کنم. محیط دانشگاه است دختر و پسر را در راهنمایی و دبیرستان و ابتدایی از هم جدا می کنیم، اما وقتی به سن شهوات و غرایز می رسند یک مرتبه در کلاس کنار هم می نشانیم، ساعتها با هم در یک کلاس به سر می برند، لذا این نوع نگاه ها و این نوع برخوردها پیش می آید. یک پسر متدین مؤمن که در یک محیط مذهبی بوده و نگاهش به نامحرم نیفتاده یک مرتبه همکلاسی او می شود یک خانم جوان با مانتو، و موی بیرون زده، و شلوار لی تنگ، و این جوان شهوت و غریزه دارد. وظیفه ای که دولتمردان دارند این است که در رشته هایی که ممکن است دخترها در شهر خودشان به دانشگاه بروند. چه اصراری است دانشجوی رشته ی الهیات قم به مشهد یا شهر دیگری برود؟ باید این رشته ها را در شهر خودشان راه انداخت. یک راه برای برنامه ریزان دانشگاه باز است و آن اینکه یک واحدی که صد دانشجو دارد، دو تا استاد نیز دارد، اعلام کنند این کلاس برای برادرها، و این کلاس برای خواهرها، دو کلاس مثل هم با یک استاد. مسلم است که استاد هم راحت تر می تواند تدریس کند.

وظیفه ی دیگری که خانواده ها دارند این است که باید به ازدواج جوان ها اهمیت بیشتری بدهند جانش بیست و هفت سال دارد می گوید درآمد ندارد، کار ندارد، محصل است، دانشجو است. چه اشکالی دارد؟ خدا در قرآن می گوید من بی نیاز میکنم: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، (1) بالاخره یک گوشه ی کار را پدر می گیرد، یک گوشه ی کار را مادر می گیرد، یک گوشه ی کار را فامیل می گیرند. این روزها خواهران و برادران مکرر می گویند ما دختر و پسر بزرگ داریم، چه باید بکنیم؟ الآن ازدواج در جامعه ی ماستنی است، اگر پدر و مادرها زرنگ باشند این کار را انجام

ص: 254

می دهند، ولی باید برای آن روش های منطقی غیرسنتی هم پیدا کرد. در فامیل شخصی بانی شود، اسامی دخترها و پسرهای دم بخت را تهیه کند. خیلی ها پسر دارند دنبال دختر خوب می گردند، و خیلی ها دختر خوب دارند دنبال پسر خوب می گردند و از یکدیگر هم خبر ندارند. اگر شما ماشین بخواهی معلوم است که از کجا باید آن را تهیه کنی، اگر خانه بخواهی معلوم است از کجا باید تهیه کنی، اما اگر کسی بخواهد ازدواج بکند، برای پسرش دختر خوب بخواهد، برای دخترش، پسر خوب بخواهد، جز تلاش والدین هیچ کانالی نیست، اما می شود این را به روشی منطقی و صحیح نهادینه اش کرد. در تاریخ است وقتی نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم به طرف مسجد می آمد، خانمی جلو می رفت و می گفت: آقا، من همسر می خواهم، پیامبر نیز به اصحاب می فرمود و به یکی از آن ها پیشنهاد می کرد. جوانی بود که همسر نداشت حضرت خطبه میخواند، ازدواج آسان بود. البته این کار، خیلی ظریف و دقیق است. بهترین راه آن همان روش سنتی والدین است، ولی گاهی می شود در فامیل افرادی پیدا شوند که بانی ازدواج جوان های فامیل شوند. من یکی از دوستان روحانی را دیدم که لیستی در دستش بود، گفتم: این چیست؟ گفت: این ها دخترهای فامیل ما هستند، متدین و مؤمن اند، اگر کسی به من بگوید دختر خوب به من معرفی کن، میگویم این دختر تحصیلش این است، سشش این قدر است، خانواده اش این است. دیدم سی و پنج دختر در فامیل ثبت نام کرده است. به هر حال نمیشود جوان را به خاطر داشتن دوست دختر تنبیه کنی حالا- دختر رهایش نمی کند، خودش شهوتش اجازه نمی دهد. بنابراین برنامه ریزان یک وظیفه ای دارند و والدین هم یک وظیفه ای. آن ها را نادیده نگیرید، نگذارید روی جوان ها باز شود. این نکته ی دقیق و مهمی است. حالا بحث من بر روی عیب جوئی است و خواهم گفت نقد و انتقاد به شیوه ی درست کار خوبی است. حضرت فرمود: اگر کسی ببیند برادرش بر خطایی است و تذکر ندهد به وی خیانت کرده است.

عمر بن عبدالعزیز

داستان عمر بن عبدالعزیز را همه ی شما شنیده اید، عمر بن عبدالعزیز سال 99 هجری به قدرت رسید، دو سال هم بیشتر حکومت نکرد، او با چند معضل مهم در

جامعه مواجه شد. یکی از آن ها منع نگارش حدیث بود، تقریباً یک قرن از رحلت پیامبر می گذشت و هنوز نوشتن احادیث پیغمبر ممنوع بود، طبق بخشنامه رسمی ای که خلفا صادر کردند، گفتند: نوشتن حدیث پیامبر ممنوع است. البته پیروان اهل بیت احادیث را می نوشتند، اما در میان مسلمان ها رسمی نبود، سال 99 هجری است و عمر بن عبدالعزیز اعلام کرد: نگارش حدیث را شروع کنید. یکی دیگر از مسائلی که با آن مواجه شد ب امیرالمؤمنین بود؛ در خطبه ها، در نماز جمعه، در دعاها، در مراسم ها، سب امیرالمؤمنین میشد، حال چگونه می شود این سنت را برانداخت؟ روزی عمر بن عبدالعزیز یک جوان کلیمی را دید به او گفت: به قصر من بیا، من جلسه ای ترتیب میدهم و همه ی وزرا، علما و شخصیتها را دعوت می کنم، سپس تو وارد شو و از دختر من خواستگاری کن. من بهتو می گویم نمی شود، چون تو کلیمی هستی و مسلمان نیستی، ما دختر به مسلمان می دهیم، آن وقت تو بلافاصله بگو: پس چرا رسول خدا به علی بن ابی طالب دختر داد؟ این را بگو و بقیه اش با من. جوان کلیمی وارد شد، در حضور علما و وزرا، از او پرسیدند: جوان چه کار داری؟ گفت: جناب خلیفه، به خواستگاری دختر شما آمده ام. خلیفه پرسید دینت چیست؟ گفت: کلیمی، یهودی. گفت: ما دختر به مسلمان می دهیم، به غیر مسلمان نمیدهیم. جوان بلافاصله حرفی را که خلیفه یادش داده بود و با هم تباری کرده بودند گفت. فریاد عمر بن عبدالعزیز بلند شد که ساکت باش، «عَلَيْهِ أَوْلُ مَنْ أَسْلَمَ»؛ (1) امیرالمؤمنین اول کسی بود که مسلمان شد، هنوز هیچ کس در دایره ی اسلام جز پیامبر خدا نبود، او اول کسی است که به پیامبر ایمان آورد. خودش فرمود: «أَيْنَ كَانُوا أَوْلَيْكَ وَ أَنَا أُصَلِّي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ صَغِيرًا لَمْ يُكْتَبْ عَلَيَّ صَلَاةٌ وَ هُمْ عَبْدَةُ الْأَوْثَانِ»، (2) کسانی که امروز جای مرا گرفته اند، در سقیفه بت می پرستیدند آن روزی که من خدا را می پرستیدم، آن روزی که من پشت سر پیغمبر اقتدا کردم و نماز خواندم این ها هنوز بت می پرستیدند. جوان گفت: اگر مسلمان است پس چرا او را ست میکنند؟ چرا به وی

ص: 256

1- بحار الأنوار، ج 28، ص 231

2- بحار الانوار، ج 29، ص 52 الیقین، ص 324

ناسزا می گوید؟ چرا به وی فحش می دهید؟ گفت: نمی دانم. رو به علما کرد، گفت یا جوابش را بدهید، یا شت از فردا ممنوع است. کسی جوابی نداشت لذا آن را ممنوع کرد. (1) و گفت: به جای سب، این آیه قرآن را بخوانید: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَّحُوا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»، (2) خیلی زحمت کشید تا توانست این مسأله را جا بیاندازد. با یک نقد صحیح و منطقی این آیه را جایگزین این مسأله کرد و کم کم جا افتاد. مدتی نگذشت که یکی از فرماندارانش به او نوشت: جناب عمر بن عبدالعزیز، اخیراً در منطقه ی استانداری و حکومت من افرادی دور هم می نشینند و این بحث را مطرح می کنند که معاویه افضل بود یا امیرالمؤمنین؟ و در این جلسات عده ای دارند القا می کنند که معاویه افضل بود. انسان خبیثی بود، متوجه شد که با این حيله می خواهند دوباره امیرالمؤمنین را از صحنه ی افضل بودن حذف کنند. گفت: چه کسی این کار را کرده است؟ یکی از آن ها را پیدا کن بیاور. یکی از کسانی را که مطرح کرده بود معاویه افضل از امیرالمؤمنین است او را خواست و جلوی مسجد جامع صد ضربه شلاق زد، بعد هم تبعیدش کرد. این مهم است که ما در همه ی کارهایمان روش مند عمل کنیم. وقتی ما می خواهیم یک خانه بسازیم نقشه می خواهد، مهندس ناظر می خواهد، برنامه می دهند، نقشه می کشند. سیستم برق یک ماشین، سیستم برق و لوله کشی یک خانه، همه نقشه دارد، اما در روش تربیتی زندگیمان متأسفانه روش مند عمل نمی کنیم، یکی تند میرود و یکی کند. مهم این است که انتقاد صحیح و منطقی باشد، عیب جویانه نباشد. فرمود: کسانی که خودشان عیب دارند دنبال انسان های عیب دار میگردند. دیده اید بچه محصلها وقتی نمره کمی می آورند مثلاً نمره هشت که میگیرند می گویند: فلانی شش گرفت، فلانی هفت گرفت. نمیگویند چه کسی هجده و یا چه کسی نوزده گرفته است. وقتی رتبه اش در کنکور مثلاً پنج هزار، ده هزار یا بیست هزار می شود، بلافاصله می گویند رفیقم رتبه اش هیجده هزار شده، نمی گویند چه کسی اولین رتبه را آورده، نمی گویند در

ص: 257

1- جهاد با نفس، استاد مظاهری، ج 1 و 2، ص 11

2- حشر: 10

کلاسم چه کسی رتبه ی پنجم کنکور است. وقتی به سارق می گویند چرا سرقت کردی؟ می گوید: آقا، فلانی پنج بانک زده، من یک بانک زدم. وقتی به کسی می گویی چرا فحشا مرتکب شدی؟ می گوید: من دفعه اولم است، اما فلانی همین کاره است. این خیلی ناپسند است. در مسائل علمی توصیه شده به بالاتر از خود، و در مصائب به پایین تر از خود نگاه کنید. مثلاً فرض کنید من پام درد میکند و کس دیگری پا و سرش درد می کند، یا من یک فرزندم فوت شده و دیگری دو تا از فرزندانش را از دست داده، من در زندگی ام خانه ام محقر و کوچک است اما دیگری مستأجر است، لذا سفارش شده در دنیا همیشه به کسی که از خودتان بدتر است نگاه کنید؛ «التَّظَرُّ إِلَى مَنْ فُضِّلَتْ عَلَيْهِ»، (1) به آن کسی که وضعش از تو بدتر است نگاه کن تا خدا را شکر کنی. اما در علم این توصیه نشده، در عیوب توصیه نشده؛ مثلاً وقتی به کسی بگویی آقا، چرا شما روزی پنج تا دروغ می گویی؟ بگوید فلانی روزی ده تا دروغ می گوید. یا چرا شما همسرت را آزار میدهی؟ بگوید فلانی همسرش را می زند. یا چرا فرزندت را اذیت میکنی؟ بگوید فلانی فرزندش را از خانه بیرون می کند. این ها بد است. عیب جوئی که بنده امروز نکاتی را پیرامون آن عرض کردم متأسفانه در زندگی خانوادگی بعضی ها است. دائم دنبال نقاط ضعف هستند، دائم عیب تراشی میکنند؛ یعنی نه تنها عیب جوئی می کنند بلکه عیب تراشی هم می کنند. روزی جوانی با همسرش به من مراجعه کردند، کار آن ها به طلاق کشیده شده بود، همسرش حرفهایی میزد که روی منبر نمی توان گفت، حرف هایی کاملاً بی پایه، سست و بی مبنا، می گفت: آقا، بوی دهانش فلان است، بوی زیر بغلش فلان است، حرف زدنش فلان است. گفتم: گرگه از بالای چشمه آب می خورد و میش از پایین چشمه، گرگه به میش گفت: آب را گل آلود نکن! میش گفت: من که پایین هستم تو داری از سر چشمه آب می خوری من که نمی توانم آب را گل آلود کنم، اگر دنبال بهانه ای که مرا بخوری بیا بخور.

این ایرادها و اشکال ها کانون با نشاط و گرم خانواده را سست می کند. ای پدری که در خانه جلوی فرزند سیگار میکشی! ای پدری که در خانه جلوی فرزند مواد مخدر

ص: 258

مصرف میکنی! ای پدری که با مادر خانه بد رفتاری میکنی! ای پدری که در نمازت سستی میکنی. ای مادری که حجابت را رعایت نمی کنی! ای مادری که با پدر در خانه بد رفتاری و تندی می کنی طبیعتاً این ها روی فرزندان شما اثر می گذارد. به خودمان ظلم نکنیم، به فرزندانمان هم ظلم نکنیم.

دستور امام صادق علیه السلام درباره ی خانواده

«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»، (1) شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: یابن رسول الله، خانواده ای دارم که حرف و سخن مرا قبول می کنند آیا دستوری است که به آن ها بیاموزم؟ وجود مقدس امام صادق بر آیه فوق را تلاوت کردند و فرمودند: 1- «وَنَهَيْهِمْ عَنِ الْقَبَائِحِ»؛ خانواده هایتان را از زشتی بازدارید. یعنی فعل قبیح و زشت در زندگی تان نیاید. 2- «بِدَعَائِهِمْ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ»؛ آن ها را به طاعت خدا (نماز، روزه، و...) امر کنید. 3- «وَحَثُّهُمْ عَلَى أَعْمَالِ الْخَيْرِ»؛ آن ها را به کارهای خیر عادت دهید. مثلاً بچه ات را به در خانه بفرست تا او به فقیر پول بدهد، کادویی به دست فرزندت بده تا او در روز جشن عاطفه ها آن را هدیه دهد. بگذار دستش باز باشد، بگذار در روضه کار کند، در خانه ات مجلس بگیر، بچه ات هم جلوی در بایستد و به مردم خوش آمد بگوید 4- «وَتَعْلِيمِهِمُ الْفَرَائِضَ»، (2) با اهمیت دادن به فرائض. مرحوم شهید مطهری - رضوان الله تعالی علیه - قبل از اذان صبح بر میخاست، آهسته نماز شب می خواند. حتی نوشته اند شیر را به گونه ای باز می کرد که صدای آب بچه هایش را بیدار نکند، نماز و تهجد و قرآنش که تمام میشد، موقع اذان با صدای بلند در حیاط اذان میگفت. دیگر با این اذان بچه ها بیدار میشدند، و بعد هم پشت سرش می ایستادند نماز جماعت می خواندند. این یعنی «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ» - پدری که هنوز خودش وقتی دارد آفتاب میزند باید به زور از رختخواب جدا شود چگونه می خواهد بچه اش را نمازخوان بار بیاورد. پدری که هنوز خودش مشکل نگاه به نامحرم را دارد، خودش در

ص: 259

1- تحریم: 6

2- بحار الانوار، ج 71، ص 86

خانه سی دی و ماهواره دارد چگونه بچه اش را از آن منع کند؟ ماهواره ها را به خانه هایتان نیاورید. متأسفانه بالای بعضی خانه ها دیش ماهواره است، این ها زندگی هایتان را از هم می پاشد. من میدانم ماهواره شبکه های خوب دارد، اما بینی و بین الله چند درصد مردم پای شبکه ی «المنار» حزب الله لبنان می نشینند؟ چند درصد از مردم پای فوتبال و برنامه های ورزشی اش می نشینند؟ در بولتن ها دیده ام بیش از هشتاد درصد استفاده کنندگان از ماهواره، داخل شبکه های فساد می چرخند، در شبکه های سکس می چرخند. این ها زندگی هایتان را بی برکت می کند، اگر برکت از زندگی ات گرفته شد و محکم زمین خوردی، دیگر نمی توانی بلند شوی. بگذاریم مقداری معارف قرآن، معارف اهل بیت و معارف دین در زندگی ما پررنگ شود تا آن شاء الله در خانه هایمان برکت بیشتر از همیشه رسوخ کند. خدایا عاقبت همه ی ما را ختم به خیر بگردان، خدایا آئی ما را از اهل بیت و قرآن جدا مفرما.

قال الله تبارک و تعالی: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، (1)

مقدمه

جلساتی در رابطه‌ی با اخلاق خانواده در زیر مجموعه‌ی اخلاق معاشرت صحبت کردیم. همچنین راجع به حقوق زن و مرد، رعایت‌ها و حریم‌داری‌هایی که باید در خانه داشته باشند نکاتی را بیان کردیم. بحث این جلسه راجع به برخورد والدین با فرزندان و جوانان و نوجوانان است. بحثی که مبتلا به است. هم جوان‌ها و نوجوان‌ها گله می‌کنند، هم پدرها و مادرها توقع دارند. دوران جوانی و نوجوانی نه دوران کودکی است که بچه امر بپذیرد و نه دوران بزرگسالی است که پخته و آشنای با مسائل باشد، بلکه دوران هیجانی و احساسی است. در این دوران نه می‌توان مثل دوران کودکی به او امر کرد، نه می‌توان از او توقع پختگی داشت، لذا در این دوران معرفت و آگاهی نسبت به رفتار با فرزند و توجه به تربیت و روش برخورد خیلی اهمیت دارد. چرا که در خانه‌های همه‌ی ما کسانی هستند که یا جوان هستند یا نوجوان این که پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودًا نَهَ وَيُنَصْرَانَهُ»؛ (2) همه با فطرت پاک متولد می‌شوند، این پدر و مادرند که او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می‌کنند، بر همین مطلب تأکید دارد که دین والدین و روش آن‌ها، بر فرزندان اثر می‌گذارد. همین‌گونه هم هست، ببینید در جامعه در هر کشوری که باشد غالباً دین هر فرزندی بر اساس دین

ص: 261

1- اسراء: 23

2- بحار الانوار، ج 3، ص 281؛ شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 114

پدر اوست. و این موضوع، تأثیر والدین را می‌رساند.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «بَا كَمَيْلٍ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةِ الْخَبَرِ»، (1) کمیل در هر کاری که می‌خواهی انجام بدهی باید آگاهی داشته باشی، تا کلاه سرت نرود. تربیت اولاد هم یکی از این موارد است که نیاز به آگاهی، آشنایی و توجه دارد!

داستان

حسن بصری. در زمان امام سجاد علیه السلام - داشت از بچه و از اولاد بدگویی می‌کرد، میگفت: «بُنِسَ الشَّيْءُ الْوَلَدُ»، بچه و اولاد چه چیز بدی است! «إِنْ عَاشَ كَدْنِي وَإِنْ مَاتَ هَدْنِي»؛ اگر بماند کمرم را خم می‌کند و مرا رنج می‌دهد، و اگر از دنیا برود در غمش خورد میشوم و از بین می‌روم. خبر به امام سجاد علیه السلام رسید، ایشان فرمودند: این حرف غلط است، درست نیست، بگوئید: «نِعْمَ الشَّيْءُ الْوَلَدُ»؛ بچه، خوب نعمت و عطیه ای است «إِنْ عَاشَ فِدَعَاءٌ حَاضِرٌ وَإِنْ مَاتَ فَشَفِيعٌ سَابِقٌ»، (2) اگر زنده بماند دعای حاضر است؛ وقتی خدمت می‌کند مردم می‌گویند خدا پدرت را بیامزد و برایت دعا می‌کنند. خودت دعا نکردی ولی به واسطه ی اولاد برایت دعا می‌کنند. اگر هم از دنیا برود زودتر از خودت یک شفیع برای خودت به آن عالم فرستاده ای.

امام چه قدر زیبا از نظر تربیتی و روانشناسی موضوع را ترسیم کرده است.

راهکارهای تعامل با فرزندان

اشاره

بنده امروز می‌خواهم به آن راهکارهایی که در تعامل با فرزند مؤثر است اشاره کنم. البته این موارد مخصوص برخورد با اولاد نیست، در جلسه قبل هم گفتم حرف هایی که ما می‌زنیم به بهانه ی اخلاق خانواده است، اما برای خود انسان، مثلاً برای رفتار با رفیق یا با همکار هم مفید است. اما امروز بحث من بیشتر روی اولاد است و می‌خواهم چند روش تأثیرگذار را عرض کنم والا اسلام در مورد فرزند خیلی حرف دارد؛ این که چگونه

ص: 262

1- مستدرک، ج 17، ص 267؛ بحارالانوار، ج 74، ص 268؛ تحف العقول، ص 171

2- مستدرک، ج 15، ص 112؛ بحارالانوار، ج 79، ص 132؛ الدعوات، ص 285

نطفه منعقد شود؟ وقتی به دنیا می آید چگونه در گوشش اذان گفته شود؛ چه لقمه ای بخورد؟ چه اسمی بگذاری؟ چگونه به او شیر بدهی؟ ما نمی خواهیم این ها را بگوییم چون فرصت کم است، اما بحث من روی سه چهار روشی است که کاربردی است، روشی که در جامعه می تواند جواب بدهد.

1. تمرین و عادت به صفات نیکو

اشاره

یکی از آن روش ها تمرین و عادت است. اگر در خانه ای رفتار خوبی تمرین و عادت بشود، یا رفتار بدی تمرین و عادت بشود، خود به خود بچه ها آن را فرا می گیرند. حدیث هم داریم «لِلْعَادَةِ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ سُلْطَانٌ»⁽¹⁾ عادت بر هر کسی تسلط دارد و می تواند انسان را تحت سیطره ی خودش دربیآورد. همچنین روایت داریم «أَصْدَبُ السِّيَاسَاتِ نَقْلُ الْعَادَاتِ»⁽²⁾ مشکل ترین کار این است که بخواهید عادت را از یک جامعه بگیرید. کسی که به چیزی عادت کرده حال چه درست چه غلط، مشکل ترین کار این است که این عادت را از او بگیریم.

عادت های غلط

1-2. چهارشنبه سوری

به طور مثال موضوع چهارشنبه ی آخر سال از زمان طاغوت بین ما به غلط مطرح بوده است که این یک عادت غلط است که نه مبنا دارد، نه روش درستی است، چرا که باعث آزار و اذیت است، همه ی ما هم می دانیم که غلط است. با این که سی سال هم از انقلاب میگذرد آیا شده که جلو آن را بگیرید؟ سال به سال هم بدتر شده است. همه ی ما هم می دانیم که مبنا ندارد و درست نیست، اما این روش غلط تبدیل به سنت شده

است و متأسفانه گاهی هم شکل مخالفت به خودش گرفته است.

2-2. صلاة تراویح

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت رسید امام حسن علیه السلام را به مسجد فرستادند و

ص: 263

1- غررالحکم، ح 7484

2- غررالحکم، ح 7479

فرمودند: برو جلوی صلاة تراویح را بگیر. الآن هم «صلاة تراویح» در مسجدالحرام رسم است، بعد از نماز عشاء آن را شروع می کنند و حدود سه چهار ساعت هم طول می کشد. در این نماز هر شبی یک یا دو جزء قرآن قرائت میشود و تقریباً در حدود پنجاه تا دو رکعت خوانده می شود، که خیلی هم خسته کننده است. در ماه رمضان موقع خواندن آن نماز حتی برای طواف هم نمی توانی بروی. الآن تقریباً تا ساعت یازده شب ورود به مسجدالحرام و مسجدالنبی مشکل است، چون عربها در تمام مسجد به نماز مستحبی (صلاة تراویح) ایستاده اند. نماز مستحبی را نمی توان به صورت جماعت برگزار کرد، در روایات نیز آمده، خود پیامبر هم اجازه نداده است، اما خلیفه ی دوم اعلام کرد صلاة تراویح را به عنوان یک نماز مستحبی به جماعت بخوانید، و از آن زمان به جماعت خوانده شد، بعد در زمان خلیفه ی سوم، امیرالمؤمنین خواست آن را بردارد اما نتوانست. زمانی که امیرالمؤمنین امام حسن علیه السلام را به مسجد فرستاد تا جلوی این نماز را بگیرد، صدای مردم بلند شد و گفتند: می خواهید سنت خلیفه را زیر پا بگذارید؟ لذا براندازی این رسم ممکن نشد.

3-2. الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ التَّوْمِ

«الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ التَّوْمِ» همه می گویند این جمله در اذان نیست و یک بدعت است، اما حتی در دوران خلافت پنج ساله ی امیرالمؤمنین هم ممکن نشد که این جمله حذف شود و هنوز هم این جمله ادامه پیدا کرده و هست. با فرض این که در اذانی که از پیغمبر رسیده که هم در منابع اهل سنت و هم در منابع شیعه است، عبارت «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ التَّوْمِ» وجود ندارد، و این بدعتی است که گذاشته شده و تبدیل به عادت شده است. الآن هم حذف آن غوغایی بر پا خواهد کرد! زنده به گور کردن دختران نیز عادت شده بود، و عرب جاهلی به عنوان یک رویه و یک سنت این کار را انجام میداد. به همین دلیل است که روایت داریم «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ غَلْبَةُ الْعَادَةِ»؛⁽¹⁾ بالاترین عبادت این است که انسان بر عادت غلط خویش غلبه کند. یکی دیگر از عادت های غلط، عصبانیت

ص: 264

است. آن‌هایی که عصبانی اند میدانند من چه می‌گویم. گاهی یک نفر چهل سال، پنجاه سال به این درد مبتلاست. یکی به بددهانی مبتلاست، یکی به چشم ناپاکی مبتلاست. اگر این‌ها برای انسان عادت شود مبارزه با آن خیلی سخت است. حال در این قسمت می‌خواهیم به عادت‌های نیکو پردازیم.

عادت‌های نیکو

اشاره

عادت‌هایی که این قدر اثر دارد؛ مثلاً یک روش، هزار سال در تاریخ می‌ماند، چرا این عادت را در کارهای خوب وارد نکنیم؟

1-3. سلام کردن

امیرالمؤمنین به پسرش امام حسن علیه السلام فرمود: پسر، «عَوِّذُ لِسَانِكَ لِيْنَ الْكَلَامِ وَبَدَلُ السَّلَامِ»؛ (1) زیانت را به سلام کردن عادت بده. چه اشکال دارد؟ زبانی که اگر فحش بدهد به آن عادت می‌کند، تو آن را به سلام کردن عادت بده.

2-3. گوش کردن موارد نیکو

«عَوِّذُ أُذُنِكَ حُسْنَ الاسْتِمَاعِ»؛ (2) گوشت را به گوش دادن خوب عادت بده.

سعی کن این قدر به شنیدن چیزهای خوب عادت کنی که وقتی در جایی صدای موسیقی است از آن جا برخیزی، یا اگر در جایی غیبت است از آن جا بلندشوی.

3-3. سخاوت

«عَوِّذُ نَفْسِكَ السَّمَاخِ»؛ (3) این روایت چه قدر زیباست! - پسر، نفست را به سخاوت عادت بده. سعی کن فرزند و خودت به سخاوت عادت کنی و فقیر را رد نکنی.

4-3. ذکر و استغفار

اشاره

«عَوِّذُ نَفْسِكَ الاسْتِهْتَارَ بِالذِّكْرِ وَ الاسْتِغْفَارِ»؛ (4) الآن بین ما رسم است وقتی

1- غررالحكم، ح 9946

2- غررالحكم، ح 4211

3- بحار الانوار، ج 74، ص 215؛ تحف العقول، ص 85؛ غررالحكم، ح 10184

4- مستدرک، ج 12، ص 123؛ غررالحكم، ح 3624

می خواهیم بلند شویم میگوییم: «یا علی»، می خواهیم چیزی را بگیریم، می گوییم: «یا علی»، چرا؟ چون از بچگی پدر و مادر ما با این ذکر «یا علی» ما را عادت داده اند. وقتی هنوز اسم خودمان را بلد نبودیم «علی» را بلد بودیم. چون عادت کرده ایم، میگوییم «یا علی». اما حالا سر سفره های ما هر حرفی هست غیر از «بسم الله الرحمن الرحيم»، غیر از «الحمد لله رب العالمين»، این باید عادت شود که وقتی سفره پهن شد صاحب خانه بلند بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم» و همه نیز بگویند و بعد شروع به خوردن غذا کنند. در پایان غذا هم به جای این تعارف تکه پاره کردن و گفتن قابل ندارد «الحمد لله رب العالمين» بگویند. خود کلمه ی قابل ندارد ناشکری است، مگر مال پدر من است که قابل ندارد! مگر شما آن را زراعت میکنی که قابل ندارد؛ مگر این گیاه و این درخت را تو پرورانده ای که می گویی قابل ندارد! مال خداست، به جای آن بگویند: «الحمد لله». در دین ما خیلی به این موارد دقت شده که مثلا وقتی کسی عطسه می کند در مقابلش چه بگویند؟ وقتی به کسی می رسید در مقابلش چه بگویند؟ مسلمانان عادت کرده بودند وقتی به هم می رسیدند، سوره ی «والعصر» را می خواندند. پس یک روش مهم تربیتی عادت های صحیح است.

داستان

داستانی از صاحب بن عباد برای شما می گویم. صاحب بن عباد وزیر آل بویه است که هزار سال پیش بوده است؛ یعنی در زمان شیخ صدوق. ابن بابویه (مرحوم شیخ صدوق) کتاب «عیون اخبار الرضا» را نوشت به او هدیه کرد. حاکمان آل بویه هم شیعه بودند، آن ها رسم عاشورا را تعطیل اعلام کردند، و رسماً در بغداد در روز عاشورا دسته ی عزاراه انداختند و به این کار میدان دادند. در آذان ها «أشهد أن عليا ولي الله» را مطرح کردند، «حی علی خیر العمل» را رسمی کردند. سلاطین در طول تاریخ خدمت هایی کردند که شیعه هر چند سال یک بار جانی پیدا کرده است. در زمان سلطان محمد خدابنده، آل بویه، صفویه و فاطمیها این اتفاق افتاده است. جناب صاحب بن عباد که کتابی هم در سی و شش جلد دارد من این کتاب را دیده ام بعضی ها گفته اند کتاب و اثر ایشان است. صاحب «روضات الجنات»، مرحوم آقای خوانساری می نویسد: صاحب آن قدر سخاوت داشت که اگر در عصر ماه رمضان از اذان ظهر که

میگذشت کسی به خانه اش می رفت، نمی گذاشت بدون افطار بیرون برود. میگفت: من بد میدانم که کسی بعد از اذان ظهر به خانه ام بیاید و برای افطار نماند. و نوشته اند شبی هزار نفر افطاری میداد که در ماه سی هزار نفر می شود. در سخاوت عجیب بود، به او گفتند: تو این سخاوت را از کجا آورده ای؟ گفت: از بچگی مادرم هر روز صبح وقتی از خانه بیرون می رفتم یک درهم و یک دینار به من می داد، و می گفت: این یک درهم و یک دینار را بگیر و به اولین فقیری که میرسی بده. و این برای من عادت شد. (1) وقتی هم که به وزارت رسید به مباشرش میگفت: هر روز صبح یک درهم و یک دینار کنار متکای من بگذار که وقتی از خواب بیدار میشوم آن را به فقیر بدهم. او دینار و درهم های زیادی می بخشید، اما این سنت و روشی را که مادرش بنیان گذاشت ترک نکرد، میگفت سخاوت را مادر به من آموخت. کارهای والدین برای فرزند عادت می شود، پس وقتی پدر در خانه بددهان بود، نباید از پسر توقع خوش دهانی داشته باشد.

بدترین مردها

اشاره

پیغمبر اکرم فرمود: « إِنْ مِنْ شِرَارِ رِجَالِكُمْ: 1- الْبَهَاتُ الْجَرِيءُ؛ بدترین پدرها آن هایی هستند که بهتان می زنند، 2- «الْفَحَّاشُ»؛ فحش میدهند و ناسزا می گویند، 3- «الْأَكِلُ وَحْدَهُ»؛ تنها غذا می خورند و از مهمان بدشان می آید، «وَالْمَانِعُ رِفْدَهُ»؛ مهمان را از خودشان می داند، 4- «وَالضَّارِبُ عَبْدَهُ»؛ زن و بچه شان را آزار می دهند و می زنند، 5- «وَالْمُلْحِي عِيَالَهُ إِلَى غَيْرِهِ»؛ (2) کاری میکنند که زن و بچه شان برای نیازشان به دیگران مراجعه کنند. اگر خانم پول می خواهد برود از پدرش یا برادرش بگیرد یا وقتی کاری دارد به غریبه رو بیاندازد.

داستان

روزی وجود مقدس امام صادق علیه السلام در مدینه ایستاده بودند، جمعیت زیادی هم اطراف ایشان ایستاده بود. در آن زمان «عبدالرحمن بن سیابه» نوجوان بود. می گوید

ص: 267

1- تربیت فرزند از نظر اسلام، ص 80

2- الکافی، ج 2، ص 292؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 340؛ بحار الانوار، ج 69 ص 114

من از سفر حج آمده بودم، رفتم در انتهای جمعیت ایستادم، خیلی شلوغ بود، دستم به آقا نمی رسید. ایستادم کسی هم مرا نمی دید. قدم به اندازه ای نبود که بتوانم خدمت آقا برسم، صبر کردم جمعیت یکی یکی رفتند و خلوت شد. - سبک ائمه ی ما این بود که در میان مردم بودند، با مردم بودند. کنار جمعیت آمدم تا خلوت شد، آقا همین که مرا دید، فرمود: یا عبدالرحمن بن یابه، پدرت چطور است؟ گفتم: یابن رسول الله، پدرم از دنیا رفت. آقا متأثر شد، فرمود: خدا رحمتش کند، از مال دنیا چیزی برایت باقی گذاشت؟ گفتم: یابن رسول الله، پدرم هیچ نداشت. فرمود: پس زندگی تان چگونه می چرخد؟ چگونه خرجتان را در می آورید؟ گفتم: یابن رسول الله، وقتی پدرم از دنیا رفت، ما هیچ نداشتیم و به نان شبمان محتاج بودیم. یکی از رفقای صمیمی پدرم هزار درهم به ما قرض داد. مادرم گفت: پسر، این هزار درهم قرض است، برو با آن کاسبی کن ولی حواست باشد، اولین کاری که می کنی این باشد که هزار درهم را به این بنده ی خدا برگردانی. یابن رسول الله، یک کاسبی راه انداختم، کم کم وضعم خوب شد، با صداقت زندگی کردم و یک حرف دروغ هم نگفتم، چون مادر ما را راستگو بار آورد. کم کم وضعم خوب شد. به این جا که رسید، امام فرمود: هزار درهم را دادی؟ عرض کرد: بله یابن رسول الله، بلافاصله هزار درهم را پرداختم. امام صادق علیه السلام فرمود: «قَدْ أَحْسَنْتَ»؛ باریک الله، کار خوبی کردی. حالا من هم به تو سفارشی می کنم: «أَلَا أُوصِيكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ». همان گونه که مادرت تو را بار آورده و عادتت داده حالا که تاجر شده ای، و وضعت خوب شده دو چیز در زندگی ات فراموش نشود؛ 1- صداقت، 2- امانت داری. جالب است در پایان روایت خود عبدالرحمن می گوید: بعد از مدتی خدمت امام صادق علیه السلام رفتم، فقط سیصد هزار درهم زکات مالم را بردم. حالا شما محاسبه کنید که اموالش چه قدر بوده است؟! این نقل تاریخ است. (1)

چه کسی می گوید کاسبی بی دروغ نمی شود؟ چه کسی می گوید تجارت با صداقت نمی شود؟ بله، می شود. پیامبر فرمودند: «التَّاجِرُ الصَّدُوقُ الْأَمِينُ مَعَ النَّبِيِّينَ»

ص: 268

التَّاجِرُ الصَّدُوقُ الْأَمِينُ مَعَ النَّبِيِّينَ»، (1) تاجر راستگوی درستکار با پیغمبران و صدیقان و شهیدان است و خدا به او برکت می‌دهد.

پس یکی از روش‌ها و شیوه‌های مهم تربیتی عادت کردن به سلام کردن، دعا کردن، گفتن «بسم الله» سر سفره و صداقت داشتن است. این‌ها را در خانه تمرین بدهید، تمرین خیلی مؤثر است. امروز ورزشکاران با تمرین توانمند می‌شوند. روایت داریم ماده‌ی توانمندی عادت است. علی علیه السلام می‌فرماید: «العَادَةُ طَبْعٌ ثَانٍ»؛ (2) عادت برای انسان طبیعت می‌سازد. این روشی است که به نظر من می‌تواند در خانواده‌ها مؤثر باشد. اگر پدر و مادر خودشان راست بگویند، خودشان اهل ذکر باشند، خودشان اهل حجاب باشند، طبعاً روی اولاد هم اثر می‌گذارد.

2-1. تکریم شخصیت فرزندان

اشاره

شیوه‌ی دوم، تکریم شخصیت فرزندان است. بنده زیاد بین جوانان هستم، گاهی در این مورد ناراضی و گله‌مند هستم. یک نکته‌ی قرآنی خدمتتان بگویم: به سوره‌ی لقمان توجه کنید، شاید این نکته را زیاد دیده‌اید ولی به آن توجه نکرده‌اید. لقمان در حالی که پسرش را موعظه می‌کرد به او گفت: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ»؛ (3) مفسرین می‌گویند اگر کلمه‌ی «وَهُوَ يَعِظُهُ» را حذف کنید معنای آیه کامل است. من برایتان می‌خوانم: «إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ»؛ لقمان به پسرش گفت. کلمه‌ی «يَعِظُهُ» را برداشتم، عبارت درست و کامل است، اما چرا خدای تبارک و تعالی در این وسط کلمه‌ی «وَهُوَ يَعِظُهُ» را آورده است؟ همه‌ی قرآن کریم براساس لطافت و وحی است و تک‌تک حروفش دقیق است. تکرار آن هم حکمت دارد. روانشناسان و مربیان تربیتی می‌گویند کلمه‌ی «وَهُوَ يَعِظُهُ» به شما خط می‌دهد و می‌گوید به پسرش گفت، نه آمرانه، نه زورگویانه، نه از روی ضعف، نه از روی تحکم؛ بلکه «وَهُوَ يَعِظُهُ» از روی خیرخواهی، یعنی پدر نسبت به فرزند جوان، آمر و متحکم نباشد،

ص: 269

1- نهج الفصاحه، ح 1197

2- غررالحکم، 7477

3- لقمان: 13

تحقیر نکند. این نکته ی تربیتی این کلمه است. ما دائم می خواهیم ست بگذاریم ماهواره نه، سی دی نه، فیلم نه، رابطه نه. این خوب است، اما کاری کنیم که جوان آنگونه تربیت شود که اگر ماهواره هم بود نگاه نکند، اگر فیلم هم بود پای آن نشیند، اگر صحنه ی حرام هم بود نگاه نکند. شما ببینید حزب الله لبنان دارد در کشوری زندگی می کند که در آن همهی کانال ها آزاد است، دریای آن با آن وضع افتضاء اما خانم های لبنانی در اوج آن بدحجابی حجابشان این گونه است، یا آن جوان حزب اللهی این گونه اعتقاداتش قوی است. من به منزل یکی از همین عزیزان در مرز سوریه و لبنان رفتم، تلویزیونش را روشن کرد می توان با آن بیش از پانصد شبکه را گرفت، اما نماز این جوان اول وقت بود، و از شبکه های فاسد استفاده نمی کرد. چرا؟ این همان است که اگر کسی به کرامت انسان پی برد و باورش شد که دروغ بد است دروغ نمی گوید، اگر باورش شد که رابطه ی با نامحرم خطرناک است، رابطه برقرار نمی کند. حدیث داریم: «مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ»؛ هر کس که به کرامت نفس باور پیدا کرد و فهمید این بدن ارزش دارد، مثلا این چشم باید در خانه ی خدا اشک بریزد، باید در خانه ی ابا عبدالله اشک بریزد، اگر کرامت خودش را باور کرد، «لَمْ يُهِنِّهَا بِالْمَعْصِيَةِ»، (1) خودش را با معصیت خوار نمی کند. اگر انسان باورش شد دروغ انسان را خوار می کند، رابطه ی با نامحرم انسان را ذلیل می کند، این فیلم شهوت کاذب می آورد، و روان انسان را به هم می ریزد، یا این موسیقی حزن و افسردگی می آورد و معنویت را از انسان می گیرد، کرامت خود را با این اعمال زایل نمی کند. تکریم شخصیت کاری است که باید در خانواده ها انجام شود. من مکرر در جلسات پرسش و پاسخ خواهران، مخصوصا دختران جوان، نوجوانان، دانشجویان و دبیرستانی ها بوده ام و دقت کرده ام که هشتاد درصد این سئوالات - مخصوصا این روزها مربوط به موضوع دوستی است؛ که با فلانی رفیقم، با فلان پسر بیرون می روم، فلان پسر به من زنگ می زند، پدر و مادرم خبر ندارند. چرا؟ چون اغلب دختران جوانی که این نوع روابط را دارند فقر عاطفی دارند، نه نیاز شهوانی. اما پسرها این گونه نیستند، پسر غالبا دنبال ارضای شهوت است و لذا حاضر نیست باهمین

ص: 270

دختر ازدواج کند، فقط می خواهد شهوتش ارضاء شود، اما بسیاری از این دخترها - بنده دنبال کرده ام به دلیل فقر عاطفی و کمبود محبت در خانه و نادیده گرفتن حقوق خانواده، به دنبال این نوع روابط هستند. لذا تکریم شخصیت نوجوان و جوان خیلی مهم است.

امام حسین علیه السلام و فرزندش

امام حسین علیه السلام به عیادت پسرشان، امام سجاد علیه السلام آمدند. امام سجاد مریض بود، وجود مقدس ابا عبدالله علیه السلام کنار بستر فرزند نشست، به این قضیه مربوط به قبل از کربلاست، و در کودکی امام سجاد علیه السلام اتفاق افتاده است. فرمود: پسر، حالت چطور است؟ از خدا چه می خواهی؟ گفت: پدر، هیچ چیزی نمی خواهم، هر چه خودش می خواهد؛ پسندم آن چه را جانان پسندد. اگر او صلاح میدانند که مریض باشم راضی ام، اگر صلاح میدانند که شفا بدهد خودش می داند. من عرض حاجت نمیکنم خودش واقف است، هر چه خودش می خواهد. امام حسین علیه السلام وقتی این جمله را از کودکش شنید فرمود: «بأبی أنت و أمی»؛ پدر و مادرم به فدایت، پسر تو مانند ابراهیم خلیل هستی، چون ابراهیم در وسط آتش این سخن را گفت. ابراهیم در وسط آتش وقتی جبرئیل و هر فرشته ای آمد، گفت: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نَعْمَ الْوَكِيلُ»، (1) فقط خدا خوب و کیلی است، خودش هم می داند چه کند. امام وقتی یک حرف خوب از پسرش شنید بلافاصله او را به حضرت ابراهیم تشبیه کرد.

پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم و امام حسن علیه السلام

روزی امام حسن علیه السلام حرف زیبایی زد، پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم فرمودند: پسر، تو مانند یحیی بن زکریا هستی؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى نَظِيرَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا»، (2)

ص: 271

1- مستدرک، ج 2، ص 148؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 67، الدعوات، ص 168

2- بحار الأنوار، ج 43، ص 326؛ المناقب، ج 4، ص 6

آقا امام کاظم علیه السلام کودک بود، وارد اتاق شد، امام صادق علیه السلام رو کرد به اصحاب و فرمود: «أَنْتُمْ السَّفِينَةُ»، (1)

متوکل و فرزندش منتصر

دقت کردید که ائمه با فرزندانشان چگونه سخن می گفتند، عکس این روش هم است. چرا متوکل کشته شد؟ متوکل، آن عنصر خبیث به خاطر توهین به پسرش کشته شد. متوکل در جلسات عمومی به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا میگفت، به زهرای مرضیه علیها السلام ناسزا میگفت. پسرش، منتصر به امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام علاقمند بود لذا ناراحت میشد از اینکه میدید پدرش به حضرت امیر علیه السلام توهین و جسارت می کند. در یک بزم شبانه ای که متوکل مست بود و وزرای او هم نشسته بودند به زهرای مرضیه علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام جسارت کرد. رنگ منتصر پرید، اما خودش را کنترل کرد. پدرش فهمید که او تعصب دینی دارد و به اهل بیت علیهم السلام علاقمند است، شعری گفت و در آن شعر فحش بدی به منتصر داد. معنای آن شعر اجمالا این است: گفت بر آن محبت علی غضب کردی؟ آن را با حرف زشتی به مادرش نسبت داد، به مادر منتصر و خود او فحش بدی داد. این فرزند در آن جمع بسیار ناراحت شد و همان جاکینه ی پدرش را به دل گرفت. وقتی بیرون آمد گفت من پدرم را می کشم. البته امام هادی او را از این کار منع کرد، چون کشتن پدر در هر شرایطی جایز نیست، گرچه حکم متوکل قتل بود، چون به حضرت زهرا علیها السلام جسارت کرده بود. حکم جسارت به ائمه قتل است اگر کسی از روی عمد و آگاهی به ائمه ناسزا بگوید حکمش قتل است. ولی این کار شرایط و ضوابطی دارد. به پسر اجازه نمی دهند این کار را انجام دهد. اما منتصر هم از این ناسزاگویی ناراحت بود و هم به خاطر تحقیری که شده بود به غلام ها گفت: امشب به قصر بریزید و پدرم را به قتل برسانید. در قصر ریختند، فتح بن خاقان خودش را روی منتصر انداخت و گفت نمی گذارم خلیفه را بکشید. گفتند: اگر نمی گذاری تو را هم

ص: 272

می کشیم. غلام ها فتح بن خاقان خبیث و متوکل هر دورا به درک واصل کردند و بعد آمدند با منتصر بیعت کردند و منتصر خلیفه شد. (1) نتیجه ی این تحقیر فرزند، اخذ خلافت و قتل خلیفه شد. . خدا رحمت کند - مرحوم آقای فلسفی دو جلد کتاب دارد که اگر چه قدیمیاست، اما مطالبش هنوز نو است، به نام جوان 1 و جوان 2، ایشان در این کتاب به طور مفصل در مورد «تکریم» صحبت کرده است. با تکریم شخصیت می توان خیلی از مسائل را حل کرد.

تکریم ادیسون

در حالات ادیسون خواندم که ایشان می گوید: من هر چه دارم از مادرم دارم. - سر ادیسون نسبت به سایر اعضای بدنش بزرگ تر بوده به او می گوید: در مدرسه به خاطر بزرگی سرم مرا مسخره می کردند، مرا کودن و نادان می خواندند، و از کلاس درس بیرونم میکردند. ادیسون سه ماه بیشتر به مدرسه نرفت، مدرسه را رها کرد، به خانه آمد و گفت: من به مدرسه نمی روم. بچه ها مسخره ام می کنند، و دستم می اندازند. مادرش شروع به تعلیم او کرد و به او درس داد. در نه سالگی از محصل های هم طراز خودش پیش افتاد. بعدها وقتی آن کشف ها و خدمات عظیم را انجام داد میگفت: همه ی این ها از آن تکریمی است که مادرم مرا کرد؛ روزی که از مدرسه آمدم و گفتم: به من میگویند کودن و نادان. مادرم گفت: خودشان کودن هستند تو از همه داناتری، آن کسی که تو را کودن خوانده تو را نشناخته است. پسرم تو از همه آگاه تری، و حافظه ات از همه قوی تر است، خودم به تو درس می دهم. بعد پسرش را به جایی رساند که ادیسون شد. به همین دلیل است که عرض می کنم تکریم شخصیت فرزند باید بسیار مورد توجه قرار گیرد. دوراهکاری که امروز ارائه کردیم: 1- عاداتها و تمرینهای صحیح، 2- تکریم شخصیت.

بحث اخلاق معاشرت در این جا تمام شد، امیدواریم خداوند به همه ی ما توفیق عمل عنایت بفرماید.

ص: 273

وداع با ماه مبارک رمضان

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «قَالَ عَدَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»، (1)

مقدمه

آخرین روز این جلسه ی نورانی و جلسه ی معرفتی است اصولاً یکی از ادب هایی که انسان باید رعایت کند؛ مثلاً وقتی انسان از منزلی، مهمانی، یا حرمی خارج می شود، ادب وداع و خداحافظی است، لذا ماه مبارک رمضان که ماه رحمت و مغفرت و ماه گسترش خوان الهی است ائمه ی بزرگوارعلیهم السلام و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم به ما آموخته اند این ادب را رعایت کنید و با ماه رمضان وداع کنید.

دستور پیامبر به جابر

جابر می گوید: من در آخرین جمعه ی ماه رمضان خدمت رسول خدا رفتم . حال این جمعه، روز آخر ماه رمضان بوده یا آخرین جمعه ماه رمضان بوده در نقل حدیث این گونه آمده که: آخرین جمعه ی ماه رمضان حضرت فرمودند: جابر، با ماه رمضان وداع کن. گفتم: آقا، چگونه خداحافظی کنم؟ چه بگویم؟ فرمود: این که من به تو یاد میدهم بگو: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ صِيَامِنَا أَيَّاهُ»؛ یعنی خدایا این رمضان را آخرین ماه رمضان ما قرار مده. -خوب این امکان ندارد که همه ی ما تا ماه رمضان سال آینده زنده باشیم، مسلم دنیا هر روز مرگ و میر دارد . بعد آقا فرمودند: در ادامه بگو:

«فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاجْعَلْنِي مَرْحُومًا»؛ اگر هم صلاح دیدی که من از دنیا بروم و ماه رمضان دیگر را درک نکنم مرا با رحمت و بخشش از این دنیا ببر. بعد پیامبر فرمود: جابر، «فَإِنَّهُ

ص: 274

مَنْ قَالَ ذَلِكَ»، هر که این گونه دعا کند . البته خوب است که انسان این دعاها را به زبان عربی یاد بگیرد، ولی گاهی به زبان فارسی هم می تواند همین کلمات را بگوید . و بگوید: «ظَفَرَ بِأَحَدَى الْحُسَيْنَيْنِ»؛ به یکی از این دو نیکی می رسد؛ «إِمَّا يَبْلُغُ شَهْرَ رَمَضَانَ مِنْ قَابِلٍ وَإِمَّا بِغُفْرَانَ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ»؛ (1) یا ماه رمضان آینده را درک می کند و یا اگر از دنیا رفت مغفرت و رحمت را درک کند که هر دوی این ها خوب است. هم اینکه انسان زنده باشد و رمضان را درک کند، و دیگر این که اگر از دنیا رفت آمرزیده از دنیا برود. این آموزش رسول خداست راجع به وداع از ماه مبارک رمضان.

برخورد امام سجاده علیه السلام با خدمتکارانش

سید الساجدین در شب عید فطر غلامان و کنیزانش را جمع می کرد، دفتری را می آورد و می فرمود: من خطاهای شما را از اول ماه نوشته ام که چه کسی چه خطا و اشتباهی کرده است؟ چه کسی حرفم را گوش نکرده است؟ . افرادی که در خانه ی امام بودند به خاطر علاقه ای که به امام داشتند در آن جا بودند، و نظام خدمتکاری و اربابی حاکم نبود، مثل کسانی که الآن خادم حرم امام رضاعلیه السلام هستند و برای آمدن به آن جا التماس می کنند - خطاهایشان را به آن ها نشان می داد، بعد می فرمود: همه ی شما را بخشیدم، حالا برخیزید و «ارْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ»؛ با صدای بلند دعا کنید. فریاد بزنید، و بگویید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ عَنِّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ»؛ خدایا، علی بن الحسین را ببخش «كَمَا غَفَرْنَا»؛ همان گونه که از ما گذشت، «فَاعْتَقَهُ مِنَ النَّارِ»؛ او را از آتش جهنم نجات بده، همانگونه که ما را آزاد کرد. امام اشک می ریخت و آن ها هم بلند می شدند و دعا می کردند. در صبح عید فطر نیز برای همه ی آن ها هدیه می خرید و می فرمود: هم آزادتان کردم، هم شما را بخشیدم و هم به شما احسان کردم. (2) «وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، (3) خدا می فرماید: هم ببخش، هم نادیده بگیر و هم احسان کن این ها آداب وداع با ماه رمضان است.

ص: 275

1- وسائل الشیعه، ج 10، ص 365؛ مستدرک، ج 7، ص 480؛ بحار الانوار، ج 15، ص 172

2- بحار الانوار، ج 46، ص 103؛ الاقبال، ص 261

3- آل عمران: 134

امیرالمؤمنین عابر فرمود: در شب عید فطر و روز آخر ماه رمضان فرشته ای ندا میدهد: بندگان خدا، بشارت باد بر شما، خداوند همه ی شما را آمرزید. بعد می فرماید: ببینید بعد از ماه رمضان چگونه عمل می کنید؟ «كَيْفَ تَكُونُونَ فِيمَا تَسْتَأْنِفُونَ»، (1)

ببینید دوباره شروع و آغازتان چگونه است؟ ببینید چه قدر می توانید این دستاوردها را حفظ کنید؟ فقها در کتاب هایشان نوشته اند مستحب است انسان شش روز بعد از ماه رمضان روزه بگیرد. دلیل آن چیست؟ دو دلیل گفته اند که یک دلیل آن این است که، اگر کسی شش روز شوال را به ماه رمضان وصل کرد ثواب یک سال کامل روزه را می برد. چون خدا می فرماید: به هر حسنه و کار نیک ده برابر پاداش می دهیم. سی روز روزه گرفتن می شود سیصد تا، شش روز دیگر هم به آن وصل کن، می شود شصت تا و جمعا سیصد و شصت می شود، و یک سال هم که سیصد و شصت روز است. سال شمسی که قراردادی است سیصد و شصت و پنج روز است و الا سال اصلی؛ یعنی سال قمری اگر همه ی ماه های آن هم سی روز باشد، جمع سیصد و شصت روز می شود. اما نکته ی لطیف تر که یکی از بزرگان می گوید این است که، گاهی وقتی کسی به خانه ی شما می آید که از او خوشستان نمی آید وقتی می خواهد برود همان جایی که نشسته ای به او می گویی خوش آمدی، و وقتی می رود بلافاصله در را پشت سرش می بندی. اما اگر برایت عزیز باشد، به دنبالش تا ایوان و حیاط و پشت در میروی و به او خوشامد می گویی، گاهی حتی به کوچه می آیی و تا وقتی سوار ماشینش شود با نگاهت او را بدرقه میکنی. وقتی برای کسی از جایت برمی خیزی و تا داخل حیاط، یا کوچه بدرقه اش می کنی، یعنی باز هم بیا، خسته نشدم دوستت داشتم. به این شش روز گفته اند بدرقه ی ماه رمضان؛ یعنی خدایا ما از ماه رمضان خسته نشدیم، رمضان تمام شد، ولی من روز دوم شوال هم روزهای مستحبی گرفتم. این ماه تمام شد، ولی من دارم به دنبال این ماه میدوم، نگاه من به این ماه است. عزیزان من، باید توجه بشود که از دست آوردهای این ماه استفاده شود.

ص: 276

دعای آخرین روز ماه رمضان

من محور سخن امروزم را روی دعایی که خوانده اید قرار میدهم. در دعای امروز چهار چیز از خدا می خواهیم: «اللَّهُمَّ غَشِّ نِي فِيهِ مِنَ الرَّحْمَةِ»، غشاء یعنی پوشش، اگر پارچه ای را از بالای سر شما تا پایین پاندازند که همه ی بدنشان را بپوشاند این میشود غشاء (عَشِّي) یعنی خدایا پرده ی رحمت بر من بپوشان، «عَشِّ نِي فِيهِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَارْزُقْنِي فِيهِ التَّوْفِيقَ»؛ خدایا به من توفیق بده، «وَارْزُقْنِي فِيهِ التَّوْفِيقَ»؛ به من مصونیت بده که گناه نکنم. سه مورد: رحمت، توفیق و مصونیت از گناه. و «وَطَهَّرْ قَلْبِي مِنْ عَنَابَاتِ التُّهْمَةِ»، مرا از تهمت زدن - از بین همهی گناهان در دعای روز بیست و نهم به تهمت زدن اشاره کرده چون بسیاری از مشکلات از تهمت زدن شروع میشود و از آبروریزی مردم بازدار، «يَا رَحِيماً بِعِبَادِهِ الْمُذْنِبِينَ»، (1)

رحمت واسعه ی خداوند

این بحث رحمت، بحث زیبایی است، آن قدر زیبا که وقتی انسان به روایات و آیاتش نگاه می کند می بیند خدا در قرآن کریم در جاهای متعدد بر این تأکید دارد که رحمت مرا تنگ نکنید، رحمت من گسترده است. یک وقتی شخصی دعا می کرد، می گفت: خدایا! من و پیغمبر را ببخش و بقیه ی مردم را نبخش. پیغمبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم به او فرمود: تو می خواهی یک چیز گسترده ای را محدود کنی؟ خدا می بخشد، تو می خواهی آن را ببندی؟ تو چه حقی داری که می گویی من و پیغمبر را ببخش؟ ما دو نفر به بهشت برویم و بقیه هر کجا می خواهند بروند؟! این که نشد، انسان باید به مردم فکر کند.

داستان

روزی یکی از مسلمانان از کنار درختی می گذشت، کبوتری چند جوجه گذاشته بود، و جوجه هایش تازه از تخم بیرون آمده بودند و این پرنده بالش را روی این بچه ها گسترانده بود. دست برد و این بچه کبوترها را برداشت، و خدمت پیامبر آورد. در همان

ص: 277

حال که جوجه‌ها را آورد مادر جوجه‌ها او را دنبال کرد. شما دیده‌اید وقتی گربه یا مرغ بچه به دنیا می‌آورد وقتی به طرفش می‌روی حمله می‌کند، گربه‌ای که با یک دست زدن فرار می‌کند وقتی بچه‌اش را می‌گیری حمله می‌کند، چون بچه‌اش را دوست دارد. یک میل فطری و غریزی است به دنبال این مرد می‌آمد که نوک بزند و بچه‌ها را بگیرد، او هم می‌دوید تا خودش را به پیغمبر رساند و جوجه‌ها را نزد پیغمبر گذاشت. مادر روی بدن این جوجه‌ها افتاد، و شروع کرد به نوازش کردن و آرام کردن آن‌ها که قلب کوچکشان میزد. همهی اصحاب نگاه کردند، وقتی دیدند مادری این‌گونه نسبت به جوجه‌هایی که تازه از تخم درآمده اند لطف دارد اشک در چشمانشان حلقه زد. این صحابی کار بدی کرده بود، نباید این کار را می‌کرد، انسان نباید آشیانه‌ی یک پرنده را به هم بزند و آزار برساند. - حال عرض من این جاست - رسول خدا فرمود: دیدید این مادر چه قدر بچه‌هایش را دوست دارد؟ به خدا قسم، خدای شما از این مادر نسبت به بندگانش مهربان‌تر است. خیلی از انسان‌ها به بهشت می‌روند، بهشت خیلی گسترده است و این از مهربانی خداست. شخصی از پیامبر پرسید: «یا رسول الله، مَنْ يُحَاسِبُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، در روز قیامت چه کسی حساب‌ها را بررسی می‌کند؟ - در زیارت جامعه می‌خوانیم، فرشته‌ها هستند، انمه هستند، ولی در نهایت مهر پای حسابرسی را خدا باید بزند، کنترل نهایی با خداست. حضرت فرمود: خدا حسابرسی می‌کند. گفت: یا رسول الله خیالم راحت شد، اگر خدا حسابرسی می‌کند نجات پیدا می‌کنیم و به بهشت می‌رویم. فرمود: از کجا این حرف را می‌زنی؟ «لأنَّ الكَرِيمَ إِذَا قَدَّرَ عَفَا»؛ (1) چون انسان باکرامت وقتی می‌خواهد قدرتش را اعمال کند، می‌بخشد.

آیات رحمت

من برای رحمت و وسعت آن، دو آیه از قرآن را آدرس میدهم که خودتان مراجعه کنید و این موضوع را در قرآن ببینید. یکی در سوره‌ی انعام، می‌فرماید: یهود و بنی اسرائیل پیغمبر را تکذیب کردند، رسالتش را نپذیرفتند و او را آزار دادند. پیغمبر به

ص: 278

آن ها بگو: «فَإِنْ كَذَّبُوكُمْ»؛ اگر تو را تکذیب کردند و تو را نپذیرفتند «فَقُلْ» به آن ها بگو خدا رحمتش گسترده است؛ «رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ»، (1) مفسرین می گویند این جا جای تهدید است. خدا باید میگفت: پیغمبر، اگر تو را تکذیب کردند ما با آن ها برخورد میکنیم، مثلا آن ها را به جهنم می فرستیم، چنین میکنیم، چنان میکنیم. چرا در سوره ی انعام می فرماید: «فَإِنْ كَذَّبُوكُمْ»؛ اگر تو را تکذیب کردند بگو «فَقُلْ رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ»؟ این آیه خیلی لطیف است. می گویند معنای آن این است که به آن ها بگوید اگر مرا اذیت کردید خدا شما را زود محاکمه نمی کند، به شما وقت میدهد، فرصت میدهد، سالها وقت پیدا می کنید که برگردید و توبه کنید، زود مچ شما را نمی گیرد. (2) خدا خیلی به فرعون فرصت داد، خیلی به قارون میدان داد، خیلی برای امثال نمرودزمینه فراهم کرد. دقت کنید ببینید که چه کردند که بدبختی شامل حالشان شد.

آیه ی دوم: سوره مؤمن آیه 7، خدا می فرماید: فرشته هایی که دور عرش خدا را گرفته اند سخنی به مردم می گویند. ما خیلی نمی فهمیم عرش یعنی چه؟ و این که فرشته ها دور عرش را گرفته اند چه می کنند؟ اما همین قدر میدانیم که قرآن می فرماید: هشت فرشته عرش خدا را حمل می کنند. پادشاهان و سلاطین دو نوع تخت دارند: یک تخت کوچک دارند که وقتی شخصی به حضورشان می آید روی آن می نشینند و با او حرف می زنند. در زبان عربی غالبا به این تخت «کرسی» می گویند. و یک تخت بلندی دارند که وقتی جمعیت زیاد است و همه می خواهند سلطان را ببینند روی آن تخت بزرگ می نشینند تا بر همه مسلط باشند. به این تخت «عرش» می گویند. فرق کرسی و عرش این است که عرش بلندتر و گسترده تر از کرسی است. این معانی بین ماست، اما «وَسِعَ كُرْسِيُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»، (3) کرسی خدا شامل آسمان و زمین است و شاید گسترده تر از این است و غیب و قبل از آن را هم شامل می شود. ولی شاید

ص: 279

1- انعام: 147

2- تفسیر نمونه، ج 6 ص 19

3- بقره: 255

همه ی این مطالب می خواهد یک جمله را بیان کند و آن این که قدرت خدا خیلی زیاد است(1) منتها با لفظ عرش و کرسی گفته است. این عرش و کرسی، صندلی و تخت نیست، چون خدا که جسم نیست، این هم که می فرماید هشت فرشته عرش خدا را حمل می کنند، منظور این نیست که مثل تخت پادشاه است که روی فرشته ها می گذارند؛ بلکه یعنی به امر خدا مدبر امرند، یکی واسطه ی رزق می شود، یکی واسطه ی رسیدگی به امور مردم می شود، یکی واسطه ی ارسال باران می شود. ما خیلی عمق این مسائل را نمی فهمیم، اما مطلبی که من می خواهم بگویم این است که در سوره ی مؤمن که اسم دیگر آن غافر است، در آیه ی هفتم، می فرماید:

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» فرشتگانی که حاملان عرشند و آن ها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار میکنند و می گویند: پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند بیامرزد، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار. اما وای بر آن کسی که خودش را از این رحمت دور کند، رحمتی که در ماه رمضان، شب و روز جمعه هست، آثار رحمت خدا در همه جا گسترده است. هر چند آب دریا زیاد باشد، اما وقتی تویی را در آن بیندازی آب داخل آن نمی رود، چون توپ بسته و مسدود است. اگر کسی برای اینکه این رحمت شامل حالش بشود، زمینه ای ایجاد نکرد خود او مقصر است. سؤال: چگونه روزه ایجاد کنیم؟

چه کنیم رحمت واسعه شامل ما بشود؟

اشاره

چگونه روزه ایجاد کنیم تا رحمت شامل ما بشود؟ امروز چند روزه را می شمارم، ببینید چگونه می شود برای دریافت رحمت روزه پیدا کرد. در این که رحمت گسترده است، و رحمت خدا بر غضبش سبقت دارد، و بیشتر مردم مشمول رحمت خداوند قرار

ص: 280

می گیرند جای تردید نیست، اما چه کنیم که یک روزنه ایجاد شود؟ فرعون و قارون این روزنه را ایجاد نکردند، اما حر، فضل و مالک بن دینار این روزنه را ایجاد کردند. من چه کنم که این روزنه در زندگی ام ایجاد شود و رحمت وارد شود؟ شما که میگویید: «اللَّهُمَّ غَشِّئِنِي فِيهِ مِنَ الرَّحْمَةِ»؛ (1) خدایا مرا پر رحمت کن، و سر تا پای مرا با رحمت بپوشان - «غَشِّئِنِي»؛ یعنی بپوشان، غمش یعنی پوشش - «غَشِّئِنِي فِيهِ مِنَ الرَّحْمَةِ»؛ چگونه می شود؟ یک راهی می خواهد. اگر هیچ راهی نباشد این رحمت شامل انسان نمی شود. چند روزنه را برای شما بگویم:

1. استغفار

اشاره

قرآن می فرماید: «لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»، (2) طلب مغفرت کنید، استغفار کنید و بگویید: «استغفرالله ربی و اتوبُ الیه»، با خدا حرف بزنید، برگردید، در گناه پروری نکنید، توبه کنید در این صورت رحمت شامل شما می شود.

داستان

شخصی به نام سهیل بن عمر خدمت پیغمبر آمد. داستان جالبی است، ببینید چگونه بعضی ها زمینه دارند و برمی گردند، چگونه بعضی ها در دقیقه های پایانی عاقبت به خیر می شوند؟ - سهیل بن عمر مشرک است و از کسانی است که در سه جنگ بدر، احد و خندق در مقابل پیغمبر شمشیر زده و با پیغمبر جنگیده است. سهیل خیلی خوش کلام و فصیح بود، زیبا سخن می گفت، و با همین بیانش مشرکین را علیه پیغمبر تحریک می کرد. در جلسات، مشرکین را علیه پیغمبر تشجیع میکرد، در بدر هم خطبه میخواند و سپاه را تحریک می کرد. او در بدر اسیر شد و لبش هم اندکی پاره شده بود. وقتی او را آوردند چشم عمر به دندان های پیشین سهیل افتاد، گفت: یا رسول الله، دندان های جلو او را بکشید تا دیگر نتواند علیه شما سخنرانی کند،

ص: 281

1- بحار الانوار، ج 95، ص 68

2- نمل: 46

اگر دندان نداشته باشد، این بیان و این فصاحت را نخواهد داشت. پیغمبر فرمود: نه، صبر کن، «عَصَى أَنْ يَنْفَعَنَا كَلَامُهُ» شاید روزی این بیانش به درد ما بخورد، اسیر را نباید زد. طبق همان ضوابطی که بود آزاد شد و رفت. در فتح مکه مسلمان شد، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم رسید و گفت: من گذشته ی بدی دارم، من در جنگ بدر و احد و خندق با شما جنگیدم، سخنرانی کردم و مردم را علیه شما شوراندم. من سال ها از معارف دینی دور بودم. یا رسول الله، در صلح حدیبیه بی ادبی کردم، اما حالا آمده ام که توبه کنم، مرا می پذیرید؟ پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: رحمت خدا گسترده است. او مسلمان شد، پیغمبر او را به معاذبن جبل معرفی کرد و فرمود: معاذ، قرآن را به او یاد بده. معاذ می گوید: او دوازده پیش من می نشست، من قرآن می خواندم و او مثل باران گریه میکرد و می گفت: یعنی می شود این قرآن در دلم راه پیدا کند؟ در مدت کوتاهی قرآن را فرا گرفت. در تمام روزهای بعد از اسلام روزه دار بود، به او می گفتند: تو چرا این قدر روزه می گیری؟ می گفت: من گذشته ی بدی دارم، بگذارید جبران کنم. دائم نماز می خواند، روزه می گرفت، زکات می داد تا این که نحیف و لاغر شد. او این چنین برگشت و برای اسلام مایه گذاشت. عزیز من، باید برگردی.

انبیا گفتند نومیدی بس است *** فضل و رحمت های باری بی حد است

از چنین محسن نشاید ناامید *** دست در فتراک این رحمت زنید

«فتراک» یعنی طناب، ریسمان. از چنین محسن نشاید ناامید، مگر در دعای جوشن نمی خوانید: «یا رَفِیقُ یا شَفِیقُ یا اَنیسُ»؟ مگر نمی خوانید «یا قَدِیمَ الْاِحْسَانِ!» احسان خدا زیاد است. پیش بینی رسول خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم را ببینید، وقتی پیغمبر از دنیا رفت مردم مکه رفتند که مرتد شوند. گفتند: دین تمام شد. یک لحظه اسلام در مکه داشت به بوته ی فراموشی سپرده می شد، چون اهل مکه دو سال بود که مسلمان شده بودند و در اسلام آوردنشان خیلی قوی نبودند. در مکه داشت ورق بر می گشت، همه می خواستند مشرک و مرتد شوند، می گفتند: پیغمبر از دنیا رفت پس دین تمام شد. سهیل بن عمر دستانش را در درگاه مسجد الحرام انداخت، ایستاد و

فریاد زد: دین وابسته به پیغمبر نیست، مگر قرآن نخوانده اید؟ اگر پیغمبر هم از دنیا برود، دین باید باقی باشد. ایستاد و فرماندار مکه را که داشت فرار می کرد، برگرداند و مردم را با بیان زیبایش نجات داد و نگذاشت مشرک شوند. (1) حال دیدید وقتی پیغمبر در آن جا فرمود: بگذار دندان هایش بماند، به این دلیل بود که در او زمینه را دید. پس یک روزنه، روزنه ی استغفار است.

2. عبرت

دوم روزنه ی عبرت است، اگر انسان این قصه ها را بشنود، تاریخ و آثار را ببیند، تشییع جنازه و بیمار را ببیند و عبرت نگیرد رحمت شامل حالش نمیشود. حدیث داریم: «فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَأَعْتَبَرَ وَاعْتَبَرَ»، (2) خدا رحمتش را شامل کسی می کند که ببیند و عبرت بگیرد. اما از کجا عبرت بگیرد؟ «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ»، (3) همه چیز آثار رحمت خداست، از تاریخ، بهار، زمستان، تشییع جنازه، آمد و شد ایام عبرت بگیرد. یکی از عواملی که باعث می شود رحمت شامل انسان شود مسأله ی عبرت گیری و تأثیر پذیری است.

3. دفاع از حق

عامل سوم و روزنه ی سوم دفاع از حق است، «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَحْيَا حَقًّا وَأَمَاتَ بَاطِلًا»؛ (4) رحمت خدا شامل کسی می شود که حق را زنده گرداند و باطل را بمیراند. البته لازمه ی آن این است که انسان حق و باطل را بشناسد. اگر حق گفتی و از حق دفاع کردی رحمت شامل تو می شود. حسان بن ثابت از حق دفاع نکرد، انس بن مالک از غدیر دفاع نکرد، خیلی از اصحاب در شب کلام و سخن زهرای مرضیه علیها السلام را شنیدند و به حق اعتراف کردند، اما صبح در موعد نیامدند، و حضرت را تنها گذاشتند. حق دانستن کافی نیست، انس میدانست حق با علی است حَسَّانِ خودش در غدیر شعر

ص: 283

1- پیغمبر و یارانش، ج 3، ص 278

2- نهج البلاغه، خطبه 103

3- روم: 50

4- غررالحکم، ح 980

گفته بود و می دانست حق با علی است. دفاع کردن از حق هنر است چون دفاع از حق هزینه می برد. عمار از حق دفاع کرد آن چنان به شکمش زدند که تا آخر عمرش درد کشید، فتق او پاره شد و عمار تا آخر عمر درد شکم و درد پهلو داشت. (1) ابوذر از حق دفاع کرد او را به ریزه تبعید کردند، فرزندش، همسرش و خودش در ریزه از دنیا رفتند، دخترش در ریزه تنها و غریب ماند و مالک اشتر او را به مدینه آورد. مزار او هم الآن در ریزه غریب است. ابوذر این هزینه را پرداخت. (2) فاطمه ی زهرا علیها السلام، برای دفاع از حق برخاست، هزینه ها پرداخت؛ پهلویش شکسته شد، بازویش متورم شد، صورتش نیلی شد، شهیده شد. (3) امام کاظم علیه السلام فرمود: مادرمان، زهرا شهیده شد. دفاع از حق هزینه دارد. اگر امام حسین علیه السلام در مدینه مینشست هزینه نمی خواست، اما امام، علی اصغر داد، علی اکبر داد، زن و فرزندانش به اسارت رفتند، سرها بالای نی رفت. وقتی دفاع از حق هزینه داشته باشد اگر دفاع کنی هنر است. این هنر نیست که در هر جمعی مطابق میل همان جمع حرف بزنی، در هر جناحی مطابق میل همان جناح حرف بزنی، در هر دولت و گروهی رنگ همان گروه را بگیری. نباید از این حزب، از آن جناح، از این گروه، از این افراد حمایت کنی. بله یک وظیفه ای بر عهدهی کل نظام و کشور است که جای خود را دارد، اما هر کسی در موضع خودش وقتی دید حق زیر پا گذاشته می شود، باید فریاد بزند. یکی از عزیزان می گفت یک وقتی خدمت مقام معظم رهبری - حفظه الله - رسیدیم به ایشان عرض کردیم: آقا جان، می بینیم که گاهی بعضی از مسئولین، بعضی از مدیران کل، بعضی از وزرا، که اهل منبر و دوست ما هستند، خطا می کنند. فرمود: اگر در زمان طاغوت بود چه می کردید؟ گفتیم: فریاد می زدیم و می گفتیم. فرمود: حالا - هم بگویید و وظیفه تان را انجام بدهید. درست است که دفاع از نظام جمهوری اسلامی، از کلیت نظام، از مبانی ولایت فقیه و از رهبری مکرم نظام وظیفه ی همه است، اما معنای آن این نیست که اگر یک وزیر، یا شهردار یا یک مدیرکل در جایی خطایی کرد

ص: 284

1- پیغمبر و یاران، ج 5، ص 6

2- پیغمبر و باران، ج 1، ص 62

3- الکافی، ج 1، ص 458؛ مسائل علی بن جعفر، ص 325

انسان سکوت کند. در این جا انسان تذکر میدهد و فریاد می زند. ولذا فرمودند: حق را ل هر کجایافتی از آن دفاع کن، هر کجا هم باطل را یافتی علیه باطل سخن بگو. طبیعتاً این کار باعث می شود روزنه ی رحمت الهی به رویت باز شود.

4. توسل به اهل بیت علیهم السلام

یکی از مهم ترین روزنه های رحمت الهی هم خود اهل بیت علیهم السلام هستند، «وَمَعْدِنَ الرَّحْمَةِ»، در زیارت جامعه کبیره می گوئیم: آقا شما معدن رحمت هستید، اگر کسی خودش را به این معدن وصل کرد از روزنه، گذشته است. ورود در معدن، رحمت است. ورود در مرکز و ملجأ، مبنای رحمت است. امید همه ی ما نیز به همین رحمت است، چون حدیث داریم: خدا به اشک، رحمت و لطف و عنایت می کند. قرآن نیز می فرماید:

اطاعت از خدا و پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و معصومین علیهم السلام باعث می شود رحمت الهی شامل حال انسان بشود.

امیر مؤمنان (1)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، (1)

مقدمه

این ایام و لیالی منسوب به امام العارفین، قطب السالکین، ابوالائمہ، اخوالرسول، زوج البتول، یعسوب الدین، و امام الممتقین امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه افضل التحیة والتناء است. شخصیتی که دریای بیکران فضائلش هیچ انتهای ندارد، و قلبی رفیع کراماتش قابل دست یافتن نیست. شخصیتی که دریای مواج فضائل و نیکی هاست، امیر والایی هاست، خورشید بلند و درخشان عظمت هاست. شخصیتی که جز پیامبر کسی او را نشناخت کما اینکه پیامبر را جز او کسی نشناخت. شخصیتی که جان و هستی پیامبر و به تعبیر قرآن نفس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم است.

این چند جلسه نکاتی را درباره ی امیرالمؤمنین علیه السلام و فضائل بی کران آن حضرت از بیان خودشان به عرض شما برسانم. امیرالمؤمنین شخصیتی است که عباس عموی رسول خدا می گوید: من با فرزندم عبدالله بن عباس خدمت پیامبر اکرم نشسته بودیم، دیدم وقتی علی بن ابی طالب وارد شد چهره ی پیامبر بشاش شد، عرض کردم: «أَتُحِبُّ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ» آیا شما علی را اینقدر دوست دارید؟ پیامبر اکرم فرمود: «يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهِ لَلَّهِ أَشَدُّ حُبًّا لَهٗ مِنِّي»؛ به خدا قسم، خدا بیش از همه ی مردمان علی را دوست دارد، محبت خدا و دوستی خدا به امیرالمؤمنین شدیدتر است. بعد فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صَدْرِهِ»، ذریه ی هر پیغمبری در نسل خودش است؛ از

ص: 286

نسل ابراهیم، اسماعیل و اسحاق آمده از نسل یعقوب، یوسف آمده، و از نسل داود، سلیمان آمده است. خداوند ذریه ی هر نبی را در صلب خودش قرار داده است. بنابراین خداوند چه قدر علی را دوست داشته که «وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صَلْبِ هَذَا» ذریه و فرزندان و اوصیاء مرا از نسل علی قرار داده است. (1) نه اینکه این امر تصادفی بوده است؛ تمام پسرهای پیامبر در کودکی از دنیا رفتند، باید زهرا بماند و با امیرالمؤمنین ازدواج کند، باید حسنین به واسطه ی علی بن ابی طالب متولد شوند و ابناء رسول الله (2) بشوند. خود پیامبر فرمود: عمو جان، خدا ذریه ی هر پیامبر را در نسل خودش قرار داد اما ذریه ی مرا از صلب علی بن ابی طالب مقرر کرد. در نقل دیگری دارد جبرئیل به پیامبر گرامی اسلام عرض کرد: «يَا مُحَمَّدُ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، إِنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ لَأَشَدُّ مَعْرِفَةً لَهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ»، (3) آسمانیان علی را بهتر از زمینیان می شناسند. آنجا معرفت و محبت و دوستی امیرالمؤمنین قوی تر و شدیدتر از روی زمین است. حال چنین شخصیتی را چگونه انسان می خواهد زبان به مدح و ثنایش بگشاید؟! کسی که خدا و پیامبر مدح او را گفته است! شخصیتی که در روایت است کوبه ی درب بهشت ذکر «یا علی» است. «کوبه» آن چیزی است که وقتی جایی وارد میشوند آن را می کوبند. قدیمی ها درهای کوبه ای داشتند. زنگ و کوبه، برای اطلاع رسانی به اهل خانه است یعنی من دارم وارد می شوم. معنای روایت این است که ولایت و دوستی امیرالمؤمنین شرط ورود به بهشت است.

انتظارات امیرمؤمنان از شیعیان و محبانش

عزیزان، بحث امروز من درباره ی انتظارات امیرالمؤمنین علیه السلام از ما شیعیان است. یعنی انتظارات امیرالمؤمنین از ما به عنوان یک شیعه و پیرو چیست؟ چون همه جا ما را به عنوان شیعه می شناسند و این عنوان کمی نیست.

ص: 287

1- بحارالانوار، ج 38، ص 307؛ کشف الغمه، ج 1، ص 94؛ کشف الیقین، ص 402

2- بحارالانوار، ج 43، ص 234؛ شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 26

3- بحارالانوار، ج 39، ص 98؛ المناقب، ج 2، ص 235

عمار ذهنی کوفی پیش قاضی آمد. این داستان را می گویم تا به اهمیت قضیه پی ببرید بعد انتظارات امیرالمؤمنین را برایتان عرض می کنم - عمار ذهنی شیعه ی امام صادق است، یک مشکل دادگاهی داشت او را پیش قاضی اُبی لیلا آوردند. قاضی از سستی های کوفه بود، آن زمان حکومت دست اهل سنت بود و قاضی هم از طرف اهل سنت منصوب شده بود. جناب عمار شهادت داد، قاضی گفت: شهادت تو به دو دلیل پذیرفته نیست، تو رافضی و شیعه هستی. رافضی یعنی آن هایی که روش پیغمبر و اهل سنت را کنار زده بودند. «رفض» در لغت یعنی ترک و کنار زدن یک شیوه. قاضی گفت: چون تو رافضی هستی و شیوه ی خلفا را کنار زده ای و معتقد به امامت امیرالمؤمنین و ائمه هستی لذا به این دو دلیل شهادت تو پذیرفته نیست. او شروع کرد مثل باران اشک ریختن و گریه کردن. قاضی فکر کرد او غصه خورده است. گفت: عیبی ندارد اگر از عقیده ات دست برداری من خودم کمکت میکنم. عمار گفت: بنده ی خدا من برای این گریه نمیکنم، من برای دو چیز گریه می کنم؛ یکی برای خودم و یکی برای تو. برای خودم گریه می کنم که من کجا رافضی ام؟! مولا-یم امام صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که این کلمه ی رافضی را گفت فرعون بود که درباره ی ساحران زمان موسی به کار برد. وقتی ساحران، فرعون را ترک کردند به آن ها گفت شما رافضی هستید که ترک باطل کرده اید. بنابراین رافضی کسی است که باطل را ترک کند. کسی است که گناه را ترک کند. «رفض» یعنی ترک باطل و ترک گناه - من کی این گونه ام؟! این چه کلمه ای است که به من می گویی؟! من لیاقت این واژه را ندارم. بعد هم به من شیعه میگوئی شیعه، ابراهیم بود. شیعه اوصیاء الهی بودند. شیعه ی امیرالمؤمنین کسانی بودند مثل عمار و سلمان که فدایی بودند، من کجا و شیعه ی امام صادق کجا؟! به من دو عنوان داده ای که من با آن ها منطبق نیستم. اما برای تو گریه می کنم که چه قدر کوردل و ناآگاه هستی! و چه قدر با مبانی دینی و اعتقادی نا آشنا هستی! بعد خدمت امام صادق آمد و داستان را برای آن حضرت تعریف کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: واللہ! به خاطر این ادب خدا تمام گناهان تو را بخشید، چون دفاع کردی. این مهم است، ما داشته ایم کسانی که همین حرف ها را می زدند بعد خدمت امام صادق علیه السلام می آمدند و می گفتند: آقا، به ما شیعه می گویند، ما را مسخره میکنند، ما چه کنیم؟ حضرت می فرمود:

همین قدر که ادب کردید و از عنوان تشیع دفاع کردید، همین ادب شما باعث آمرزش همه ی گناهانتان است. آیا این عنوان کمی است؟ شیعه ای که پیامبر فرمود: «يَا أَبَا الْحَسَنِ هَذَا جَبْرَائِيلُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى شِعْبَكَ وَمُجَبِّكَ سَبْعَ خِصَالٍ»؛ علی جان، به شیعیان و محبانت بشارت بده که خداوند هفت خصلت به آن ها عطا کرده است: 1- الرَّفْقَ عِنْدَ الْمَوْتِ؛ هنگام جان دادن رفیق و همراه دارند، آرام جان می دهند. 2- الرَّفْقَ عِنْدَ الْمَوْتِ؛ در وحشت قبر مونس دارند. 3. الرَّفْقَ عِنْدَ الْمَوْتِ؛ در تاریکی نور دارند. 4- وَالْأَمْنَ عِنْدَ الْفَرَجِ، در فریاد و ناله ی روز قیامت امنیت دارند. یکی از اسامی قیامت یوم الفزع است، فزع یعنی روز فریاد و ناله. قرآن می فرماید: «يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ»، (1)، 5- وَالْقِسْطَ عِنْدَ الْمِيزَانِ؛ عدالت در هنگام سنجش اعمال. 6- وَالْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاطِ؛ عبور از صراط دارند. 7- وَدُخُولَ الْجَنَّةِ قَبْلَ النَّاسِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»؛ (2) و ورود به بهشت قبل از سایر مردم، و نوری که جلوی آن ها را روشن میکند و راه درست را به آن ها نشان میدهد.

بنابراین یک شیعه با این ویژگی ها از آن انتظاراتی است که باید دید این انتظارات چیست؟ من این بحث را هر چند جای صحبت بیشتری دارد اما با یک روایت خدمت شما تقدیم می کنم. دقت بفرمایید که وجود مقدس امیرالمؤمنین علی از ما چه انتظاراتی دارد. امیرالمؤمنین فرمود: نمیخواهم مثل من زندگی کنید، نمی خواهم مثل من غذا بخورید، نمی خواهم ظاهر زندگی تان را با من انطباق بدهید، شما نمی توانید مثل من زندگی کنید، اما آن چیزی که از شما می خواهم این است. روایت جالب و قابل تأملی است، روایتی است که حضرت روی نکات دقیقی به عنوان ویژگی های شیعه و علائم شیعه، دست گذاشته است، حال آن ویژگی ها چیست؟

1. بذل و بخشش در راه ولایت

اشاره

«شِعْبَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وَلَايَتِنَا»؛ شیعیان ما در راه ولایت ما بذل می کنند؛ خرج می کنند؛ مایه می گذارند. قبل از همین منبر با بعضی افراد فاضل صحبت می کردیم که

ص: 289

1- أنبیا: 103

2- بحارالانوار، ج 27، ص 162؛ النخصال، ج 2، ص 402؛ اعلام الدین، ص 450

این روایت را چگونه معنا کنیم؟ «الْمُتَّبِذِلُونَ فِي وَلَايَتِنَا»؛ کسانی که در راه ما بذل می کنند. دیدیم این روایت اطلاق دارد؛ یعنی آن هایی که روضه می گیرند، مجلس می گیرند، جشن می گیرند، چراغی برای اهل بیت روشن می کنند. پرچمی برای اهل بیت می زنند، جانشان را فدا می کنند، مالشان را فدا می کنند. فرمود: هر که در راه ولایت ما بذل کند و از خودش مایه بگذارد. قنبر مایه گذاشت، ابن سیگیت مایه گذاشت، میثم تمار مایه گذاشت. سید جمیری از اشعارش مایه گذاشت، دعبل خزاعی از اشعارش مایه گذاشت، یک کسی مثل علامه ی امینی از قلمش مایه می گذارد، کسی مؤسسه ای به نام امیرالمؤمنین می زند، به فقرا کمک می کند، کسی یک پرچم در خانه اش می زند، کسی روز شهادت لباس مشکی می پوشد. لذا این اولین ویژگی شیعه وانتظار امیرالمؤمنین است.

داستان

مورد اول: من داستانی را خدمتان عرض کنم تا معنای «الْمُتَّبِذِلُونَ» روشن شود. نجاشی حاکم حبشه بود، او اولین شاهی بود که به پیامبر ایمان آورد. نجاشی کسی است که وقتی از دنیا رفت، پیامبر از مدینه بر بدنش با هفت تکبیر نماز خواند. از نظر فقهی هم می توان برای کسی که در شهر دیگری از دنیا رفته از راه دور نماز خواند، باید رو به قبله بایستد و نماز میت بخواند. پیامبر در محل فعلی مسجد قومه که پشت قبر پیامبر صلی الله علیه واله وسلم است در این محل بر بدن نجاشی نماز خواند. نجاشی در حبشه بود و روزهای زیادی گذشت تا خبر مرگش به پیامبر رسید، لذا وقتی پیامبر شنید برایش نماز میت خواند. نجاشی کسی بود که به مسلمان ها و به جعفر بن ابی طالب و دیگران پناه داد و پیامبر نیز او را دوست داشت. وقتی او از دنیا رفت اوضاع حبشه به هم ریخت و هرج و مرج شد؛ بنابراین حکومت از دست این ها خارج شد. پسر نجاشی به نام ابی نیدر به مکه آمد و در آن جا به عنوان برده و غلام فروخته شد. در آن جا دچار مشکل و سختی شد، وقتی خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، فرمود نجاشی روزی مسلمان ها را تحویل گرفت و آن ها را تکریم کرد. در روایت داریم اگر عزیزی دلیل شد او را تحویل بگیر. اگر غنی فقیر شد او را کمک کن. اگر عالمی لغزید سعی کن خدماتش را فراموش

نکنی، و به گونه ای او را در مسیر بیاوری. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: پناه می برم به خدا از عالمی که بلغزد، از عزیزی که ذلیل شود، از عابدی که سست شود و از غنی ای که فقیر شود. پسر نجاشی عزیز بوده حالا ذلیل شده، و به عنوان اسیر به مکه آمده است - حضرت پول فرستاد او را خریدند و آزادش کردند و او را به مدینه آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام مزرعه و قناتی به او داد که معروف به قنات آبی نیدر است و او را مسئول این مزرعه و قنات گذاشت ایشان نیز ماند و از شیعیان و پیروان امیرالمؤمنین شد. اوضاع حبشه آرام شد، مردم پی بردند که اشتباه کرده اند نباید با حکومت مخالفت می کردند. گفتند دوباره حکومت را به آل نجاشی برگردانیم. وقتی فهمیدند پسر نجاشی به حجاز رفته، هیئتی از حبشه به مدینه پیش ابی نیدر آمدند، آن ها عذرخواهی و اصرار کردند که برگرد ما تاج پادشاهی را دوباره بر سر تو بگذاریم، و حکومتی را که مال پدرت بود به تو برگردانیم. او گفت برنمیگردم عظمتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام دیده ام او را رها نمی کنم، هر کسی را که می خواهید خودتان برای کشور انتخاب کنید، و برگشت.

مورد دوم: پسر هارون الرشید، قاسم، پدرش را رها کرد و به بصره آمد و کارگری می کرد. به خاطر علاقه ای که به امیرالمؤمنین و اهل بیت داشت، گفت نان هارون الرشید را نمی خورم و حکومت را از او نمی پذیرم. (1) یک وقت بذل در ولایت این است که مسئولیت را رها کنی. گاهی بذل در ولایت این است که از آن ها دفاع کنی. گاهی بذل در ولایت این است که جلسه بگیری.

مورد سوم: سید حمیری شیعه نیست، پیرو امام صادق علیه السلام نیست، او کیسانی مذهب است و محمد حنفیه را امام میدانند. امام صادق علیه السلام با او صحبت کرد و او را عوض کرد، او شیعه شد و از عقیده اش برگشت. این بذل است؛ بازگشت از یک عقیده ی باطل. (2) و بازگشت از یک حکومت ستمگر. یکی نیز مثل ابن سکیت در راه محبت

ص: 291

1- ستاره های فضیلت، ج 2، ص 533

2- کشف الغمه، ج 1، ص 549؛ الأمالی للطوسی، ص 43

امیرالمؤمنین زبانش از حلقش کشیده میشود. کمیل در سن 90 سالگی پیش حجاج، جانش را فدا کرد و در راه محبت امیرالمؤمنین به شهادت رسید. عزیزان، امیرالمؤمنین امیر والایی ها، امیر نیکی ها، قله ی رفیع کرامت از من و شما انتظار دارد، فرمود: من نمی خواهم مثل من زندگی کنید، من نمی خواهم مثل من لباس بپوشید ولی شیعه ی ما هفت ویژگی دارد: «الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وِلَايَتِنَا»، در راه ولایت ما خرج می کند و مایه می گذارد.

مورد چهارم: ذریح محاربی پیش امام صادق آمد و گفت: آقا وقتی من ثواب زیارت امام حسین را بیان می کنم مسخره ام می کنند، فرزندانم مراد دست می اندازند. حضرت فرمود: «يَا ذَرِيحُ دَعِ النَّاسَ يَذْهَبُونَ حَيْثُ شَاءُوا»؛ مردم را رها کن و با ما باش، خداوند به زائرین امام حسین مباحثات می کند تو وظیفه ات را انجام بده. (1) یک وقت باید آبرو بگذارد، یک وقت باید تمسخر را تحمل کند. وقتی به بعضی کشورها مثل عربستان می رویم این ها کم به ما حرف بد می زنند؟! کم به ما ناسزا می گویند؟! کم به ما توهین می کنند؟! این ها به خود امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام نیز گفته می شد. لذا فرمود: شیعه باید از آبرو و جان و مالش برای ولایت ما بذل کند.

2. رفاقت به خاطر ولایت

«الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا»، شیعه های ما با هم رفیق اند. در روایت نیز داریم در بهشت مقامی است که مال «متحابین» است، متحابین به باب تفاعل که می رود به معنای دوستی دو طرفه است؛ یعنی محبت و دوستی آن ها به یکدیگر به خاطر خدا و ولایت ماست، لذا بغض و کینه از یکدیگر ندارند.

3. احیاء اوامر اهل بیت علیهم السلام

اشاره

صفت سوم: «الْمُتَرَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا»؛ شیعه های ما به زیارت یکدیگر می روند و دور هم می نشینند، برای این که امر ما را احیا کنند، برای اینکه حدیث های ما را احیا کنند، برای این که قصه های زندگی ما و تاریخ ما را احیا کنند. امام صادق می فرماید: با

ص: 292

پدرم راه افتادیم وقتی بین قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه واله وسلم رسیدیم جمعی از دوستان پدرم آنجا بودند، پدرم نزد آن ها ایستاد و سلام کرد و فرمود: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكُمْ وَأَحِبُّ رِيحَكُمْ وَأَزْوَاحَكُمْ»، (1) جلسه ای که در آن حدیث ما را می خوانید بوی عطریدارد به خدا قسم ما آن عطر را دوست داریم، ما ارواح شما را دوست داریم. در این جلسات که می نشینیم و حدیث میخوانیم این جلسات احیای امر است. بعضی ها می خواهند این جلسات را کم رنگ کنند. شخصی به امام صادق گفت: آقا، گاهی ما سه نفر دور هم می نشینیم. امام صادق فرمود: اگر سه نفر دور هم نشستید معادل شما از آسمان فرشته می آید و وقتی که دعا می کنید آن فرشته ها برای شما آمین می گویند. این احیاء امر است.

داستان

یکی از شیعیان امام صادق علیه السلام به یکی از بلاد شرک رفته بود تا آن جا تبلیغ کند و مردم را به سوی اهل بیت علیهم السلام دعوت کند. همه ی آن ها مشرک بودند. او خدمت امام صادق آمد و عرض کرد: آقا، آن جا دلم می گیرد؛ وقتی در مدینه بودم شما را می دیدم و پیش شما می آمدم. رفقا و دوستان دور هم جمع میشدیم، اما آن جا که می روم غریب و تنها هستم با این حال تحمل می کنم اما یابن رسول الله، اگر در غربت بمیرم چه کنم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «حُشِرَتْ أُمَّةٌ وَحَدَكُ»؛ اگر تو در آن جا از دنیا بروی یک امت محسوب میشوی. تو یک نفر، در آنجا یک امت هستی؛ اما به یک شرط: «تَذَكُرُ أَمْرَنَا»، حدیث ما را برای مردم بخوانی، «وَتَدْعُو إِلَيْهِ»، (2) و مردم را به سوی ما دعوت کنی، اگر این کار را بکنی تو یک امت هستی. پس سومین ویژگی شیعیان ما این است که دور هم می نشینند و احیاء امر ما را می کنند.

آیت الله سید محمد باقر صدر

در حالات شهید سید محمدباقر صدر، اعلی الله مقامه الشریف، نقل می کنند که

ص: 293

-
- 1- بحار الانوار، ج 65، ص 146؛ ارشاد القلوب، ج 1، ص 101؛ مجموعه ورام. ج 2، ص 90
 - 2- وسائل الشیعه، ج 16، ص 188؛ بحار الانوار، ج 65، ص 129: بشارة المصطفی، ص 68

ایشان می گوید: من شب ها به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام میرفتم، بعد از نماز وقتی حرم کمی خلوت می شد یک گوشه می نشستم، و بحث های علمی که می خواستم فردا درس بگویم با خود تکرار می کردم. کم کم، احساس کردم معنویت حرم امیرالمؤمنین و نورانیت امیرالمؤمنین به من کمک می کند. در هر بحثی که وارد میشدم یک فضاهای جدیدی برایم باز میشد. ایشان می فرماید هیچ کس هم از این جریان خبر نداشت فقط خودم می دانستم. یکی دو هفته گذشت دیگر نتوانستم آنجا بروم، برنامه ام به هم خورد. یک شب یکی از خانم های فامیل منزل ما آمد، او هیچ خبری هم از جایی نداشت، گفت: آقای صدر، دیشب امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم، فرمودند برو به سید باقر بگو که چرا دیگر نمی آیی درست را تحویل بدهی؟ چرا دیگر نمی آیی آن جا درست را بیان کنی. بلافاصله متوجه شدم که آقا تا این حد عنایت دارد. او می گوید من اصلاً تو این فضا نبودم، پیش خود می گفتم حالا یک فرصتی پیش آمده آنجا می روم، اما دیدم آقا حتی به تکرار و مذاکره ی درس علمی من در آن جا عنایت و توجه دارد. فرمود: «الْمُتَزَاوِرُونَ فِي أَحْيَاءِ أُمَّرِنَا»، شیعیان ما به زیارت هم می روند و دور هم جمع می شوند. وای بر آن زیارت هایی که در آن ها گناه باشد! وای به آن رفت و آمدهایی که در آن ها معصیت باشد! وای بر آن جلساتی که از آن ها بوی تعفن گناه برخیزد! آن جلسات را شیطان اداره می کند. خداوند به شیطان قدرتی داده، به خاطر اینکه تعادل بین معنویت و غرایز انسان باشد. برای این که خلقت و آفرینش شیطان لازمه ی رشد است. انسان در تضادهاست که طرفش را پیدا می کند. دو لبه ی جاده ی مستقیم است، جاده ی بی لبه خطر دارد. صراط مستقیم از بیراهه هاست که روشن می شود. شیطان بی راهه ای است که تشخیص صراط مستقیم با دوری از راه شیطان ممکن می شود. خدا می فرماید: شیطان قدرتی دارد که «لِيُوحُونَ إِلَيَّ أَوْلِيَاءَهُمْ»،⁽¹⁾ به اولیائش وحی می کند. این وحی، وحی اصطلاحی نیست؛ یعنی الهام می کند، دل را تسخیر می کند. این آیه ی قرآن است که «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيَّ أَوْلِيَاءَهُمْ»؛ شیاطین میتوانند

ص: 294

دل‌هایی را تسخیر کنند. «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»، (1) می‌توانند در اولاد و مال انسان شریک شوند. می‌توانند واسطه‌ی منفی شوند. البته خدا در قرآن می‌فرماید: «لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، (2) کسانی که به خداوند ایمان دارند و توکل بر او می‌کنند شیطان هیچ تسلطی بر آن‌ها ندارد. عزیزان، انتظارات امیرالمؤمنین از ما چیست؟ سوم: «الْمُتَزَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا»، به زیارت هم بروید، جلسه برگزار کنید و امر ما را احیا کنید.

4. در عصبانیت ظلم نکردن

اشاره

چهارم: «الَّذِينَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا»، شیعیان ما وقتی عصبانیمی شوند، و برایشان ناراحتی پیش می‌آید به قیمت ناراحتی ظلم و ستم نمی‌کنند. به قول معروف از کوره در نمی‌روند.

داستان

مورد اول: یکی از اصحاب امیرالمؤمنین «حجر بن عدی» و «عمر بن حمق» است که حضرت آن‌ها را خیلی دوست داشت. میدانید یکی از ویژگی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که خوبی‌های دوستانش را یاد می‌کرد. گاهی به مسجد کوفه می‌آمد و دست به محاسنش می‌کشید به خصوص در اواخر عمرش. بعد از صفین اشک می‌ریخت و می‌فرمود: «أَيْنَ عَمَّارٍ وَ أَيْنَ ابْنِ التَّيْهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ إِخْوَانِهِمْ»، برادران من کجایی؟ همه‌ی آن‌ها را یاد می‌کرد. از سقیفه که بیرون آمد فریاد زد: «وَ اجْعَفْرَاءُ! وَ لَا جَعْفَرَ لِي الْيَوْمَ»؛ برادرم جعفر کجایی؟ اگر امروز بودی به علی این تعرض نمیشد. «وَ اَحْمَزَتَاةُ! وَ لَا حَمَزَةَ لِي الْيَوْمَ»، (3) مؤمن باید از خوبی‌ها یاد کند، قرآن نیز می‌فرماید: «أذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ»، (4) یکی از نشانه‌های مروت این است که انسان نیکی‌های دیگران را

ص: 295

1- اسراء: 64

2- نحل: 99

3- بحار الانوار، ج 29، ص 624، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 109

4- مائده: 7

ذکر کند. امیرالمؤمنین کنار قبر عمر بن حنظل آمد و از او تجلیل کرد، از جر تجلیل کرد. در صفین شنید که «حجر» و «عمر بن حقیق» یک مقداری عصبانی شده اند و به سپاه معاویه ناسزا گفته اند، هر دوی آن ها را خواست و فرمود: علی دوست ندارد کسی را سب کنی و فحش و ناسزا بدهی. من در جلسات گذشته عرض کردم که خداوند لعن را در قرآن آورده است، لعن یعنی اعلام برائت و بیزاری. اما عزیز من، به قیمت نفی دشمن فحش جایز نیست، ولو طرف مقابلت یزید و شمر است. فحش فحش است، حرف زشت زشت است، شما لعن کن و مظالمشان را مطرح کن. اما گاهی انسان می شنود بعضی ها به این قیمتها فحش می دهند. حضرت فرمود: حجر و عمر دوست ندارم شما سباب باشید. فرمود شما بروید مظالم آن ها را مطرح کنید تا مردم آن ها را بشناسند. شما بروید بدی های آن ها را بگویید. یکی از ویژگی های شیعیان ما این است که عفو دارند و غضب که می کنند ظلم نمی کنند.

مورد دوم: امیرالمؤمنین علیه السلام در کوچه های کوفه راه می رفت، کنیزی را دید که نشسته و گریه می کند. به قول جرج جرداق مسیحی که می گوید امیرالمؤمنین اقیانوسی است که اگر کوه ها در آن می افتاد هیچ کوهی او را متلاطم نمی کرد. اگر گره های در میان این اقیانوس می افتاد موج برنمیداشت. امیرالمؤمنین اقیانوسی است که با هیچ ضربه ای موج برنمیداشت و استوار بود، اما تنها چیزی که این اقیانوس را متلاطم میکرد اشک یتیم و غریب و در مانده بود. نمی توانست اشک ببیند، - حضرت کنار این کنیز آمد و فرمود: چرا اشک میریزی؟ گفت: آقا، اربابم دو درهم به من پول داد تا خرما بخرم حال که خرما خریده ام و به خانه برده ام می گوید خرماش خوب نیست برو آن ها را پس بده. پیش مغازه دار که رفتم آن ها را پس نگرفت. - کاسب های عزیز، بعضی اوقات اقاله کردن ثواب دارد، من فروشگاهی را می شناسم که پشت مغازه نوشته: جنس فروخته شده پس گرفته می شود. پیش خود گفتم شاید اشتباه کرده و نوش افتاده است. از او سؤال کردم، گفت: نه آقا، من از بس ثواب اقاله و برگشت جنس را میدانم این کار را کرده ام. البته ایشان پارچه فروش است، بعضی از جنس ها را می شود اقاله کرد. اقاله کردن ثواب دارد، روایت داریم پیامبر فرمود: خدا به آدم های سهل البیع و

سهل الشعراء برکت می‌دهد. (1) یعنی زود می‌خرند و زود می‌فروشند. خیلی ناخن خشک و حساس نیستند. روایت داریم خداوند به انسان هایی که زود می‌پذیرند برکت می‌دهد. قصابی مقداری گوشت به خانمی داد، خانم گفت: این گوشت کم است. او گفت: مطابق پولت است. امام صادق فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام از آن جا رد می‌شد، به قصاب گفت: به او مقداری زیادتر بده، درست است که مطابق پولش است اما این مقدار آن‌ها را تأمین نمی‌کند، تو به او گوشت بیشتری بده خدا به تو برکت بیشتری می‌دهد. (2) همیشه که نباید سر ترازو مطابق هم باشد، نباید عقربه اش دقیق باشد. گاهی یک خانم هزار تومان آورده که برای فرزندانش گوشت بخرد، درست است که به هزار تومان گوشت نمی‌دهند اما اگر شما به او کمک کنی خدا به زندگی ات برکت می‌دهد. همیشه حساب دو دو تا، چهار تا نیست. خدا فضل دارد، عدل دارد او «يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، (3) است. «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»، (4) نیز هست. در دین جود، ایثار، عدل، فضل و احسان نیز آمده است. این‌ها نکاتی است که باید توجه بشود. امیرالمؤمنین به کنیز فرمود: بیا برویم. او را به مغازه‌ی خرمافروشی برد. فرمود: آقا، این خرماها را از این کنیز پس بگیر، این تقصیر ندارد، کارهای نیست فقط واسطه است. صاحب مغازه خیلی ناراحت شد، دستش را به طرف سینه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و مشتی به سینه‌ی حضرت زد و حضرت را به عقب پرتاب کرد. امیرالمؤمنین ایستاد، عده‌ای که آن اطراف بودند، حضرت را شناختند به صاحب مغازه گفتند: فلانی، میدانی به سینه‌ی چه کسی دست زدی؟! این قهرمان احد و خندق است. عمر بن عبدودها از مقابلش گریختند! چه کار کردی؟! یک مرتبه رنگش تغییر کرد، گفت: آقا، اشتباه کردم، نفهمیدم. سرش را پایین انداخت. آقا فرمودند: من از تو گذشتم قصاص هم نمی‌کنم اما یک شرط دارد: «مَا

ص: 297

-
- 1- قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم بَارَكَ اللَّهُ عَلَى سَهْلِ الْبَيْعِ، سَهْلِ الشَّرَاءِ، سَهْلِ الْقَضَاءِ، سَهْلِ الْإِقْتِضَاءِ (التَّهْذِيبِ، ج 7، ص 18؛ وسائل الشيعه، ج 17، ص 450)
 - 2- کافی، ج 5، ص 152؛ الفقيه، ج 3، ص 196
 - 3- بقره: 195
 - 4- مائده: 8

أَرْضَانِي عَنكَ إِنْ أَصْلَحْتَ أَمْرَكَ»، (1) این که روش خود را اصلاح کنی و تکرار نکنی، اگر روش کارت را اصلاح کردی من از تو راضی هستم و از تو میگذرم. بنابراین چهارمین صفت پیروان امیرالمؤمنین این است که «إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا». و انتظار آقا از ما این است که وقتی غضبناک شدیم ظلم نکنیم.

5. اسراف نکردن در حال خشنودی

صفت پنجم: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «وَإِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا»؛ شیعیان ما وقتی در حال خشنودی هستند اسراف نمی کنند؛ یعنی در جشن ها غلو نمی کند، در خرجش اسراف نمی کند، در حالت خشنودی از گناه استفاده نمیکنند.

6. همسایه داری

صفت ششم: «بَرَكَتٌ عَلَى مَنْ جَاوَزُوا»؛ با همسایه مهربانند. این ها کسانی هستند که با همسایه با رفق و مدارا رفتار می کنند.

7. اخلاق نیکو با رفقا

اشاره

صفت هفتم: «سَلِّمْ لِمَنْ خَالَطُوا»، (2) با دوستانشان نرمخو و با مسالمت، و در آسایش زندگی میکنند. این ها انتظارات آقا امیرالمؤمنین علیه السلام از شیعیانشان است. شبی حضرت در نخلستان های کوفه میرفت، متوجه شد که از پشت سرش صدای پا می آید، امیرالمؤمنین ایستاد فرمود: «مَنْ أَنْتُمْ؟» شما چه کسی هستید؟ گفتند: «نَحْنُ شِيعَتُكَ»؛ آقا، ما شیعیان شما هستیم. حضرت نگاهی به قیافه ی آن ها انداخت و فرمود: «لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سِيمَاءَ الشَّيْعَةِ»، (3) من که هر چه نگاه میکنم قیافه ی شما به

ص: 298

1- بحار الانوار، ج 41، ص 48؛ المناقب، ج 2، ص 112

2- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شِيعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وَلَايَتِنَا الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا الْمُتَرَاورُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا الَّذِينَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا وَإِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا بَرَكَتٌ عَلَى مَنْ جَاوَزُوا سَلِّمْ لِمَنْ خَالَطُوا (الكافي، ج 236؛ وسائل الشيعه، ج 15، ص 190؛ بحار الانوار، ج 65، ص 190)

3- إِنَّهُ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَتْ لَيْلَةَ قَمَرَاءَ، فَأَمَّ الْجَبَانَةَ، وَلِحَقَّهُ جَمَاعَةٌ يَقْفُونَ أَثَرَهُ، فَوَقَفَ ثُمَّ قَالَ: مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ شِيعَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَتَفَرَّسَ فِي وُجُوهِهِمْ، ثُمَّ قَالَ: فَمَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سِيمَاءَ الشَّيْعَةِ؟ قَالُوا: وَمَا سِيمَاءُ الشَّيْعَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهَرِ، عُمُشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، حُدْبُ الظُّهُورِ مِنَ الْقِيَامِ، حُمُصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ، دُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ، عَلَيْهِمْ عِبْرَةٌ الْخَاشِعِينَ (الارشاد، ج 1، ص 237: جامع الاخبار، ص 35)

شیعیان نمی خورد، اصلاً چهره ی شیعه به شما نمی بینم. عزیزان، شما روایاتی را که درباره ی شیعه است آن ها را ببینید، اگر انسان بخواهد واقع شیعه باشد کار خیلی مشکلی است.

ادعای شیعه بودن در محضر امام رضا علیه السلام

شیعیان مدینه خدمت امام رضا علیه السلام آمدند، دو ماه امام رضا علیه السلام آن ها را راه نداد. بعد از اصرار زیاد وقتی خدمت آقا رسیدند، گفتند: آقا، ما شیعه ی پدرتان علی هستیم. فرمود: صبر کنید شما محب ما هستید، حسن و حسین شیعه بودند، سلمان شیعه بود، ابوذر شیعه بود، مقداد و عمار شیعه بودند که هیچ گونه مخالفت با دستورات آن بزرگوار نمی کردند. ولی شما می گوید ما شیعه هستیم و در بیشتر کارها با دستورات آن حضرت مخالفت می کنید. ادعای شیعه بودن ادعای بالا و مهمی است. (1) همان گونه که امیرالمؤمنین فرمودند: ما از شما هفت انتظار داریم: در راه ولایت ما بذل کنید. به خاطر ما دوست باشید. به زیارت هم بروید، دور هم جمع شوید و امر ما را احیا کنید. هنگام غضب ظلم نکنید. هنگام رضایت اسراف نکنید. با همسایه مرافق و دوست باشید. و نسبت به دوستانان سلم و نرمخویی داشته باشید.

خدایا به عظمت امیر نیکی ها، اقیانوس کرامت ها، و قله ی رفیع عظمت امیرالمؤمنین قسمت می دهیم به همه ی ما صفات شیعه، و هم جوایز و جایگاهی که برای شیعه در قیامت ذکر کردی عنایت بفرما.

ص: 299

امیر مؤمنان (2)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، (1)

مقدمه

این ایام و لیالی منسوب به امام الممتقین، قطب السالکین، امام العارفین، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه أفضل التحية والثناء است. ایام شهادت اولین پیشوای مسلمانان بعد از رسول گرامی اسلام و اولین امام همام، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. به همین مناسبت ما وعده دادیم که چند جلسه درباره ی آن حضرت صحبت کنیم و مطالبی را به عرض شما برسانیم. جلسه ی گذشته درباره ی انتظارات امیرالمؤمنین علیه السلام از شیعیان صحبت کردیم، و این بحث را مطرح کردیم همان گونه که ما همیشه از ائمه انتظار داریم؛ انتظار شفاعت، انتظار وساطت، انتظار واسطه شدن برای شفای بیماران، انتظار عنایت، ببینیم آن ها از ما چه انتظاری دارند؟ دیروز روایتی را از آن حضرت خواندم و به چند مورد از این انتظارات اشاره کردم. بحث امروز درباره ی شیوه های تربیتی در کلام و روش امیرالمؤمنین علیه السلام است که بحث مهم و قابل توجهی است. میدانید که تربیت یکی از مباحث مهم حوزه های علوم انسانی است. امروزه کتاب ها و آثار فراوانی در این زمینه، هم مسلمانان و هم غیر مسلمانان نوشته اند، و این بحث به قبل از اسلام یعنی زمان ارسطو و افلاطون برمی گردد. به این معنا که آیا تربیت انسان امکان دارد یا ندارد؟ روش آن چیست؟ موانعش چیست؟ این بحث مبتلا به جامعه است. خیلی ها می گویند آقا، در تربیت فرزندم مانده ام، در تربیت جوانم مانده ام،

ص: 300

در تربیت خودم مانده ام، میدانم فلان اشکال را دارم اما نمی توانم آن را رفع کنم. آیا اصلا می شود آن را رفع کرد یا نمی شود؟ تأثیر تربیت در حوزه های علوم انسانی چیست؟ امروزه این یک بحث ریشه داری در مباحث دانشگاهی و حوزوی است؛ مثلا تأثیر تربیت در اخلاق، علوم اجتماعی، علوم حکومتی، مبانی تربیت، موانع تربیت، و اهداف تربیت چیست؟ یکی از کتاب هایی که تقریبا به طور جامع این بحث را از حدود هزار سال پیش مطرح کرده، کتاب «ابن مسکویه» است. این دانشمند شیعی اهل ری که در قرن چهارم و پنجم بوده است کتابی به نام تهذیب الاخلاق دارد، ایشان مفصل وارد بحث تربیت شده و آن جا با توجه به آیات و روایات، ریشه ها و مبانی این بحث را مطرح کرده است، و من تصور میکنم کسانی که بعد از ایشان آثاری نوشته اند تحت تأثیر تهذیب الاخلاق ایشان بوده است: مثل خواجه نصیر طوسی که اخلاق ناصری را نوشته است، یا مرحوم نراقی که جامع العادات را نوشته، یا غزالی که احیاء العلوم را نوشته است. به هر حال بحث مورد توجهی بوده است. بعضی ها معتقدند که اصلا تربیت امکان ندارد، هرکس همان گونه که آفریده شده همان گونه است. گفت که:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است *** تربیت ناهل را چون گردان بر گنبد است

بنابراین گاهی بعضی ها میگویند تربیت اصلا ممکن نیست. گاهی نیز بعضی ها روایات را درست نفهمیده اند، استناد می کنند که پیامبر فرمود: «وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ»، هر که هر چه دارد از پر قنداق داشته، هر که سعادت مند است از زمانی که در شکم مادرش بوده معلوم است، و هر که نیز بدبخت است از همان موقع معلوم است؛ «وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ»⁽¹⁾ یا حدیث دیگری که از پیامبر نقل می کنند این است که می فرماید: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»⁽²⁾ مردم مثل معادن هستند. شما از معدن طلا که نمی توانی نقره بیرون بیاوری و یا برعکس، از معدن نقره نیز

ص: 301

1- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ (بحار الانوار، ج 5، ص 9 تفسیر القمی، ج 1، ص 227؛ عوالی اللالی، ج 1، ص 35)

2- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 380؛ بحار الانوار، ج 58، ص 65

نمی توانی طلا بیرون بیاوری. همچنین از معدن سنگ هم نمی توانی در بیرون بیاوری. هر معدنی هر چه دارد همان است. این استدلال، استدلال درستی نیست. این استدلال با قرآن مطابقت ندارد. اگر امکان تربیت نباشد باید همه چیز را تعطیل کرد؛ بعثت انبیاء، دعوت اولیا، دعوت خدا، بهشت و جهنم. اصلاً باید قائل به جبر شد و این درست نیست. پس این که خدا در قرآن می فرماید: «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ»؛ (1) یاد بگیرید، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»، (2) «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ»، (3) «عَمَلًا صَالِحًا»، (4) و یا مدام تأکید می کند که برگردید، توبه کنید، درست شوید صالح شوید، راه باز است، «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»، (5) اگر قرار باشد که هر کس به هر شکلی که به دنیا آمده دیگر امکان تغییر نداشته باشد، بنابراین باید در تربیت و اصلاح را تخته کرد. این دیدگاه، دیدگاهی است که با روایات و آیات فراوان ما سازگار نیست. این دوروایت هم معنا دارد و معنایش این نیست که انسان را نمی شود تربیت کرد.

یک ضرب المثل اشتباه

«گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه»؛ اگر بگوییم هر که از اول بدبخت و سیاه بخت آفریده شد، تا آخر نیز همین گونه است؛ مثلاً اگر شمر است از اول شمر بوده است و یا اگر یزید است از اول یزید بوده است، و قابل اصلاح نیست، این اصلاً تعطیل شدن بعثت انبیاست. این تعطیل شدن وعده های عذاب، و وعده های الهی است. لذا اگر شما به نهج البلاغه مراجعه کنید، می بینید امیرالمؤمنین علیه السلام با این نگاه وارد شده که می فرماید: «تَوَلَّوْا مِنْ أَنفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا»؛ (6) مردم خودتان تربیت خودتان را به دست بگیرید. خودتان تربیت نفس تان را شروع کنید. امیرالمؤمنین اولین کتاب اخلاقی و

ص: 302

1- آل عمران: 164

2- شمس: 9

3- نور: 31

4- توبه: 102

5- زمر: 53

6- وسائل الشیعه، ج 15، ص 232؛ نهج البلاغه، حکمت، 359؛ بحار الانوار، ج 67، ص 73

رساله‌ی اخلاقی را در اسلام نوشته است. حضرت خطبه زیاد دارد، مطالب زیاد دارد، اما این رساله را به دست مبارک خودش نوشته است. سال 38 هجری که از صفین برگشت قلم و کاغذ دست گرفت و به پسرش امام حسن علیه السلام چنین نوشت: پسرم تو جوانی به جوان راحت تر قابل اصلاح است، زودتر قابل تغییر است. «فبادرتك بالأدب قبل أن يقسو قلبك»؛⁽¹⁾ پس در تربیت تو شتاب کردم پیش از آن که دل تو سخت شود. یعنی سن تو بالا رود و تربیت تو مشکل شود. در آن زمان امام حسن علیه السلام در سن سی و پنج سالگی و امیرالمؤمنین علیه السلام در سن شصت سالگی بود. من پدر پیری هستم که برای پسر جوانم دارم نامه می نویسم. این نامه، نامه‌ی 31 نهج البلاغه است و چندین شرح خوب نیز اساتید حوزه و بزرگان برای آن نوشته اند، من توصیه می‌کنم این نامه‌ی 31 نهج البلاغه را مطالعه کنید. از این نامه معلوم می‌شود که حضرت به امکان تربیت و زمینه‌سازی تربیت معتقد است. تربیت مقوله‌ی پیچیده‌ای است، عوامل زیادی هم در آن دخالت دارد. یکی از آقایان نزدیک به بیست عامل ذکر کرده است که آن‌ها در تربیت نقش دارند، مثلاً حکومت نقش دارد. همان گونه که حکومت نقش دارد که مردم شیعه شوند یا سنی، مسلمان شوند یا مسیحی، بی‌دین شوند یا دیندار، همان گونه نیز در تربیت آن‌ها نقش دارد. چون صدا و سیما در اختیار حکومت است، برنامه ریزی در اختیار اوست، کتاب درسی، استخدام استاد و معلم دست او است. شما ببینید در زمان شاه تاریخ مملکت را عوض کردند، کتاب آسمانی و قرآن را حذف کردند و از قرآن به عنوان سوگند در دادگاه‌ها و مراکز استفاده می‌شد.

اتاترک در ترکیه

شما ترکیه‌ی عثمانی را ببینید، جایی که ده‌ها سال حکومت اسلامی و دینی بوده است. آن‌جا عثمانی‌ها حکومت کردند، مسجد ساختند بعد، آتاترک آن‌جا آمد، او چگونه مبارزه کرد که امروزه اسلام گراها می‌خواهند حجاب را برگردانند اما جرأت نمی‌کنند از ارتش می‌ترسند، از لائیک می‌ترسند، از حزب‌های رقیب می‌ترسند.

ص: 303

1- نهج البلاغه، نامه 31: وسائل الشیعه، ج 21، ص 478؛ بحارالانوار، ج 74، ص 220

چگونه این مرد خودش را پدر ترک خواند؟! آتاترک آمد و وارد صحنه شد، همزمان با او رضاخان وارد صحنه ی ایران شد. ما در ایران بدحجابی نداشتیم، در ترکیه بدحجابی و شراب خواری نداشتیم. حکومت ها در تربیت مؤثرند، محیط، دوست، والدین و لقمه همگی مؤثر هستند. تربیت مسأله ی خیلی پیچیده ای است، گاهی یک عامل باعث می شود همه ی عوامل دیگر به هم بریزد. یک عامل پسری مثل پسر نوح را از تربیت و خاندانش جدا می کند و در حوزه ی اهل نبودن قرار می دهد؛ «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»⁽¹⁾

محمد بن ابی بکر

یکی نیز مثل محمد بن ابی بکر می شود که خواهرش جنگ جمل را اداره می کند؛ اما او در جبهه ی امیرالمؤمنین علیه السلام می ایستد. نقش تربیت چگونه است که شخصی مثل محمد بن ابی بکر تحویل می دهد؟! نقش تربیت چگونه است که شخصی مثل محمد بن غطبه تحویل می دهد؟! (2) 223 نقش تربیت به گونه ای است که عکس این افراد را هم تحویل می دهد؛ مثل فرزند نوح، مثل جعفر فرزند امام. لذا این ها را باید دقت کرد، این بحثی که من امروز عرض می کنم بحث گسترده ای است که کتاب های خوبی نیز در این زمینه نوشته شده است؛ اصول تربیت، مبانی تربیت، شیوه های تربیت، راه تربیت خیلی ها می گویند، آقا پدرم نسبت به نماز کاهل است، چه کنم؟ پسرم نسبت به نمازش سست است، چه کنم؟ گاهی خود فرد می آید می گوید آقا، من عصبانی هستم، من سست هستم، من در مقابل نامحرم می لغزم، من میدانم اشکالم این است در تربیت چه کنم؟

شیوه های تربیتی در کلام امیر مؤمنان علیه السلام

اشاره

با مقدمه ای که عرض کردم چند تا از روش های تربیتی را برایتان می گویم و داستان هایی نیز از زندگی حضرت علی علیه السلام نقل می کنم تا ببینید که تربیت شیوه دارد. امروزه هر کس بدون روش وارد کاری شود شکست می خورد. امروزه در کشاورزی

ص: 304

1- هود: 64

2- پیغمبر و یاران، ج 5، ص

شيوه ای آورده اند که محصول چند برابر می شود، در دامداری شيوه ای آورده اند که شیر حیوان را چند برابر کرده اند، در مرغداری شيوه ای آورده اند که برداشت تخم مرغ و مرغ را چند برابر کرده اند. چگونه می شود شيوه ای در دامداری، کشاورزی، پرورش درخت و میوه اثر دارد اما در تربیت انسان اثر ندارد؟! و یا بگوئیم تربیت انسان روش نمی خواهد؟ چگونه با یک شيوه محصول گندم را دو برابر کرده اند اما من نمی توانم با یک روش محصول عمرم را دو برابر کنم؟! چگونه با یک شيوه، شیر حیوان را افزایش می دهند اما من نمی توانم با یک روش جدید از فکر، اندیشه ام، قلم و زبانم استفاده کنم؟! مسلمة تربیت روش دارد. باید این شيوه ها را دید. البته این روش هایی که امروز برای شما می شمارم، نمی شود برای همه یکسان پیاده کرد. بعضی از این روش ها برای نوجوانان خوب است. بعضی ها از این روش ها برای مسن ها خوب است؛ یعنی شما نمی توانید بعضی از این شيوه ها را برای آدم هفتاد ساله به کار ببرید. بعضی از این روش ها مربوط به همه است. بنده امروز با حذف این تفاوت ها، این شيوه ها را خدمت شما عرض می کنم گرچه روش های تربیتی زیاد است اما من به همین چند مورد اکتفا می کنم.

1. اصل تسهیل

اشاره

یکی از شيوه های تربیتی روش تسهیل و تیسیر است؛ یعنی روش آسانگیری و سخت نگرفتن. شخصی خدمت امام صادق آمد. این روایت خیلی قابل توجه است. امام صادق به او فرمود: مردم هفت گروه می شوند: «إِنَّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ»؛ بعضی ها یک ظرفیت دارند، «وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ»؛ بعضی ها دو ظرفیت دارند، «وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةُ أَهْمٍ»؛ بعضی ها سه ظرفیت دارند، «وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَةُ أَهْمٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَمْسَةُ أَهْمٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّةُ أَهْمٍ»، امام ظرفیت ها را همین گونه ش. سرد تا این که فرمود: «وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَةُ أَهْمٍ»؛ (1) بعضی ها هفت ظرفیت دارند. بعد امام صادق فرمود: کسی که سه ظرفیت دارد اگر چهار ظرفیت به او بار کنی جواب نمی دهد. اگر شما در یک ظرف 20 لیتری، 30 لیتر آب بریزید 10 لیتر آن بیرون می ریزد.

ص: 305

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتُوا، فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا»؛ (1) مردم با هم تفاوت دارند، و اگر این تفاوت ها نبود هلاک می شدند. همه یک طور نیستند، آیا اصحاب پیغمبر صل الله علیه واله وسلم مثل هم بودند؟ آیا اصحاب ائمه مثل هم بودند؟ امام صادق فرمود: کسانی که به پیغمبر ایمان می آوردند چند دسته بودند: «مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِالسَّمْعِ»؛ بعضی ها همین که پیغمبر صحبت می کرد ایمان می آوردند؛ مثل ابوذر. ابوذر از پیغمبر معجزه نخواست همین که پیغمبر را دید ایمان آورد. «مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِالنَّظَرِ»؛ بعضی ها با گوش کردن ایمان نمی آوردند آن ها معجزه می خواستند، می گفتند آقا، به آن درخت بگو جلو بیاید یا عقب برو، بعد ما ایمان می آوریم. میگفتند: یا رسول الله، چشمه ای جاری کن بعد ما ایمان می آوریم. یا مرده را زنده کن بعد ما ایمان می آوریم. امام صادق علیه السلام فرمود بعضی ها با شنیدن ایمان می آوردند و بعضی ها با دیدن معجزه؛ اما بعضی ها مثل ابوجهل نه با شنیدن ایمان آوردند و نه با دیدن. وقتی معجزه را دیدند، گفتند: این سحر است، وقتی شنیدند، گفتند: کذب است. حال آیا شما می توانید ابوجهل و ابوذر را کنار هم یکسان ببینید؟ اصل تسهیل معنایش این است، «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ» خدا از شما آسان خواسته، «وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»؛ (2) خدا از شما سختی نخواست است. چند آیه بخوانیم: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ»، (3) مردم چرا حلال خدا را برای خودتان حرام می کنید؟ بعضی ها حلال را بر خودشان حرام می کنند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم از دست بعضی از همسرانش ناراحت شد، او را اذیت می کردند، فرمود: من اصلا زن نمی خواهم. آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ»، (4) پیغمبر، یک نفر اشتباه و خطا کرده، چرا چیزی را که خدا برای حلال کرده، حرام می کنی؟ این آیه اول سوره می تحریم است، «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ»؛ ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال

ص: 306

1- بحار الانوار، ج 74، ص 385، الأمالی للصدوق، ص 446؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 53

2- بقره: 185

3- اعراف: 23

4- تحریم: 1

کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟! قرآن کریم می فرماید: بعضی ها یک چیز را یک سال حلال می کردند و یک سال حرام می کردند، این کار را نکنید حلال الهی حلال است، و حرام الهی نیز حرام است. وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم وقتی معاذ را برای تبلیغ به یمن فرستاد به او فرمود: معاذ، در مردم نفرت از دین ایجاد نکن، دین را برای مردم منفور جلوه مده. «یَسِّرْ»؛ آسان بگیر، «وَلَا تُعَسِّرْ»؛ سخت نگیر، «بَشِّرْ»؛ تا می شود بشارت بده و تشویق کن، «وَلَا تُنْفِرْ»، کاری نکن مردم از دین زده بشوند. (1) عزیزان، این روایت را خوب دقت کنید تا بعد، از تاریخ برایتان بگویم. چه قدر این روایت کارشناسانه است! امیر مؤمنان فرمود: «وَلَا تَقْسِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَىٰ آدَابِكُمْ، فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ»، (2) پدرها، فرزندان را به آداب خودتان مجبور نکنید، زمان آن ها با زمان شما فرق می کند. یک سری از اصول زمان بر نیست؛ مثل صداقت. هزار سال پیش دروغ بد بود حالا نیز بد است. هزار سال پیش غیبت بد بوده حالا نیز بد است. هزار سال پیش وفای به عهد خوب بوده حالا نیز خوب است.

ولی آداب فرق می کند، آیا 50 سال پیش با امروز لباس ها یکی است؟ پدری به فرزندش می گوید: بچه جان، تو از من وسیله می خواهی، تو از من خانه می خواهی، بابای من که چیزی برای ما نخرید، بابای من ما را از سیزده، چهارده سالگی دنبال کار فرستاد، تو هم خودت برو تلاش کن! اما الان زمان فرق می کند. چهل سال پیش تهیه کردن امکانات زندگی مثل حالا نبود. چهل سال پیش تهیه کردن زمین و ازدواج کردن مثل حالا نبود. نمیشود آداب خودمان را به فرزندانمان تحمیل کنیم. گاهی بعضی از پدرها می گویند: بابا جان، من تا یادم است تا زمانی که دیپلم گرفتم و دانشگاه رفتم سرم را تا ته میتراشیدم. اما الان برای فرزندان ما حتی در دوره ی راهنمایی و دبیرستان سر تراشیدن الزامی نیست چون بهداشت خوب شده است. سابق بهداشت ضعیف بود، لذا بگذار فرزندت مو داشته باشد اما موهایش براساس موازین باشد. ترویج غرب نباشد، ترویج یک فرهنگ بیگانه نباشد. لذا فرمود: «لَا تَقْسِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَىٰ

ص: 307

1- پیغمبر و باران، ج 5، ص 262

2- شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 267

آدابِکُم»؛ بچه هایتان را به آداب خودتان مجبور نکنید. امیرالمؤمنین فرزندانش را به خوردن غذای خودش مجبور نمی کرد.

داستان

زهد علی علیه السلام

ابو رافع میگوید: یک روز عید خدمت امیر مؤمنان رسیدم، مدتی نشستم بعد آقا دستور دادند کیسه ای را آوردند که در آن مهر بود، مهر را شکستند و نانی را بیرون آوردند. گفتم: آقا، کسی که از این نان نمی خورد چرا شما در آن را مهر کردید؟ فرمود: بچه ها گاهی به آن روغن می زنند می خواهم حتی این کار هم صورت نگیرد. (1) ولی حضرت این الزام را برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام نداشت. پس یک سری از اصول اخلاقی ثابت است؛ نمیشود بگوییم یک زمانی بی حجایی بد بوده اما حالا خوب است.

یک زمانی مثلاً صداقت خوب بوده اما حالا فایده ندارد. ولی در شیوه ها این طور نیست مثلاً شیوه ی لباس، شیوه ی زندگی این گونه نیست. ما نمی توانیم بگوییم امروزه خانه ی ما مطابق با خانه ی زمان امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. اصلاً شهرداری اجازه نمیدهد که خانه را آن گونه بسازی، تا شناژ را نبندی، شهرداری نمی گذارد ساختمان بسازی. امروزه نمی شود شیوه ی خانه ی گلی را به کار ببری. امروزه تا مهندس ناظر ساختمان را تأیید نکند اصلاً به شما جواز نمی دهند. امروزه نمی توانی بگویی پدرهای ما خانه های گلی ساختند هیچ طور هم نشد. اما یک بار نیز مثل زلزله ی بم سی هزار نفر زیر خاک می روند ولی در ژاپن زلزله با هفت ریشتر می آید فقط پنج نفر کشته می شوند. بنابراین نمی شود شیوه ها را یکسان بگیریم. لذا حضرت فرمود: «لا تَقْسِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى آدَابِكُمْ». چون زمان آن ها با زمان شما متفاوت است. این روش تیسیر و تسهیل مهم است. ببینید خدا چه قدر آسان گرفته است! میگوید تا یقین نداری جایی نجس است می توانی پای خیس آن جا بگذاری. تا یقین نداری خانه ی کسی نجس است می توانی آن جا نماز بخوانی حتی نمی خواهد از صاحبخانه سؤال کنی. در ازدواج چه قدر سهولت قائل شده است! میگوید اگر کسی همسرش را طلاق داد بعد یک

ص: 308

نگاهی به هم کردند یا یک اشاره ای به هم کردند، می توانند رجوع کنند و لازم نیست دوباره خطبه بخوانند. در ازدواج آسان ترین خطبه را گذاشته با چند کلمه به هم محرم می شوند. خداوند در همه چیز سهولت را قرار داده است. سهولت در ترویج، سهولت در امر طهارت و نجاست، سهولت در برخورد با مردم، سهولت در حدود الهی.

توبه بهتر از اعتراف گناه

شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد - این قصه خیلی جالب است . گفت: یا ابالحسن، مرا پاک کنید من مرتکب زنا شده ام، مرتکب فحشا شده ام. خودش آمده اعتراف می کند. آقا فرمودند که قرآن بلدی؟ گفت: قرآن را حفظ هستم. شروع کرد قرآن خواندن. آقا از او چند سؤال کرد، دید اشکال فکری ندارد، جنون و عقب ماندگی ندارد، آدم عاقلی است. فرمودند: فعلا برو. اگر می رفت دیگر رفته بود، حضرت دنبال او نمی فرستاد، ولی برگشت. باز فردا آمد، گفت: آقا، آمده ام حکم و حد زنا را بر من اجرا کنید. فرمود: همسرت در شهر بوده؟ چون ممکن است کسی زن دارد اما زنش نیست، و به عسر و حرج افتاده، ممکن است بتوانیم شبهه ای ایجاد کنیم و حد را از او دور کنیم. حضرت فرمود: همسر داری؟ گفت: بله آقا، همسر دارم. فرمود: پیشت بوده؟ شاید در سفر بوده، شاید خانه ی پدرش بوده، شاید با توقهر کرده. گفت: هم زن دارم و هم در مسافرت نبوده. حضرت فرمود: فعلا برو. رفت و روز بعد آمد. حضرت فرموده بود برو بعد بیا، فرمود: برو. اما او مرحله ی سوم برگشت. باز وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام پرسش های دیگری از او کرد مثلاً شک نداری؟ شاید این طور نبوده، شاید به حد زنا نرسیده. گفت: نه آقا، مطمئن هستم زنا بوده است. رفت دفعه ی چهارم آمد، دفعه ی چهارم دیگر قاضی حکم می کند. اما این قسمت از روایت منظورم است، وقتی حضرت حکم را صادر کرد، فرمود: «مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَأْتِيَ بَعْضَ هَذِهِ الْفَوَاحِشِ فَيُفْضِحَ نَفْسَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَائِكَةِ»؛ چه قدر زشت است بعضی از شما که مرتکب فحشا می شوید بعد می آید اعتراف می کنید، فرمود: «أَفَلَا تَابَ فِي بَيْتِهِ»، اگر در خانه اش نشسته بود و توبه کرده بود، «فَوَاللَّهِ لَتُؤْتِبَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ»؛ به خدا قسم توبه ی بین خودش و بین خدا، «أَفْضَلُ مِنْ إِقَامَتِي عَلَيْهِ الْحَدِّ»؛⁽¹⁾ به مراتب بالاتر از این بود که بیاید و اعتراف

ص: 309

1- الکافی، ج 7، ص 188؛ وسائل الشیعه، ج 28، ص 36؛ بحار الانوار، ج 20، ص 292

کند تا من حد را برایش جاری کنم. فرمود: خودت توبه میکردی. اسلام بنایش بر پوششش است. حال اگر در جایی کسی لو می رود و آبرویش در جامعه می رود تو چرا بیان می کنی؟! لذا فرمود: «ما أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ»، زشت است این که بعضی از شما مرتکب خطا می شوید و بعد می آید مطرح می کنید. اگر او بین خود و خدایش توبه میکرد بهتر از این اعتراف بود. این اصل تسهیلات است. در موارد متعدد دیده ام که جاهایی حق با حضرت بوده اما به خاطر سهولت و به خاطر اینکه نزاع ایجاد نشود حضرت از حق خود گذشته است.

فراموش نکردن گذشته ی دیگران

عبدالله بن زبیر خدمت حضرت آمد و گفت: آقا، دفتر پدرم زبیر را بررسی می کردم، دیدم هشتاد هزار درهم از پدر شما ابوطالب طلب دارد، حضرت فرمودند که اگر پدرت نوشته درست است؛ چون پدر تو آدم صادقی بود. دقت کنید این خودش یک نکته ی اخلاقی است. اگر یک کسی انحرافی پیدا کرد، اگر کسی مسیری را غلط رفت، انسان نباید گذشته ی خویش را هم بد تلقی کند؛ مثلاً فلانی آدم بدی است، بی نماز است، بیدین است؛ اما راستگو است حال شما بدی او را بگو خوبی اش را هم بگو. زبیر با حضرت مبارزه کرده در مقابل حضرت ایستاده، حال بماند که نتیجه ی زبیر چه شد و به کجا منتهی شد، در جمل هم با حضرت مبارزه ی مستقیم نکرد، میدان را رها کرد و رفت. اما آن جمعیت را به میدان جمل کشید. زبیر بعد از پیغمبر در مسیر اسلام و امیرالمؤمنین و ولایت باقی نماند. اما این تعبیر حضرت مهم است، فرمود: پدر تو در این مسائل دروغ نمیگفت، بی دلیل از کسی پول نمی گرفت، اگر نوشته لابد طلب دارد.

فرمود پول را به او دادند. عبدالله بن زبیر رفت و فردا برگشت، گفت: آقا، اشتباه کردم، پدرم نوشته بود: من به پدر شما هشتاد هزار درهم بدهکارم. من بدهی را دقت نکردم فکر کردم نوشته، پدر شما بدهکار است. گاهی پیش می آید انسان یک کلمه را جا به جا می کند. به گفت: آقا، ما باید علاوه بر این که هشتاد هزار درهم شما را برگردانیم، باید هشتاد هزار درهم نیز به شما بدهیم. حضرت فرمودند: «وَالِدُكَ فِي حِلٍّ» پدرت را حلال کردم، «وَالَّذِي قَبَضْتَهُ مِنِّي هُوَ لَكَ»؛ (1) پولی هم که از ما گرفتی مال خودت باشد

ص: 310

چون ما اهل بیت عادت نداریم چیزی را که به کسی می دهیم پس بگیریم. اهل بیت عصمت معدن کرامتند. این اصل سهولت است.

شمه ای از اخلاق علی علیه السلام

یک فرد مسیحی در صفین زره حضرت را سرقت کرده بود، آقا می داند زره مال خودش است. خیلی از اوقات پیش می آید که حق با شماست اما از نظر قانونی نمی توانی ثابت کنی. ائمه علیه السلام نیز بنا ندارند در این گونه مواقع از علم امامت و معجزه استفاده کنند. پیش شریح قاضی آمدند، آقا نشست، مسیحی هم نشست. قاضی به حضرت گفت: شاهد دارید؟ فرمود: نه، زره من در صفین گم شده شاهد نیز ندارم ولی زره مال من است. مسیحی نیز سوگند یاد کرد که مال من است. شریح بر اساس قوانین حکم کرد و زره را به شخص مسیحی داد. وقتی بیرون آمدند، آقا امیرالمؤمنین علیه السلام از مسیحی خداحافظی کرد و چند قدمی هم او را همراهی کرد، فرمود: در دین ما مشایعت و همراهی با رفیق لازم است. آقا همین طور که میرفت دید مسیحی برگشت، گفت: یا امیرالمؤمنین! زره مال شماست، در صفین وقتی شما برای وضو گرفتن کنار آب رفتید زره را روی اسب گذاشتید، خلوت بود و من آن را برداشتم. زره مال شماست چرا شما به همین میزان اکتفا کردید؟ حضرت فرمود: من شاهد نداشتم، چه کنم؟ مسیحی بلافاصله زره را تحویل داد، شهادتین گفت و به رسالت پیغمبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه واله وسلم ایمان آورد. پس یک اصل، اصل تسهیل است.

2. اصل اعتدال

اشاره

اصل دوم اصل اعتدال است. عزیزان، ما در طول تاریخ هم از تندروی شکست خوردیم و هم از کندروی. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه تأکید می کند مؤمن کسی است که روش او میانه روی است؛ «مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ»⁽¹⁾ یکی از یارانش به نام همام خدمت حضرت آمد و عرض کرد: آقا، صفات متقین را برای من بشمارید. آقا 110 صفت را بیان کردند.

ص: 311

1- بحار الانوار، ج 64، ص 315؛ نهج البلاغه، خطبه 193؛ کشف الغمه، ج 1، ص 100

سابق بزرگان و علما به فرزندانشان سفارش می کردند که خطبه‌ی متقین را حفظ کنید. یکی از صفاتی که حضرت آن جا بیان می فرماید: «مَلْبَسُهُمْ الْإِقْتِسَادُ» انسان های متدین و متقی روش آن ها میانه روی است. امروزه ما از رعایت نکردن این روش در جامعه خیلی ضربه می خوریم. یک مثال ساده بزنم؛ مثلاً کسی رفیق من است در رفاقت هم نباید افراط کرد. امام صادق به یکی از اصحابش فرمودند: آن رازی را با دوستت در میان بگذار که اگر دشمنت از آن آگاه شد زیانت نرساند. رفیقت را با همه ی اسرار آشنا نکن. سفرهی دلت را پیش او نگشا. چون یک روز رابطه ی شما به هم می خورد و او علیه تو استفاده میکند. (1) در رفاقت هم افراط نداشته باش. چند روز قبل جوانی مرا دید و گفت: آقا، شش ماه است که ازدواج کرده ام، همسرم رفته تقاضای طلاق کرده و مهریه اش را به اجرا گذاشته. گفتم چرا؟ گفت: سادگی کردم، فکر کردم این زناز آسمان برای من آمده، دیگر او همه چیز من و همه ی هستی من است. از بس به او علاقه داشتم سیر تا پیاز زندگی ام را از اول تا آخر برایش گفتم. اگر رابطه های نادرستی قبل از ازدواج داشتم همه ی آن ها را گفتم. اگر خلاف هایی داشتم آن ها را گفتم. اگر پولی داشتم گفتم. وقتی همه ی این ها را تعریف کردم، همسرم گفت: توبه درد ازدواج با من نمیخوری. گاهی انسان نباید حتی به زنش نیز همه ی حرف هایش را بزند. یک مطالبی پیش همسر انسان هم نباید گفته شود. لذا افراط گاهی در دوران نامزدی است، گاهی در دوستی، گاهی در برخورد با اطرافیان و گاهی در مسائل دینی است. عجیب است قرآن کریم حتی در مسائل ساده هم سفارش به اعتدال میکند.

وقتی می خواهند گاو بنی اسرائیل را ذبح کنند، برای این که داستان بنی اسرائیل را حل کند، می گوید، خدایا! گاو باید چه رنگی باشد؟ می فرماید: «أَفَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ»؛ (2) نه رنگش خیلی روشن باشد، نه خیلی تیره. چرا خداوند فرمود: «لَا فَارِضٌ وَ

ص: 312

1- وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: لَا تَطْلُعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِدْرِكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ أُطْلِعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَصُدِّرَكَ فَإِنَّ الصَّادِقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوًّا يَوْمًا مَا (بحار الانوار، ج 71، ص 177؛ مشكاة الانوار، ص 323؛ الأملی للصدوق، ص 669

2- بقره: 68

أَبْكُرُّ؟ چون می خواهد حتی در داستان گاو بنی اسرائیل نیز مسأله ی اعتدال را جا بیندازد. این نکته ی دقیق و ظریفی است. آقا، می خواهم نماز بخوانم چگونه بخوانم؟ «لَا تَجْهَرُ بِصَدَّ لَاتِكَ»؛ نه داد بز، «وَلَا تُخَافُتْ بِهَا»؛ (1) نه خیلی آهسته بخوان. البته معلوم است این آیه برای نمازهایی است که باید بلند خوانده شوند مثل نماز مغرب، نه فریاد بز و نه آهسته بخوان. آقا می خواهم انفاق کنم، «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا»؛ نه خیلی اسراف کن، «وَلَمْ يَقْتُرُوا»، (2) و نه خیلی سفت باش.

داستان

حد انفاق

شخصی پیش رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم آمد و گفت: مادرم بیمار است، پیراهن تان را برای شفا بدهید. حضرت پیراهنش را در آورد و به او داد. حضرت فقط همین یک پیراهن را داشت که آن را می پوشید و به مسجد می آمد، لذا آن روز رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نتوانست به مسجد بیاید آیه نازل شد: پیامبر دستت را کامل نگشا، و دستت را کامل نبند؛ «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» (3) آن گونه نباشد که پیراهن خود را بدهی و نتوانی از خانه بیرون بیایی، یا در بخشش چنان محکم باشی که کسی را از لحاظ کمک پوششی ندهی (4) این را اصل اعتدال می گویند که در فرهنگ اهل بیت ما است.

راه درست در کلام مولا

امیرالمؤمنین علیه السلام فهمیدند دو برادر به نام های عاصم و علاء یکی خانه ی بزرگی با امکانات زیاد دارد، و دیگری درون غار رفته و عبادت میکند. در واقع یکی از برادران ترک دنیا و دیگری به دنیا رو کرده است. حضرت به آن که خانه ی بزرگی داشت،

ص: 313

1- اسراء: 110

2- فرقان: 67

3- اسراء: 29

4- تفسیر نمونه، ج 12، ص 92

فرمودند: خانه ات خوب است ولی در خانه ات از فقرا پذیرایی کن. در این خانه سفره بینداز و خانه را در خدمت مردم بگذار. نمی گویم خانه ی بزرگ نداشته باش سعادت مرد خانه ی بزرگ است؛ اما این خانه را در خدمت دین بگذار. به آن برادری که در غار رفته بود فرمودند: ای دشمن نفس خودت، تو چرا به غار پناه برده ای؟! چرا دنیا را ترک کرده ای؟! (1) بنابراین اصل دوم در تربیت، اصل اعتدال و میانه روی است.

3. اصل تشویق

اشاره

اصل سوم اصل تذکر و تشویق است و اصل بسیار مهمی است. اما بسیاری از ما می خواهیم در زندگیمان مخصوصاً در برخورد تربیتی با جوان ها و نوجوان ها با تنبیه پیش برویم که این روش تنبیه فایده ای ندارد مگر در موارد خاص.

داستان

بخش گنه کار به خاطر فضائلش

فردی را که دزدی کرده بود خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام از آوردند و به آقا عرض کردند: این شخص حافظ مقداری از قرآن است. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: چه مقدار از قرآن را حفظ هستی؟ دزد گفت: سوره ی بقره را کامل حفظ کرده ام. حضرت فرمودند: به خاطر حفظ سوره ی بقره از اجرای حد گذشتم اما دیگر دزدی نکن. این تشویق است، خطا کرده است، اما یک جنبه ی مثبت دارد. اگر یک سیگار در کیف جونت پیدا شد، یک جایی اشتباه کرد، یک روز نمازش ترک شد؛ اما این جوان امانتدار و مؤدب است، این جوان احترامتان می کند، نکات مثبت اخلاقی اش را در کنار نکات منفی اخلاقی اش بگذار. اصل تشویق مخصوصاً در دوره ی جوانی و نوجوانی حائز اهمیت است.

تکریم و تشویق فرزند

امام حسن علیه السلام کودک بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام در منزل خودشان به وی فرمودند: حسنم، برو منبر سخنرانی کن. امام حسن گفتند: باباجان، شما نشسته اید در حضور شما نمی شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من می روم. حضرت آمدند دم در

ص: 314

ایستادند حرف های امام حسن علیه السلام را می شنیدند اما امام حسن علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام را نمیدیدند. امام حسن علیه السلام اول شروع کرد به حمد خدا و ثنای رسول الله و بعد مطالب اخلاقی را تذکر دادند. وقتی تمام شد امیرالمؤمنین آمدند امام حسن را در آغوش گرفتند و لب هایشان را بوسیدند. اما ما اجازه نمی دهیم بچه هایمان حرف بزنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرزندشان را می فرستند از همان کودکی در خانه سخنرانی کند که اهل سخن و گفتار بشود، در جامعه بتواند خودش را بروز بدهد. شما هم فرزندت را بفرست تا خرید کند، ولو کلاه سرش برود یا اشتباه کند. اما این باعث می شود کم کم اصل تشویق و تذکر در زندگی بچه را درست تربیت کند و به جامعه بیاورد. بنابراین اصل و روش های تربیتی عبارتند از: اصل تسهیل، اصل اعتدال، اصل تشویق، اصل تدریج، اصل تذکر، اصل قاطعیت، اصل تنبیه و... که این ها هر کدام در جای خودش باید تعریف شود. متأسفانه در خیلی کارها روش را می دانیم؛ روش رانندگی، دامداری، پرورش گیاه، اما روش تربیت را نمیدانیم بسیاری از ما خودمان را فراموش کرده ایم، «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ»، (1) خود و خانواده هایتان را فراموش نکنید. تربیت شیوه و روش دارد. اگر با روش و شیوه پیش نروی باعث همین اختلافات می شود. گاهی عزیزانی با من تماس میگیرند یا پیش من می آیند و میگویند: مادرم با همسرم اختلاف دارد، همسرم با خواهرم اختلاف دارد، فلانی با فلانی اختلاف دارد. یک مرد باید روش مند عمل کند. لازم نیست هر کاری را که انجام می دهید بازگو کنید، مثلاً یک خدمتی به مادرتان کرده اید، چون همسرتان حساس است، نمی خواهد به او بگویید، چه اشکالی دارد؟ شما مخفیانه به مادرتان کمک کنید. یا یک خدمتی به همسرتان کرده اید که مادرتان حساس است، چرا اصرار دارید برای مادرتان تعریف کنید؟ بگذارید مخفی بماند. بعضی وقت ها مادرتان پشت سر همسرتان حرفی میزنند بگویید می روم تذکر میدهم. بیایید خانه با یک کرامتی از کنارش بگذرید، مادرتان که نیست تا بداند شما چه گفته اید. بعد هم بگو مادرجان، تذکر دادم؛ اما چگونه تذکر دادی، دیگر لازم نیست بگویید. بعضی اوقات بی درایتی ها باعث اختلافات خانوادگی می شود، باعث اختلاف

ص: 315

جوان ها با والدین می شود. بعضی والدین فرزندشان را مقایسه می کنند، فلانی چنین است، پسر خالهات فلان است، دختر خالهات فلان است. قبلا گفتم جوان ها مقایسه را نمی پسندند، جوان ها مقایسه را نمی پذیرند.

گاهی از دوستان صمیمی باید استفاده کرد، این یک روش است. ده بار به بچه می گوید برویم مسجد، او نمی آید، اما همین که رفیقش می آید می گوید برویم احیا، یا برویم مسجد، یک شب تا صبح حاضر است مسجد برود، تا احیا کند؛ چون رفیقش است اما با پدر نمی رود. بنابراین این جا به رفیقش زنگ بزنید، بگوئید به او نگوید که شما تماس گرفته اید ولی بیاید او را به مسجد ببرد، او را به احیا ببرد. این ها شیوه می خواهد. باید دید عملکرد ما کجا جواب نمیدهد! باید یک عملکرد معادل برایش پیدا کنید. من با توجه به سیره ی امیرالمؤمنین علیه السلام بعضی از این شیوه ها را عرض کردم.

خدایا به عظمت قرآن و اهل بیت و به عظمت ماه رمضان قسمت میدهم جوانان ما، نسل ما و اولاد ما را صالح، سالم، متدین با تربیت، باادب و باحیا قرار بده.

امیر مؤمنان (3)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (1)

مقدمه

یکی از ابعاد مهم زندگی امیرالمؤمنین که برای همه ی ما درس است و ارزش هر کاری به همین بعد برمی گردد، بعد اخلاص در زندگی آن حضرت است. اخلاص، اکسیر است. اخلاص، راز و ستر الهی است. اخلاص، عیار و ارزش عمل و اعتقادات انسان است. اخلاص؛ یعنی بی آلاشی، یعنی پاکی در عقیده و عمل و دعا، یعنی فقط خدا را مدنظر گرفتن و مدنظر داشتن. روایت نیز داریم خدا می فرماید: «الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي»؛ اخلاص یک رازی از رازهای من است، «أَسْتَوْدِعُهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَبْتُهُ مِنْ عِبَادِي» (2) بنده ایرا که خیلی دوست دارم و او مرا خیلی دوست دارد و رابطه اش با من خیلی صمیمی است، این اخلاص و این سر و این راز را در وجودش قرار میدهم. لذا در روایت داریم که عمل با اخلاص کم است؛ چون دقیق و حساس است. امیر مؤمنان فرمود: «بِالْإِخْلَاصِ تُرْفَعُ الْأَعْمَالُ»، (3) عمل انسان ها با اخلاص بالا می رود. از صبح تا شب در این کره ی خاکی هر کسی یک کاری انجام می دهد، به فقرا کمک میشود، مجلس گرفته میشود، روضه گرفته می شود، به امور مردم رسیدگی می شود، ده ها نماز جماعت، برنامه های دینی و مذهبی برگزار می شود، در همین ماه رمضان صدها جلسه

ص: 317

1- نحل: 98

2- بحار الانوار، ج 67، ص 249؛ منية المرید، ص 133

3- غرر الحکم، ح 2911

است، اما این ها با هم یکسان نیستند چون ارزش هر کدام از این ها به اخلاص آن هاست. لذا فرمود: اخلاص است که عامل بالا رفتن، رشد و ارتقاء عمل انسان را فراهم می کند. همچنین در حدیث دیگری امیر مؤمنان فرمود: «غَايَةُ الْإِخْلَاصِ الْخَلَّاصُ»؛ (1) نجات و رهایی در پرتو اخلاص و انگیزه ی دینی در کار است.

اخلاص اختیاری

ابتدا یک آیه بخوانم که این آیه دلیل اخلاص را بیان می کند. سوره ی مؤمن آیه ی 65 - یکی دیگر از اسامی این سوره غافر است در بعضی قرآن ها غافر و در بعضی ها مؤمن آمده است، هر دو اسم نیز درست است؛ چون داستان مؤمن آل فرعون در این سوره آمده است. می فرماید: «اللَّهُ هُوَ الْحَيُّ»؛ خداحی است؛ حتی یعنی همیشگی - همه ی موجودات فناپذیرند، همه ی موجودات یک پایان و فرجامی دارند، بزرگترین شخصیت های عالم از دنیا رفته اند «إِنَّكَ مَيِّتٌ»، خدا به پیغمبر می فرماید تو هم از دنیا می روی؛ «إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ (2) حتی فرشتگان مقرب الهی می میرند اما آن که ماندگار محض است، «هُوَ الْحَيُّ»؛ اوست که زنده است. «لَلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛ هیچ موجودی جز او و هیچ معبودی جز او در عالم نیست. و هیچ موجودی جز او صلاحیت معبودیت و پرستش ندارد. این آیه چه قدر زیبا است! اول می گوید خدا زنده، ماندگار و جاودان است، بعد هم می گوید هیچ کس جز او معبود حقیقی نیست؛ «لَلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ». به دو دلیل، او، او حی است و بقیه فرجام دارند؛ ثانیاً: او معبود واقعی است. می فرماید: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» حالا با اخلاص صدایش بزنید. این دو مورد نیز دلیل اخلاص است. زیرا شما برای چه کسی می خواهید این کار را انجام بدهید؟ برای هر نیرویی انجام بدهید حتی دائم نیست. برای هر نیرویی بخواهید بندگی کنید، سزاوار بندگی نیست. پس به این دو دلیل «فَادْعُوا» پس او را عبادت کنید، «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ». آخر آیه هم می فرماید: خدا را شکر کنید؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». چه قدر این آیه زیبا است! مقدمه و مؤخره و وسطش نتیجه گیری دارد.

ص: 318

1- غررالحکم، ح 3915

2- زمر: 30

اخلاص اضطراری

عزیزان، ما اخلاص اضطراری داریم ولی فایده ای ندارد. اخلاص اضطراری اخلاصی است که انسان فقط در گرفتاری خدا را می خواند. خدا در قرآن می فرماید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ»، وقتی سوار کشتی می شوید و خطر غرق شدن پیش می آید، «دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛ (1) خدا را با اخلاص می خوانید. اما این اخلاص اضطراری است؛ مثل برق اضطراری که همیشه نیست همین که شارژش تمام شود، خاموش می شود.

اخلاص اضطراری، موقت و در شرایط ویژه است. قرآن کریم در مورد همین انسان می فرماید: وقتی به خشکی می رسد، خدا را فراموش می کند. ما دو نوع اخلاص داریم: 1- اخلاص اختیاری، 2- اخلاص اضطراری در سوره ی مؤمن آیه 65 می فرماید: «فَادْعُوا مُخْلِصِينَ»؛ (2) در همه حال خدا را با اخلاص بخوان. اما در این آیه می فرماید: وقتی می خواهند، غرق شوند خدا را از روی اخلاص می خوانند این هم مخلصین است، آن هم مخلصین است؛ اما این مخلصین اضطراری است و آن مخلصین اختیاری. دومی اخلاصی است که بهانه اش نجات است و اولی اخلاصی است که سر و عیار است، عمل انسان را بالا می برد و ارزش می دهد، و ماندگار و همیشگی می کند. لذا قرآن هم در عقیده، هم در دعا و هم در عمل، توصیه به اخلاص می کند و می فرماید: یوسف مخلص بود، ابراهیم مخلص بود، موسی بن عمران مخلص بود. خداوند در قرآن می فرماید: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ»؛ این ها از بنده های با اخلاص ما بودند. اخلاص یعنی انجام کار فقط به انگیزه ی الهی. البته این خیلی مشکل است و خیلی هم دقیق و حساس است.

اخلاص حضرت موسی

زمانی که حضرت موسی برای دختران شعیب از چاه آب کشید، آب را همراهشان تا درب منزل آورد. دختران به پدرشان خبر دادند که جوان متدینی به ما کمک کرد. حضرت شعیب، حضرت موسی را خواست. وقت شام بود که گفت: «اجلس یا شابُّ

ص: 319

1- عنکبوت: 65

2- یوسف: 24

فَتَعَشَّ»؛ جوان، بنشین با ما غذا بخور. موسی فکر کرد این غذا مزد آب کشیدنش است لذا به حضرت شعیب گفت: نه نمیخورم. حضرت شعیب گفت: «أَلَسْتُ بِجَائِعٍ؟!؛ گرسنه نیستی؟ حضرت موسی گفت: اتفاقاً گرسنه هستم از صبح تا حال چیزی نخورده ام، ولی ما اهل بیتی هستیم که وقتی کار را انجام میدهم فقط برای خدا انجام میدهم، من این کار را برای مزد و جایزه انجام نداده ام.

حضرت شعیب گفت: اتفاقاً من هم به خاطر آب کشیدن نمی خواهم به تو غذا بدهم. ما نیز اهل بیتی هستیم که «نُقْرِي الصَّيْفَ وَ نُطْعِمُ الطَّعَامَ»؛ سیره و روش ما این است که مهمان را تکریم می کنیم. اگر غریبه ای نیز در خانه ی من آمده بود و کاری هم برای ما نکرده بود، این شام را به او میدادم. این شام به خاطر مزدکار تو نیست. حضرت موسی گفت: حالا خیالم راحت شد. «فَجَلَسَ مُوسَى يَأْكُلُ»، (1) بعد موسی بر سر سفره ی حضرت شعیب نشست. این همان اخلاص است.

امیر مؤمنان علیه السلام از محبوب ترین بنده ی خدا

اخلاص در زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام موج می زند. انس بن مالک می گوید: ام ایمن برای رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم این غذای خوبی پخته بود؛ مرغ بریانی خدمت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم آورده بود. حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: کاش محبوب ترین و با اخلاص ترین بنده ی خدا بیاید و با من هم غذا بشود. انس بن مالک می گوید خیلی دلم می خواست او یکی از انصار باشد. دیدم در خانه را می زند، در را که باز کردم علی بن ابی طالب علیه السلام بود به گونه ای حضرت را برگرداندم تا شاید یکی از انصار بیاید. مجدداً بعد از لحظاتی دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام در می زنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم متوجه برگرداندن من شدند، فرمودند: اگر تا شب هم صبر کنی جز علی بر این در نمی آمد؛ چون اوست که محبوب خدا است. در جنگ خیبر هم حضرت رسول فرمودند: فردا پرچم را دست کسی میدهم که «يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ»؛ خدا و رسول خدا را دوست دارد. «يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُوْلَهُ»؛ (2) خدا و

ص: 320

1- بحار الانوار، ج 13، ص 20؛ القصص للجزائری، ص 231

2- الکافی، ج 8، ص 349؛ بحار الانوار، ج 21، ص 2؛ الاقبال، ص 525

رسول خدا نیز او را دوست دارند. در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام هم می‌گوییم: علی جان! تو هم محبوب هستی و هم حب تو به خدا بی نظیر است.

دفاع از امیرمؤمنان علیه السلام در دربار معاویه

همین اخلاص علی علیه السلام باعث شد، تا فراریان از عدالت علی و حتی بعضی از کسانی که در ظاهر در خط حضرت بودند، در دربار معاویه جمع گردند. وقتی خبر شهادت علی علیه السلام به معاویه رسید، چون رقیبش از صحنه خارج شده بود خیلی خوشحال شد. معاویه به دنبال خلافت بود، می‌خواست با جنگ خلافت را از حضرت امیرعلیه السلام بگیرد که نشد. اما بعد از امام حسن علیه السلام با آن جریاناتی که پیش آمد بالاخره توانست خلافت را بگیرد و بیست سال برگردد ی جهان اسلام تاخت و به قول رشید رضا: باید اروپائیان مجسمه ی معاویه را طلا بگیرند و در وسط میدان های شهر بگذارند. این خدمتی که معاویه به دنیای اروپا و غرب کرد هیچ کس در تاریخ نکرده است. اگر معاویه نبود و مسلمانان یک پارچه بودند، مگر می‌توانستند به یک میلیارد مسلمان این گونه زور بگویند و حکومت بکنند؟! این اختلاف را معاویه راه انداخت. اینزمینه سازی حکومت بنی امیه، که آن‌ها را برگرده ی مردم سوار کرد، و بعد بنی امیه زمینه ساز حکومت بنی عباس شدند. همه ی این‌ها باعث شد که اهل بیت از صحنه ی حکومت دور شوند. و مکتب های فقه ی و نحله های اعتقادی حنفیه و مالکیه و تراشیده شود و میدان عمل پیدا کنند.

با این شیوه، تفرقه بین مسلمانان افتاده است، (رشیدرضا) می‌گوید با این خدمتی که معاویه به دنیای غرب کرده است، آن‌ها باید مجسمه ی او را طلا- بگیرند زیرا معاویه با این اختلافات و جدا کردن مردم از درب خانه ی اهل بیت باعث تفاوت بین فرقه های مسلمانان شد. وقتی خبر شهادت حضرت علی علیه السلام به دربار معاویه رسید او تمام وزراء و شخصیت‌ها را دعوت کرد، لباس جشن پوشید و جشن گرفت. خواننده ای به نام ابوالاسود الدؤلی داشت او را صدا زد و گفت بیا آواز بخوان. این خواننده کمی فکر کرد و گفت: معاویه ایام جشن و شادی نیست. معاویه گفت: چه سروری از این بالاتر که خبر شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام از کوفه به ما رسیده است، ما باید جشن بگیریم.

ابوالاسود الدؤلی خیلی متأثر شد، گفت: خبر شهادت علی علیه السلام رسیده، من آواز نمی خوانم. هر کاری کردند نخواند. معاویه گفت: او را بزیند. مقداری که او را زدند قبول کرد، گفت می خوانم. منظورم از بیان مطلب این جاست - بلند شد چهار بیت شعر خواند و مجلس را تبدیل به مجلس عزا کرد و با معانی اشعارش مجلس را به هم ریخت. بعضی از اشعارش این است:

ألا أبلغ معاوية بن حرب *** فلاق غوث الایتینا

یعنی معاویه خوشحال نباش، بر شهادت علی شادی نکن.

قلا والله لا أني قلي *** وش صلاته في الراكعینا(1)

والله، علی علیه السلام را با نمازهای طولانی اش فراموش نمی کنم. علی علیه السلام را با آن نمازهایی که در دل شب می خواند و آن سجده های طولانی اش فراموش نمی کنم. ما هر وقت دلمان برای نجوهای پیامبر صلی اله علیه و اله تنگ میشد، می رفتیم و به نجوهای علی علیه السلام می دادیم. نماز او نماز رسول الله بود، سیره ی او سیره ی پیامبر بود. دقت کنید یک کسی که در دربار معاویه است از علی علیه السلام چنین سخن می گوید.

عدی بن حاتم مدافع امیر مؤمنان علیه السلام

خیلی ها بودند که به دلایلی به شام می آمدند. عدی پسر حاتم و پدر حُجر است. سه پسرش در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند. یک پسرش هم به خاطر این که دایی او در جنگ صفین کشته شده بود به معاویه پیوست و از سپاه علی علیه السلام برگشت. در آن هنگام عدی بن حاتم گفت این پسر از اولاد من نیست، او را بکشید. پسری که به امیرالمؤمنین پشت کرده اولاد من نیست. وقتی به دربار معاویه آمد، معاویه خواست بر زخمش نمکی بپاشد گفت: پسرانت کجا هستند؟ پسران علی علیه السلام زنده اند اما پسران تو به شهادت رسیده اند، علی علیه السلام به تو وفا نکرد باید بچه های خودش شهید می شدند. عدی بن حاتم گفت: معاویه، ساکت باش من به علی وفا نکردم که او به شهادت رسید و من هنوز زنده ام اما او نیست. فوراً معاویه او را ساکت کرد و گفت: کمی از اوصاف آقایت

ص: 322

برایم بگو. او شروع کرد از اوصاف امیرالمؤمنین، نماز، عبادت امیرالمؤمنین گفتن. آن ها این گونه بودند. (1)

فضائل امیرمؤمنان علیه السلام از زبان ابودرداء

مرحوم شیخ عباس قمی، در مفاتیح به مناسبت اعتراض به خرافه و خرافه گرایی و کسانی که آش ابودرداء درست می کنند، می گوید این خرافه است. خدا کند روزی این خرافات از میان جامعه ی ما ریشه کن شود. امروز درصحن حرم مطهر، آقای اطلاعیه ای دست من داد و گفت: آقا، این را یکی به من داده می گوید این دست خط امام زمان است. گفتم آقا، این ها دروغ است؛ انتساب دست خط امام زمان، تعیین وقت برای ظهور امام زمان، ادعای نیابت از طرف امام زمان، نیابت خاص، ادعای ملاقات همه دروغ است. البته ملاقات امام زمان ممکن است ولی هر کسی که به ملاقات حضرت رفته او دکان باز نکرده است. این دکان باز کردن ها، ادعا کردن ها، برای مردم تعیین تکلیف کردنها این ها جایز نیست. این ها آسیب های مهدویت است. متأسفانه در بعضی مجلات هم دیدم این ها منعکس شده، خرافات در میان جامعه باعث زحمت است، خرافات باعث دوری از حقیقت است. بعضی جاها رسم است وقتی بیماری در خانه ی آن ها زیاد می شود می گویند آش ابودرداء را درست کنیم مریضی ریشه کن می شود، این حرف کاملاً بیهوده است. در این باره مرحوم حاج شیخ عباس قمی می نویسد: ابودرداء آدم سالمی نبوده، او از محبین و علاقمندان و فداییهای معاویه است. اما همین ابودرداء یک روایت دارد که مرحوم حاج شیخ عباس در سفینه البحار به آن اشاره کرده است، شیخ عباس قمی می گوید ابودرداء این روایت را برای کسانی نقل می کند که خیلی از آن ها محب علی علیه السلام نیستند و خود او نیز بعداً به معاویه پیوست. ابودرداء می گوید: در نخلستان ها دیدم علی «كَالْحَشَّةِ»؛ مثل چوب افتاده، بالای سرش آمدم، گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، علی از دنیا رفت. آمدم در خانه ی حضرت زهرا علیها السلام خبر بدهم، اما حضرت فرمودند: نه، این گونه نیست او از خوف خدا در

ص: 323

شب و در دل شب از حال می رود علی از دنیا نرفته، این خوف خداست که این طور در چهره ی او متجلی است. (1) این اخلاص امیرالمؤمنین است. یک شب جای پیغمبر میخوابد یک آیه نازل میشود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (2) در این جا یک نکته بگویم بعد بحث را جمع بندی کنم.

نشانه های اخلاص

اشاره

سؤال: از کجا بفهمیم اخلاص داریم؟ اخلاص خوب است، ولی این کار سختی است. یک روایت دیدم که پیامبر اکرم مسابقه ای گذاشت که اصحابش دو رکعت نماز بخوانند به گونه ای که فکرشان جایی نرود، خالص خالص، فقط برای خدا. همه غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام این مسابقه را باختند و نتوانستند. اما چه کسانی شرکت کننده بودند؟ سلمان، اباذر و افراد خاص. واقعا اخلاص صد درصد مشکل است. پیامبر فرمود: «ما أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ»؛ (3) هرکس چهل روز اخلاص بورزد خدا به او حکمت میدهد. حکمتی که خدا به داوود و لقمان داد؛ «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ». (4) خدا چشمه های حکمت را بر قلب و زبانش جاری می کند. من چند علامت اخلاص را برایتان بگویم، ببینید آدم با اخلاص چگونه است.

1. انتظار نداشتن مدح از سوی دیگران

اشاره

پیامبر فرمود یک نشانه ی انسان با اخلاص این است: «إِنَّ لِكُلِّ حَقِّ حَقِيقَةً»، هر چیزی علامت دارد؛ حق علامت دارد، باطل علامت دارد، صحیح علامت دارد، ناصحیح علامت دارد. «و ما بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ» (5) یکی از علامت های اخلاص این است که شخص ناراحت شود

ص: 324

1- بحارالانوار، ج 41، ص 11: المناقب، ج 2، ص 124؛ مجموعه ورام، ج 2، ص 156

2- بقره: 207

3- بحارالانوار، ج 67، ص 242؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 69

4- لقمان: 12

5- مستدرک، ج 1، ص 100؛ بحارالانوار، ج 69، ص 304؛ مشكاة الانوار، ص 11

تعریف او را بکنند، یا وقتی تعریف او را می کنند، یا مدح و ثنای او را می گویند باعث نشود که عجب و غرور او را بگیرد. این یک علامت آدم با اخلاص است. به عبارت ساده تر وقتی انسان تشویق می شود خوشش می آید. بنابراین انتظار نداشته باشد از او تعریف کنند و مدحش را بگویند. به عبارت دیگر اخلاص در کسی است که به تعبیر امیرالمؤمنین، فرمود: «إِذَا رُكِّبَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ» (1) همین که از او تعریف می کنند، او بترسد. عجب او را نگیرد. همیشه انتظار نداشته باشد دیگران او را مدح کنند؛ از نمازش، منبرش، کلاسش و کارش، اگر این ها برای خدا باشد انسان انتظار مدح دیگران را ندارد. گرچه مدح دیگران هم وظیفه است، انسان ها باید بیان تشکر کنند ولی انسان نباید باورش شود.

اخلاص امیرمؤمنان علیه السلام

در کتاب «الغارات» دیدم کسی به امیرالمؤمنین عرض کرد: آقا، تاکی صدقه میدهید؟ دائم پول هایتان را به مردم می دهید. حضرت فرمود: اگر بدانم یکی از آن ها واقعا پذیرفته شده متوقف می شوم اما خبر ندارم که آیا قبول شده یا نشده است. این را اخلاص میگویند، وقتی امامی که همه ی زندگی اش اخلاص است چنین می گوید دیگر انسان نباید باورش شود و برای خودش حساب باز کند.

اخلاص امام سجاد علیه السلام

جابر بن عبدالله نزد امام سجاد آمد و گفت: یابن رسول الله، چرا این قدر عبادت میکنید؟ چرا این قدر بندگی می کنید؟ چرا خودتان را اذیت می کنید؟ آقا نوشته ای آوردند بعد فرمودند: ببین عبادت جدم امیرالمؤمنین چه قدر بوده است؟ چه کسی میتواند مثل جدم عبادت کند؟! این را اخلاص در عبادت میگویند. یعنی عزیزان اگر اتفاق کردید وقتی تعریف شما را کردند، بگویید این چیزی نیست مردم بیشتر از این اتفاق می کنند. اگر از نمازت، عبادتت، منبرت و قلمت تعریف کردند همین را بگو.

ص: 325

در حالات مرحوم آیه الله العظمی بروجردی اعلی الله مقامه الشریف . که این مسجد به نام و یاد اوست - نقل شده که در بستر بیماری اشک می ریخت، می فرمود: دستم خالی است. گفتند: آقا، شما مسجد ساختید، مدرسه ساختید، طلبه تربیت کردید، در آلمان مسجد بنا کردید، کتاب نوشتید، این همه تلاش کردید. فرمود: «أَخْلِصِ الْعَمَلَ، فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ»⁽¹⁾ کثرت عمل مهم نیست، نمیدانم کدام از این ها را خداوند قبول می کند، کدام این ها با اخلاص است.⁽²⁾

اخلاص حضرت امام رحمته الله

در حالات حضرت امام رضوان الله تعالی علیه دیدم که روزی آقا سید مصطفی، و آقازاده ی ایشان خدمت حضرت امام (ره) نشسته بودند در حالی که بعضی از بزرگان هم بودند، آقازاده ی آقا سید مصطفی به پدرشان فرمودند: خوابی را که دیده ای نقل کن، و اصرار کردند. آقا سید مصطفی فرمودند: خواب دیدم در جلسه ای بودم که علما، اندیشمندان و فقها بودند رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم وارد شد و شما را یعنی حضرت امام را در آغوش گرفت. وقتی آقا مصطفی این را نقل کرد، امام لبخندی زدند و فرمودند: آقا مصطفی، دیگر از این خواب ها نبین. این نشان دهنده ی این است که امام میدان نمیدهد او را مدح کنند. وقتی یکی از شخصیت ها که خدا رحمتشان کند، ایشان از دنیا رفته است، پیش امام شروع کرد به مدح و ثنا کردن حضرت امام (ره)، ایشان فرمود: می ترسم این اشعار را باور کنم. مؤمن ویژگی اش این است. از امام باقر علیه السلام سؤال شد: آقا وقتی ما کاری انجام می دهیم از ما تعریف می کنند ما خوشمان می آید. امام فرمود: این عیب ندارد، این ریا نیست اما انتظار مدح داشتن بد است. قرآن هم می فرماید: «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»⁽³⁾ خودتان را والا و بالا نبینید. شیطان به حضرت

ص: 326

1- این جمله از وصایای لقمان به فرزندش می باشد. (بحارالانوار، ج 13، ص 431؛ الاختصاص، ص 341؛ القصص للجزائری، ص

موسی علی نبینا و آله و علیه السلام عرض کرد، گفت: یکی از جاهایی که من بر انسان ها مسلط میشوم زمانی است که آن ها را عجب می گیرد، بعد آن ها گناهانشان را فراموش می کنند و من راحت بر آن ها مسلط می شوم. (1) چون خلأ بین من و این ها پر می شود؛ و من راحت به این ها دست پیدا می کنم. این است که عجب، خودبزرگ بینی، خودرایی و خودبرتربینی یکی از مهم ترین آفات عبادت و اخلاص است.

2. یاد خداوند در مواقع حساس

یکی دیگر از نشانه های انسان های با اخلاص این است که در مواقع حساس از یاد خداوند غافل نمی شوند. که این صفت در زندگی امیر مؤمنان موج می زد.

هنگامی که عمر بن عبدود - آن شجاع معروف که با هزار سوار و مرد جنگی برابری داشت، در جنگ احزاب مبارز می طلبید هیچ یک از مسلمانان جرئت نداشتند پیش بروند تا این که علی علیه السلام خدمت پیامبر صلی اله علیه واله وسلم آمد و اجازه ی رزم خواست. حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: این مرد عمر بن عبدود است. امیر مؤمنان عرض کرد: من هم علی بن ابی طالب هستم.

وقتی امیر مؤمنان به میدان رفت و با او روبه رو شد، رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: تمام اسلام با تمام کفر روبه رو شده است. از این جهت بود که درباره ی این مبارزه فرمودند: ضربت علی در جنگ خندق با ارزش تر از عبادت جن و انس است.

در چنین موقعیت حساس علی علیه السلام، عمر را بر زمین زد و روی سینه اش نشست. صدای ضجه و فریاد مسلمانان بلند شد و پیوسته به حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم عرض می کردند: یا رسول الله! بفرماید علی در کشتن عمر شتاب کند. پیامبر می فرمودند: او را به حال خود واگذارید، او در کارش از دیگران داناتر است. هنگامی که سر عمر را جدا کرد و خدمت پیامبر آورد، آن جناب فرمودند: یا علی! چه شد که در جدا کردن سر عمر و مکث کردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! هنگامی که او را بر زمین انداختم مرا ناسزا گفت و آب دهان به صورتم انداخت، من خشمناک شدم، ترسیدم اگر در حال خشم او را

ص: 327

بکشم این عمل من به واسطه ی تسلی خاطر م صادر شده باشد، به همین دلیل ایستادم تا خشمم فرو نشست، آن گاه برای رضای خدا سرش را جدا

کردم. (1)

مولوی می گوید:

از علی آموز اخلاص عمل *** شتر حق را دان منزه از دغل

در غزا (2) بر پهلوانی دست یافت *** زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خدو (3) انداخت بر روی علی *** افتخار هر نسبی و هر ولی

در زمان انداخت شمشیر آن علی *** کرد او اندر غزایش کاهلی

گفت بر من تیغ تیز افراستی *** از چه افکندی مرا بگذاشتی

گفت امیرالمؤمنین با آن جوان *** که به هنگام نبرد ای پهلوان

چون خدو انداختی بر روی من *** نفس جنبید و تبه شد خوی من

نیمی بهر حق شد و نیمی هوا *** شرک اندر کار حق نبود روا

این اخلاص امیرمؤمنان است. در روایت دیگری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم می فرماید: «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ فَارْبَعٌ - ٤». طبق این روایت انسان مخلص چهار نشانه دارد:

3. سلامت قلب

«يَسْلَمُ قَلْبُهُ»، یکی دیگر از نشانه های اخلاص سلامت قلب از ناپاکی هایی است مانند: شرک، کفر، کینه، حسد، افتراء، و غیره.

4. سلامت اعضا

«و تَسَلَّمَ جَوَارِحُ-٤»، یکی دیگر از نشانه های اخلاص گناه نکردن است. انسان مخلص گناه را از زندگی اش دور می کند.

ص: 328

1- هزار و یک حکایت اخلاقی، ص 206

2- جنگ

3- اب دهان

5. خیر رساندن

«وَبَدَّلْ خَيْرَهُ»، انسان مخلص به دیگران خوبی و نیکی میکند. پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمود: «سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ». (1) آقای قوم کسی است که به مردم خوبی و خدمت کند.

6. شر رساندن

«وَكَفَّ شَرَّهُ»، (2) مورد آخر این که انسان مخلص به کسی ضرر نمی رساند.

ان شاء الله خدا به همه ی ما اخلاص در عقیده، اخلاص در عمل، اخلاص در دعا و اخلاص در بیان و اندیشه عنایت بفرماید.

ص: 329

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 378

2- بحار الانوار، ج 1، ص 121؛ تحف العقول، ص 21

امیر مؤمنان (4)

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (1)

مقدمه

ایام شهادت مولی الموحدين، يعسوب الدين، اميرالمؤمنين على بن ابی طالب عليه أفضل التحية والثناء است. مانند دیشبی آفتاب عمر اميرالمؤمنين عليه السلام غروب کرد. دیشب چشمانی از پلک زدن ایستاد و از دیدن متوقف شد که هیچ شبی را تا به صبح آرام نیاورد و نخواست. دیشب چشم هایی از گردش و حرکت متوقف شد که از خوف خدا هر شب اشک ریخته بود. دیشب ضربان قلبی متوقف شد که مملو از معرفت بود، مملو از محبت و عشق به خدا بود. دیشب زبانی از گفتن و از نطق و از سخن گفتن متوقف شد که آفریدگار فصاحت و بلاغت بود. دیشب دستی از نوشتن و تحرک متوقف شد که نامه ها و پیام هایش در تاریخ ماندگار، و برای همگان الگوست. دیشب پیکر میان خاک رفت و پیکری از میان جامعه رخت بر بست که به نقل شیخ مفید صدها زخم بر بدنش بود، هیچ جای سالمی بر بدن اميرالمؤمنين نبود، همه جای بدن بر اثر جنگ ها و مبارزات زخم بود، چون سابق مدال نبود افسران و درجه داران با رتبه های نظامی بالا نمی رفتند بلکه مدال زخم در جنگ ها بود؛ یعنی هر کس در جنگ چه قدر مبارزه کرده و چه قدر زخم برداشته است. اميرالمؤمنين بیشترین زخم را بر بدن داشت، این پیکر دیشب در میان خاک و گل نماند. دیشب اندیشه ای، فکری، قلبی، نبضی، چشمی و دستی از تحرک ایستاد که دنیایی از کرامت و عظمت و ابهت بود. و

ص: 330

بالاخره دیشب شخصیتی از میان جامعه رفت که خودش فرمود: «غَدَا تَرُونَ أَيَّامِي وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي»؛ شاید آیندگان بیایند که قدری مرا بشناسند! «تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوءِ مَكَانِي» (1) باید آیندگان بیایند که من نباشم، آن ها بنشینند تحلیل کنند تا مرا بشناسند ولی در زمان خودم مرا نشناختند. دیشب به آرزویی رسید که بارها فرموده بود: «لَقَدْ مَلَأْتُ قَلْبِي قَبْحًا»، (2) قلب علی را به درد آوردید. قلب علی را پر از مصیبت کردید، و «وَلَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» (3)، آرزو میکنم خدا بین من و شما جدایی بیندازد و مرا از شما بگیرد. فرمود: «لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرُكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً»، (4) کاش علی نه شما را می دید، و نه بعضی از شما را می شناخت و نه بعضی از شما را که به او پشت کردید، می شناخت. فرمود: «أین تذهبون» و «آنی توفکون»؛ کجا رفتید؟ چه کردید؟ اسلام و جایگاه اسلام را از مهبط اصلی آن جابه جا کردید؟ فرمود: کاش معاویه یارانی که دارد ده تا از شما را از من بگیرد و یکی از آن ها را به من بدهد. آن ها در باطل خودشان محکم ترند از بعضی از شماها در حق خودتان. البته این به معنای این نبود که امام علی علیه السلام واقعتاً ها و یاران حقیقی را فراموش کند. نه، گاهی می فرمود: «أَیْنَ عَمَّارٌ؟ وَ أَیْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَ أَیْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟» «خوبانی هم داشتند که نیستند؛ عمار نیست، خیمه نیست، ابن تیهان نیست. عزیزان، اگر فقرا، ثروتمندی را رها کنند و در خانه ی او را نزنند این فقرا هستند که ضرر می کنند، به ثروتمند ضرری وارد نمی شود و این فقرا هستند که از دارایی ثروتمند محروم شده اند. اگر عالمی در خانه حبس شد و شاگردان به کلاس درسش نرفتند، مردم به محضرش نرفتند، و او را تنها گذاشتند، این شاگرد است که ضرر می کند، علم عالم که کاهش نمی یابد. اگر مدیری عزل شد، بعد مدیریت و سیاستش نادیده گرفته شد، این مردم هستند که از آن مدیریت محروم می شوند. آن مدیر از مدیریتش کاسته نمی شود. بالاخره اگر امام و

ص: 331

1- الکافی، ج 1، ص 229؛ بحار الانوار، ج 42، ص 209؛ نهج البلاغه، خطبه 149

2- الکافی، ج 5، ص 4، بحار الانوار، ج 34، ص 64؛ نهج البلاغه، خطبه 27

3- نهج البلاغه، خطبه 116

4- الکافی، ج 5، ص 4؛ بحار الانوار، ج 34، ص 64؛ نهج البلاغه، خطبه 27

حجت خدا خانه نشین شد، مردم محروم می شوند. محرومیتی که هنوز هم ادامه دارد. محرومیتی که بیست و پنج سال نور خدا، بیست و پنج سال علم علم، بیست و پنج سال مظهر دانش، نشست و نظاره گر بود در حالی که استخوان در گلو و خار در چشم داشت. اسلام را برگرداندند و آن برگرداندن به همان بیست و پنج سال اکتفا نشد، یک صفر هم به آن اضافه شد، دویست و پنجاه سال؛ یعنی از یازده هجری تا دویست و شصت هجری طول کشید. مردم از نور یازده امام آن گونه که باید استفاده نکردند. چرا باید مدیریت جامعه با هارون الرشید باشد و موسی بن جعفر زندان باشد؟! چرا باید مدیریت جامعه با متوکل باشد و امام جواد بیست و پنج ساله زهر بنوشد و از میان جامعه برود؟! چرا باید مدیریت جامعه با معتمد و معتز خبیث باشد و امام عسکری بیست و هشت ساله در اوان جوانی زهر بنوشد و به شهادت برسد؟! این مردم بودند که محروم شدند و این محرومیت تا امروز هم ادامه دارد. امروز هم مدرسه‌ی خلفاء مکتب خلفا و مکتب صحابه در مقابل مکتب اهل بیت علم شده است. امروز هم اجازه‌ی رشد، اجازه‌ی فهم و اجازه‌ی استفاده از مکتب اهل بیت را در بسیاری از کشورها به مردم نمی دهند. نمیگذارند آثار و نوشته‌های اهل بیت علیهم السلام را ببینند.

دکتر عبدالمنعم حسن

«دکتر عبدالمنعم حسن» دانشمند اهل سنت که شیعه شده، در سال‌های اخیر کتابی نوشته است، به نام «بنور فاطمه اهتدیت»؛ یعنی فاطمه من را شیعه کرد، با نور زهرا من هدایت شدم. در آن کتاب می گوید: من روزنه و دریچه‌ای برای شناخت شیعه نداشتم و شیعه را مانند هندوها و فرقه‌های مشرک میدانستم اما سه چیز مرا با شیعه آشنا کرد: 1- فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و مظلومیتش، 2- دعاهای صحیفه‌ی سجادیه‌ی امام سجاد علیه السلام، 3- انقلاب کربلا و عاشورا و امام حسین علیه السلام وی می گوید: من قبلاً بر ضد شیعه کتاب می نوشتم. اما حالا آمده این کتاب را نوشته: «بنور فاطمه اهتدیت»⁽¹⁾

ص: 332

1- برای مطالعه بیشتر درباره دکتر عبدالمنعم حسن به جلد اول سلسله سخنرانی‌های استاد «بررسی آموزه‌های تفسیری خطبه فدکیه» قسمت (2) مراجعه شود.

یاسین بدرانی کتابی به نام «یا لیت قومی یعلمون» نوشته است، چه اسم قشنگی برای کتاب گذاشته است. این همان حرفی است که حبیب نجار زد؛ وقتی مردم هجوم آوردند تا پیروان عیسی را کتک بزنند و به شهادت برسانند، گفت: «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ»، ای مردم، کاش میفهمیدید چه کاری می کنید؟! چه کسی را دارید از صحنه خارج می کنید؟! با چه کسی درافتاده اید؟! علیه چه کسی حدیث جعل می کنید؟! چه کسی را دارید از جامعه، از میان مردم و از میان جوان هایتان کنار میزنید؟! چرا نباید دنیای اسلام با توسل، با تبرک، با نور اهل بیت با نهج البلاغه، با صحیفه ی سجادیه آشنا شود؟! یاسین بدرانی در کتاب «یا لیت قومی یعلمون» می نویسد: من از قرآن به اهل بیت رسیدم، فقط قرآن مرا هدایت کرد. این نویسنده میگوید که من در قرآن و معانی آن تفکر کردم، لذا قرآن مرا به اهل بیت رهنمون کرد.

ابوشریف مصری

شخص دیگری به نام ابوشریف مصری که شیعه شده، می گوید: علت شیعه شدن من این است که روزی دلم گرفته بود، موج رادیو را میچرخاندم تا ببینم کسی موعظه ای می کند، همین گونه که موج رادیو را می چرخاندم نمیدانم کدام رادیو بود، دیدم خطیبی دارد سخنرانی می کند، بعدها فهمیدم «عبدالزهراء اُبی» سخنران معروف عراقی بود. شروع کرد از فدک، از مظلومیت زهرا، از حمله ی به بیت و مصائب و رنج های زهرا علیها السلام گفتن. بی اختیار اشکم جاری شد و این زمینه ی تحقیق من شد و بعد از تحقیق به تشیع گرویدم.

دکتر حسن شحاطه

بعضی ها نیز زمینه را برای خودشان ایجاد کردند از جمله دکتر حسن شحاطه، او از شخصیت هایی است که به شیعه گرویده و تشیع را پذیرفته است. ایشان می گوید: من وقتی آمدم مراسم پانزده خرداد را در تهران و در مرقد امام دیدم، به مترجم گفتم این مردم که به سینه می زنند چه می گویند؟ او ترجمه ی عربی کرد و گفت: معنایش این

است می گویند امام، ما تو را تنها نمی گذاریم، ما اهل کوفه نیستیم که تو تنها بمانی. می گوید از این جمله در ذهنم جرقه ای زده شد که چگونه مردم امیرالمؤمنین را تنها گذاشتند! چگونه اهل بیت را تنها گذاشتند. تحقیق و بررسی کردم و به تشیع گرویدم. مکتب اهل بیت مکتب نورانیت است. مکتب رشد و ترقی و هدایت است. جوان های ما در این زمینه تحقیق کنند. امروزه موج حمله علیه شیعه به وسیله ی کتاب ها، آثار و شبهات زیاد است.

ما دو گونه شبهه داریم؛ یک شبهه، شبهه ی ابتدایی است، اما یک شبهه شبهه ی مخرب است. شبهه عیبی ندارد انسان در ذهنش سؤالی پیش می آید مثلاً در رابطه با علم غیب ائمه، درباره ی موضع گیری ائمه علیه السلام می آید می پرسد و بررسی می کند. اما این کاری که امروزه در جهان اسلام در آثار سلفی ها و وهابی ها دارد منتشر می شود، و یا در شبکه ها و شهرهای مرز نشین ما پخش می شود، و برای آن ها هزینه های سنگین و گزافی هم پرداخت می شود، این ها شبهه نیست، شبهه افکنی است. این ها ذهن را مشوش کردن است. این ها نورانیت نیست. من به یکی از این عزیزان گفتم: چرا کتاب های ما در کتابخانه های شما نسیت؟ چرا آثار ما در کتابفروشی های شما نیست؟ بگذارید مردم آشنا شوند. چرا نهج البلاغه در گیشه ها نیست؟ چرا صحیفه ی سجادیه نیست؟ چرا تفسیر گرانسنگ و عالی المیزان نیست؟ چرا شما در کتاب های ما می گردید و یک سری روایات ضعیف و مطالبی که همه ی دین ها و همه ی مکاتب دارند، پیدا می کنید و ایجاد شبهه می کنید؟ چه کسی گفته همه ی روایات «بحار الانوار» مورد تأیید است؟ بحار الانوار یک دایرة المعارف است. نمی شود هر کسی آن را باز کند و آن ها را برای مردم نقل کند. «بحار» فن می خواهد، علم رجال می خواهد، «بحار» کسی را می خواهد که روایات ضعیف را تشخیص دهد. بعضی اوقات ممکن است در بحار روایات غیر قابل قبول و منافی با قرآن و بعضی از منابع باشد. بنای مرحوم مجلسی (ره) بر جمع آوری روایات صحیح نبوده است، بنای او بر دایرة المعارف بوده است، او می خواسته همه ی روایات را جمع کند، لذا شناخت روایات علم فن می خواهد. حال کسی می آید یک روایتی را که ضعیف است علم میکند! چرا روایات «کافی شریف»، من لایحضره الفقیه» و کتب صحیح شیعه را نمی گوید؟! چرا آثار گرانسنگ شیعه،

تفاسیری مثل المیزان را مطرح نمی کنید؟! این محرومیت است، این مظلومیت است. من در سیمای جمهوری دیدم که یکی از این شخصیت های یمن که خودش علیه شیعه کتاب نوشته، میگفت: هنوز کتاب های من در بازار است، آن ها را جمع نکرده اند، خود من علیه شیعه کتاب می نوشتم، بعد آمدم تأمل و بررسی کردم و شیعه شدم. او کتابی در دفاع از تشیع نوشته است. ایشان خودش میگفت که حدیث منزلت را این قدر بد معنا کرده اند که برای ما یک حدیث پیش پا افتاده ای شد. حدیثی که صحیح است و در منابع مختلف اهل سنت است. این حدیث چه میخواهد بگوید؟ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» (1) هارون چه نسبتی با موسی داشت؟ مگر وزیر و وصی موسی نبوده است؟ ایشان با این که از اساتید دانشگاهی هم هستند، می گفت آن قدر این حدیث را برای ما بد معنا کردند و شبهه ایجاد کردند که از این حدیث رد شدیم، از حدیث «سفینه» رد شدیم، از حدیث «أمان» رد شدیم. اهل بیت من سفینه اند، اهل بیت من أمانند، اهل بیت من نجومند. پیغمبر این قدر این سخنان را فرمود که آن ها را نهادینه کرد. یکی دو تا نیست که بشود انکار کرد. ایشان می فرمود جرقه ی شیعه شدن من که وهابی بودم این شد که یک روز فکر کردم، در مدینه خانه زیاد بود که بعد از رحلت پیغمبر با خلفا بیعت نکردند، خیلی ها بودند که در خانه نشستند و بیعت نکردند؛ سلمان، ابوذر، مقداد، ابورافع، شاید عباس عموی پیغمبر، حداقل ده دوازده نفر بودند، در بعضی منابع نام برده شده اند، نه تنها بیعت نکردند بلکه مخالفت هم کردند. به گفت با خودم نشستم فکر کردم که چرا به خانه ی عباس حمله نکردند؟! چرا به خانه ی سلمان حمله نکردند؟! اگر مسجد نیامدن و بیعت نکردن جرم بود، سلمان هم این جرم را داشت! عمار هم این جرم را داشت، ابورافع نیز این جرم را داشت، ابان بن سعید نیز این جرم را داشت، سعید بن عاص نیز این جرم را داشت. پس این مسأله، صرف مسجد نیامدن و بیعت نکردن نبود. بعد می گفت من بررسی کردم دیدم همیشه سردمداران اولین نوک حمله شان به حاکمان حق است. وقتی می بینند کسی حق است و آن حق باید حذف شود، به خانه ی او حمله می کنند، او را ترور

ص: 335

می کنند، او را تبعید می کنند، او را از صحنه خارج می کنند. علت حمله به بیت زهراى مرضیه علیها السلام حتى نفس حمله . اگر بقیه ی مسانلش را هم قبول ندارند . دلش همین است. چون دیدند ایشان وصی بر حق است و باید از صحنه خارج شود. سلمان و ابوذر را می شود به گونه ی دیگری از صحنه خارج کرد؛ لذا سراغ احراق بیت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند. بنده این بحثی را که امروز با این مقدمه تقدیم کردم یعنی محرومیت، نتیجه اش محرومیت جامعه شد، نتیجه اش غیبت امام زمان شد، نتیجه اش حفظ آخرین ذخیره ی الهی شد. فرمود: «وَلَكِنْ حَجَبَهُ سُوءُ أَعْمَالِكُمْ» (1)، چرا من آخرین ذخیره ام را بفرستم تا مردم با آن مثل یازده ذخیره ی دیگر برخورد کنند؟ آن قدر او را در پس پرده ی غیبت نگه می دارم تا این جامعه صلاحیت پیدا کند و رشد پیدا کند. آن قدر او را نگه می دارم تا زمینه ی اور آخرین وصی و آخرین حجت الهی فراهم شود. علت این محرومیت امروز همچنان باقی است.

امیرمؤمنان علیه السلام چه نوع جامعه ای می خواست که پیدا نکرد؟

بحث را با یک سؤال آغاز کنم: آقا جان، امیرالمؤمنین، شما چگونه جامعه ای را می خواستید که پیدا نکردید؟ چه مردمانی می خواستید که نبودند؟ چه کسانی را می خواستید که فرمودی: خدایا، بین من و این ها فاصله بینداز، این ها به درد من نمی خورند. چه مردمانی را می خواستید که فرمودی: خدایا کاش من این ها را نمی شناختم و نمیدیدم. خدایا، این ها قلبم را پر از درد کردند. شما عزیزان را به حکمت 289 نهج البلاغه ارجاع میدهم در آن جا امیرالمؤمنین یک بیانی دارد که خیلی زیباست. این بیان باید در کوچه ها، خیابان ها، دانشگاه ها و مراکز شیعی تابلو شود. بگویند ای مردم دنیا، امیرالمؤمنین علیه السلام یک چنین جامعه ای می خواست که پیدا نکرد، امام زمان نیز یک چنین جامعه ای می خواهد. چون فرق نمی کند امام امام است، امت هم امت امام است، همه ی ائمه نور واحدند، جامعه ای که امیرالمؤمنین می خواست و نیافت، جامعه ای که امام حسین می خواست و نیافت، نیافتن که

ص: 336

میگویم منظور عموم مردم است؛ والا هفتاد، هشتاد تا صد نفر پایش ایستادند. در کنار امیرالمؤمنین یک عده افراد خاص ایستادند؛ مثل عمار، ابوذر و سلمان اما بحث ما عموم جامعه است. - در حکمت 289 نهج البلاغه، این جامعه را با ده، دوازده صفت معرفی کرده است و من چند مورد را عرض می کنم. جالب این جاست وقتی حضرت آن ها را می شمارد، می فرماید: مردم، بر شما باد این اخلاق؛ «فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ»، بر شما باد به این ویژگی ها، «فَالزُّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا»، بشتابید به این صفاتی که من علی آن ها را می شمارم، در آن ها مسابقه بگذارید. تنافس یعنی «مسابقه»، با هم مسابقه بگذارید به آن ها برسید. بعد آقا تخفیف داده است، می فرماید: اگر نمی توانید «فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا»؛ اگر توان ندارید همه ی این صفات را کسب کنید «فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخَذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ»؛ (1) اگر همه ی آن ها را نمی توانید، پس بعضی از آن ها را داشته باشید، بهتر از این است که هیچ کدام از این ها را نداشته باشید.

آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم به قدر تشنگی باید چشید

فرمود: مردم، اولاً: «تَنَافَسُوا» مسابقه بگذارید، بشتابید که این صفات را پیدا کنید، اگر نتوانستید همه را دارا باشید اخذ قلیل بهتر از ترک کثیر است. حداقل دو صفت را داشته باش. یکی را داشته باش. اگر از این صفات همه را نمی توانی داشته باشی یک درصدی را داشته باش. خودت را تطبیق بده، تلاش کن بهتر از این است که این صفات را نداشته باشی. این صفات چیست؟ حضرت در غالب یک مطلبی آن ها را بیان

ص: 337

1- قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ، وَكَانَ [يُعْظِمُهُ] يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ، فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْتَبِرُ إِذَا وَجَدَ، وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً، فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ، وَكَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعِفاً، فَإِنْ جَاءَ الْحِجْدُ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصِلُّ وادٍ، لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيَا، وَكَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُدْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسَّ مَعَ اعْتِدَارِهِ، وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْنِهِ، وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ، وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ، وَكَانَ عَلَى مَا يَسَّ مَعَ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ، وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرَانِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى، [فَخَالَفَهُ] فَيَخَالَفُهُ. فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزُّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا، فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخَذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ (نهج البلاغه، حکمت 289). ط

می کند، می فرماید: «كَانَ لِي»؛ من علی در گذشته یک برادری داشتم، «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ». حالا این برادر چه کسی است؟ بعضی ها گفته اند این برادر آرمانی است؛ یعنی امیرالمؤمنین به صورت کلی دارد یک چنین شخصیتی را می فرماید بعضی از شارعین نهج البلاغه میگویند منظور اباذر غفاری است. بعضی ها گفته اند منظور عثمان بن مظعون است. نمیدانیم منظور آقا کیست ولی برای ما این مهم است که فرمود: شما این صفات را داشته باشید و در آن ها مسابقه بدهید که به آن ها برسید. - فرمود: یک برادری داشتیم که این صفات را داشت. حال این صفات چیست؟

ویژگی های افراد جامعه ی آرمانی امیرالمؤمنین علیه السلام

1. دنیا در نظرشان کوچک

اشاره

«صَدَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»؛ دنیا پیش او کوچک بود. تمام گرفتاری ها و درگیریهای تاریخی منشأ آن حب دنیا است. امام صادق فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»، (1) منشأ آن دنیا پرستی است. چرا جنگ جمل علم شد؟ چرا صفین علم شد؟ چرا کربلا علم شد؟ چرا سقیفه در مقابل غدیر علم شد؟ شما فکر می کنید که این ها فضائل اهل بیت را نمی دانستند؟! شما فکر می کنید که عمر سعد امام حسین را نمی شناخت؟! شما فکر کردید که معاویه خودش گفت: علی فضائلی دارد که اگر یکی از آن ها در آل بنی امیه بود برای ما بس بود، آیا او امیرالمؤمنین را نمی شناخت؟! وقتی طلحه و زبیر به بصره حمله کردند و بیت المال مسلمان ها را به تصرف خودشان در آوردند و آن ها را ضرب و شتم کردند، شما فکر می کنید آن ها چه کسانی بودند؟! این ها اصحاب پیغمبرند! این ها کنار پیامبر صلی الله علیه واله وسلم شمشیر زدند و با رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بودند.

داستان

سخاوت علی علیه السلام

ابن ابی الحدید از ابوالاسود دونلی چنین نقل کرده است که فرمود: مولایم

ص: 338

1- وسائل الشیعه، ج 16، ص 9؛ مستدرک، ج 12، ص 38؛ بحار الانوار، ج 70، ص 90

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به بصره حمله کرد و آن را آزاد کرد، بعد از اینکه بیت المال را تقسیم کرد، در محل بیت المال ایستاد و دو رکعت نماز خواند، بعد رو به آسمان کرد و گفت: خدایا شاهد باش علی چیزی از این مال برای خودش نیندوخت. ای نماز، ای امانت، تو شهادت بده. همین طور که مشغول بود یک سهم برای خودش برداشت. در همین حین کسی آمد و گفت: آقا جان، من دلم می خواست در این جنگ شرکت کنم ولی نشد، نیتم با شما بود، انگیزه ام با شما بود، اگر می رسیدم کمک می کردم، اگر می رسیدم یاری می کردم. حضرت فرمود: تو و همه ی کسانی که در ضلب تو هستند و در آینده می آیند اگر نیت آن ها این باشد که اگر بودند علی را یاری می کردند در ثواب ما شریک هستند. با این سهم هم مال تو. امام حسن علیه السلام می گوید: پدرم با دستخالی به خانه آمد. (1) معلوم است این حاکم می تواند جامعه را خوب اداره کند: «يَا دُنْيَا غُرِّيْ غَيْرِي» (2) می فرماید: ای دنیا! برو غیر از علی را فریب بده که علی فریب مال دنیا را نمی خورد.

علی علیه السلام و بیت المال

قنبر می گوید: روزی کیسه ی پولی به خانه ی آقا بردم، پیش خود گفتم اقام رئیس حکومت است، حقوقی دارد باید زندگی اش بچرخد. حضرت به خانه آمد همین که نگاهش افتاد، اشک در چشمانش حلقه زد، فرمود: قنبر، یک انبان آتش در خانه ی علی می انداختی بهتر از این انبان پول بود، این را بردار و برو، علی با این دنیا و با این پول ها کاری ندارد. (3)

قنبر فدایی ولایت

وقتی قنبر را پیش حجاج بن یوسف ثقفی، آن عنصر خبیث آوردند - قنبر فدایی علی است، آقا و مولایش امیرالمؤمنین است. گفت: می شود کمی از آقایت برایم

ص: 339

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 249

2- وسائل الشیعه، ج 15، ص 109؛ بحارالانوار، ج 34، ص 351؛ الغارات، ج 1، ص 54

3- هزار و یک حکایت اخلاقی، ص 493

تعریف کنی؟ گفت: مولایم وقتی وضو میگرفت مثل باران اشک می ریخت، موقع وضو گرفتن آیه ی 44 سوره ی انعام را می خواند: «فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ». حجاج گفت: حتما آقایت این آیه را بر ما بنی امیه تطبیق می کرد؟ گفت: دقیقا همین طور است. معنای آیه این است «فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ» آن هایی که خدا و دین و نعمت ها را فراموش می کنند، «فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ» ما هم به آن ها همه چیز میدهیم؛ دنیا میدهیم، حکومت میدهیم، امکانات می دهیم، اما یک مرتبه آن ها را میگیریم؛ «أَخَذْنَا هُمْ بِغَتَّةٍ»، یک مرتبه فرعون را در رود نیل، قارون را در میان زمین فرو می بریم. حجاج گفت: قنبر، ساکت باش، بیش از این طاقت شنیدن ندارم، فقط به من بگو بینم آیا حاضری دست از علی برداری و برائت از علی بجویی؟ من فقط با برائت از علی جانت را نجات میدهم و الا میگویم سر از بدنت جدا کنند. قنبر گفت: حجاج تو یک نفر بهتر از علی به من معرفی کن که من بروم دامنش را بگیرم. تو یک نفر بهتر از علی پیش پای من بگذار. او گفت: نمی دانم. گفت: پس بگو تو را چگونه بکشم؟ گفت: هرگونه که می خواهی خدا روز قیامت تو را محاکمه کند. (1) من که آرزویم شهادت است. من پیر مردم و عمری بر من گذشته است. کمیل هم همین حرف را زد، دیگران هم همین حرف را زدند.

«صِدْعُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دنیاپرستی ویژگی ای است که جوامع را ساقط می کند. شما امروز ببینید اسرائیلی ها با این مردم فلسطین، با بچه ها و کودکان چه می کنند؟! عاطفه رفته است! احساسات رفته است! چگونه دارند مردم را به خاک و خون می کشند! همه ی آن ها به خاطر دنیاست. امام رضوان الله تعالی علیه فرمود: همه ی انبیا اگر یک جا جمع شوند، با هم اختلاف ندارند. معلوم است چون حرف دنیایی نمی زنند، برای خدا حرف می زنند. اگر اختلاف بین دو نفر است، اگر اختلاف بین همسایه ها است، اگر اختلافی در فامیل است، منشأ این ها به یک شکلی بهخبت باطن بر میگردد، و خبت باطن هم به حب دنیا بر می گردد، و منشأ این ها به صفات رذیله و گناه بر می گردد. دل بی کینه اختلاف ندارد، دل بی کینه جدایی ندارد،

ص: 340

دلی که سوار دنیا است امیر دنیاست. من نمی گویم دنیا را نداشته باشید، خیر، زهد دنیانداری نیست، دنیامداری است. زهد بی چیزی نیست، زهد سوار دنیا بودن است، امیر دنیا بودن است. اگر کسی زهد داشته باشد این و آن را تخریب نمی کند، آبرو نمی ریزد، حلال و حرام را مخلوط نمی کند. اگر این گونه باشد این سیاست مدار دوام می آورد، این سیاستمدار محبوب می شود، فرمود: برادری داشتم که دنیا در چشمش کوچک بود. امیرالمؤمنین یک چنین جامعه ای می خواهد.

2. دوری از هوی و هوس

اشاره

دوم: «وَكَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ». عجب کلامی است! چه قدر این حکمت 289 بلند است! فرمود دومین صفت برادر من، این که در بند هوا و هوس نبود. اگر کسی تمام هم و غمش شکم بود، عزتش را زیر پا میگذارد و به هر کسی رو می اندازد. اگر کسی اهل شکم بود، دنبال عصیان و معصیت می رود.

داستان

علی علیه السلام و رسیدگی به فقراء

آقا امام مجتبی میگوید که پدرم مدتی بود هوس کرده بود جگر گوسفندی را کباب کند و میل نماید. بالاخره شرایط فراهم شد جگری را تهیه و برای آقا کباب کردیم، همین که آماده شد چند فقیر آمدند. - در جامعه ی مدینه هم مانند جامعه ی کوفه فقرا زیاد بودند. حالا بحمدالله خیلی جوامع بهتر شده اند، امروزه اگر خیلیها فقر دارند فقرشان به نان شب نیست، به نیازهای بالاتر است. سابق گاهی افراد نان نداشتند، گاهی دو روز در خانه ی حضرت زهرا علیها السلام نان نبود، بچه ها گرسنه می خوابیدند. گاهی در شعب ابی طالب از گرسنگی سنگ به شکم می بستند. گاهی اصحاب صفا از گرسنگی رنگ و رخسارشان زرد میشد؛ این فقر جامعه ی آن زمان بود. به آن ها گفتند: آقا جگر کباب کردید؟ فرمود: بفرمایید و همه را در اختیار آن ها قرار داد. (1) بعد فرمود:

ص: 341

1- سفینه البحار، ج 2، ماده «کبد» به نقل از هزار و یک حکایت تاریخی، ج 2، ص 200

امیرالمؤمنین از سلطان بطن خارج است. گاهی دست به شکم مبارکش می‌گذاشت و می‌فرمود: «وَيْلٌ وَيْلٌ لِمَنْ ادْخَلَ فِي بَطْنِهِ نَارًا»؛ وای، وای بر کسی که در این شکم آتش وارد کند، پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمود: «مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ»؛ هر که همه ی دردش و همه ی غصه اش این شکم باشد، «كَانَ قِيمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِهِ»؛ (1) ارزشش به اندازه‌ی فضولات شکم است.

رفیق آگاه

ابوسعید ابوالخیر با دوستانش از کنار چاه فاضلابی رد میشد، دید همه ی آن‌ها بینی‌هایشان را گرفتند و گفتند: آه، چه بوی بدی می‌آید! گفت: این‌ها همان چیزهایی است که برای آن‌ها خودتان را به این طرف و آن طرف می‌زدید. این‌ها یک روزی معطر بودند، خودتان هم روزی اینگونه میشوید. الان خودت عطر میزنی، لباس تمیز می‌پوشی، اما روزی فرزندت حاضر نیست یک شب جنازه ات را نگه دارد! چرا گاهی در بعضی خانواده‌ها، مسابقات ثروت، مسابقات معصیت است. جوانان عزیز، چرا نسبت به نماز بی‌توجه هستید؟ چرا نسبت به حجاب بی‌توجه هستید؟ خواهر گرامی، دنیا می‌گذرد میلیون‌ها نفر آمدند و رفتند؛ بی‌حجابش رفت باحجابش هم رفت. رباخورش رفت، متدینش هم رفت. نه امیرالمؤمنین امروز در جامعه هست و نه خبیثهایی مثل ابن ملجم. نه امام حسین امروز در جامعه است و نه ابن زیاد. نه ابوذر در جامعه است و نه ابوسفیان. اما در آن عالم یعنی عالم برزخ و قبر، بین اباذر و اباسفیان تفاوت‌ها است. آیا شما فکر می‌کنید یکسان است؟ «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَأَلَّا يَسْتَوُونَ» (2) نه، بین بی‌حجاب و باحجاب تفاوت است، بین عالم و جاهل تفاوت است؛ «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (3) بین نور و ظلمت تفاوت است، نور از ظلمت جداست؛ بی‌نمازی، ربا، بدحجابی و فحاشی ظلمت است. نماز، ذکر و تقوا نور است. نور و ظلمت یکی نیست. شب و روز یکی نیست. عالم و جاهل یکی نیست. خبیث و طیب

ص: 342

1- جامع الاخبار، ص 179

2- سجده: 18

3- زمر: 9

یکی نیست. مؤمن و فاسق یکی نیست.

سفره ی ماه رمضان را دارند جمع می کنند، هفته ی دیگر این موقع نزدیک عید فطر است، سعی کن برای آن یازده ماه از این سراسیمه استفاده کنی، ماشین وجودت را روشن کن باطری وجودت را شارژ کن، با خدا رفیق و دوست شو. هر که با خداست پادشاه است، هر که با خداست برنده است، هر که با شیطان است بازنده است. شیطان رهایت می کند، آیا او روز قیامت می ایستد حرفت را گوش می دهد؟! یا جرم تو را می پذیرد؟! می گوید با من حرف نزنید من اصلاً گوش نمی دهم. «قُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ (1) خودت میدانی با خودت! چرا دنبال کسی می دویم که قرآن می گوید جوابت را نمی دهد؟! روز قیامت به حرفت گوش نمی دهد. بنابراین با نماز به زندگیمان نورانیت بدهیم. با قرآن به زندگیمان نورانیت بدهیم. با ارتباط با اهل بیت، با دوری از دروغ و کلک و معصیت، با رسیدگی به یکدیگر به زندگیمان نورانیت بدهیم.

هدیه ای رشوه نما

اشعث بن قیس، مقداری حلوای زعفرانی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد، همین که آقا فهمید رشوه است، و یک کار اداری دارد، - عزیزان، لقمه ی حرام به خانه هایتان نبرید. نگذارید رشوه در ادارات بیاید. نگذارید در جامعه لقمه ی حرام راه پیدا کند. این بچه فردا منحرف می شود، این بچه فردا قابل کنترل نیست. این زندگی از هم می پاشد و قابل اداره نیست. - حضرت نخورده احساس تلخی می کند. (2) اگر ذائقه سالم باشد از نگاه به نامحرم، از گوش دادن موسیقی احساس افسردگی می کند. بله، اگر ذائقه ی کسی خراب شد آن بحث دیگری است. خیلی ها هستند که ذائقه های مادی آن ها خراب است، ذائقه های مادی آن ها به هم ریخته، غذای شیرین را احساس نمی کند، غذای ترش را احساس نمی کند، بوی غذا را استشمام نمی کند. ذائقه تان را سالم کنید! «قُوا أَنْفُسَكُمْ»، ذائقه ی سالم نماز برایش شیرین است، خسته کننده

ص: 343

1- تحریم: 6

2- مستدرک، ج 7، ص 120؛ بحار الانوار، ج 41، ص 162؛ نهج البلاغه، خطبه 224

نیست. اما ذائقه‌ی مریض «إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى» (1) هر وقت به او می‌گویند سراغ نماز برو با کسالت می‌رود، نماز برایش سنگین است. پیغمبر گرامی اسلام هنگامی که به نماز می‌ایستاد، می‌فرمود: راحت شدم. بعضی‌ها وقتی نماز می‌خوانند، می‌گویند راحت شدیم. امروز من شما را پای درس امیرالمؤمنین دعوت کردم و فقط دو فراز از حکمت 289 را برایتان عرض کردم و آن این است که: دنیا پیش آن‌ها کوچک، و از سلطان شکم خارج هستند. بقیه حکمت 289 را خودتان ملاحظه کنید.

خدایا! به عظمت آن قلب پر معرفتی که دیشب از ضربان ایستاد، خدایا! به عظمت آن چشم با عظمت و چشم خائف و گریانی که دیشب از پلک زدن ایستاد، خدایا! به عظمت آن دستی که روی سر یتیم کشیده می‌شد و دیشب این دست از تحرک ایستاد، تو را قسم می‌دهیم بر ایمان ما، بر تقوای ما، بر عبادت ما، بر اخلاص ما بیفزای. خدایا!

روز به روز ما را با مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام آشناتر بگردان.

ص: 344

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

